

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



هو العليم

دوره علوم و مبانی اسلام و تشیع (۱)

عنوان بصری

جلد دوّم

حقیقت ذکر و ورد

تألیف:

سید محمد محسن حسینی طهرانی



قال امير المؤمنين عليه السلام:

و إِنَّ لِلذِّكْرِ لِأَهْلًا أَخَذُوهُ مِنَ الدُّنْيَا بَدَلًا، فَلَمْ تَشْغَلْهُمْ تِجَارَةٌ وَ لَا بَيْعٌ عَنْهُ؛  
يَقْطَعُونَ بِهِ أَيَّامَ الْحَيَاةِ، وَيَهْتَفُونَ بِالزَّوْجِرِ عَنْ مَحَارِمِ اللَّهِ فِي أَسْمَاعِ الْغَافِلِينَ.

برای ذکر و یاد خدا مردمی هستند که به عوض اشتغال به دنیا و زینت‌های آن، به ذکر خدا اشتغال ورزیده و آن را بدل از تعینات دنیویّه گرفته‌اند، و هیچ تجارت و معامله‌ای آنان را از خدا و ذکر او به خود مشغول نمی‌کند.  
با یاد خدا ایام زندگانی خود را می‌گذرانند، و با صدای بلند مردم را از معاصی و گناهان منع نموده و آواز می‌دهند و در گوش‌های مردم غافل، طنین می‌اندازند.

نهج البلاغه (عبده) ج ۲، ص ۲۱۱.



## فهرست مطالب





## فهرست مطالب و موضوعات

### عنوان بصری ج ۲

صفحه

عنوان

#### مجلس هشتم

#### معنای ورد و ذکر و لزوم آن برای سالک

۲۳ - ۴۲

- حضرت امام صادق علیه السلام: «مرا از وردم باز مدار» ..... ۲۵
- نکات قابل توجه در فقره «و مع ذلك لي أوراذا في كل ساعة من آتاء الليل والنهار» ..... ۲۶
- معنای لغوی و اصطلاحی «ورد» ..... ۲۶
- چگونگی تأثیر ذکر ..... ۲۷
- روش توحیدی مولانا در مسئله کسب و کار شاگردان خود ..... ۲۷
- کسب و کار، یکی از مبانی اولیه در سلوک (ت) ..... ۲۷
- تحقق جامعه توحیدی در زمان ظهور امام زمان علیه السلام ..... ۲۸
- پاسخ مرحوم علامه طهرانی در سؤال از حقیقت عملکرد صحیح پرستاران نصرانی ..... ۲۹
- تأمل و تفکر و تعقل، مبنای حرکت در هر قدم شیعه امیرالمؤمنین علیه السلام ..... ۳۱
- بی‌ارزشی عمل حق‌کارزمایی و برخاسته از احساسات ..... ۳۱
- کارزما و مصادیقی از آن ..... ۳۱
- عدم مجازات شخص فاقد اختیار و عقل در شریعت اسلام ..... ۳۳

- ۳۴ ..... سرّ اسوه بودن ابدی جریان کربلا برای همهٔ افراد بشر
- ۳۴ ..... ادراک اصحاب سیدالشّهدا، حقیقت ولایت را با تمام وجود
- ۳۵ ..... تأثیرپذیری مردم از شخصیت عایشه در جنگ جمل
- ۳۷ ..... تطبیق کامل جریان جنگ جمل، با جریان قیام صفورا علیه یوشع بن نون وصی حضرت موسی
- ۳۹ ..... کاریزما، بزرگ‌ترین آفت در سیر و سلوک
- ۴۰ ..... خصوصیات و آثار حرکت در مسیر توحید
- ۴۰ ..... راه وصول به مرتبهٔ توحید
- ۴۱ ..... گرایش فطری انسان به جامعهٔ توحیدی امام زمان علیه السّلام
- ۴۲ ..... دوام یاد و ذکر خدا، عامل انتقال از کثرت به وحدت

### مجلس نهم

#### تأثیر ذکر در جلای قلب

۶۹ - ۴۳

- ۴۵ ..... انواع ذکر: لسانی، قلبی، سرّی
- ۴۶ ..... نگاهی به امور مطلوب انسان در دنیا
- ۴۶ ..... بنای دنیا بر افتراق در امر رفاقت و ازدواج
- ۴۶ ..... توصیهٔ امیرالمؤمنین دربارهٔ رفیق
- ۴۸ ..... حکایت خواستگاری جوان خارکن از دختر پادشاه
- ۵۳ ..... تفاوت دیدگاه امیرالمؤمنین علیه السّلام و ابن عباس در جنگ جمل
- ۵۳ ..... دیدگاه امیرالمؤمنین علیه السّلام به خلافت ظاهری
- ۵۵ ..... مبنای عقلایی امام صادق علیه السّلام در مباحثه با ابن ابی العوجاء پیرامون لزوم التزام به معاد
- ۵۷ ..... کلام مرحوم قاضی به مرحوم قوچانی در لزوم نفی خواطر
- ۵۸ ..... امیرالمؤمنین علیه السّلام: یاد خدا موجب صفای دل هاست
- ۶۱ ..... علت جلای قلب به وسیلهٔ ذکر پروردگار
- ۶۲ ..... قلب مؤمن، تنها جایگاه جلّوات ذاتیه الهیه
- ۶۲ ..... قصور سماوات غیب از پذیرش تجلّیات الهی
- ۶۲ ..... کلام عجیب امام صادق علیه السّلام پیرامون لزوم محاسبه
- ۶۳ ..... پستی دنیا در کلام امیرالمؤمنین علیه السّلام

۶۴	..... کلام مرحوم آیه‌الله خمینی درباره قبول مسئولیت از نظر شرعی
۶۵	..... یاد خدا، پادزهر توجه به دنیا
۶۵	..... غیرممکن بودن حرکت به سوی پروردگار بدون توجه به ولایت کلیه الهیه
۶۵	..... حقیقت ولایت عین توحید است
۶۶	..... مقام توحیدی تجلی غیرت حضرت حق، و تنفیذ مشیت الهی در عالم امکان
۶۷	..... بلاهای پیامبر و امیرالمؤمنین از اسرار توحید است
۶۷	..... پاسخ علامه طهرانی در علت عدم وصول به مقامات رسول خدا و امیرالمؤمنین
۶۷	..... پاسخ به شبهه توقف انجام تکالیف شرعی بر معرفت کامل به مبدأ و معاد
۶۹	..... مراد امیرالمؤمنین علیه السلام از «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى جَعَلَ الذِّكْرَ جَلَاءً لِلْقُلُوبِ»

## مجلس دهم

## تأثیر ذکر در قطع تعلق از شئون دنیا

۱۰۳ - ۷۱

۷۳	..... اهل ذکر در کلام بلند امیرالمؤمنین علیه السلام
۷۴	..... مقصود روایات از دنیای مذموم
۷۶	..... تمثیلی در کیفیت ارتباط موجودات با حضرت حق
۷۷	..... داستان اهانت تیمورتاش به ملای رومی
۸۰	..... معدوم شدن جسم و روح موجودات به واسطه قطع جریان فیض الهی
۸۱	..... استمرار در اراده و مشیت پروردگار
۸۳	..... نبود شدن مستکبران، یکی از آیات الهی
۸۳	..... آیات الهی در سرنوشت شوم خسرو پرویز
۸۸	..... حکایت عبرت آموز شمشیر متوکل، خلیفه عباسی
۹۰	..... مرحوم قاضی: «اختراعات و اکتشافات اخیر، برای اهل عرفان است!»
۹۱	..... ذکر یعنی توجه به جنبه ربطی موجودات
۹۱	..... مفهومی دقیق از عالم دنیا
۹۲	..... کلام حضرت حاج سید هاشم حداد در بحث از عظمت جبرائیل
۹۴	..... شناساندن دنیا به مردم، هدف از کلمات امیرالمؤمنین در نهج البلاغه
۹۴	..... تکاثر یعنی زندگی کردن در توهم و مجاز
۹۵	..... بی‌ثمر بودن بحث پیرامون ملیت سید جمال‌الدین اسدآبادی

- تمام شرف ما به چهارده معصوم است ..... ۹۵
- افتخار مولانا و حافظ به خاکساری ائمه علیهم السلام ..... ۹۵
- افتخار به ملی‌گرایی همان تکاثر است ..... ۹۶
- افتخار شاهنامه فردوسی به نیاکانی پلید ..... ۹۶
- نقدی بر شاهنامه فردوسی ..... ۹۶
- زبان عربی زبان قرآن و کامل‌ترین و قوی‌ترین زبان دنیا ..... ۹۷
- عربی‌زدایی در اسلام‌ستیزی ریشه دارد ..... ۹۸
- مبارزه با کلمات عربی توسط دست‌های پنهان ..... ۹۹
- بی‌معنا شدن آثار ادبی فارسی، با حذف کلمات عربی آن ..... ۹۹
- مبارزه با عربی از مصادیق تکاثر است ..... ۱۰۰
- حکایتی از تکاثرطلبی در مطار سوریه ..... ۱۰۰
- خلیج اسلامی، بهترین واژه به جای خلیج فارسی و عربی ..... ۱۰۰
- علامه طهرانی: در اسلام، خارجی به کسی گویند که از اسلام خارج است ..... ۱۰۳

### مجلس یازدهم

#### حقیقت دنیا

۱۲۶ - ۱۰۵

- تفسیر روایت امیرالمؤمنین علیه السلام پیرامون اهل ذکر ..... ۱۰۷
- چگونگی عمل به اوصاف ذاکرین، در زندگی اجتماعی ..... ۱۰۸
- نظر استقلالی به حیات دنیا، موجب خسران ابدی ..... ۱۰۸
- انگیزه امیرالمؤمنین از حیازت فدک ..... ۱۰۸
- حکایتی پیرامون در ماندگی ابوبکر از پاسخ به اهل کتاب ..... ۱۰۹
- نامه ابوقحافه به فرزندش ابوبکر در علت عدم بیعت با وی (ت) ..... ۱۰۹
- توسل خلفاء به امیرالمؤمنین علیه السلام در هنگام عجز از پاسخ به سؤالات ..... ۱۱۲
- بی‌باکی حکومت نفاق از آسیب رساندن به مخالفین خود ..... ۱۱۲
- حکایت ازدواج تحمیلی عمر با ام‌کلثوم دختر امیرالمؤمنین علیه السلام ..... ۱۱۳
- داستان تهدید عمر به اجرای ظالمانه حدّ زنا بر امیرالمؤمنین! ..... ۱۱۳
- منشأ توسل به امور خلاف برای نیل به ریاست، در نگاه استقلالی به دنیا ..... ۱۱۴
- نگاه استقلالی معاویه به حکومت دنیا ..... ۱۱۵

۱۱۶	.....	ابتلای نوع بشر به دیدگاه استقلالی معاویه نسبت به دنیا
۱۱۶	.....	عدم تبدیل حقیقت صداقت به حقیقت نفاق در گذشت زمان
۱۱۷	.....	عدل امیرالمؤمنین در جریان تعدی قنبر در اجرای حد شرعی
۱۱۸	.....	بنای حکومت اسلامی بر صداقت است نه نفاق و دروغ
۱۱۸	.....	تمثیلی زیبا در چگونگی دیدگاه آلی داشتن انسان نسبت به شئون دنیا
۱۱۹	.....	در بیان حقیقت نامه اعمال و کیفیت مشاهده آن توسط انسان
۱۲۱	.....	معرفت به عدل الهی پس از حصول نگاه آلی به امور دنیا
۱۲۳	.....	جمع کلمات امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت به دنیا
۱۲۴	.....	کلام مرحوم علامه طهرانی در تکامل برزخی یکی از دوستانشان
۱۲۴	.....	اصلاح دیدگاه استقلالی تمام افراد بشر، پس از مرگ
۱۲۵	.....	مناسک حج، نسیمی از وحدت و نمایشی از توحید
۱۲۵	.....	شباهت موقعیت انسان در حال احرام به عالم قبر

## مجلس دوازدهم

## دیدگاه توحیدی اهل ذکر

۱۴۷ - ۱۲۷

۱۳۰	.....	شرح کلام امیرالمؤمنین پیرامون اهل ذکر
۱۳۰	.....	برداشت اول از کلام امیرالمؤمنین پیرامون اهل ذکر
۱۳۰	.....	منافات طریق رهبانیت با جامعیت اسلام
۱۳۰	.....	فعلیت یافتن تمام استعدادهای نهفته بشر در سایه اسلام
۱۳۰	.....	ضرورت وجود ابعاد مختلف امنیتی در جامعه، برای وصول به کمال
۱۳۱	.....	حکایتی پیرامون جلوگیری رسول خدا از تضييع حقوق شهروندان
۱۳۲	.....	قاعده «لا ضرر» در جهت تأمین امنیت جامعه اسلامی
۱۳۳	.....	ضرورت حجاب در جامعه اسلامی به جهت حفظ امنیت اخلاقی
۱۳۴	.....	ضرورت امنیت سیاسی و اقتصادی در مملکت اسلام به جهت ایجاد آرامش فکری
۱۳۵	.....	لزوم فراهم سازی شرایط کمالی انسان در حکومت اسلام بر فرض مخالفت اکثریت
۱۳۵	.....	تنافی مفاد نظریه لیبرالیسم با هدف ایجاد آن
۱۳۷	.....	برداشت دوم از کلام امیرالمؤمنین پیرامون اهل ذکر
۱۳۸	.....	برداشت سوم از کلام امیرالمؤمنین پیرامون اهل ذکر

- ۱۳۸ ..... برداشت چهارم از کلام امیرالمؤمنین پیرامون اهل ذکر
- ۱۳۸ ..... انصراف تام اهل ذکر از ظاهر و باطن به ذات اقدس الهی
- ۱۳۹ ..... عدم تفاوت بایع و مشتری در دیدگاه توحیدی
- ۱۳۹ ..... دیدگاه توحیدی اهل ذکر، علت عدم امکان مشغولیت آنان به دنیا
- ۱۳۹ ..... ناتوانی اهل ذکر از نگاه استقلال به ماسوی الله
- ۱۴۱ ..... کلام مرحوم قاضی در نهی از اشتغال به دنیا
- ۱۴۱ ..... کلام مرحوم علامه طهرانی در نهی از اشتغال به امور دنیا
- ۱۴۲ ..... روایت نبوی در تشبیه دنیا به مُردار و اهل آن به سگ
- ۱۴۲ ..... کلام برگزیده شبلی بغدادی بعد از خدمت به چهارصد استاد و آموختن چهارهزار کلمه
- ۱۴۳ ..... کلام امام مجتبی به جناده، در لزوم تحصیل آمادگی برای مرگ
- ۱۴۳ ..... عدم امکان بازگشت لحظه‌ای از لحظات از دست رفته عمر انسان
- ۱۴۴ ..... عمر آدمی، بالاترین نعمت الهی
- ۱۴۴ ..... کلام مرحوم علامه طهرانی مبنی بر ظنّین بودن بر عمر خود
- ۱۴۵ ..... بیان روایت نبوی «النَّاسُ نِيَامٌ، إِذَا مَاتُوا انْتَبَهَوْا»

### مجلس سیزدهم

#### ضرورت ذکر در عین اشتغال به امور دنیوی

۱۷۲ - ۱۴۹

- ۱۵۱ ..... ضرورت اشتغال به ذکر برای امام علیه السلام و دیگر افراد
- ۱۵۲ ..... عدم منافات دستورات عبادی ائمه علیهم السلام با اشتغالات روزمره
- ۱۵۲ ..... اکملیت اسلام در جامعیت میان توحید و اشتغالات دنیوی
- ۱۵۳ ..... رهبانیت، روش سلوکی جایز اما ناقص
- ۱۵۴ ..... ادراک کامل حقیقت توحید، از مختصات دین اسلام
- ۱۵۴ ..... عدم تخطی از قوانین عالم ماده در سیره رسول خدا
- ۱۵۵ ..... جنبه ربطی پیامبر، دلیل قدرت بر خرق عادات
- ۱۵۵ ..... انتساب قوای الهی به خود، بزرگ‌ترین خطر سلوک
- ۱۵۶ ..... استفاده بلعم باعورا از نیروی الهی، علیه مظهر حق خدا حضرت موسی
- ۱۵۶ ..... ادراک بهتر یک حیوان از بلعم باعورا
- ۱۵۷ ..... غیرت و عزت مطلقه الهیه

- ۱۵۹ ..... تسلیم تام بودن رسول خدا در قبال مشیت الهی در جریانات رسالت
- ۱۶۱ ..... اختلاف مراتب انسان براساس میزان تسلیم و تفویض
- ۱۶۱ ..... تسلیم در برابر رضا و مشیت الهی، محور سلوک الی الله
- ۱۶۱ ..... پاسخ به اتهام «انعزال عرفاء از مسائل اجتماعی»
- ۱۶۲ ..... عارف، واجد عالی‌ترین مرتبه احساس مسئولیت اجتماعی
- ۱۶۲ ..... عملکرد امیرالمؤمنین در جنگ صفین، نمونه‌ای از عالی‌ترین مراتب تسلیم
- ۱۶۳ ..... عملکرد سیدالشهدا در جریان کربلا، نمونه‌ای از عالی‌ترین مراتب تسلیم
- ۱۶۴ ..... اشعار یزیدبن معاویه در انکار وحی و نبوت
- ۱۶۴ ..... رضایت عملی از مشیت الهی، سبب رشد سالک
- ۱۶۵ ..... صوفی خواندن آیه‌الله غروی اصفهانی از سوی علمای نجف
- ۱۶۵ ..... تمسخر اهل ذکر به جهت عجز اهل ظاهر از ورود در راه خدا
- ۱۶۶ ..... حکایت عجیب علامه طهرانی از برخی از علمای نجف
- ۱۶۷ ..... استیحا ش علامه طباطبایی از ارتباط با علمای ظاهر
- ۱۶۷ ..... توأم بودن اذکار و عبادیات با اشتغالات روزمره، شرط اول سلوک
- ۱۶۸ ..... احساس بی‌نیازی معنوی، بزرگ‌ترین مرض روحی
- ۱۶۸ ..... تفکر و تأمل در فقر، درمانگر توهم بی‌نیازی انسان
- ۱۶۹ ..... تحول دیدگاه و عملکرد آدمی، در صورت یقین به نزدیکی مرگ
- ۱۶۹ ..... حکایتی از حکیم سنایی، پیرامون بی‌وفایی دنیا و اهل آن
- ۱۷۱ ..... تقلب احوال بشر، با تغییر شرایط خارجی
- ۱۷۱ ..... استمرار در حفظ حالات معنوی، زمینه‌ساز تغییرات جدی در روح انسان
- ۱۷۱ ..... کلام رسول خدا در تأثیر حال مراقبه

### مجلس چهاردهم

#### تأثیر تکوینی اذکار الهی

۱۷۳ - ۱۸۶

- ۱۷۶ ..... علت لزوم ذکر برای رشد معنوی انسان
- ۱۷۷ ..... نیازمندی روح به ذکر، همانند احتیاج جسم به تغذیه
- ۱۷۷ ..... رابطه اعتدال مزاج با طلب علم در کلام ابن‌سینا

- تأثیر بیداری بین الطلوعین در قوای فکری انسان ..... ۱۷۷
- حکایتی از ابن سینا پیرامون تأثیر تهجد بر ذهن ..... ۱۷۸
- نیاز روح انسانی به ذکر، قانون ثابت عالم تکوین ..... ۱۷۹
- حکایت مرحوم آیه‌الله بروجردی در لزوم اهتمام به وقت ..... ۱۷۹
- حکایت استفتاء از مرحوم آیه‌الله بروجردی و پاسخ لطیف ایشان در اهمیت وقت فقیه ..... ۱۸۰
- منافات تکوینی ارتکاب محرمات با وصول به خداوند متعال ..... ۱۸۱
- ضرورت ذکر در انکشاف حقایق توحیدی ..... ۱۸۱
- لزوم تناسب عمل انسان به حسب سیر در هر عالمی از عوالم وجود ..... ۱۸۱
- تأثیر عبادات در اوقات مخصوصه خود ..... ۱۸۲
- تأثیر وضعیت اجرام آسمانی بر اعمال انسان ..... ۱۸۳
- لزوم بهره‌مندی از ادعیه در ظروف خاص مبتنی بر حالات و مراتب مختلف انسان ..... ۱۸۳
- حکایتی در تفاوت عمل صالح و عمل حسن ..... ۱۸۳
- آثار اشتغال افراطی به اذکار الهی ..... ۱۸۴
- اشتغال سالک به ذکر، از مهم‌ترین مسائل سلوکی در دیدگاه بزرگان ..... ۱۸۵

### مجلس پانزدهم

#### حقیقت اسماء حسناى الهی

۱۸۷ - ۲۰۶

- منوط بودن تکامل انسان بر اشتغال به ذکر و ورد ..... ۱۸۹
- وصول به مقام اطمینان به واسطه ذکر و یاد خدا ..... ۱۸۹
- استفاده لزوم اشتغال به ذکر از آیه شریفه ﴿وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا﴾ ..... ۱۹۰
- اسماء حسناى الهی، حاکی از حقایق مختص به ذات پروردگار ..... ۱۹۰
- اختلاف در قوالب ماهیات، زمینه‌ساز اختلاف در عالم کثرت ..... ۱۹۲
- حکایتی در منشأ مهم اختلافات خانوادگی ..... ۱۹۲
- اهمیت حال بدهکاری به خلق خدا در سلوک ..... ۱۹۳
- سلوک یعنی یکی دیدن و حذف تعینات ..... ۱۹۴
- عدم تفاوت حال رسول خدا در ابتدا و انتهای رسالت ..... ۱۹۴
- دیدگاه توحیدی و پدرانۀ رسول خدا نسبت به کفار ..... ۱۹۴



- ۱۹۵ ..... حقیقت عرفان انحصار آتجاه انسان به سوی مبدأ واحد است
- ۱۹۶ ..... تمام علوم مادی و معنوی جرقه‌ای از اسم «العلیم» است
- ۱۹۶ ..... دیدگاه ادیسون در منشأ اختراعات و نقد آن
- ۱۹۶ ..... حیات تمام سلول‌ها به واسطه اسم «المُحیی»
- ۱۹۷ ..... قوام قدرت تفکر و تدبیر انسان به اسم «المدبّر»
- ۱۹۷ ..... سلوک یعنی تطبیق نفس با اسماء حسناى الهی
- ۱۹۸ ..... حکایت پزشک زن یهودی در انطباق نظام تربیتی با نظام تکوینی
- ۱۹۸ ..... امیرالمؤمنین علیه السلام مجسمه نازلۀ اسماء حسناى الهی
- ۱۹۹ ..... غلط بودن تمسک به یک اسم و رها کردن دیگر اسماء الهی
- ۱۹۹ ..... تأثیر الفاظ در نفس به واسطه معانی ماورای آن
- ۱۹۹ ..... لزوم توجه به حقیقت اسماء الهی در هنگام ذکر
- ۲۰۰ ..... تعبیر روایات از ائمه علیهم السلام به اسماء حسناى الهی
- ۲۰۱ ..... قدرت تام رسول خدا در ارتقای بشر از مرتبه حیوانیت به درجه ادراک معارف رسول خدا
- ۲۰۱ ..... بیان مرحوم حدّاد در برتری یک کلام اولیاء نسبت به چهارهزار معجزه انبیاء
- ۲۰۲ ..... تجلی تام اسماء الهی در ائمه، ایجاب‌کننده تبعیت از آنان
- ۲۰۲ ..... بررسی معنای «اسم» و «کلمه» در تعبیر قرآنی
- ۲۰۳ ..... عدم امکان سلوک الی الله از طرق ابداعی مبتنی بر تخیلات و اوهام
- ۲۰۴ ..... حکایت انحراف یکی از شاگردان مرحوم علامه طهرانی، به دلیل ارتباط با امام زمان خیالی

## مجلس شانزدهم

## ضرورت استمرار بر اذکار و تمرین اعمال حقیقت آن در زندگی

۲۰۷ - ۲۲۴

- ۲۰۹ ..... طلب وصول به کمال، نیاز فطری انسان
- ۲۱۰ ..... توسل به اسماء پروردگار، طریق وصول به کمال مطلق
- ۲۱۱ ..... تمثیلی در کیفیت تحقق اسماء الهی در وجود انسان
- ۲۱۲ ..... کلام مرحوم علامه طهرانی پیرامون جهل‌مداری حکومت‌های دنیوی
- تأکید مرحوم آیه‌الله صدر بلاغی نسبت به کلام مرحوم علامه پیرامون حکومت جهل در
- ۲۱۴ ..... دنیای امروز

- ۲۱۵ احضار مرحوم علامه به سازمان امنیت ملی، به جهت سخنان آیه‌الله صدر بلاغی در مسجد قائم
- ۲۱۵ ریشه تمام محرومیت‌ها و درگیری‌های جهان در جهل به اسماء الهی .....
- ۲۱۵ امکانات دنیوی در اختیار جهل است نه منطقی .....
- ۲۱۶ معنای دقیق جهل به محرومیت از حقیقت اسماء پروردگار .....
- ۲۱۶ دو وظیفه مهم سالک برای تحقق دادن اسماء الهی در نفس .....
- ۲۱۶ وظیفه اول: شناخت اسماء و صفات و روشن شدن جهت منطقی آنها .....
- ۲۱۶ وظیفه دوم: به کارگیری عملی اسماء و صفات در زندگی روزمره .....
- تفاوت مرحوم علامه طهرانی با بسیاری از شاگردان آیه‌الله انصاری همدانی در اجرای عملی
- ۲۱۷ حقیقت اذکار الهی .....
- ۲۱۸ بی‌ثمری اذکار الهی در صورت عمل نکردن به حقیقت آن .....
- ۲۱۸ لزوم تمرین و ممارست در امور مادی و معنوی .....
- ۲۱۸ وجه نیاز پیامبران به اسماء و اذکار الهی .....
- ۲۱۹ معنای کلام نبوی «رَبِّ زِدْنِي فِيكَ مَحْيَرًا» .....
- ۲۲۰ حکایتی پیرامون زبردستی کمال‌الملک در نقاشی .....
- ۲۲۰ سرّ احتیاج امام علیه السلام در معرفت به حقیقت اذکار .....
- ۲۲۱ ضرورت تمرین و مراقبه در سیر و سلوک .....
- ۲۲۲ حکایتی از میزان اهتمام عمادالکتاب در تمرین خط .....
- ۲۲۳ حکایتی از خطاط شهیر، مرحوم سید حسین میرخانی پیرامون تأثیر ممارست .....

### مجلس هفدهم

#### لزوم شرعی ذکر برای حرکت سالک به سوی مبادی کمالیه

۲۲۴ - ۲۲۵

- ۲۲۷ لزوم تمرین و ممارست جهت فعلیت پیدا کردن استعدادات اجمالی .....
- ۲۲۸ ضرورت ذکر در طی مراتب سلوکی، سنت نظام عالم تکوین .....
- ۲۲۸ نیاز ذاتی نفس هیولانی انسان به جهت فعلیت پیدا کردن استعدادات ظاهری .....
- ۲۲۹ احتیاج مضاعف انسان به ممارست در امور باطنی .....
- ۲۲۹ استمرار و مراقبه، مانع ایجاد حال استدراج .....
- ۲۳۰ ریشه استدراج در حسن ظن کاذب انتساب صرف به اولیاء الهی .....

انذار اکید مرحوم علامه طهرانی در سنوات آخر عمر پیرامون عدم انتفاع سالک از انتساب صرف	۲۳۰
به اولیاء الهی	۲۳۰
بی‌فایده‌گی ادراک اولیاء الهی، بدون عمل به دستورات آنان	۲۳۲
احکام تقبیل ید	۲۳۳
روایتی پیرامون انحصار جواز دست بوسیدن به پیامبر و وصی او	۲۳۳
روایتی پیرامون انحصار جواز تقبیل ید، به پیامبر و کسی که حکایت‌کننده از پیامبر است	۲۳۳
خلاف بودن روش متداول لزوم دست‌بوسی علماء	۲۳۴
پاسخ مرحوم علامه طهرانی نسبت به علت نبوسیدن پای مرحوم حداد	۲۳۴
پاسخ مرحوم حداد در کراهت مرحوم علامه طهرانی نسبت به دست‌بوسی مردم: «دست را از خود نبین!»	۲۳۵
درخواستی اکید راجع به عدم تقبیل دست	۲۳۵
دست‌بوسی‌ها و حریم‌های اعتباری، از مصادیق شئون دنیا	۲۳۶
انتقادی از زیارت یکی از مراجع سابق در حرم امام رضا علیه السلام	۲۳۶
اهمیت امکان طواف بر گرد ضریح معصومین علیهم السلام (ت)	۲۳۶
حکایتی از طواف مرحوم علامه طهرانی به گرد ضریح امام رضا علیه السلام	۲۳۶
نقصان ابدی مرتبه کمالی انسان در اثر تسویف	۲۳۷
ظهور اثر استمرار مراقبه پس از فنای ذاتی در میزان سعه و ظرفیت سالک	۲۳۷
بهره‌مندی و رفع عطش از بحر توحید، به میزان تحصیل ظرفیت	۲۳۸
میزان ظرفیت وجودی رسول خدا	۲۳۸
کلام علامه طهرانی پیرامون تأثیر ابتلائات در اعتلای مقامات	۲۳۸
فزونی ابتلائات رسول خدا و امیرالمؤمنین از تمام افراد بشر	۲۳۸
ضرورت ابتلاء و تمرین در تربیت نفس بشر	۲۳۹
اهمیت ذکر در سیره معصومین علیهم السلام	۲۴۰
کلام امام صادق علیه السلام در مورد نیاز بی‌حد انسان به ذکر	۲۴۰
روایت امام صادق از مداومت امام باقر علیهما السلام بر ذکر و ورد	۲۴۱
تأثیر تکوینی ذکر بر محیط	۲۴۳
کلام رسول خدا پیرامون برتری ذکر بر جهاد در راه خدا	۲۴۳
میزان کسب فیوضات الهی به مقدار اشتغال به ذکر	۲۴۴

## مجلس هجدهم

## توقف نتایج اذکار بر استمرار مراقبه

۲۷۰ - ۲۴۵

- ۲۴۷..... آرامش نفس، شرط غیرقابل اجتناب جلسات ذکر
- ۲۴۸..... تذکر مرحوم علامه طهرانی بر آثار سوء سخنرانی پیش از خطبه نماز جمعه
- ۲۴۸..... بیان بلیغ و اشراف علمی، دو خصوصیت ضروری خطیب جمعه
- ۲۴۹..... کلام مرحوم ملا محمد تقی مجلسی پیرامون محتوای خطبه نماز جمعه
- ۲۴۹..... دو اثر سوء سخنرانی پیش از خطبه‌های نماز جمعه
- ۲۵۰..... تشابه ضرورت سکوت پیش از جلسه ذکر، با عدم سخنرانی قبل از خطبه جمعه
- ۲۵۰..... دستورالعمل مرحوم قاضی به مرحوم آیه‌الله سید هادی تبریزی
- ۲۵۰..... کیفیت زیارت اهل قبور در کلام مرحوم قاضی
- ۲۵۱..... عنایت خاص مرحوم قاضی به مسئله سکوت
- ۲۵۱..... کلام مرحوم قاضی پیرامون دوام سکون ملائکه و اضطراب شیاطین
- ۲۵۱..... آرامش ملائکه در اطاعت از مقام مشیت و تقدیر پروردگار
- ۲۵۳..... ضرورت مؤکد همنشینی با نفوس آرام و اجتناب از افراد مضطرب
- ۲۵۴..... تعارض زیاده‌گویی پیش از جلسات ذکر با هدف برگزاری آن
- ۲۵۵..... بی‌نتیجه بودن سلوک در صورت عدم استمرار مراقبه
- ۲۵۶..... اخطار و اتمام حجت مرحوم علامه طهرانی راجع به بی‌فایده بودن عنوان سلوک
- ۲۵۶..... کلام مرحوم انصاری در لزوم مراقبت از کثرت طعام و کلام و مجالست با اهل غفلت
- ۲۵۷..... پابندی شدید علامه طباطبایی به سکوت
- ۲۵۷..... تشبیه شرور نفوس خبیثه به «سمومات» در کلام مرحوم انصاری
- ۲۵۸..... تأثر اجتناب‌ناپذیر نفس انسان از ارتباط با اهل غفلت
- ۲۵۸..... کلام امام کاظم علیه السلام پیرامون رابطه میل به تنهایی و قوت عقل
- ۲۶۱..... حکایت گرفتاری فردی به سنت استدراج
- ۲۶۲..... سستی تدریجی انسان در مبانی سلوکی
- ۲۶۲..... شدت خطر استدراج نسبت به خطر تنزل دفعی
- ۲۶۳..... علت نیاز همیشگی سالک به ذکر پروردگار
- ۲۶۴..... در بیان مجرای فیض بودن ائمه علیهم السلام

- نیازمندی ائمه به ذکر، در عین حیات مقام وساطت فیض ..... ۲۶۵
- هبوط انسان در صورت احساس بی‌نیازی به ذکر در هر مرتبه‌ای از مراتب سلوک ..... ۲۶۶
- مراد از روایت «إِقْرَأْ وَ ارْقُ» ..... ۲۶۶
- تحقق حقیقت قرآن در نفس به واسطه عمل به مضامین آن ..... ۲۶۶
- نشانه‌های مؤمنین در آیات آخر سوره فرقان ..... ۲۶۶
- نکاتی پیرامون داستان حضرت یوسف ..... ۲۶۷
- علامه طهرانی: سالک باید با تمام حواس خود نکات و اشارات طریق را دریافت کند ..... ۲۶۸
- میزان توجه علامه طهرانی به نکات کلمات مرحوم حداد قُدس سرهما ..... ۲۶۸
- توقف عبدالله بن مسعود در ظاهر قرآن و میزان معرفت سلمان در کلام امیرالمؤمنین علیه السلام ..... ۲۶۹
- اختلاف رتبه افراد، در کیفیت تطبیق شرایط با ذکر پروردگار ..... ۲۶۹
- لزوم اقتدای سالک به امام صادق در اشتغال به ذکر و تنظیم روابط ..... ۲۷۰

### مجلس نوزدهم

#### اهداف تربیتی امام صادق علیه السلام در ارتباط با عنوان بصری

۲۹۴ - ۲۷۱

- کیفیت تشرف عنوان بصری خدمت امام صادق علیه السلام ..... ۲۷۳
- علت پذیرفته نشدن عنوان بصری در بدو امر ..... ۲۷۶
- قدرناشناسی عوام از حضور اولیاء الهی ..... ۲۷۷
- دست‌نیافتنی جلوه دادن داروی بیماری هیستری، تنها راه درمان آن ..... ۲۷۸
- خبرویت منحصر به فرد مرحوم علامه طهرانی در امر تربیت ..... ۲۷۹
- تخیلات، منشأ طلب ظهور ظاهری امام زمان از سوی عوام ..... ۲۷۹
- بی‌تفاوتی مردم در زمان امیرالمؤمنین نسبت به آن حضرت ..... ۲۷۹
- عادی شدن تدریجی حضور امام زمان در نزد عامه مردم ..... ۲۸۰
- حکایت شیخ علی حلاوی و منتظران خیالی ..... ۲۸۰
- رابطه مستقیم میزان احساس نیاز به امام زمان با درجه ایمان ..... ۲۸۳
- عکس‌العمل مردم در قبال طرح تشکیل کمیته‌های هجده‌گانه توسط مرحوم علامه طهرانی ..... ۲۸۳
- شباهت بی‌اهمیتی مردم به امام زمان در صورت دسترسی ساده، با مردم زمان امیرالمؤمنین ..... ۲۸۴
- وصول اصحاب سیدالشهداء به معنای ولایت امام علیه السلام ..... ۲۸۴

۲۸۵	..... علائمی از اهل ولایت در کلام مرحوم حدّاد قدّس سره
۲۸۶	..... بروز آثار معرفت امام علیه السّلام در مرحوم حدّاد
۲۸۶	..... تقلب احوال دائمی عامه مردم در قبال امام زمان
۲۸۷	..... سرّ دورباش زدن امام صادق علیه السّلام به عنوان بصری
۲۸۸	..... تشبیه نیاز انسان به ولیّ کامل، به احتیاج بیمار سرطانی به طیب حاذق
۲۸۸	..... ریشه سهل انگاری امور سلوکی در بی دردی معنوی
۲۸۹	..... تلقی احسن عنوان بصری نسبت به تربیت امام صادق علیه السّلام در عدم پذیرش فوری او
۲۸۹	..... کلام مرحوم حدّاد پیرامون لزوم تحمل جلال الهی
۲۹۰	..... کلام مرحوم علامه طهرانی پیرامون لزوم عزم سالک برای طیّ طریق
۲۹۰	..... کلام مرحوم حدّاد پیرامون نقصان طریق بدون بهره‌مندی از جلال الهی
۲۹۰	..... ابتلائات شدید اولیاء الهی در مسیر تکامل
۲۹۰	..... تحوّل افکار و پیشرفت سالک، نتیجه تحمل تجلّیات جلالیه پروردگار
۲۹۱	..... لزوم عدم توجه سالک به کیفیت مسیر و تمرکز بر اصل سلوک
۲۹۱	..... توقف در سلوک، نتیجه بی تفاوتی در انجام دستورات
۲۹۱	..... وصول به استاد کامل، ابتدای طریق الی الله
۲۹۲	..... تمجید متفاوت علامه طهرانی از آخوند ملاً حسین قلی همدانی نسبت به سایر اولیاء الهی ..
۲۹۲	..... مرحوم علامه طهرانی: «تمام ما ریزه‌خوار سفره آخوند ملاً حسین قلی همدانی هستیم!» ....
۲۹۲	..... احترام مرحوم علامه طهرانی به ذراری مرحوم آخوند ملاً حسین قلی همدانی
	..... حکایت دستگیری امیرالمؤمنین علیه السّلام از آخوند ملاً حسین قلی همدانی بعد از بیست و دو
۲۹۲	..... سال مجاهده
۲۹۴	..... حصول آنی نتیجه اعمال انسان، حتی در صورت عدم انکشاف آن
	..... عدم انتباه مرحوم آخوند ملاً حسین قلی همدانی از فتح باب حاصل شده در طول بیست و دو
۲۹۴	..... سال، به جهت مصالحی خاص
۲۹۵ - ۳۲۸	<b>فهارس عامه</b>
۳۲۹ - ۳۳۶	<b>آثار منتشره</b>

مجلس هشتم

معنای ورد و ذکر و لزوم آن برای سالک

بیست و پنجم جمادی الثانی ۱۴۱۹ هجری قمری





أعوذُ باللهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ  
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ عَلَى أَشْرَفِ الْمُرْسَلِينَ  
وَ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ وَ عَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ  
وَ اللَّعْنَةُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

گذشت که امام صادق علیه السلام به عنوان بصری فرمودند:  
إِنِّي رَجُلٌ مَطْلُوبٌ، وَ مَعَ ذَلِكَ لِي أَوْرَادٌ فِي كُلِّ سَاعَةٍ مِنْ آتَاءِ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ،  
فَلَا تَشْغَلْنِي عَنْ وَرْدِي وَ تُحْذِرْنِي عَنْ مَالِكٍ وَ اخْتَلِفَ إِلَيْهِ كَمَا كُنْتَ تَخْتَلِفُ إِلَيْهِ.<sup>۱</sup>  
«من فردی مطلوب و مورد نظر دستگاه خلافت هستم (و ارتباط با من  
ممکن است مشکلاتی را برای خودم و شما به وجود آورد) و علاوه بر این،  
در هر ساعتی از شب و روز اوراد و اذکاری دارم؛ پس مرا از وردم باز ندار  
و مشغول مکن، و همان طور که در سابق نزد مالک بن انس<sup>۲</sup> می رفتی و

---

۱. بحار الأنوار، ج ۱، ص ۲۲۴؛ روح مجرد، ص ۱۷۸.

۲. عنوان بصری با مالک، فرزند انس بن مالک الأصبیحی ارتباط داشت؛ او یکی از ائمه اربعه اهل سنت  
و رئیس مذهب مالکیه است. انس بن مالک الأصبیحی، غیر از انس بن مالک انصاری صحابی معروف  
است؛ انس بن مالک انصاری از قبیله خزرج بود و متجاوز از صدسال سن داشت و پیغمبر را ادراک  
کرده بود و در مسجد مدینه می نشست و آنچه از آن حضرت شنیده بود را روایت می کرد.

مطالب را از او می‌گرفتی، الآن نیز به او مراجعه کن و مطالب را از او بگیر.»  
در اینجا باید مسائلی را مورد توجه قرار داد:

**اولاً:** اساساً معنای ورد و ذکر چیست؟

**ثانیاً:** لزوم ورد و ذکر برای سالک به چه نحو است؟

**ثالثاً:** ذکر و ورد تا چه حدی مطلوب، و تا چه مرتبه و مرحله‌ای مُمدّ سالک است؟ آیا انسان در همهٔ احوال و مراتب سلوک به ذکر محتاج است، یا ممکن است در بعضی از مراتب بی‌نیاز باشد؟

**رابعاً** و از همه مهم‌تر اینکه: مگر ذکر، مقدمهٔ وصول به کمال نیست؟! در این صورت وقتی سالک به مرحلهٔ کمال برسد دیگر چه نیازی به اعمال این مقدمه دارد؟! چرا شخصی مانند امام صادق علیه السلام که اکمل از همهٔ کَمَلین و اتم از همهٔ افرادی است که به مرتبهٔ تمامیت و ولایت رسیده‌اند، می‌فرماید: «لی أوراڈ فی کلِّ ساعةٍ من آناء اللیل و النهار؛ من در هر ساعتی ورد و ذکر دارم»؟! معنای این عبارت چیست و چرا امام علیه السلام ذکر و ورد می‌گوید؟!

«ورد» در لغت از مادهٔ «وَرَدَ، يَرُدُّ، وِرودًا» به معنای آن چیزی است که در چیز دیگری داخل شود و اسم مصدر آن «وَرَدَ» می‌باشد.<sup>۱</sup> اگر شخصی وارد منزلی شود، می‌گویند: «وَرَدَ فِي الْبَيْتِ.» از این رو به اذکاری که انسان بر زبان می‌آورد ورد گفته می‌شود که به واسطهٔ تلفظ و یا خلق و ایجاد نفس، آن ذکر در عالم فکر و در مرتبهٔ قلب و باطن و سرّ انسان وارد می‌گردد.<sup>۲</sup>

به عبارتی، ذکر جنبهٔ ورود دارد و فقط لقلقهٔ لسان و گردش زبان نیست. وقتی انسان ذکر می‌گوید، این ذکر در قلب او وارد می‌شود و در او تأثیر می‌گذارد و قلب و نفس او را دگرگون می‌کند و تغییر می‌دهد؛ در غیر این صورت فایده‌ای

۱. مجمع البحرین، ج ۳، ص ۱۵۹.

۲. البته مراتبی دارد که بیان خواهد شد.

ندارد و اگر بدون توجه تلفظ شود، دیگر بین تکرار شعر و ذکر مبارک «لا إله إلا الله» فرقی نیست و هر دو گردش زبان و حرکت دهان است.

و اما مطلب بعد اینکه: ذکر چه تأثیری دارد، و چگونه موجب تحوّل و تغیر قلب و سرّانسان می‌شود و هدف و غایت از آن چیست؟

شکی نیست که هرکدام از ما در مرتبه‌ای از مراتب کثرت و جهل گرفتار هستیم و هرکس بهتر از دیگری از خصوصیات و صفات خود اطلاع دارد؛ درحالتی که عالم توحید، عالم وحدت و بی‌رنگی و یکرنگی است؛ عالم نور و رفع کدورت و ظلمت است؛ عالم رفع انانیت و خودمحوری و کثرت است؛ عالم بهجت و یگانگی و طرد هرگونه حیثیت و شأنیت استقلالی منسوب به کثرت است؛ عالم کمال و بهاء محض است؛ در صورتی که ما در مرتبه انانیت و خودمحوری و استقلال و جلب منافع برای خود و سلب و طرد منافع از دیگران و بزرگ‌منشی و ترفع قرار داریم که همه اینها در جهت مخالف توحید است. به عبارتی، آنچه از حقایق و خصوصیات و آثار توحید می‌توان در نظر آورد، نقطه مقابل آن در عالم دنیا و کثرت، به حسب ظروف افراد در آنها مشاهده می‌شود. در عالم توحید، همه منافع و آثار در یک ذات مندرک است، و اوست که تقسیم می‌کند.

می‌گویند: مولانا به شاگردانش دستور داده بود که باید کار کنید؛<sup>۱</sup> منتهی به کیفیتی خاص که امروزه به کلی متروک شده، و انسان تعجب می‌کند که چگونه چنین چیزهایی ممکن است وجود داشته باشد: آنها کار می‌کردند و هرکس به حسب اشتغال خود هرچه را تا شب کسب می‌کرد، می‌آورد و در سفره‌ای که در مقابل

---

۱. کار کردن یکی از اصول و مبانی اولیه سلوک است. خداوند کسی که در منزل خود نشسته و با دریافت مقرری به دنبال کار نمی‌رود را دوست ندارد. خدا می‌گوید: باید کار کنید؛ اما اینکه درآمد داشته باشید یا نه، در اختیار من است و به شما ارتباطی ندارد. به انتظار مقرری در منزل نشستن عملی مخالف با سلوک است.

مولانا بود، می ریخت. مولانا همه را با هم مخلوط می کرد، به طوری که معلوم نبود هرکس چقدر آورده است. بعد باتوجه به خرج معاش هر کدام، آنچه جمع شده بود را تقسیم می نمود؛ مثلاً یک مشت از آن پولها برمی داشت به شخصی که پنج نفر عائله و کرایه خانه و فرزند مریض داشت می داد و می گفت: «این برای امشب تو» و به فردی که فرضاً با یک زن و دو فرزند، مخارج کمتری داشت، قدری کمتر می داد.

کسی هم که کار کرده بود اما هیچ چیز به دست نیاورده بود، می آمد و دستش را در سفره خالی می کرد و می گفت: «من امروز چیزی پیدا نکرده ام»؛ مولانا نیز پاسخ می داد: «اشکالی ندارد! مگر تقصیر تو بوده؟! تو وظیفه ات را انجام داده ای.» سپس از درآمد کسی که کار کرده بود برمی داشت و به این شخص - که با وجود انجام کار، چیزی به دست نیاورده بود - می بخشید. خلاصه مولانا به همین منوال تقسیم می کرد و در پایان سفره را هم می تکاند و آنها به منازل خود می رفتند.

این جریان، همان توحید است. لذا وقتی ما با روایتی برخورد می کنیم که در زمان ظهور حضرت بقیة الله، ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف، مؤمن دست در جیب برادر مؤمن خود می کند و هرچه بخواهد برمی دارد،<sup>۱</sup> دیگر تعجب نمی کنیم؛ چراکه آن حضرت توحید را در جامعه محقق می کند و آن حقایق توحیدی را عملی می سازد. بنابراین ما خلاف عمل می کنیم و حضرت کار صحیح و حق را انجام می دهد و این یک جریان توحیدی در مسئله خدمت به خلق است.

در عالم توحید، همه افراد نسبت به حضرت حق علی السواء هستند؛ ارتباط عالم، عامی، جاهل، بی سواد، پزشک، مهندس، بقال، تاجر، زارع و غیره نسبت به

۱. مطلع انوار، ج ۴، ص ۳۶۰. الاختصاص (مفید) ص ۲۴:

«... إذا قام القائم جئت المزايلة و يأتي الرجل إلى كيس أخيه فيأخذ حاجته لا يمنع.»

ترجمه: «در زمان ظهور قائم، هم طرازی و همسانی حاکم گردد؛ به گونه ای که مرد به سراغ جیب برادر ایمانی خود می رود و بدون اینکه او مانع شود، به قدر نیاز برمی دارد.» (محقق)

حضرت حق، متساوی است، و بنا بر اصطلاح اهل منطق همه به نحو توطای - نه به نحو تشکیک<sup>۱</sup> - با پروردگار خود ارتباط دارند. به عبارت دیگر به همان اندازه که خداوند متعال با پیغمبر اکرم ارتباط دارد، با یک فرد عادی نیز مرتبط است؛ اگرچه پیامبر اکرم با طی مراتب، توفیق استفاده بیشتر را پیدا کرده است ولی از ناحیه علت، ارتباط متوطای و متساوی است و هیچ تفاوتی ندارد.

بنابراین، خدمت به مردم و رفع احتیاج خلق، یکی از صفات پروردگار است، و افاضه خداوند متعال در عالم خلقت نسبت به همه خلائق افاضه عام است و خداوند بین افراد امتیازی قائل نمی‌شود؛ چراکه در عالم توحید امتیازی نیست و اختلافی وجود ندارد، مگر به حسب مرتبه‌ای که فرد خود را بالا برده و بیشتر توانسته استفاده کند.<sup>۲</sup> اما در عالم کثرت اختلاف وجود دارد؛ افراد می‌گویند چون فلانی با من رفیق است به او کمک می‌کنم و با او رفت‌وآمد دارم، اما دیگری چون رفیق من نیست، اصلاً به او سرنمی‌زنم و اعتنایی نمی‌کنم و در مقام رفع حوائج او بر نمی‌آیم.

۱. متوطای: به معنا و مفهومی گفته می‌شود که به افرادش به صورت متساوی و یکسان دلالت می‌کند؛ بدون اینکه وجود آن معنا و مفهوم در فردی از افراد، اولویت، تقدم یا شدتی نسبت به دیگری داشته باشد. مانند مفهوم «انسانیت» که بر عالم و جاهل و جمیع افراد انسان‌ها به صورت یکسان و بدون هیچ اختلافی صدق می‌کند.

مشگک: به معنا و مفهومی گفته می‌شود که بر افرادش با توجه به اولویت، تقدم یا شدتی که نسبت به یکدیگر دارند، دلالت می‌کند. مانند دلالت و صدق مفهوم «وجود» و «نور» بر مصادیق خود. رجوع شود به *الجوهر النضید*، ص ۲۷ و ۲۸. (محقق)

۲. نور ملکوت قرآن، ج ۳، ص ۷۵:

«يَتَأْتِيهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاهُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقْوَاهُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ»؛ ای مردم! ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم، و به دسته‌جات و قبائل مختلف منقسم کردیم تا در اثر این اختلاف شناخته شوید! تحقیقاً گرامی‌ترین شما نزد خداوند کسی است که تقوایش افزون باشد.»

\* سوره حجرات (۴۹) آیه ۱۳.

چندی پیش بنده با یکی از دوستان عزیزمان، جناب آقای دکتر سجادی ملاقاتی داشتم. ایشان قضیه بسیار جالبی را نقل می‌کرد:

روزی من از خدمت مرحوم آقا سؤال کردم که: «آقا! ما در بیمارستان‌های امریکا می‌دیدیم که پرستارها و نرس‌ها بسیار درصدد رفع نیاز و احتیاج مریض‌ها هستند؛ هنوز بیمار چیزی نگفته، آنها فوراً به کمک او می‌آیند، و هنوز تقاضای چیزی نکرده، آن را در اختیارش قرار می‌دهند و با اخلاق و روش و برخورد بسیار خوب، همیشه مریض را از خود راضی نگاه می‌دارند؛ اما در اینجا با اینکه اسم خود را شیعه امیرالمؤمنین گذاشته‌ایم، من با چشم خود می‌بینم که بر سر بیمار فریاد می‌کشند که: «برو گم شو! برو روی تخت بخواب!» و غیره. هرچه من به آنها می‌گویم با مریض - که به دلیل بیماری از خود اختیار و اراده ندارد - خوش رفتاری کنید، گوش نمی‌دهند.»

ایشان فرمودند: «شیعه امیرالمؤمنین همان نصاری هستند، نه اینها که ادعای تشیع دارند!»

مرحوم والد شوخی نمی‌کنند! آیا شیعه امیرالمؤمنین کسی است که برخلاف روش آن حضرت عمل کند؟! چنین شخصی شیعه نیست!

یعنی در آن حالتی که زن پرستار نصرانی با مریض بیچاره بی‌اختیاری که دستش از همه چیز کوتاه و اخلاقی تند است<sup>۱</sup> با لطف و مدارا عمل می‌کند، مظهر اسم رحمانیت و رحیمیت پروردگار واقع شده، و در آن حال به همین مقدار خود را به توحید و عالم وحدت و بسط نزدیک کرده است. از آنجاکه لوادار و پرچم‌دار توحید نیز وجود مقدس و مبارک امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام است، او بخواهد یا نخواهد در تحت لوا و ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام قرار گرفته است و در روز قیامت همین علی می‌آید و دست او را می‌گیرد.

سلوک یعنی انسان برطبق آنچه حق تشخیص می‌دهد عمل کند؛ متهمی ما در این

۱. چراکه بیمار است، و بیمار هم قابل سرزنش و توبیخ نیست.

دنیا معیارهایی داریم که وقتی به آن عالم می‌رویم و نگاه می‌کنیم، می‌بینیم آن معیارها و حساب‌ها عوض شد و مطالب تغییر پیدا کرد. آن کسی که به دنبال حق می‌رود، در آن موقعیتی که پیرو و متحقق به حق است، شیعه امیرالمؤمنین علیه السلام می‌باشد.

امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: هر قدمی که می‌خواهی برداری با تأمل و فکر و تعقل بردار و حرکت کن! به دنبال شعار نرو و در پی هیاهو حرکت نکن و مسحور شخصیت فرد نباش!<sup>۱</sup>

اگر انسان مسحور شخصیت کسی شود، قوه عاقله او از بین می‌رود. بسیاری از افراد گرچه مطالب و کارهایی که انجام می‌دهند حق است، اما چون مسحور شخصیت واقع شده‌اند، به دنبال حق می‌روند؛ و این هیچ فایده و ارزشی ندارد. مسحور بودن، یعنی اینکه انسان در موقعیتی قرار گیرد که به جای قوای عاقله، احساسات برای او تصمیم بگیرد؛ امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید این فایده و اثر ندارد.

در اصطلاح امروز به این مسئله کاریزما می‌گویند.<sup>۲</sup>

۱. الأُمالی (مفید) ص ۵: ارشاد القلوب، ج ۲، ص ۲۹۶:

«إِنَّ دِينَ اللَّهِ لَا يُعْرَفُ بِالرَّجَالِ بَلْ بِآيَةِ الْحَقِّ، وَإِعْرِفِ الْحَقَّ تَعْرِفِ أَهْلَهُ.»

معادشناسی، ج ۲، ص ۱۳۵:

«دین خدا به شخصیت و موقعیت افراد با تعین و تشخیص شناخته نمی‌شود، بلکه فقط به علامت و نشانه حق شناخته می‌گردد؛ تو باید اول حق را بشناسی و سپس با آن میزان، معیار وجودی افراد و خیر و شر آنها را بسنجی و افرادی که به حق متحقق‌اند را بشناسی.»

۲. کاریزماتیک (Charismatic) کلمه‌ای است یونانی به معنای موهبت؛ کاریزما در اصطلاح به خصوصیت کسی گفته می‌شود که به اعتقاد خود یا به عقیده دیگران دارای قدرت رهبری فوق‌العاده است. این اصطلاح اغلب در علوم سیاسی و جامعه‌شناسی به کار برده می‌شود تا رهبرانی که با استفاده از نیروی توانایی شخصی خود می‌توانند تأثیراتی عمیق و استثنایی در پیروان خود داشته باشند را توصیف کند. (محقق)

کاریزما یعنی موقعیت و شخصیت فردی به نحوی انسان را فریفته کند و برآید که بدون تعقل و تفکر و من حیث لایشر برطبق دلخواه آن شخصیت عمل کند؛ این هیچ فایده‌ای ندارد.

می‌گویند: شخصیت بعضی از خواننده‌های خارجی در مجالس لهو و لعب، به نحوی افراد را تحت تأثیر قرار می‌داد که بسیاری از آنان حاضر بودند خود را در اختیار او قرار دهند؛ و چه بسا اگر بعد از مدتی از آنها سؤال می‌شد، می‌گفتند: «ما اصلاً هیچ چیز نفهمیدیم و متوجه نبودیم!» و راست هم می‌گفتند. یعنی شخصیت آن گوینده و خواننده آنها را چنان به خود جذب می‌کرد که بدون هیچ‌گونه اختیاری، در چنین حال و موقعیتی واقع می‌شدند.

در احوالات «مائو» رهبر سابق چین می‌خواندم که او هر شب را با یک دختر ازدواج نکرده و دوشیزه می‌گذراند. این مسئله از باب زور و اجبار بر افراد تحمیل نمی‌شد، بلکه شخصیت او آن چنان آنها را مقهور می‌کرد که با کمال میل و رغبت در قبال چنین قضیه‌ای، بدون اختیار بودند. وقتی می‌دیدند او رهبر چین، رهبر یک مملکت یک میلیارد جمعیتی است، گویی به عرش سفر کرده‌اند و اصلاً ذهن و فکرشان ربوده می‌شد.

این مسئله بسیار مهمی است که چگونه تبلیغات، اختیار و عقل انسان را می‌رباید، تا جایی که انسان خود را مقهور آن شخصیت می‌بیند و هیچ‌گونه تملکی نسبت به اعمال خود ندارد.

نظیر این مطلب را راجع به هیتلر نیز نقل می‌کنند که او عده‌ای نوجوان مُراهق<sup>۱</sup> و غیربالغ را طوری تربیت کرده بود که با در دست داشتن نارنجک به زیر تانک می‌رفتند و وسایل ارتش متفقین را منهدم می‌کردند. در روزهای آخر هجوم به شهر برلین که دیگر نزدیک بود متفقین به ساختمانی که هیتلر در آنجا بود برسند، او

۱. کودک نزدیک به حد بلوغ. (محقق)



به واسطه همین بچه‌های نابالغ چند روز جلوی حمله آنها را گرفته بود. اگر فرضاً نوجوانی که هیچ چیز نمی‌داند، تحت تأثیر قوای تبلیغی شخصی، جان خود را زیر مسلسل و تفنگ و تانک ببرد و از بین برود، آیا این عمل فی حدّ نفسه صحیح است؟! از نظر عقلی چه جایگاهی را می‌توان برای این عمل تصویر کرد؟ این عمل ارزشی ندارد!

امروزه بعضی از انواع موسیقی وجود دارد که با پخش آن انسان از خودبی خود می‌شود و اختیار از کف می‌دهد و بدون اینکه متوجه باشد خود را در موقعیت هلاکت قرار می‌دهد؛ حال اگر شما با آهنگ مهیجی شخصی را تحریک کنید که او بدون اختیار کاری انجام دهد، عمل او هیچ ارزش و فایده‌ای ندارد؛ چراکه عمل انسان باید از روی عقل و اختیار باشد.

مانند اینکه شما با هیپنوتیزم یا مانیه‌تیزم، اختیار و قدرت را از کسی بگیرید و بعد او را برای انجام کار خلافی بفرستید؛ لذا یکی از احکامی که در شرع وارد شده این است که در صورت مذکور، فرد مباشر (فاعل) به هیچ وجه مجازات نخواهد شد؛ بلکه شخص مسبب آن عمل، محکوم به قصاص یا پرداخت دیه می‌شود و تمام مسائل جزائی مترتب بر آن جرم را نسبت به او اعمال می‌کنند.<sup>۱</sup>

۱. زیرا این فرد مباشر مانند دیوانه یا فردی که در خواب از جا بلند می‌شود و کاری انجام می‌دهد، از خود اختیاری ندارد؛ چنان‌که خود بنده بعضی افراد را دیده‌ام که در خواب راه می‌روند، و حتی لباس می‌پوشند و از منزل بیرون می‌روند و برمی‌گردند، اما نمی‌فهمند. بنابراین همان‌طور که اگر دیوانه‌ای بدون تفریط کسی عملی را انجام دهد، به دلیل اینکه عقل و اختیار ندارد محاکمه نمی‌شود، اگر شخصی نیز در حین خواب از جا برخیزد و کسی را بکشد، چون بی‌تقصیر است شرعاً قصاص نمی‌شود و دیه نیز برعهده عاقله\* اوست.\*\*

\* اگر جنایت خطایی باشد، در این صورت دیه برعهده مباشر نیست، بلکه بر عاقله است. عاقله عبارت است از: خویشاوندان پدری مباشر، که آنها برحسب قرابت خود، یعنی نزدیکی خود به قاتل از جهت مراتب ارث جمعاً دیه را می‌پردازند. رجوع شود به نور ملکوت قرآن، ج ۱، ص ۱۶۸. (محقق) ←

همچنین مانند اینکه می‌بینیم مردم گاهی در مواجهه با فردی تحت تأثیر شخصیت او قرار می‌گیرند و زارزار گریه می‌کنند و حال رفتی برایشان پیدا می‌شود، بر سر می‌زنند و دادوبیداد به‌راه می‌اندازند؛ مگر بین این فرد و غیر او چه تفاوتی هست؟! تو که به این حال منقلب شده‌ای، آیا واقعاً به‌گونه خصوصیات شخصیتی و باطنی او دسترسی پیدا کرده‌ای، یا اینکه عده‌ای برای تو از او تعریف کرده‌اند و مسئله را به نحو دیگر و با خصوصیت دیگری بیان کرده‌اند و متحوّل شده‌ای؟! این تحوّل فایده‌ای ندارد؛ لذا با دیدن یک موقعیت دیگر فوراً عوض می‌شود و از بین می‌رود.

چرا می‌گوییم جریان کربلا برای همه اسوه است و هیچ جریان دیگری نمی‌تواند به جای آن بنشیند؟ چون از آن طفل نابالغ تا پیرمردی مانند مسلم بن عوسجه و حبیب بن مظاهر، همه با فکر جلو رفته‌اند؛ نه اینکه تحت تأثیر شخصیت امام حسین قرار بگیرند، و الا فایده و ارزش ندارد.

امام حسین علیه السلام در روز عاشورا به اصحاب و نزدیکان خود فکر و عقل و اختیار تزریق کرد. حضرت قاسم علیه السلام با احساسات و تحت تأثیر قرار گرفتن به میدان نرفت؛ او حقیقت مرگ و لذت مرگ را با دل و جان احساس می‌کرد، و لذا در جواب سیدالشهدا علیه السلام که فرمود: «یا بُنَّیَّ! کَیْفَ المَوْتِ عِنْدَکَ؟ ای نور دیده، پسرک من! مرگ در نزد تو چگونه است؟» عرض کرد:

«أَحْلَى مِنَ العَسَلِ؛<sup>۱</sup> مرگ برای من از عسل شیرین تر است.»

او حقیقت مرگ را می‌فهمید که می‌گفت: «أَحْلَى مِنَ العَسَلِ!»

﴿\*\* من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۱۱۴:﴾

«عن أبی جعفر علیه السلام، قال: کانَ أميرُ المؤمنینَ علیه السلامُ یجعلُ جنایةَ المَعْتوهِ علی عاقلتهِ، حَظْناً أو عمداً.» ترجمه: «امام باقر علیه السلام فرمود: "امیرالمؤمنین علیه السلام دینه جنایت فرد کم عقل را برعهده عاقله او قرار می‌داد؛ چه جنایت سهوی و چه جنایت عمدی."» (محقق)

۱. الهدایة الکبری، ص ۲۰۴ با قدری اختلاف؛ مدینه المعاجز، ج ۴، ص ۲۱۵.

اصحاب سیدالشهدا علیه السلام در روز عاشورا واقعیت و حقیقت ولایت آن حضرت را با تمام وجود ادراک کردند. اگر کسی ولایت را ادراک کند، مگر می‌تواند از آن دست بردارد؟ قطعاً دیگر نمی‌تواند دست بردارد! آنها تحت تأثیر احساسات واقع نشدند و چنان در مرامشان متصلب و محکم بودند که اگر کوه‌ها از جا می‌جنبید، آنها نمی‌جنبیدند. این روش ارزش دارد؛ اما فرضاً اگر امام حسین همه آنها را هیپنوتیزم کند تا تحت تأثیر شخصیت حضرت واقع شوند و خود را به قلب لشکر بزنند، فایده‌ای ندارد.

در جنگ جمل اصحاب کور عایشه طوری تحت تأثیر شخصیت او واقع شدند که جلوی شتر عایشه خود را قربانی می‌کردند تا همسر پیغمبر از بین نرود، و می‌گفتند: «ای وای، زن پیغمبر به میدان آمده و استمداد می‌کند!» شما ببینید اینها چه تبلیغاتی را شروع کردند!

**اولاً:** مبلغین و ریش‌درازهای آنان، از صحابی بزرگی نظیر طلحه و زبیر بودند که از مجاهدین درجه یک صدر اسلام به‌شمار می‌رفتند و افراد عادی نبودند. ریش سفیدها، عمامه بزرگ‌ها، تسبیح به‌دست‌ها، در سپاه عایشه شرکت داشتند.

**ثانیاً:** طلحه و زبیر دو رکن اساسی این جنگ بودند و به‌خیال خود برای احقاق حق و قیام بر علیه قاتلان عثمان و به‌جهت خون‌خواهی او در این جنگ شرکت کرده بودند؛ و از طرف دیگر با خود گفتند: باید یکی را پیدا کنیم که پشت

۱. بحر المعارف، ج ۲، ص ۲۴۰:

«رُویَ أَنْ مُوسَىٰ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ فِي مَنَاجَاتِهِ: "يَا رَبِّ عَجِبْتُ مِمَّنْ يَجِدُكَ ثُمَّ يَرْجِعُ!" فَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى:

"يَا مُوسَىٰ، إِنَّ مَن وَجَدَنِي لَا يَرْجِعُ عَنِّي؛ وَ مَا رَجَعَ مَن رَجَعَ إِلَّا عَنِ الطَّرِيقِ."»

ترجمه: «روایت است که موسی علیه السلام در مناجات خود عرضه داشت: "پروردگارا، عجب دارم از کسی که تو را می‌یابد و سپس چگونه بازمی‌گردد؟! خداوند متعال فرمود: "ای موسی، هر که مرا یافت از من باز نخواهد گشت، و هر که برگردد جز از راه برنگشته است."» (محقق)

سر او سینه بزنییم و بتوانیم هر کاری می‌خواهیم انجام دهیم، لذا عایشه - که هم در زمان رسول خدا و هم بعد از شهادت ایشان در مسائل اجتماعی ورود پیدا می‌کرد - را سوار بر شتر کردند و با عنوان «مِنْ عَائِشَةَ أُمِّ الْمُؤْمِنِينَ زَوْجَةِ رَسُولِ اللَّهِ»<sup>۱</sup> به مردم ساکن در شهرهای مختلف نامه دادند و آنها را تحریک کردند که: «زن پیغمبر در اینجا جلو آمده، دیگر علی را رها کنید؛ علی کیست؟! علی پسرعمو و داماد پیغمبر است؛ همسر پیغمبر کجا و پسرعموی پیغمبر کجا!»

نامه‌هایی که عایشه برای افراد می‌نوشت و به‌طور کلی تاریخ برای ما بسیار مهم است. همین حرف که «ببینید عایشه زن پیغمبر به خون‌خواهی عثمان آمده و علی چنین و چنان است» و همین نامه‌هایی که برای افراد می‌فرستادند، مردم را فریب داد و باعث اغفال آنها گردید.

عایشه امیرالمؤمنین علیه السلام را به قتل عثمان متهم ساخت، درحالی‌که چون عثمان در زمان خلافتش حقوق او را از بیت‌المال قطع کرده بود و سهمش را به اندازه‌ای که عمر پرداخت می‌کرد، نمی‌داد،<sup>۲</sup> درباره عثمان گفت:

أُقْتُلُوا نَعْتَلًا فَقَدْ كَفَرَ؛<sup>۳</sup> «این نَعْتَلُ یهودی را بکشید که او کافر شده است!»

آخر چرا! حال که علی زمام امور را به دست گرفته، ناگهان به خون‌خواهی عثمان بلند شده‌ای و به‌عنوان زوجه رسول خدا بر داماد رسول خدا تهمت می‌زنی و مردم را بر علیه حق می‌شورانی؟!

تمام اینها برای رسیدن به زندگی دوروزه دنیا بود که مردم را پشت سر

۱. *الجمال*، ص ۲۹۹، نامه عایشه به اهل مدینه؛ ص ۴۳۱، نامه عایشه به زید بن صوحان؛ *وقعة*

*الجمال*، ص ۲۹، نامه عایشه به ام سلمه.

۲. *تاریخ یعقوبی*، ج ۲، ص ۱۷۵.

۳. *تاریخ طبری*، ج ۴، ص ۴۵۹.

۴. نَعْتَلُ به معنای پیر مرد احمق، نام فردی یهودی در مدینه بود.

عایشه جمع کردند. این مردم کودن نمی فهمند که درباره پیغمبر آیه نازل شد که «باید از او امر او اطاعت کنید!»<sup>۱</sup> نه همسران او؛ در کدام آیه و جواب پیروی از زن پیغمبر آمده است؟!

بسیار عجیب است که عین همین جریان جنگ جمل بعد از حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه السلام نیز اتفاق افتاده بود. زن حضرت موسی، صفورا (دختر شعیب) در مقابل یوشع بن نون وصی حضرت موسی<sup>۲</sup> قیام کرد و مردم را به دور خود جمع کرد و لشکری ترتیب داد و با آن حضرت جنگید. وقتی یوشع بر صفورا دست یافت، او را در راه خدا رها کرد و گفت: «حساب تو با خداست.»<sup>۳</sup>

اینکه پیغمبر فرمودند: «تمام آنچه که در قوم موسی اتفاق افتاد موبه مو در امت من نیز اتفاق خواهد افتاد!»<sup>۴</sup> اشاره به همین جریان عایشه بود که یا علی بعد از

---

۱. سوره آل عمران (۳) آیه ۱۳۲: ﴿وَاطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ﴾.

ترجمه: «و از خدا و رسول خدا پیروی نمایید، به امید آنکه مورد رحمت خداوندی واقع شوید.» (محقق)

۲. زیرا بنا بر بعضی از اخبار، حضرت هارون وصی حضرت موسی قبل از آن حضرت از دنیا رفته بود و قبر حضرت موسی در کنار قبر برادرش هارون است. (تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۶۵)

۳. اثبات الوصیة، ص ۶۵.

۴. من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۰۳:

«يَكُونُ فِي هَذِهِ الْأُمَّةِ كُلِّ مَا كَانَ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ، حَذَوِ النَّعْلِ بِالنَّعْلِ وَحَذَوِ الْقَدَّةِ بِالْقَدَّةِ.»

ترجمه: «تمام آنچه در بنی اسرائیل بوده است، مثل آن در این امت خواهد بود، مانند تشابهی که یک لنگه نعل با لنگه دیگر آن دارد و مانند تشابهی که یک چوبه تیر با یک چوبه دیگر دارد.»\* (محقق)

\*. امام شناسی، ج ۱۳، ص ۳۲۰، تعلیقه ۱:

«نعل یا نعال، عبارت است از پاپوشی که فقط کف دارد و مانند کفش رو ندارد، مثل دمپایی. و این تشابه نعل با نعل، به واسطه تقارب آنهاست؛ زیرا یک جفت از نعلین را که در نظر بگیرید، به یک لنگه آن از همه چیز شبیه تر، لنگه دیگر آن است.»

من، زن من می‌آید و لشکر جمع می‌کند و در مقابل تو می‌ایستد.<sup>۱</sup> لذا وقتی که امیرالمؤمنین علیه السلام بر عایشه ظفر پیدا کرد، فرمود:

وَأَمَّا عَائِشَةُ فَأَدْرَكَهَا رَأْيُ النِّسَاءِ وَ لَهَا بَعْدَ ذَلِكَ حُرْمَتُهَا الْأُولَى، وَ الْحِسَابُ عَلَى اللَّهِ.<sup>۲</sup>

«و اما عایشه را رأی زنانگی درگرفت؛ و حرمت او همانند زمان رسول خدا

﴿ قَدْهُ عبارت است از چوبه تیر که سابقاً از چوب و یا از نی می‌ساختند و سرش را پیکان می‌زدند و بر دمش بر قرار می‌دادند تا اینکه اولاً چوبه تیر به واسطه سبکی آن بتواند راه طولانی را طی کند و پیکان سرش که از آهن و فولاد بود بر هدف بنشیند و زخم وارد کند و پر دمش برای آن بود که تیر، راست حرکت کند و در راه کج و معوج نگردد. تیرسازان چوبه‌های تیر را اولاً می‌بریدند و با هم دسته می‌کردند و باهم سر و ته آن را قطع می‌کردند تا همه کاملاً به‌قدر هم و اندازه هم باشد. در این صورت یک دانه چوب تیری را که در نظر بگیریم، هیچ چیز شبیه‌تر به آن از دانه چوب تیر دیگری نبود که با هم ساخته شده بودند و سر و دم آن را قطع کرده بودند. فلهاذا "حَدَوُ التَّلْعِ بِالتَّلْعِ وَ الْقُدَّةُ بِالْقُدَّةِ" به دو چیزی می‌گویند که از هر جهت با هم مشابهت دارند. »

۱. تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۷۸:

«أما والله لقد عهد رسول الله صلى الله عليه وآله السلام وقال لي: "يا علي، لتثقتن الفتنه الباغية و الفتنه الناكثة و الفتنه المارقة."»

ترجمه: «قسم به خدا که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با من عهد کرد و فرمود: "یا علی، قطعاً و یقیناً تو با گروه طغیان‌گر و سرکش و با گروه بیعت‌شکن و با دسته خارج‌شونده از دین، جنگ و قتال خواهی کرد.» (محقق)

۲. احتجاج (طبرسی) ج ۱، ص ۱۶۹.

۳. نهج البلاغه (عبد) ج ۲، ص ۴۸:

«وَأَمَّا فَلَانَةٌ فَأَدْرَكَهَا رَأْيُ النِّسَاءِ، وَ ضِعْنٌ غَلَا فِي صَدْرِهَا كَمِرْجَلِ الْقَيْنِ؛ وَ لَوْ دُعِيَتْ لِتَنَالَ مِنْ غَيْرِي مَا أَتَتْ إِلَيَّ، وَ لَهَا بَعْدُ حُرْمَتُهَا الْأُولَى، وَ الْحِسَابُ عَلَى اللَّهِ تَعَالَى.»

امام شناسی، ج ۱۰، ص ۹۴:

«و اما فلانه را از یک جهت پندار و خیال زنانگی گرفت و از جهت دیگر کینه و حقد و حسدی که در سینه او بود و همانند دیگ آهن‌گر و کوره ذوب آهن جوش می‌زد؛ و اگر او را دعوت می‌کردند که این کاری را که با من کرد با احدی دیگر انجام دهد، نمی‌کرد؛ ولیکن ما حرمت دیرینه او را نگه‌داشتیم؛ و حساب به دست خدای متعال است.»

به‌جای خود محفوظ است، و حساب او نیز برعهده خداست.»  
این افراد دور جمل عایشه را گرفته بودند و خود را قربانی می‌کردند. امیرالمؤمنین علیه السلام هم وقتی دید این ملت بیچاره، کالآنعام همین‌طور خود را به کشتن می‌دهند، چاره کار در این دانست که شتر عایشه را پی کند؛ وقتی که شتر پی شد، همه متفرق شدند و گروه‌گروه فرار کردند.

باری، عوام این چنین هستند. تمام شخصیت امیرالمؤمنین علی علیه السلام با آن‌همه سوابق، توصیه‌ها و مطالبی که پیغمبر راجع به حضرت فرموده است در ذهن و فکر آنها از بین می‌رود و فراموش می‌شود و «عایشه، زوجه رسول الله» جایگزین آن حقایق می‌گردد.

این همان کاریزما و تأثر از شخصیت است که بر عقول تمام آنها پرده می‌پوشاند و عقل و اختیارشان را می‌گیرد؛ وقتی عقل را گرفت، دیگر چیزی باقی نمی‌ماند. وقتی آن شخصیت آمد و سراسر وجود انسان را فراگرفت، حق و صدق را توجیه می‌کند، و کذب و افتراء و خلاف را نیز توجیه می‌کند و تمام موقعیات در نزد او توجیه و تأویل می‌شود!

بزرگ‌ترین آفت بشر و مهم‌ترین آفت در سیروسلوک این است که شخصیت کسی انسان را اغفال کند. هرکس مرتبه‌ای دارد؛ اگر مرا از این مرتبه که الان در آن هستم بالاتر ببرید، خودتان مسئولید؛ چنانچه شما نیز در مرتبه‌ای هستید که من باید وظیفه‌ام را نسبت به همان مرتبه انجام دهم، و الا مسئول هستم. چه بسا ممکن است من نسبت به کسی عملی را انجام دهم که برای او نامناسب و غیر صحیح باشد؛ در این صورت باید خود او راه حق را تشخیص دهد.

البته انسان باید از مشورت و صحبت و رفاقت با دیگران استفاده کند، اما اینکه تحت تأثیر شخصیت کسی واقع شویم و مطالب خلاف او را صحیح جلوه دهیم، خود را گول زدن و فریب دادن است. بنابراین هر چیزی باید به‌جای خود محفوظ باشد؛ انسان نباید بدون جهت از کسی انتقاد کند و نباید خلاف دیگری را

به دیدهٔ حُسن بنگرد؛ هر دو غلط است. حمل به صحت در جای خود معنا دارد و صحیح است، ولی انسان نباید خلاف را هم صحیح ببیند؛ زیرا خلاف، خلاف است و در این مسئله میان افراد هیچ تفاوتی نیست.

باری، توحید خصوصیات و آثاری دارد؛ ولی ما اگر به خود نگاه کنیم، می‌بینیم که در جهت خلاف توحید حرکت می‌کنیم. وقتی به منفعتی می‌رسیم آن را برای خود می‌خواهیم، و اگر از ما بخواهند آن را به دیگری واگذار کنیم، نمی‌پذیریم؛ پس معلوم می‌شود که ما به توحید نرسیده‌ایم.

من باب‌مثال ما ازدواج نکرده‌ایم و رفیقمان نیز که در کنار ماست ازدواج نکرده است؛ اما اگر زن زیبایی ببینیم، دوست داریم او زوجهٔ خود ما باشد. آیا تابه‌حال با خود فکر کرده‌ایم که خوب است پیشنهاد ازدواج با این زن عقیف و نجیب و زیبایی را که دارای این اخلاق و خصوصیات است، اول به رفیقمان بدهیم؟! عدم توجه به این نکته برخلاف توحید است.

یا فرضاً می‌خواهند مالی را تقسیم کنند؛ دائماً خدا خدا می‌کنیم که قرعه به نام ما بیفتد؛ درحالی‌که ممکن است رفیقمان احتیاج بیشتری به آن داشته باشد، ولی ما حاضر نیستیم از آن مال بگذریم؛ این برخلاف توحید است.

یا مثلاً منصب و موقعیتی وجود دارد که هم می‌توانند آن را به ما بدهند و هم به شخصی دیگر که او بینا و بین‌الله لیاقتش بیشتر از ماست، اما حاضر نیستیم آن پست را به او بدهند؛ این مسئله برخلاف توحید است.

پس ما در چنین وضعیت و موقعیتی هستیم؛ این جهل ما و مرتبهٔ ما در کثرت، و این هم توحید و آثار توحید!

حال، ما چطور می‌توانیم به این مرتبه برسیم؟ از یک طرف می‌بینیم خداوند برای رفع این نقائص و جهالت‌ها، در وجود ما استعداد لازم را قرار داده و پیغمبران و اولیاء را فرستاده و دستوراتی داده است؛ زیرا اگر انسان مستعد نبود، ارسال رسل و دستورها لغو و باطل خواهد بود.



از طرف دیگر ما وقتی به عقل خود مراجعه می‌کنیم، می‌بینیم عالم توحید عجیب عالمی است! عالمی که دیگر در آن من و تو وجود ندارد و همه بر سر یک سفره و یک کاسه می‌نشینند؛ عالمی که سراسر بهاء مطلق، کمال مطلق، جمال مطلق و علم مطلق است؛ در این صورت هیچ عاقلی نمی‌گوید که من از این عالم و خصوصیات آن بدم می‌آید. اگر کسی بگوید من این مال بسیار را که تمامش حلال و طیب و طاهر است، نمی‌خواهم، دیوانه است؛ همین‌طور اگر در جایی علم و کمالی عجیب باشد و شخصی آن را نخواهد، دیوانه است.

پس معلوم می‌شود که فطرت دائماً ما را به سمت عبودیت، رفع حجاب و از بین بردن انانیت به سوی عالم اطلاق و توحید سوق می‌دهد.

اگر ما در خصوصیات که راجع به زمان ظهور حضرت بقیةالله شنیده‌ایم واقعاً فکر کنیم - مانند اینکه در آن زمان من و تویی وجود ندارد؛ عدالت مطلق حاکم است و دیگر این روابط و علقه‌ها همه کنار می‌رود؛ اگر در منزلتان را باز بگذارید و یک ماه هم از منزل خارج شوید و تمام جواهرات دنیا را نیز در آن منزل قرار دهید، کسی اصلاً به آنجا نگاه نمی‌کند؛ بنا بر روایات اگر زیباترین زنان و دختران سبدهی از جواهر بر سر خود بگذارند و از شهری به شهر دیگر بروند، کسی به آنها نگاه نمی‌کند و آسایش و آرامش و امنیت و عدالت در حدی است که انسان تصورش را نمی‌کند<sup>۱</sup> - در این صورت آیا واقعاً فطرت انسان او را برای وصول به چنین موقعیتی تشویق نمی‌کند؟!

این همان کاری است که حضرت در راه ایجاد و تحقق توحید می‌خواهند انجام دهند. با وجود اینکه آن حضرت توحید را تا حدودی - نه به‌طور کامل و صددرصد - در جامعه گسترش می‌دهد، اما زمین را مانند بهشت برین می‌کند!

حال که انسان می‌تواند به مرحله‌ای برسد که در آن هیچ‌گونه انانیت و کثرتی وجود نداشته باشد و فقط تجلیات ذاتی حضرت حق باشد، آیا یک فرد عاقل می‌نشیند

و دست روی دست می‌گذارد و همین‌طور نگاه می‌کند، یا به دنبال راه چاره می‌افتد؟! انسان برای رسیدن به این مرتبه چه عملی را انجام دهد و به چه وسیله‌ای متشبث و متمسک شود؟

آنچه انسان را از عالم کثرت بریده و به عالم وحدت می‌برد، این است که پیوسته یاد محبوب و مطلوب را در وجود خود آورد تا بدین وسیله خاطرۀ کثرت را بیرون کند.

منزل<sup>۱</sup> دل نیست جای صحبت اغیار<sup>۲</sup>

دیو چو بیرون رود، فرشته درآید<sup>۳</sup>  
یاد خدا قلب و فکر را متحوّل می‌کند و موجب از بین رفتن یاد کثرت و تبدیل آن به یاد خدا می‌شود.

یاد خدا نیز همان ذکر است، و معنای ﴿أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ﴾<sup>۴</sup> همین است که به یاد خدا و ذکر اوست که دل انسان دگرگون می‌شود و آرامش می‌پذیرد. اما اینکه ذکر و ورد چگونه و به چه نحو تأثیر می‌گذارد، إن شاء الله در فرصتی دیگر مطرح خواهد شد.

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد

۱. خ ل: منظر.

۲. خ ل: اضداد.

۳. دیوان حافظ، غزل ۱۸۷.

۴. سوره رعد (۱۳) آیه ۲۸. *الله‌شناسی*، ج ۳، ص ۲۹۹:

«هان! به یاد خداوند است که دل‌ها آرامش می‌پذیرد.»

مجلس نهم

## تأثیر ذکر در جلای قلب

دوم رجب المرجب ۱۴۱۹ هجری قمری



أعوذُ باللهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ  
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى أَشْرَفِ الْمُرْسَلِينَ  
وَخَاتَمِ النَّبِيِّينَ أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ  
وَاللَعْنَةُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

حضرت امام صادق عليه السلام به عنوان بصری فرمودند:  
إِنِّي رَجُلٌ مَطْلُوبٌ، وَمَعَ ذَلِكَ لِي أَوْرَادٌ فِي كُلِّ سَاعَةٍ مِنْ آتَاءِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ،  
فَلَا تَشْغَلْنِي عَنْ وَرْدِي وَخُذْ عَن مَالِكٍ وَاخْتَلِفْ إِلَيْهِ كَمَا كُنْتَ تَخْتَلِفُ إِلَيْهِ.<sup>۱</sup>  
من مردی مورد طلب دستگاه حکومتی هستم و علاوه بر این در هر ساعتی از  
ساعات شب و روز اورادی دارم؛ مانع از ورد من مشو و همان طور که قبلاً  
نزد مالک می رفتی، اکنون نیز نزد او برو و مسائل خود را از او بپرس.  
مسئله ذکر و ورد از جهات مختلف قابل بحث است؛ من جمله ثمره مترتب  
بر ذکر و میزان فایده آن و اینکه ذکر برای چه کسانی مفید است و آیا انسان در همه  
اوقات به ذکر احتیاج دارد یا ممکن است به مرتبه ای برسد که از آن بی نیاز شود.

---

۱. بحار الأنوار، ج ۱، ص ۲۲۴؛ روح مجرد، ص ۱۷۸.

در مجلس قبل به نحو اجمال عرض شد که به یاد خدا - اعم از یاد لسانی، قلبی و سرّی - ذکر اطلاق می‌شود. امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه در موارد عدیده‌ای راجع به لزوم ذکر و یاد خدا بیاناتی دارند، و این مطلب را با عباراتی مختلف بیان می‌فرمایند.<sup>۱</sup> در قرآن نیز می‌فرماید:

﴿أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ﴾؛<sup>۲</sup> «متوجه و آگاه باشید که اطمینان دل‌ها، سکون و آرامش، عدم تشویش و اضطراب قلوب فقط در گرو ذکر و یاد خداست.»

حال چرا یاد خدا موجب آرامش دل و اطمینان قلب است و چرا یاد غیر خدا باعث اطمینان و آرامش قلب نمی‌شود؟ اگر به تمام قضایا و مسائلی که در این دنیا مطلوب انسان است نگاهی بیندازیم، می‌بینیم اکثر آنها مسائلی بیهوده و لغو است و تعداد کمی از آنها نیز که می‌توان بدان اتکا و رکون نمود، دوام ندارند.

یکی از مواردی که انسان بدان اتکا دارد رفیق است. هیچ فردی در این دنیا از رفاقت بی‌نیاز نیست؛ لذا هرکسی در هر امر و حرفه و مهینه‌ای (رفیق در تجارت و کسب و کار، درس و بحث و مسائل علمی) طبعاً دوستان و رفقای پیدا می‌کند. به دست آوردن رفیق مفید، مسئله‌خلافی نیست و در روایات و شرع بسیار توصیه شده است. امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید:

أَعْجَزُ النَّاسِ مَنْ عَجَزَ عَنِ الْإِخْوَانِ، وَأَعْجَزُ مِنْهُ مَنْ ضَيَّعَ مَنْ ظَفَرَ بِهِ مِنْهُمْ؛<sup>۳</sup> «عاجزترین و بیچاره‌ترین مردم کسی است که نتواند رفیق

۱. نهج البلاغه (عبد) ج ۱، ص ۲۱۶:

«أَفِضُوا فِي ذِكْرِ اللَّهِ فَإِنَّهُ أَحْسَنُ الذِّكْرِ.»

ترجمه: «ذکر خداوند را بسیار به‌جا آورید، چراکه بهترین و نیکوترین ذکر است.» (محقق) جهت اطلاع بیشتر، رجوع شود به غررالحکم و دررالکلم، ص ۱۸۸.

۲. سوره رعد (۱۳) آیه ۲۸.

۳. نهج البلاغه (عبد) ج ۴، ص ۱۴۰.

مناسب با حال خود را پیدا کند؛ و بدبخت تر از او کسی است که وقتی چنین شخصی را پیدا کرد، به او پشت پا بزند و او را از دست بدهد.»

اجمال مطلب آنکه منظور از رفیق، کسی نیست که انسان را از راه بیرون برد و موجب انحطاط و انحراف شود و مسائل دنیوی را برای انسان آورد، بلکه مقصود رفیقی است که انسان مسائل مختلفی را با او در میان گذاشته و از هر جهت میزان تهیو و آمادگی او را برای مجالست و همنشینی امتحان کرده است؛ رفاقت با چنین شخصی برای انسان مغتنم است.

حال، می بینیم رفاقت با همین رفیقی که از هر نظر برای انسان مناسب و قابل اعتماد است و می توان نسبت به او سرمایه گذاری کرد و دل سپرد، ثبات و دوام ندارد و بالاخره بعد از گذشت مدتی یا پیک اجل دست انسان را از او کوتاه می نماید یا به واسطه مسئله ای جزئی انسان را رها می کند و هرچه انسان می گوید: مگر ما چه کرده ایم و چه خطایی از ما سر زده است، فایده ای نمی بخشد.

شکی نیست که انسان در این دنیا بنا بر قاعده حفظ و استمرار در بقاء نسل، باید ازدواج کند؛ اما گاهی ممکن است از همان ابتدا بنای ناسازگاری گذاشته شود و زوجین به مشکل بر بخورند و یا اگرچه در روزها و ماه های اول بگویند: «ما یکدیگر را درک کرده ایم» ولی پس از مدتی این درک کردن ها به مشاجرات و اختلافات منجر شود و شیرینی ماه عسل به ترشی مبدل گردد! گاهی نیز ممکن است زندگی هر دو بر وفق مراد باشد ولی به طور کلی بنای دنیا بر عدم ثبات است؛ دو روزی مصاحبت و اقتران، و روز دیگر جدایی و افتراق است. کلیم کاشی می گوید:

فصل گلم، تمام به آه و فغان گذشت

چون بگذرد خزان، که بهارم چنان گذشت

بدنامی حیات دو روزی نبود بیش

آن هم کلیم با تو بگویم چسان گذشت

یک روز صرف دادن<sup>۱</sup> دل شد به این و آن

روز دگر به کندن دل زین و آن گذشت<sup>۲</sup>

روزی دل به ریاست می‌بندند و برای رسیدن به این مسند، حزب تشکیل می‌دهند تا حزبی بر حزب دیگر غلبه کند و از مردم رأی بگیرند، اما هنوز مدتی نگذشته و آب گوارای سلطنت و ریاست از گلوی آنها پایین نرفته که ناگهان این مدت به سر می‌رسد و یا اینکه می‌گویند: فلان آقا به سرطان خون یا امراض دیگر مبتلا شده است.

در روایتی که نقل آن بی‌مناسبت نیست آمده است:

روزی حضرت عیسی علی نبینا و آله و علیه السّلام با برخی از حواریین به نزدیکی شهری رسیدند و در راه گنجی را یافتند. حواریون به حضرت عیسی گفتند: «به ما اذن بده که در اینجا بمانیم و با به‌دست آوردن این گنج، از ضایع شدن آن جلوگیری کنیم.» (واقعاً عجیب است با اینکه گنج واقعی در کنار حواریون نشسته است، چگونه به سراغ گنج مادی می‌روند!) در این حال حضرت عیسی فرمودند: «شما اینجا بمانید؛ من گنجی در شهر سراغ دارم که به دنبال آن می‌روم.»

حضرت عیسی وارد شهر شد و به منزل بسیار محقری رسید و در زد. پیرزنی در را باز کرد؛ حضرت فرمود: «من امشب در این شهر غریب، میهمان تو هستم؛ آیا غیر از تو فرد دیگری هم در این خانه زندگی می‌کند؟» عرض کرد: «بله، فرزندی دارم که در کودکی پدرش از دنیا رفته است و کار او این است که به صحرا می‌رود و خار جمع می‌کند و می‌فروشد؛ و معیشت ما از این راه می‌گذرد.»

۱. خ ل: بستن.

۲. دیوان کامل کلیم کاشانی، ص ۱۳۱. مطلع انوار، ج ۲، ص ۳۲۷:

«مرحوم آیه‌الله انصاری همدانی - رضوان الله علیه - شعر زیر را زیاد برای رفقا به‌عنوان نصح و اندرز قرائت می‌نمودند: فصل گلم تمام به آه و فغان گذشت ...»



پیرزن که آثار عظمت و بزرگی آن حضرت را احساس کرده بود محلی را برای استراحت آماده نمود و هنگامی که پسرش از راه رسید، به او گفت: «نور هدایت و صلاح از جبین این مرد ساطع است؛ پس چه خوب است که کمر به خدمت او ببندی و هم صحبتی با او را غنیمت شماری و مسائل خود را با او مطرح نمایی.»

پسر به خدمت حضرت رسید و در خدمت آن حضرت بود تا اینکه حضرت عیسی از کیفیت معیشت و احوال او سؤال کردند و آثار عقل و استعداد برای ترقی و کمال را در او یافتند اما دیدند که او از مسئله‌ای ناراحت است و قلب او را به خود مشغول کرده است، و لذا فرمودند: «من در تو آثار ناراحتی و کدورتی بزرگ می‌بینم؛ چرا ناراحتی؟ شاید کاری از دست من برآید و بتوانم مشکل تو را حل کنم!» او که در ابتدا از بیان مشکل خود استنکاف می‌ورزید، گفت: «بله، من مشکل بزرگی دارم که به هیچ وجه قابل حل نیست مگر آنکه خدا بخواهد!» حضرت فرمودند: «تو مشکلات را مطرح کن، شاید خداوند راه حل آن را به من الهام فرماید.» جوان گفت: «روزی از کنار قصر پادشاه می‌گذشتم که چشمم به دختر پادشاه افتاد و به او دل باختم؛ و از آن موقع تاکنون هر روز محبت او در قلبم فزونی می‌یابد و گمان نمی‌کنم این درد جز به مرگ درمان شود.» حضرت فرمودند: «فردا نزد سلطان برو و از او دخترش را خواستگاری کن و هرچه گفت، قبول کن.»

جوان پذیرفت و به دربار پادشاه رفت و به دربانان گفت: «من با پادشاه کار دارم؛ به او بگویید که من آمده‌ام تا دخترش را خواستگاری کنم.» آنها نگاهی به او انداختند و خندیدند و با خود گفتند: برای تفنّن و خنده هم که شده، بد نیست که او را نزد سلطان ببریم و لذا این پیام را با حالت تمسخر به پادشاه رساندند. پادشاه او را طلبید و پرسید: «جوان، خواسته‌ات چیست؟»

گفت: «من برای خواستگاری دختر شما به اینجا آمده‌ام!» پادشاه به‌عنوان استهزاء گفت: «بسیار خوب! ولی آیا می‌دانی که ازدواج با

دختر پادشاه آسان نیست و باید مهر سنگینی از لالی و جواهر و یواقیت را فراهم کنی؟!» و برای سنگ‌های قیمتی، تعداد و خصوصیات معین کرد که در خزانه هیچ پادشاهی وجود نداشت.

جوان گفت: «من می‌روم و فردا جواب را می‌آورم.» به منزل برگشت و مطالب را به عرض حضرت عیسی رسانید. حضرت با آن جوان از منزل حرکت کردند تا به خرابه‌ای رسیدند که پر از سنگ و کلوخ‌های بزرگی بود؛ دعایی کردند و تمام سنگ و کلوخ‌های آنجا تبدیل به جنسی مرغوب‌تر از آنچه پادشاه خواسته بود شد؛ آنگاه فرمود: «هر مقداری را که می‌خواهی، بردار و نزد سلطان ببر و به او بده.»

جوان به دربار آمد و گفت: «آنچه را پادشاه می‌خواست حاضر کرده‌ام.» پادشاه و اطرافیانش با دیدن آن همه جواهرات احتمال دادند که او گنجی پیدا کرده باشد، مات و مبهوت شدند و گفتند: «این مقدار کفایت نمی‌کند و باید این مقدار از جواهرات را نیز با این خصوصیات که می‌گوییم حاضر کنی!»

چون جوان مجدداً خدمت حضرت عیسی رسید و مطلب را به عرض رسانید، آن حضرت فرمود: «به همان خرابه برو و هر مقدار که می‌خواهی از آن جواهرات بردار و برای آنها ببر.»

وقتی جوان مجدداً به دربار رفت و چند برابر جواهرات اولیه را جلوی پادشاه گذاشت، حیرت او بیشتر شد و گفت: «این مسئله بسیار عجیبی است!» دستور داد مجلس را خلوت کنند و از جوان خواست تا واقعیت ماجرا را بیان کند و او نیز تمام قضایا را تعریف کرد. پادشاه که متوجه شد آن میهمان قطعاً باید حضرت عیسی باشد، گفت: «ای جوان به نزد میهمانت برو و تقاضا کن که برای تزویج دختر من به دربار تشریف بیاورند.»

او رفت و پیام پادشاه را به عرض رساند؛ حضرت عیسی به دربار آمدند و مورد عزت و احترام پادشاه قرار گرفتند و حضرت در همان جا عقد آن دختر را برای او خواندند.

خلاصه اینکه بعد از زفاف، پادشاه قدری با آن جوان صحبت کرد و چون

وارث دیگری جز دختر خود نداشت و شوهر او را بسیار فهیم و عاقل یافته بود، او را به عنوان ولیعهد معرفی کرد و به تمام خواص و اعیان مملکتش امر کرد که با او بیعت کنند. چون شب دوم رسید، پادشاه از دنیا رفت و آن جوان بر تخت پادشاه نشست و همه امراء به اطاعت او درآمدند و خزائن پادشاه را به او تحویل دادند.

وقتی روز سوم حضرت عیسی برای خداحافظی نزد او آمدند، پرسید: «ای مرد حکیم، حقاً که بر گردن من حقوقی دارید که من نمی توانم شکر یکی از آنها را به جا آورم؛ اما در شب گذشته امری بر قلب من عارض گشته که اگر پاسخ نگویند از هیچ یک از آن نعمات نمی توانم بهره ببرم!» فرمود: «و آن چیست؟»

عرض کرد: «شما با وجود این قدرتی که می توانید همه اشیاء را در تحت تسخیر و اراده خود در آورید و توانستید مرا در مدت دو روز از خست خارکن به رفعت پادشاهی برسانید، چرا برای خود کاری نمی کنید و من شما را با این وضع و حال می بینم؟!»

وقتی در این سؤال اصرار کرد، حضرت عیسی به او فرمودند:

إِنَّ الْعَالَمَ بِاللَّهِ وَ بَدَارِ كَرَامَتِهِ وَ ثَوَابِهِ وَ الْبَصِيرَ بِفَنَاءِ الدُّنْيَا وَ خِسَّتِهَا وَ دِنَائَتِهَا، لَا يَرَعُبُ إِلَى هَذَا الْمُلْكِ الزَّائِلِ وَ هَذِهِ الْأُمُورِ الْفَانِيَةِ؛ وَ إِنَّ لَنَا فِي قُرْبِهِ تَعَالَى وَ مَعْرِفَتِهِ وَ مَحَبَّتِهِ لَذَاتٍ رَوْحَانِيَّةً لَا نَعُدُّ تِلْكَ اللَّذَاتِ الْفَانِيَةَ عِنْدَهَا شَيْئًا.

«کسی که به خداوند و دار کرامت و جزای او علم و آگاهی پیدا کند و به فناء دنیا و خست و پستی آن بصیر گردد، به این پادشاهی زائل شدنی رغبت نمی کند؛ و تحقیقاً که برای ما در حال قرب و معرفت و محبت خداوند تبارک و تعالی لذاتی روحانی است که ما این لذات فانی را در قبال آن چیزی به حساب نمی آوریم!»

وقتی حضرت برای او عیوب و آفات دنیا، و نعمات و درجات آخرت را بیان فرمودند، گفت:

فَلَيْ عَلَيْكَ حُجَّةٌ أُخْرَى: لَمْ اخْتَرْتُ لِنَفْسِكَ مَا هُوَ أَوْلَى وَ أَحْرَى وَ أَوْقَعْتَنِي فِي هَذِهِ الْبَلِيَّةِ الْكُبْرَى!؟

«حال با این مطلب حجت دیگری برای من پیدا شد: چرا برای خودت امر بهتر و شایسته‌تر را برگزیدی و مرا در این بلیه کبری گرفتار کردی؟! (و به آن گنجی که خود داشتی دلالت نمودی؟!))»

حضرت عیسی فرمود:

إِنَّمَا اخْتَرْتُ لَكَ ذَلِكَ لِأَمْتِحْنَكَ فِي عَقْلِكَ وَ ذِكَايِكَ وَ لِيَكُونَ لَكَ الثَّوَابُ فِي تَرْكِ هَذِهِ الْأُمُورِ الْمَيْسَرَةِ لَكَ أَكْثَرَ وَ أَوْفَى، وَ تَكُونَ حُجَّةً عَلَيَّ غَيْرِكَ.

«من این مسئله را برای تو اختیار نمودم تا میزان عقل و ذکاوت تو را بیازمایم؛ و اینکه تو به واسطه گذشتن از این امور آسان و ممکن، بهترین و بیشترین ثواب را از آن خود گردانی؛ و اینکه تو به عنوان حجت و دلیلی برای دیگران باشی.»

این جوان عاقل، عقل خود را به کار انداخت و گفت: انسان هیچ‌گاه چنین منفعت مهمی را فدای مسائل ظاهری و بسیط نمی‌کند؛ لذا سلطنت را رها کرد و همان لباس‌های کهنه قبل را پوشید و به حواریین حضرت عیسی علیه السلام ملحق شد.

وقتی که حضرت عیسی با آن جوان نزد حواریین آمدند، دیدند که آنها گنج را بیرون آورده‌اند و بین خود تقسیم کرده‌اند؛ حضرت هم به آنها فرمودند: «مقصود من از آن گنجی که در شهر سراغ داشتم همین جوان بود که الحمدلله او را یافتم.»<sup>۱</sup>

باری، عاقبت دنیا همین است و افرادی که به آن دل می‌بندند باید بدانند که دنیا ثبات و دوام ندارد؛ به همین جهت است که امیرالمؤمنین علیه السلام فریاد می‌زند و می‌فرماید:

الدُّنْيَا دَارٌ مَمْرٌ لَا دَارٌ مَقَرٌّ؛<sup>۲</sup> «ای مردم بدانید که دنیا جای مَمَر و عبور و آخرت محل ثبات و قرار است.»

۱. بحار الأنوار، ج ۱۴، ص ۲۸۰.

۲. نهج البلاغه (صبحی صالح) ص ۴۹۳.

گرچه ممکن است این گذرگاه برای عده‌ای کمتر از دو ماه و برای برخی دیگر بیش از صد سال به طول انجامد، ولی اگر آدمی عمر خضر را هم داشته باشد، باز این دنیا برای او مقرر نخواهد بود و باید از آن عبور کند. حال باتوجه به این مسئله، آیا انسان عاقل می‌تواند اتکایی بر غیر آن حقیقت ثابت و پایدار که هیچ مانع و رادعی نمی‌تواند موجب فناء و زوال آن شود، داشته باشد؟! آیا واقعاً انسان عاقل می‌تواند به دنیا دل سپرد و بدان اتکا نماید؟!!

امیرالمؤمنین علیه السلام برای دفع اصحاب جمل به سمت بصره حرکت کرد و در ریزه فرود آمد. آنچه در اینجا از ذهن ابن عباس می‌گذشت غلبه در جنگ بود، ولی آنچه در ذهن امیرالمؤمنین می‌گذشت، فقط ادای تکلیف بود، نه غلبه کردن. نظر امیرالمؤمنین این نیست که حتماً و به هر شکل ممکن باید رأس فتنه از جایش برداشته شود؛ چراکه شاید اراده خدا بر این باشد که او در جای خود باقی بماند؛ در این صورت حتی این فکر نیز دخالت در کار خداست؛ نظر امیرالمؤمنین آن است که باید تکلیف خود را انجام دهد گرچه در این جنگ شکست بخورد.

در این حال عده‌ای که از حج برگشته بودند، برای ملاقات با حضرت در بیرون خیمه انتظار می‌کشیدند و حضرت در خیمه مشغول پینه زدن به نعل خود بود؛ در روایت چنین آمده است که:

ابن عباس داخل خیمه شد و گفت: «ما برای اصلاح امر خود به تو محتاج‌تریم از اینکه در خیمه بنشینیم و کفش خود را وصله بزنی!»  
 امیرالمؤمنین به کلام او هیچ اعتنایی ننمود تا کفش خود را پینه زد؛ سپس دو لنگه را پهلوی هم قرار داد و فرمود: «لی قَوْمَهَا؛ این یک جفت نعل چقدر قیمت دارد؟» ابن عباس گفت: «قیمتی ندارد!» حضرت فرمود: «با وجود اینکه قیمتی ندارد، بگو.» ابن عباس عرضه داشت: «كَسْرُ دِرْهَمٍ؛ کمتر از یک درهم!» حضرت فرمودند:

وَاللَّهِ لَهَا أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَمْرِكُمْ هَذَا إِلَّا أَنْ أُقِيمَ حَقًّا أَوْ أَدْفَعَ بَاطِلًا؛ «به خدا قسم

ارزش این یک جفت نعال در نزد من بیشتر است از حکومتی که مرا به آن دعوت می‌کنی؛ مگر اینکه بتوانم حقی را به پا دارم یا باطلی را دفع نمایم.<sup>۱</sup>

اگر قسم بخورم که در نزد امیرالمؤمنین ارزش آن کفش وصله‌شده از به‌دست‌آوردن قدرت و سلطنت بیشتر بوده است گراف نیست؛ زیرا کفش وصله‌شده از اصابت خار و سنگ و زخمی شدن پای حضرت جلوگیری می‌کرد، اما از این قدرت چیزی غیر از مشکلات و بیچارگی، لشکرکشی و جنگ و دردسر در مواجهه با مردم نادان، و عزل و نصب کردن کارگزاران و عمال به‌دست نمی‌آورد؛ لذا قسم می‌خورم که: والله العظیم، این کفش وصله‌شده برای آن حضرت از لشکرکشی مهم‌تر بود و این مطلب از کلمات خود آن حضرت نیز فهمیده می‌شود.

مغز و احساس ما با امیرالمؤمنین علیه السلام تفاوتی ندارد؛ فرق ما در این است که آن حضرت به اعتباری بودن دنیا و به حقیقت آنچه دارای ثبات و دوام است رسیده بود، ولی ما ثبات و دوام را در این دنیا و ریاسات و ارتباطات می‌بینیم و مسئله برای ما درست برعکس واقعیت جلوه کرده است.

لذا فریاد حضرت در اغلب خطبه‌های نهج‌البلاغه این است که: «ای مردم! این دنیا جای عبرت و اعتبار است؛ ای مردم! این دنیا جای تأمل و تفکر است؛ ای مردم! روزی می‌رسد که همگی از این دنیا می‌روید.»<sup>۲</sup>

امروز بیش از چهل سال از عمر ما گذشته است، درحالی‌که روزی سی سال و روزی بیست سال و روزی ده سال بیشتر نداشتیم و روزی هم اصلاً به دنیا نیامده بودیم؛ وقتی که این بنا چنین است، از این به بعد هم گنبد دوار بر همین منوال می‌گردد و جلو می‌رود. آخر چگونه به ما تفهیم شود که آن روز دیر و زود دارد، ولی از بین رفتنی نیست.

۱. الإرشاد (مفید) ج ۱، ص ۲۴۷.

۲. نهج البلاغه (عبد) ج ۱، ص ۷۰، ص ۹۵، ص ۱۰۱، ص ۱۳۳، ص ۲۲۴.

اینجاست که افرادی که حقیقت و واقعیت دنیا برای آنها مسلم شده است، آن واقعیت را برای امثال ما - که در جلوی چشممان پرده افتاده است - روشن می‌کنند؛ حال، عده‌ای می‌پذیرند و حرف آنها را باور می‌کنند، اغلب افراد هم نمی‌پذیرند و حتی اگر به زبان نیاورند با شوخی و مطایبه از کنار این مطالب می‌گذرند و با این دید به مسائل نگاه می‌کنند.

اما اگر ما واقعاً عاقلانه فکر کنیم و بنا را بر محاسبه احتمالات<sup>۱</sup> بگذاریم، حتی اگر فرضاً بعد از این دنیا هیچ خبری نباشد نیز ضرر نکرده‌ایم. اگر ما به صورت متعارف - که طبیعتاً صحت، سلامتی، آرامش اعصاب و فکر راحت‌تر را به دنبال دارد - زندگی کردیم و برای رسیدن به مجموعه‌ای از منویات تخیلی، خود را به هر بدبختی و فلاکتی نینداختیم و قناعت کردیم، و درعین حال مسائل اخروی را هم در نظر گرفتیم، آیا ضرری کرده‌ایم!؟

شکی نیست که هم آن کسی که خود را به هر بدبختی و فلاکت انداخته و هم ما که به نحو متعارف زندگی کرده‌ایم، از دنیا می‌رویم؛ تفاوت در این است که وقتی ما از دنیا می‌رویم فرضاً یک میلیون تومان از ما باقی می‌ماند، و وقتی او از دنیا می‌رود صد میلیارد تومان. حال با این فرض که مطلب در مورد هر دو تمام است، هم آن صد میلیارد و هم آن یک میلیون، دیگر هیچ فایده‌ای برای بعد از رفتن ندارد؛ در این صورت چون ما مدتی در این دنیا زندگی کرده‌ایم و بعد هم بدون هیچ خاطره‌ای از دنیا رفته‌ایم، ضرری نکرده‌ایم؛ اما اگر در آن طرف خبری باشد، وای به حال فردی که عقل خود را به کار نگرفته است!

کلمات ائمه در احتجاجات با مخالفین به فراخور علم و بصیرت هر فردی

---

۱. قانون محاسبه احتمالات این است که انسان باید در هر حالی به احتمال راجح نسبت به احتمال مرجوح ترتیب‌اثر بدهد؛ مثلاً اگر در فرمولی، ضریبی قرار داده شد که در آن ضریب، اطمینان نسبی برای انسان پیدا می‌شود، انسان نباید آن ضریب را به یک احتمال مرجوح رها کند.

متفاوت است. امام صادق علیه السلام در یکی از محاجّه‌های خود با شخصی دهری،<sup>۱</sup> با طرح مبانی و مسائل فلسفی وارد بحث نمی‌شوند و بحث را به صورت بسیار عقلایی و عرفی مطرح می‌کنند و می‌فرمایند:

إِنْ يَكُنِ الْأَمْرُ كَمَا تَقُولُ - وَ لَيْسَ كَمَا تَقُولُ - نَجَوْنَا وَ نَجَوْتَ؛ وَ إِنْ يَكُنِ الْأَمْرُ كَمَا تَقُولُ - وَ هُوَ كَمَا نَقُولُ - نَجَوْنَا وَ هَلَكْتَ!<sup>۲</sup>

«اگر این امر طبق گفتار تو بوده باشد - درحالی که طبق گفتار تو نیست - ما نجات یافته‌ایم و تو هم نجات یافته‌ای؛ و اگر امر طبق گفتار ما باشد - درحالی که طبق گفتار ماست - ما نجات یافته‌ایم و تو به هلاکت رسیده‌ای!»<sup>۳</sup>

حضرت می‌فرمایند اگر فرض بر این باشد که خدایی وجود نداشته باشد، ما که معتقد به وجود خدا هستیم با تو که معتقد نیستی بالمآل هیچ فرقی نداریم؛ زیرا هر دو در این دنیا زندگی کرده‌ایم و کارهایی انجام داده‌ایم. من باب مثال: ما از پول‌های به دست آمده عده‌ای از اهل عبادت و نماز را دعوت می‌کنیم و اطعام می‌دهیم و با آنها می‌نشینیم و مطالبی را ردّ و بدل می‌کنیم، شما هم همان مبلغ را در مجالس فسق و فساد و لهو و لعب هزینه می‌کنید؛ حال اگر فرضاً خدایی در کار نباشد، بالاخره عمری از ما و عمری هم از شما گذشته است و هیچ کدام از ما و شما ضرری نکرده‌ایم. اما اگر خدایی وجود داشته باشد، در این صورت شما ضرر کرده‌اید؛ زیرا این هزینه‌ها در آن عالم به حساب ما گذاشته می‌شود، ولی وای به حال شما که باید در قیامت حساب آن را پس بدهید.

فرض کنید که پزشک در مورد مرضی جدی می‌گوید: «برای پیشگیری از آن مرض از واکسن استفاده کن؛ زیرا لزوم واکسن زدن اگر شایعه هم باشد ضرری

۱. لسان العرب، ج ۴، ص ۲۹۳:

«رَجُلٌ دَهْرِيٌّ: مُلْحَدٌ لَا يُؤْمِنُ بِالْآخِرَةِ، يَقُولُ بِنِقَاءِ الدَّهْرِ وَ هُوَ مَوْلَدٌ.»

۲. الإحتجاج، ج ۲، ص ۳۳۶.

۳. امام شناسی، ج ۱۸، ص ۵۲.



ندارد، ولی اگر حقیقت داشته باشد دو روز دیگر خواهی مرد.» آیا در این صورت معقول است که کسی بگوید: «چه کسی گفته و چه کسی شنیده است؟! اینها شایعه است و من واکسن نمی‌زنم!»

امام صادق علیه السلام به ابن ابی العوجاء می‌فرمایند باید عقلت را به کار بگیری و او هم چون دید سخن آن حضرت منطقی است، تسلیم شد.

وقتی می‌دانیم برنامه‌هایی را که ائمه علیهم السلام در این دنیا برای ما پیاده کرده‌اند، برنامه‌هایی عقلایی، صحیح و براساس واقعیت است که آنها خود این مسائل را دیده‌اند و احساس کرده‌اند، چطور می‌توانیم فکر خود را به این طرف و آن طرف معطوف کنیم و از ادراک حقایق و معارف و رسیدن به کمال انسانیت باز بمانیم؟!

مرحوم آیه‌الله حاج شیخ عباس قوچانی برای مرحوم والد نقل کردند که:

یک‌روز صبح از منزل خود به سمت منزل مرحوم قاضی در جدیده حرکت کردم تا در جلسه‌ای که ایشان داشتند شرکت کنم. هنگامی که از کنار سور نجف (دیوار کشیده بلند در اطراف شهر برای حفاظت از هجوم دشمن) عبور می‌کردم، ناگهان در فکر حمله و هابی‌ها افتادم که سابقاً به کربلا حمله کردند و هزاران نفر را از علماء و صلحاء و زوآر و مقیمین کشتند و دریای خون جاری کردند، تا آنجا که ضریح مطهر و صندوقش را خرد کردند و با چوب آن بر روی قبر مبارک قهوه درست کردند و نشستند و خوردند. اما در نجف اشرف به واسطه حصار آن به سور و مقاومت مردم، نتوانستند از بالا و شکاف‌های سور وارد شوند و پس از چند روز توقف، فرار کردند. در این اندیشه غرق شده بودم که ما باید خود را به انواع سلاح مجهز کنیم تا اگر ثانیاً حمله کردند ریشه آنها را برکنیم؛ سلاح ما باید چنین و چنان باشد و جوانان ما باید فنون جنگی را بیاموزند.

همین‌طور در فکر حمله و هابیان و جنگ و دعوی با آنان غوطه‌ور بودم و خاطرات از اطراف هجوم می‌نمود که به در خانه مرحوم قاضی رسیدم. در زدم و وارد شدم؛ تا چشم ایشان به من افتاد، فرمودند: «ها! مشغول جنگ هستی؟!» من تعجب کردم و عرض کردم: «آقا! چه فرمودید؟! کدام جنگ؟!»

فرمودند: «مقصودم جنگ با نفس اماره است!» و مسئله را برگرداندند و عوض کردند!<sup>۱</sup>

آقا جان! تو راه خودت را برو و به این وهابی‌ها و خندق کشیدن کاری نداشته باش! دو روز بیشتر عمر نمی‌دهند و باید از این دو روز به نحو احسن استفاده نمود. ما در موقعیت بسیار حساسی قرار داریم که دیگر به هیچ وجه این وضعیت برای ما تکرار نخواهد شد.

باری، امیرالمؤمنین علیه السلام در ذیل آیه شریفه ﴿رِجَالٌ لَا تُلْهِيمُهُمْ تِجَارَةً وَلَا بَيْعًا عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ﴾<sup>۲</sup> «مردانی که تجارت و بیع و دادوستد در این دنیا آنها را از یاد خدا باز نمی‌دارد» در نهج البلاغه می‌فرماید:

إِنَّ اللَّهَ سَبْحَانَهُ جَعَلَ الذِّكْرَ جَلَاءً لِلْقُلُوبِ؛<sup>۳</sup> «خداوند ذکر و یاد خودش را

۱. مطلع انوار، ج ۲، ص ۳۵.

۲. سوره نور (۲۴) آیه ۳۷.

۳. نهج البلاغه (عبده) ج ۲، ص ۲۱۱. معادشناسی، ج ۲، ص ۷۸:

«إِنَّ اللَّهَ سَبْحَانَهُ جَعَلَ الذِّكْرَ جَلَاءً لِلْقُلُوبِ، تَسْمَعُ بِهِ بَعْدَ الْوَقْرَةِ، وَ تُبْصِرُ بِهِ بَعْدَ الْعُشُورَةِ، وَ تَتَقَادُّ بِهِ بَعْدَ الْمُعَانَدَةِ.

و ما بَرِحَ لِلَّهِ - عَزَّتْ آلاؤُهُ - فِي الْبُرْهَةِ بَعْدَ الْبُرْهَةِ وَ فِي أَسْمَانِ الْفَتَرَاتِ، عِبَادًا نَاجَاهُمْ فِي فِكْرِهِمْ وَ كَلَّمَهُمْ فِي ذَاتِ عُقُوبِهِمْ، فَاسْتَصَبَحُوا بِنُورِ يَقْظَةٍ فِي الْأَسْبَاحِ وَ الْأَبْصَارِ وَ الْأَفْئِدَةِ.

يَذْكُرُونَ بِأَيَّامِ اللَّهِ، وَ يُخَوِّفُونَ مَقَامَهُ بِمَنْزِلَةِ الْأَدْلَةِ فِي الْقَلَوَاتِ. مَنْ أَخَذَ الْقَصْدَ حَمِدُوا إِلَيْهِ طَرِيقَهُ وَ بَشَّرُوهُ بِالنَّجَاةِ، وَ مَنْ أَخَذَ يَمِينًا وَ شِمَالًا دَمَّوْا إِلَيْهِ الطَّرِيقَ وَ حَذَّرُوهُ مِنَ الْهَلَكَةِ، وَ كَانُوا كَذَلِكَ مَصَابِيحَ تِلْكَ الظُّلُمَاتِ وَ أَدْلَةَ تِلْكَ الشُّبُهَاتِ.

وَ إِنَّ لِلذِّكْرِ لَأَهْلًا أَخَذُوهُ مِنَ الدُّنْيَا بَدَلًا، فَلَمْ تَشْغَلْهُمْ تِجَارَةٌ وَ لَا بَيْعٌ عَنْهُ؛ يَقْطَعُونَ بِهِ أَيَّامَ الْحَيَاةِ، وَ يَهْتَفُونَ بِالزَّوْجِرِ عَنْ مَحَارِمِ اللَّهِ فِي أَسْبَاحِ الْغَافِلِينَ. وَ يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ وَ يَأْتَمِرُونَ بِهِ، وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ يَتَنَاهَوْنَ عَنْهُ.

فَكَأَنَّمَا قَطَّعُوا الدُّنْيَا إِلَى الْآخِرَةِ وَ هُمْ فِيهَا، فَشَاهَدُوا مَا وَرَاءَ ذَلِكَ. فَكَأَنَّمَا أَطَّلَعُوا غُيُوبَ أَهْلِ الْبَرَزَخِ ⇐

﴿ في طولِ الإِقامةِ فيه، و حَقَّقَتِ القِيامةُ عليهمِ عِدائِها، فَكَشَفُوا غِطاءَ ذلكَ لِأهلِ الدُّنيا، حَتَّى كَأَنَّهُمْ يَرُونَ ما لا يَرى النَّاسُ و يَسْمَعُونَ ما لا يَسْمَعُونَ.﴾

فلو مثَلتَهُم لِعَقَلِكَ في مَقاوِمِهِم المَحمودَةَ و مَجالِسِهِم المَشهودَةَ، و قد نَشَرُوا ذِواوِينَ أَعمالِهِم، و فَرَعُوا لِمُحاسِبَةِ أَنْفُسِهِم عن كُلِّ صَغيرةٍ و كَبيرةٍ أُمروا بِها فَفَضَّروا عَنيها، أو تُهوا عَنيها فَفَرَّطوا فيها، و حَمَلوا ثِقَلَ أوزارِهِم ظُهُورَهُم فَضَعُفُوا عَنِ الإِستِقالِ بِها فَنَشَجُوا نَشيجًا و نَجَّوَبُوا نَحيبًا، يَعْجُونَ إلى رَبِّهِم مِن مَقاوِمِ نَدَمٍ و اعترافٍ؛ لَرَأيتَ أَعلامَ هُدًى و مَصابيحَ دُجى، قد حَفَّت بِهَمِّ الملائِكةِ، و نَزَلتْ عَلَيهِمُ السَّكِينَةُ، و فُتِحَتْ لَهِم أَبوابُ السَّماءِ، و أَعَدَّتْ لَهِم مَقاعِدُ الكِراماتِ في مَقامِ اطَّلَعِ اللهُ عَلَيهِم فيه، فَرضَى سَعِيهِم و حَمِدَ مَقامَهُم.

يَتَنَسَّمُونَ بَدعائِهِ رَوحَ التَّجاوُزِ، رهايُنُ فاقَةَ إلى فَضليهِ، و أسارى ذِلَّةَ لِعَظمتِهِ. جَرَحَ طوُلُ الأَسى قلوبَهُم، و طوُلُ البُكاءِ عيوَنَهُم. لِكُلِّ بابِ رَغَبَةٍ إلى اللهِ مِنْهُم يَدٌ قارِعَةٌ، يَسألُونَ مَنْ لا تُضيقُ لَدَيبِهِ المَنادِحُ و لا ينجِبُ عَلَيهِ الرَّاغِبُونَ.

فحاسبِ نَفْسَكَ لِنَفْسِكَ، فَإِنَّ غَيرَها مِنَ الأَنفُسِ لَها حاسِبٌ غَيرُكَ.

می‌فرماید: "خداوند سبحانه، ذکر و یاد خود را موجب زدوده شدن زنگار دل‌ها از ریب و شک قرار داده، دل‌ها بدان روشن شود و جلا گیرد. به واسطه یاد خدا گوش‌های دل بعد از سنگینی و گرانی بشنود و آیات خدا را ادراک کند، و چشم‌های دل پس از تاریکی و پنهانی بصیرت، بینا و روشن گردد و آیات الهیه را ببیند و حقایق و اسرار را بفهمد، و دل‌ها پس از ستیزگی و سرکشی آرام گیرد و رام شود.

و همیشه برای خداوند - عزت آلاؤه - در طول زمان‌های دراز از دهور و ایام یکی پس از دیگری و همچنین در ایام فترتی که بین قیام دو پیامبر بزرگ بوده است، بندگانی خاص و صالح بوده‌اند که خداوند با الهام و القاء مطالب و مهمات، با افکار و اندیشه‌های آنان به‌طور راز تکلم می‌کرده است و با بنیاد عقول و ریشه و اصل نفوس آنها سخن می‌گفته است.

پس آنها با دیده بصیرت و نور بیداری، در گوش‌های خود و چشم‌های خود و دل‌های خود چراغ هدایت و معرفت افروختند.

به‌یاد می‌آورند روزهای خدا را برای مغتنم شمردن اعمال، و می‌ترسانند از مقام حق تعالی در مواقع حساب. این بندگان به منزله راهنمایانی هستند که در وادی ظلمات مردم را به هدایت و عالم نور رهبری کنند.

﴿

↳ کسی که طریقه اعتدال و راه راست و مستقیم را در پیش گرفت، او را در آن راه ستایش گویند و راهش را امضا نموده و تأیید کنند و او را به نجات و رستگاری بشارت دهند؛ و کسی که از راه مستقیم انحراف ورزد و به راست و چپ بگراید، او را مذمت نمایند و از هلاکت و نابودی برحذر دارند و بیم دهند.

این بندگان خدا به منزله چراغ‌های درخشان وادی‌های ظلمتند، و راهنمایان شبهه‌ها و شک‌ها در میان مردم.

آری، برای ذکر خدا و یاد خدا مردمی هستند که به عوض اشتغال به دنیا و زینت‌های دنیا به ذکر خدا اشتغال ورزیده و آن را بدل از تعینات دنیویه گرفته‌اند، و هیچ تجارت و معامله‌ای آنان را از خدا و ذکر او به خود مشغول نمی‌کند.

با یاد خدا ایام زندگانی خود را می‌گذرانند، و با صدای بلند مردم را از معاصی و گناهان منع نموده و آواز می‌دهند و در گوش‌های مردم غافل طنین می‌اندازند.

مردم را به عدالت امر می‌کنند و خود نیز به عدالت رفتار می‌نمایند، و از کار زشت بازمی‌دارند و خود نیز به کار زشت دست نمی‌آیند.

چنان با اراده‌ای متین در راه وصول به مقام قرب قدم گذارده‌اند که گویی تمام عالم زندگی و دنیا را در هم پیچیده و در دل آخرت قرار گرفته‌اند، و آنچه در پس پرده دنیاست از امور عقبی و بهشت و جهنم همه را در مقابل دیدگان خود می‌بینند.

و مثل آنکه آنان بر پنهانی‌ها و خفایای اهل برزخ در دوران مکث در آن عالم اطلاع دارند، و قیامت با تمام خصوصیات و وعده‌ها و وعیدها بر آنها متجلی شده و به تحقق رسیده است، و در آن هنگام آنان پرده غیب را برای مردم دنیا پس زده و آنها را بر امور واقعه اطلاع می‌دهند. مثل آنکه آنها می‌بینند چیزهایی را که مردم دنیا نمی‌بینند، و می‌شنوند چیزهایی را که مردم دنیا نمی‌شنوند.

اگر تو آنها را در عقل خود تمثیل کنی و در فکر خود تصویر نمایی در مقام‌ها و موقف‌های پسندیده آنها و در مجلس‌های شایسته و عبادت آنها، که گویی دیوان‌های اعمال خود را در مقابل خود گشوده، و خود را آماده محاسبه از نفس خود نموده‌اند، از هر کار کوچک و بزرگی که از آنها سر زده و بر هر امری که به آنها شده و کوتاهی کرده‌اند، یا نهی‌ای که از آنها شده و در آن تقصیر نموده‌اند، و بارهای سنگین و گناه خود را بر دوش کشیده و از تحمل و نگهداری آن فرومانده‌اند، و آواز آنان به گریه و زاری بلند شده و گریه گلوگیر آنها گشته و یکدگر را به گریه و زاری پاسخ داده‌اند، و فریاد خود را از روی ندامت و پشیمانی و اقرار و اعتراف به پروردگار خود بلند نموده‌اند؛ در آن تمثیل عقلی و تصویر فکری ایشان را خواهی دید که حَقّاً آنها علم‌ها و نشانه‌های ↳

باعث صفای قلوب قرار داده است.»

توضیح اینکه چرا ذکر خدا باعث صفای قلوب است، متوقف بر مقدماتی است. قلب همان حقیقت منطوقی در وجود انسان است که همواره با مبدأ خود و حقّ متعال مرتبط است. ما این حقیقت شفاف و نورانی را - که محلّ نزول فیض

↵ هدایت‌اند، و چراغ‌های درخشنده در تاریکی‌های جهالت‌اند که فرشتگان رحمت الهی گرداگرد آنها را فراگرفته و مقام سکینه و آرامش و امن و امان بر آنها فرود آمده است، و درهای آسمان به روی آنان گشوده شده، و مراتب وصول به درجات عالیه و منازل فوز و کرامت در مقام منیعی که خداوند در آن مقام بر آنها مطلع است برایشان مهیا گردیده است. پس، از سعی و کوششی که آنها در دنیا نموده‌اند خدا راضی شده است و آن را پسندیده و امضا کرده، و مقام محمود آنان را ستوده و ستایش کرده است.

آنها به دعایی که نموده‌اند و از خدای خود امید عفو داشته‌اند، نسیم رحمت را استشمام نموده و عفو و مغفرت خدا را ادراک کرده‌اند؛ همه آنها گروگان نیاز و فقرند به فضل و رحمت خدا، و اسیران ذلت‌اند در برابر عظمت پروردگار.

به درازا کشیدن مدت اندوه و غم هجران، دل‌های آنان را جریحه‌دار نموده، و بسیاری گریه و طولانی بودن آن در فرقت حضرت محبوب تعالی چشم‌های آنها را متورّم و مجروح کرده است. برای هر بابی و در هر موردی از موارد رغبت به سوی خداوند سبحانه، از برای ایشان دست کوبنده‌ای است و دعایی مستجاب از افاضات و عطایای حضرت ربّ و دود. سؤال می‌کنند و درخواست می‌نمایند از کسی که وسعت‌ها در نزد او تنگی نمی‌کند، و رغبت‌کنندگان و امیدواران به مقام قرب و وصولش ناامید نخواهند شد.

پس ای انسان تو هم حساب خود را در دنیا از نفس خود بگیر و برای طهارت خودت، خود به محاسبه نفست پرداز؛ چون برای غیر از نفس تو در دنیا حسابگرانی غیر از تو هستند که به حساب آنها برسند. تو نیز اگر خود به حساب خودت رسیدی چه بهتر، و گرنه آن حسابگران به حساب تو نیز رسیدگی خواهند نمود.»

الحق این کلام امیرالمؤمنین علیه السلام در حالات اولیای خدا یک کتاب حکمت است و احتیاج به یک کتاب شرح و بسط دارد؛ و با دقت در فقرات آن خوب واضح می‌شود که چگونه اولیای خدا یکسره به بهشت می‌روند و کتاب و حسابی ندارند و سکرات مرگ و احوال قبر و برزخ و قیامت از آنها برداشته شده است؛ چون همه این عقبات را در دنیا طی کرده‌اند.»

پروردگار است - با مسائلی که هیچ مناسبتی با آن ندارد، آغشته و مکدر و ملوث کرده‌ایم؛ خداوند متعال می‌فرماید:

لَا يَسْعُنِي أَرْضِي وَلَا سَمَائِي وَ لَكِن يَسْعُنِي قَلْبُ عَبْدِي الْمُؤْمِنِ؛<sup>۱</sup> «زمین و آسمان من وسعت تجلی و ظهور مرا ندارند، ولی قلب بنده مؤمن من گنجایش مرا دارد.»

ما این قلب را که جایگاه خداوند است، با نفس و خواسته‌های نفسانی آمیخته نمودیم.

نباید در قبال سعه قلب مؤمن، به وسعت آسمان و پهناوری کره زمین و ماه و زحل و مشتری و کهکشان‌ها چشم دوخت؛ زیرا زمین وسعت یافته از همین خاکی است که ما مشتق از آن را در دست می‌گیریم، و اصل همه کرات و کواکب و کهکشان‌ها از ماده است و عالم ماده و طبع، نازل‌ترین مرتبه از مراتب وجودی حضرت حق متعال است.

از این بالاتر اینکه منظور از «سما» در عبارت: «لَا يَسْعُنِي أَرْضِي وَلَا سَمَائِي» صرف آسمان عالم ماده نیست، بلکه سماوات غیب را نیز شامل می‌شود؛ بنابراین، معنای حدیث آن است که: «آسمان من به تمام مراتب و خصوصیات که دارد - چه عالم ماده و چه عالم ملکوت و جبروت و لاهوت - هیچ‌کدام گنجایش و وسعت تجلی مرا ندارند، اما قلب بنده مؤمن من ظرفیت و سعه جلوات ذاتیه مرا دارد.»<sup>۲</sup>

حال ما با این قلبی که جایگاه پروردگار است، چه می‌کنیم؟! دل بستن به ریاست و پُست و مقام، تعلق به درهم و دینار دنیا و ارتباطات با افراد، باعث شده است که خداوند متعال به کلی از خانه قلب ما بیرون رود.

روایت است که حضرت امام صادق علیه السلام فرمودند:

۱. عوالمی اللثالی، ج ۴، ص ۷.

۲. البته برای این مسئله ادله‌ای موجود است که این مقام، گنجایش طرح آنها را ندارد.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: أَفٌّ لِرَجُلٍ لَا يُفْرِغُ نَفْسَهُ فِي كُلِّ جُمُعَةٍ لِأَمْرِ دِينِهِ، فَيَتَعَاهَدُهُ وَيَسْأَلُ عَنْ دِينِهِ.<sup>۱</sup>

«أفّ و دورباش از رحمت خدا بر آن کسی که نفسش را در هر هفته برای رسیدگی به امر دینش فارغ و آزاد نگذارد که در آن، ساعتی با فراغت قلب بنشیند و دربارهٔ نفس و احوال و وضعیت خودش فکر کند که در چه مرتبه‌ای قرار دارد و از مسائل دینی خویش سؤال نماید.»

منظور از «أفّ لِرَجُلٍ» آن است که من اصلاً نمی‌خواهم چنین شخصی را ببینم

و چنین شخصی اصلاً انسان نیست!

انسان باید حداقل یک ساعت از روز جمعه یا سایر ایام را بنشیند و به خودش برسد؛ نه اینکه آن قدر فکرش این طرف و آن طرف باشد که مجالی برای تفکر در نفس خود نیابد! این هفته که گذشت، هفتهٔ دیگر هم می‌گذرد و هفته‌های بعد هم خواهد گذشت، آخر کی می‌خواهی به خود فکر کنی و حقایق و واقعیاتی را که با آنها دست‌به‌گریبان هستی از ذهنت مرور دهی؟

ما به خاطر معامله‌ای که شاید دو ماه دیگر انجام شود از الآن برنامه می‌ریزیم که باید فلان کار و مقدمه را انجام دهیم و این و آن را ببینیم؛ اما آیا تا به حال راجع به معامله‌ای که با خدا داشته‌ایم - که در آن در قبال اعطای دو روز عمر، وظیفه‌ای برعهده ما قرار داده شده است - فکر کرده‌ایم؟!

اینجاست که به حقیقت و عمق کلام امیرالمؤمنین علیه السلام پی می‌بریم که

می‌فرماید:

و لَأَلْفَيْتُمْ دُنْيَاكُمْ هَذِهِ أَزْهَدَ عِنْدِي مِنْ عَفْطَةِ عَنَزٍ؛<sup>۲</sup> «سوگند به خدا که هر آینه می‌یافتید که این دنیای شما در نزد من از آب بینی بز پست‌تر است.»

۱. الکافی، ج ۱، ص ۴۰.

۲. نهج البلاغه (عبد)، ج ۱، ص ۳۷.

آری، این کلام امیر مؤمنان علی علیه السلام است که تمام قلبش جایگاه خدا گشته و ارتباطش با خدا به مرحله تام رسیده و سرش با خدا یکی شده است! قطعاً اگر صد سال هم بر ما بگذرد، از جهت معرفت به گرد پای امیرالمؤمنین علیه السلام نخواهیم رسید و باید خاک پای او را توتیای چشم خود قرار دهیم؛ اما والله اگر حتی به اندازه یک‌جو و یک‌ذره از معرفت امیرالمؤمنین را به ما بدهند، ما نیز همین حرف را می‌زدیم و نسبت به دنیا همین دیدگاه را پیدا می‌کردیم!

حال ببینید ما چقدر بدبخت و بیچاره هستیم که حتی به این مقدار هم معرفت نداریم. اگر می‌فهمیدیم که دیگر دائماً این طرف و آن طرف نمی‌رفتیم و بر سر این و آن نمی‌زدیم تا منافی را برای خود جلب کنیم؛ این امیرالمؤمنین است که کفش خود را وصله می‌زند و به ابن عباس و همه آن بیابروها می‌خندد.

در ماه مبارک رمضان چندین سال پیش در زمان حیات مرحوم آقای خمینی، در یکی از شهرستان‌ها راجع به خلوص عمل صحبت می‌کردم. در آنجا خطاب به جمعیت کثیری که شرکت داشتند، گفتم:

همه ما شنیده‌ایم که آیه‌الله خمینی در یکی از سخنرانی‌ها فرموده‌اند: «اگر کسی بداند که در مسئولیتش شخصی بر او ارجحیت دارد، وظیفه شرعی اوست که از آن پست و مسئولیت کناره‌گیری کند و آن شخص را در موقعیت خودش قرار دهد.» از این قضیه تا به حال چند سال می‌گذرد؟ (در آن موقع دو سال می‌گذشت) شما یک نفر را به من نشان دهید که در مسائل مملکتی دارای پست و مقام باشد و بگوید: «فلان شخص در این موقعیت از من بهتر است» و از پست خود کناره‌گیری کند.

گرچه ممکن است یکی - دو نفر بوده باشند، اما بحث در این است که آیا واقعاً شخصی که در مسئولیتی اشتغال دارد، احساسش این است که در میان هفتاد میلیون جمعیت ایران، فقط او قابلیت پشت این میز نشستن را دارد؟! اگر کسی چنین فکری کند دیوانه است!



مسئله از این قرار است که: همه ما این قضایا را شوخی پنداشته و در آن مسامحه می‌کنیم. قلبی را که جایگاه تجلی رحمان است، به ریاسات دنیا، تجمل و تخیل، بگیر و ببند، افترا زدن به این‌و آن و از هر عملی فروگذار نکردن، آلوده و ملوث کرده و زیر پای خود لگدمال نموده‌ایم. عاقل آن کسی است که این مطالب را حقیقتاً ادراک کند و به آن ترتیب اثر دهد و به فکر بدبختی و بیچارگی خودش باشد.

حال برای اینکه از توجه به دنیا منصرف شویم و قلب‌ها دوباره به آن صفای سابق خود برگردد، به این احتیاج داریم که پیوسته توجه به مبدأ را در خود زیاد کنیم. به عبارت دیگر پادزهر توجه به دنیا یاد ثبات است، و هیچ ثبوت و قرار و اتقانی بیشتر از ثبوت حضرت حق نیست؛ حتی پیغمبر اکرم و ائمه علیهم السلام نیز وسیله حرکت ما به سوی حضرت حق هستند؛ و این مسئله‌ای است که نباید آن را فراموش نمود.

گرچه این مسئله به جای خود محفوظ است که بدون توجه به مقام ولایت کلیه الهیه و بدون ابتهال و تضرع نسبت به ائمه معصومین علیهم السلام ابداً نمی‌توان قدم از قدم برداشت و هر ذره‌ای اگر بخواهد حرکتی به سوی خدا داشته باشد، باید به واسطه توجه و تضرع نسبت به مقام ولایت حضرت بقیه الله ارواحنا فداه باشد، ولی نباید صرفاً بر وضعیت ظاهری امام دل بست و بر حیات بدن او متکی بود؛ زیرا بالاخره پیغمبر و امام هم روزی از دنیا خواهند رفت و این بدن به روی زمین خواهد افتاد.

اگر به این ظاهر دل خوش کنیم و بگوییم که الحمد لله ما با امیرالمؤمنین هستیم، به منزلت و آمد داریم و می‌گوییم و می‌خندیم و بنابراین دیگر کار ما تمام است، اشتباه کرده‌ایم؛ زیرا روزی ابن ملجم می‌آید و بر فرق مطهر شمشیری می‌زند و آن حضرت هم عیناً مانند دیگران از دنیا می‌رود و به شهادت می‌رسد؛ بنابراین باید به حقیقتی دل بست که آن حقیقت از بین رفتنی نباشد؛ و آن حقیقت، ولایت امام علیه السلام است که عین توحید است.

در مرتبه توحید و تجلی غیرت حق، وقتی مشیت الهی جاری شود، دیگر بین افراد عادی و پیغمبر فرق نمی‌گذارد؛ همان‌طور که تیر و شمشیر بر بدن افراد عادی اثر می‌کند، به‌همین ترتیب در قلب سیدالشهدا و یا حتی بر فرق امیرالمؤمنین که قلب عالم امکان و امام بر همه است، اثر می‌کند و می‌شکافد و به شهادت می‌رساند.

نکته بسیار مهم و دقیق در این مسئله آن است که در مقام توحید و تجلی غیرت حق و تنفیذ مشیت الهی در عالم امکان، نه‌تنها فرقی بین هیچ‌کس وجود ندارد، بلکه به شهادت تاریخ، ابتلائات و مصیبت‌ها برای ائمه و اولیاء بیشتر هم بوده است.

حلاوت قضیه در این نکته بسیار مهم است که ما این فرق را نبینیم؛ و الا عین دویینی و شرک است! امام حسین می‌فرماید: من هم مانند بقیه افراد بدنم از گوشت و استخوان تشکیل شده و مثل دیگران درد را احساس می‌کنم، لذا آنچه را در تنفیذ قوانین عالم ماده و خلق برای دیگران می‌پسندم، حتی بیشتر از آن را برای خود می‌پسندم؛ و از این جهت هیچ فرقی بین من و دیگران وجود ندارد.

گرچه مسئله توجه به تکلیف به‌جای خود محفوظ است، اما جریان توحید و تنفیذ قوانین الهی در عوالم نیز باید به‌جای خود محفوظ باشد؛ و در این مسئله فرقی وجود ندارد.

خدا به پیغمبرش می‌گوید: گمان مکن که وقتی ما تو را به رسالت می‌فرستیم بستری از پرنیان و پر قو برای تو آماده می‌کنیم؛ بلکه در حمل این بار سنگین رسالت برای تو نسبت به بقیه افراد مصائب و بلاهای بیشتری مقدر شده است. گمان نداشته باش که در جنگ‌ها حریمی چون طلسم، دور تو قرار می‌دهیم، بلکه باید مانند دیگران به جنگ بروی و در صف اول با مشرکان بجنگی و من نیز با انواع آلات حرب از قبیل شمشیر و تیر و نیزه و سنگ از تو پذیرایی کاملی به‌عمل می‌آورم! لذا سنگ به پیشانی مبارک پیغمبر می‌خورد و آن را می‌شکند؛ شمشیر

ابن‌قمیثه بر کلاه‌خود پیامبر وارد می‌شود، حلقه‌های کلاه‌خود در استخوان گونه حضرت فرو می‌رود و آن را می‌شکافد و بیرون نمی‌آید.<sup>۱</sup>

این گوشه‌ای از بلاهای رسول خدا و آن‌هم از بلاهای امیرالمؤمنین علیه السلام که در جنگ احد نود زخم کاری برداشتند!<sup>۲</sup> گویی این مشکلات برای امیرالمؤمنین قدری پرمایه‌تر بوده است! این مطالبی که عرض می‌شود از اسرار توحید است! مرحوم آقا می‌فرمودند:

بعضی می‌گویند: «چرا خدا ما را مثل پیغمبر و امیرالمؤمنین قرار نداده است؟!» اگر شما یک لحظه از آنچه را بر آنها گذشته است احساس کنید، چنان فرار می‌کنید که حتی حاضر نیستید پشت سر خود را هم نگاه کنید و می‌گویید: «خدایا! ما این مقامات را نخواستیم و همین مقدار برای ما کافی است!»

باری، خداوند به پیغمبرش می‌فرماید: ما تو را صرفاً به‌عنوان رسالت و ارشاد مردم می‌فرستیم، و تو در نزد ما از حیث تحمل مصائب و مشکلات و سختی‌ها با بقیه افراد هیچ تفاوتی نداری؛ بلکه مشکلات بیشتر و پرمایه‌تری برایت مقدر می‌کنیم و عده‌ای را علیه تو به‌راه می‌اندازیم تا به‌مقابله با تو برخیزند! این رویه و سنتی است که در قبال آن هیچ کاری نمی‌توان کرد و باید تسلیم شد.

روزی یکی از دوستان از خارج کشور برای ملاقات با بنده به ایران آمده بود؛ یکی از صحبت‌های ایشان این بود که: «تا برای من روشن نشود که خدا مرا برای چه آفریده و به کجا می‌خواهد ببرد، دلم به‌سمت عبادت متمایل نمی‌شود.» در پاسخ به او گفتم:

بنده با شما راجع به این مسئله که خداوند چه هدف و غایتی را از خلقت ما در نظر داشته است صحبت نمی‌کنم؛ فقط یک سؤال از شما می‌پرسم: «اگر

۱. اِمْتاعُ الْأَسْمَاعِ، ج ۱، ص ۱۵۱.

۲. مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۱۱۹.

سارقی مسلح به منزل شما وارد شود و بگوید: من فرصت توقف ندارم، یا فوراً محلّ اموالت را نشان بده یا تو را به قتل می‌رسانم»، آیا شما در آن حال از او سؤال می‌کنید که «تو چه کسی هستی و پدر و مادر تو کیست و برای چه به منزل ما آمدی؟» یا فوراً می‌گویید: «صندوق پول در فلان جاست و هرچه در آن هست با خودت ببر!»؟! بدیهی است که چون او اسلحه دارد و می‌خواهد شلیک کند، دیگر جای این صحبت‌ها نیست.

مثال دیگر آنکه اگر شخصی موقع ظهر به منزل شما بیاید و بگوید: «من گرسنه‌ام» آیا او را کنار در منزل نگه می‌دارید و از او سؤال می‌کنید: «شما که هستید و برای چه به اینجا آمده‌اید؟!» بدیهی است که این سؤالات جایی ندارد؛ زیرا او یک آدم گرسنه است و وظیفهٔ انسانی شما این است که به او غذا بدهید؛ اگر غذایی دارید، به او می‌دهید و اگر ندارید، می‌گویید ندارم. مثل ما نیز در این عالم همین است؛ وقتی ما هیچ شکی نداریم که خدا ما را خلق کرده است و نیز شک نداریم که پس از مرگ عالم دیگری وجود دارد و همچنین تردید نداریم که در آن عالم حقایق و مراتب بالاتری وجود دارد، آیا این سؤال که: «خدا مرا برای چه خلق کرده است» جا دارد؟! اگر تصدیق کنیم که قطعاً از این دنیا خواهیم رفت و در آن عالم مراتب بالاتری وجود دارد، دیگر بحث از اینکه «چرا خداوند برای وصول به فلان مرتبه، فلان مقدار عمل را قرار داده است» بی‌فایده خواهد بود.

البته منظور بنده این نیست که بحث دربارهٔ اهداف و غایت خلقت بی‌فایده است؛ این مباحث هم مفید است، و عشق و شور و حال می‌آورد. مقصود این است که: انسان باید موقعیت خود را به صورت منطقی ارزیابی کند؛ اگر در مراتب معرفت و کمال و التذاذات معنوی هیچ شکی نداشته باشیم، این مطلب خود بر ضرورت دست‌انداختن به آن مراتب بالاتر کفایت می‌کند، گرچه ندانیم خداوند به چه علت ما را خلق کرده است.

فرض کنید غرض از خلقت ما اساساً بیهوده و لغو بوده باشد؛ این مطلب به ما چه ربطی دارد؟! آیا چون خدا ما را بی‌جهت خلق کرده است، نباید غذا بخوریم

و یا باید خود را از بالای بام به زمین بیندازیم؟! با این ملاک باید دید خدایی که ما را چنین خلق کرده است برای عوالم بالاتر چه وظایفی را مقرر فرموده است. باری، سخن در این بود که خدا می گوید: راه و مسیر من این است که بین پیغمبر خود و غیر او هیچ فرقی نمی گذارم؛ و اگر به او مرتبه و ثواب بیشتری می دهم، برنامه و کار زیادتری هم از او انتظار دارم. به راستی کدام یک از ما در آن بیابان سوزان حجاز، چهل روز در غار حرا رفتیم و خدا را عبادت کردیم؟! کدام یک از ما مصائب و بلاهای پیغمبر را تحمل کرده ایم؟!

بنابراین، مراد امیرالمؤمنین علیه السلام از اینکه می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى جَعَلَ الذِّكْرَ جَلَاءً لِلْقُلُوبِ»؛ خداوند ذکر را موجب جلای قلوب قرار داده است» آن است که هرگاه توجه به دنیا زنگاری را بر قلب مؤمن ایجاد کند، یاد خدا و توجه به مبدأ - که ضد آن است - آن زنگار را برطرف می کند؛ و این همان فایده ذکر است که در روایات نسبت به آن تأکید زیادی شده است. اما نحوه مراتب ظهور ذکر خداوند و اینکه ذکر در ابتدا موجب رفع زنگار از قلب و در عوالم دیگر موجب تجلیات است، مطالبی است که إن شاء الله در جلسات آینده به آن خواهیم پرداخت.

امیدواریم خداوند ما را مشمول عنایاتش قرار دهد و از مواهبی که برای بندگان خاصش در نظر گرفته، ما را بی نصیب نکند! خدا را قسم می دهیم به حرمت و ارزشی که بزرگان و اولیاء مقربین، در بارگاه ربوبی دارند، ما را نیز از رشحات فیضی که بر مخلصین ارزانی می دارد، محروم نفرماید.

اللهم صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ



مجلس دهم

## تأثير ذكر در قطع تعلق از شئون دنيا

شانزدهم رجب المرجب ۱۴۱۹ هجری قمری





أعوذُ باللهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ  
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى أَشْرَفِ الْمُرْسَلِينَ  
وَ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ  
وَاللَعْنَةُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

بحث در این فقرة شریفه از کلام امام صادق علیه السلام به عنوان بصری بود  
که حضرت می فرمایند:

مَعَ ذَلِكَ لِي أَوْرَادٌ فِي كُلِّ سَاعَةٍ مِنْ آثَاءِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ، فَلَا تَشْغَلْنِي عَنْ وَرْدِي؛  
«من در ساعاتی از شب و روز به اوراد و اذکاری مشغولم، پس تو مرا از  
ذکر و وردم باز ندار.»

راجع به علت لزوم ذکر و نقش آن در ترقی انسان به کلام امیرالمؤمنین  
علیه السلام در نهج البلاغه اشاره ای شد و مطلب ناتمام ماند.

امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه راجع به خصوصیت ذکر می فرماید:  
وَإِنَّ لِلذِّكْرِ لَأَهْلًا أَخَذُوهُ مِنَ الدُّنْيَا بَدَلًا، فَلَمْ تَشْغَلْهُمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْهُ.<sup>۱</sup>

---

۱. نهج البلاغه (عبد) ج ۲، ص ۲۱۱.

«برای ذکر و یاد خداوند متعال عده‌ای هستند که به‌جای فرورفتن در دنیا و ممارست با هواهای نفسانی و وصول به مشتهیات، ذکر و یاد حق را انتخاب کرده و برگزیده‌اند؛ و هیچ تجارت و معامله‌ای آنان را از خدا و ذکر او به‌خود مشغول نمی‌کند.»

آنچه ما از عبارات نهج‌البلاغه و کلمات بزرگان نسبت به دنیا متوجه می‌شویم، با معنای متبادر به ذهن ما متفاوت است؛ زیرا منظور از دنیای مذموم در عبارات بزرگان، صرف زندگی و طیّ عمر در عالم ماده یا کره زمین و خورشید و ستارگان و سیارات و ثوابت و کهکشان‌ها نمی‌باشد.

منظور ائمه و اولیاء از نهی مردم از فرورفتن در دنیا - در روایاتی نظیر آنچه از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مروی است که فرموده‌اند: «الدُّنْيَا مَلْعُونَةٌ وَ مَلْعُونٌ مِّنْ فِيهَا»<sup>۱</sup> این دنیا و هرکس که در آن است ملعون است - زندگی دنیا نیست، و طبیعتاً شخص رسول خدا و ائمه علیهم السّلام در این دنیا زندگی می‌کرده‌اند. اگر منظور زندگی در این دنیا باشد، باید گفت که این زندگی (تولد، حیات و موت) در اختیار مردم نبوده و نیست.

اگر از جهات علمی و مراتب علّیت در توالد و تناسل صرف نظر کنیم، حدّاقل باید بگوییم تولد ما در دست پدر و مادر ما بوده است؛ آن وقت چطور ممکن است که خداوند متعال ما را به این دنیا آورده باشد و بعد هم خودش دنیا را مذمت کند؟! این معنا برخلاف غایت از صنع و هدف از علّیت است. بنابراین، منظور از دنیا - که از «دنی» و به‌معنای دنائت و پستی است -<sup>۲</sup> استقلال‌بخشیدن و جدا دانستن آن از سایر عوالم علوی است.

آنچه حقیقت اشیاء را بواقعیت و حقیقت برای انسان منکشف می‌کند، همان

۱. ارشاد القلوب، ج ۱، ص ۱۴.

۲. لسان العرب، ج ۱۴، ص ۲۷۳.

جنبهٔ ربطی مخلوقات با حضرت حق است که جمیع آنها را متحقق کرده و از عدم به وجود آورده و به آنها لباس هستی پوشانده است؛ به طوری که اگر آن جنبهٔ ارتباطی را از اشیاء بگیریم دیگر برای موجودات چیزی باقی نمی ماند.

این مسئله اختصاصی به عالم ماده ندارد، و تمام خلایقِ عوالمِ علوی و مادی<sup>۱</sup> مشمول این قاعده و قانون هستند؛ به نحوی که چون خلقت آنها از حضرت حق است، بدون عنایت او حدوداً و بقائاً عدم محض خواهند بود. تمامی عوالم، هم از نقطه نظر اصل پیدایش و خلق و هم از نقطه نظر حیات و دوام، متکی به ذات اقدس او هستند، و با یک لحظه عدم عنایت، به کلی عدم بر وجود آنها حاکم می شود: «اگر نازی کند از هم فرو ریزند قالب‌ها»<sup>۲</sup>.

حال طبعاً بر این موجوداتی که اصل وجود آنها از حضرت حق است، آثاری نیز مترتب است؛ مثلاً بر ملائکه - که همگی در اصل وجود از حضرت حق متحقق شده‌اند و در عالم اعیان وجود پیدا کرده‌اند - آثاری چون علم، نور، بهاء، عقل، تدبیر، صفا، عبادت، مجد، کرامت، عظمت، جلال و جمال مترتب گشته که تمام آن آثار به تبع آن وجود، از جناب حق متعال است.

باتوجه به این نکته روشن می شود که تمام موجوداتی که در عالم وجود از حضرت حق تراوش می کنند، موجوداتی متدلّی و متکی به حضرت حق هستند؛ نه مثل یک اتومبیل که وقتی از خط تولید کارخانه ماشین سازی خارج می شود دیگر

۱. به عالمی که ماده و صورت ندارد عالم علوی، و به عالمی که ماده ندارد ولی صورت دارد عالم مثال و ملکوت، و به عالمی که دارای صورت و ماده باشد عالم ماده گفته می شود؛ تمام این عوالم (همین عالم ماده‌ای که مشاهده می کنیم و عوالم مافوق آن) مشمول قانون ربط با حضرت حق می باشند.

۲. دیوان بیدل شیرازی:

به محض التفاتی زنده دارد آفرینش را اگر نازی کند از هم فرو ریزند قالب‌ها

حرکت آن به کارخانه ارتباطی نداشته و به بنزین و راننده بستگی دارد، و نه مثل خانه‌ای که بعد از اتمام بنا دیگر به مهندس و بنا نیازی ندارد.

همچنین اتکای موجودات به حضرت حق مانند اتکای طفل به مادرش نیست که بعد از تولد بتوان او را با دایه و یا شیرخشک و غذای مناسب<sup>۱</sup> نگه داشت؛ بلکه ارتباط موجودات با حضرت حق، مانند ارتباط دستگاه‌های مونتاژ با منبع برق است که تا وقتی برق در دستگاه جریان دارد کار می‌کند و همین که جریان الکتریسیته از منبع قطع شد، دستگاه از حرکت می‌ایستد و کار آن تمام است.

ارتباط بین انسان و پروردگار از این قبیل است که تا وقتی توربین نصب شده در سد، برق تولید می‌کند، دستگاه کار می‌کند و همین که توربین از کار کردن ایستاد حتی یک ثانیه هم طول نمی‌کشد که دستگاه متوقف می‌شود؛<sup>۲</sup> زیرا حرکت این دستگاه متکی به جریان متناوب الکتریسیته است و همین که این جریان قطع شود، عدم فعالیت و تولید اثر و نتیجه و برکات و خیرات بر این دستگاه حاکم خواهد شد.

این مثال از باب تقریب به ذهن است و مطلب در کیفیت ارتباط بین موجودات و حضرت حق از این بالاتر است؛ زیرا در این صورت عدم بر وجود و هستی ما حاکم می‌شود، نه اینکه عدم صرفاً بر فعالیت و آثار ما حاکم شود. اگر فرض را بر این بگذاریم که نیروی برق علاوه بر حرکت و تولید دستگاه در حیات چرخ‌دنده‌ها

۱. امروزه بعضی از بی‌خردان، مادران را گول می‌زنند و می‌گویند شیر مادر ارزش خاصی ندارد و انسان می‌تواند با شیرخشک و امثال ذلک کودک را بزرگ کند، و آنها نیز به خاطر بعضی از دعاوی نفسانی و ظاهری، بچه را از این نعمت بزرگ محروم می‌کنند.

خداوند در این شیر تمام نیازهای بچه را قرار داده است؛ و لذا این شیر مهم‌ترین غذا برای بچه است. به واسطه منع از شیر دادن، آن ارتباط عاطفی را که نوزاد بدان نیاز دارد، از او سلب می‌شود و این بزرگ‌ترین خیانت و جنایتی است که یک مادر ممکن است به فرزند خود روا دارد!

۲. زیرا فرضاً اگر فاصله بین کارخانه و توربین‌ها هزار کیلومتر هم باشد، برق در هر ثانیه سیصد هزار کیلومتر را طی می‌کند.

و سایر اجزاء آن مؤثر است، در این صورت اگر نیروی الکتریسیته نباشد اصل وجود دستگاه نیز از بین می‌رود؛ ارتباط بین جبرائیل و پیغمبر اکرم و امیرالمؤمنین با حضرت حق چنین ارتباطی است؛ و این حقیقت و واقعیتی است که در پشت پرده غفلت ما نهفته و از دیدگان مخفی گشته است.

ما همانند طفلی هستیم که با نگاه به نحوه کار کردن ظاهری دستگاه تعجب می‌کند و می‌گوید «چه دستگاه عجیبی است و چه کارهای جالبی انجام می‌دهد.» بچه از حقیقت برق چیزی نمی‌داند؛ اگر شخصی جریان برق را قطع کند و دستگاه بایستد، هرچه به او بگویید که کارایی این دستگاه با این عظمت به وسیله برق است، او این مسئله را ادراک نمی‌کند و می‌گوید برقی وجود ندارد و این حرکت و تولید از چرخ‌دنده‌ها و از خود دستگاه است.

این ساعت کوکی بنده به وسیله انرژی مکانیکی که در فنر و چرخ‌دنده‌هایش وجود دارد حرکت می‌کند؛ گرچه این انرژی یک واقعیت و حقیقت است ولی قابل نشان دادن نیست و فقط می‌توان فنر و چرخ‌دنده‌ها را نشان داد.

دیدگان ما نیز نمی‌تواند حقیقتی را که تمام موجودات عالم را زیر پوشش خود قرار داده و ساپورت می‌کند، مشاهده نماید؛ زیرا آن حقیقت در پشت پرده نهفته و از چشمان ما مخفی گشته است. آنچه ما می‌بینیم زید است که هنگام صبح لباس بر تن می‌کند و موهایش را شانه می‌زند و به طرف خیابان به راه می‌افتد، و چنین می‌نماید که من راه می‌روم و قدرت و انرژی دارم؛ اما آیا می‌تواند این انرژی را تا شب نگه دارد و یا در هنگام برخورد با یک موتور بر روی زمین نیفتد و به بیمارستان منتقل نشود؟!

در زمان حکومت رضاشاه، شخص فاضلی به نام «علی اصغر حکمت» وزیر فرهنگ و معارف، و «محمدعلی فروغی» رئیس‌الوزرا بود. وزیر دربار نیز فردی به نام «تیمورتاش» از نواحی بجنورد بود که حتی از محمدعلی فروغی نخست‌وزیر

نیز اقتدار بیشتری داشت. جناب علی اصغر حکمت در خاطرات خود حکایتی را نقل می‌فرمایند و می‌گویند:

یک روز می‌خواستم برای عرض سلام و تبریک، خدمت اعلیٰ حضرت برسم و در ضمن به مناسبت چندصدمین سال تولد مولانا جلال‌الدین محمد بلخی، برای برگزار کردن یادواره و سمینار اجازه بگیرم.

وقتی به دربار وارد شدم، هنوز رضاشاه نیامده بود و جناب تیمورتاش درحالی که چوب تعلیمی خود را در دست گرفته بود، حرکت می‌کرد و در فاصله یک متری او فروغی که اصلاً جرئت نزدیک شدن به او را نداشت راه می‌رفت. او در همان حالی که جلوتر راه می‌رفت، به فروغی که پشت سرش بود، می‌گفت: «ما دستور دادیم فلان کار و فلان کار را انجام دهید؛ چه اقداماتی انجام دادید؟» و بعد می‌ایستاد. فروغی هم در یک متری او می‌ایستاد و گزارش می‌داد و می‌گفت: «بله قربان! ما چنین و چنان کردیم!»<sup>۱</sup> دوباره او حرکت می‌کرد و محمدعلی خان فروغی هم با یک متر فاصله حریم را حفظ می‌کرد.<sup>۲</sup>

به طرف آنها به راه افتادم؛ در این حال فروغی به کنار من آمد و باهم قدم می‌زدیم. علی‌ای حال تا چشم تیمورتاش به من افتاد، پرسید: «شما برای مطلبی به اینجا آمده‌اید؟»

گفتم: «بله قربان! در ضمن بیان مطالبی می‌خواستم در مورد برگزاری یک سمینار، به مناسبت چندصدمین سال تولد مولانا جلال‌الدین رومی از شما اجازه بگیریم.»

تیمورتاش گفت: «مولانا؟! مگر این مردک کیست که می‌خواهید برایش سمینار بگیرید؟!»

۱. این همه دنگ و فنگ در مورد وزیر دربار رضاخان بود! واقعاً باید به خدا پناه برد که چقدر غفلت، بشر را فرا می‌گیرد.

۲. باینکه فروغی دارای درجات و موقعیت‌های ممتاز مادی و رئیس فراماسونری در ایران بود، اما در مقابل تیمورتاش این قدر ذلیل و بیچاره بوده است!

از آنجاکه آنها روی شعر و ادب فارسی قدری حساسیت داشتند، می‌خواستم نظر او را جلب کنم و گفتم: «در هر صورت او از مردان شعر و رجال ادب فارسی بوده است.»

تیمورتاش گفت: «این چه شعری است که او گفته است؟!»

پرسیدم: «منظورتان کدام شعر است؟»

گفت: «همین شعر که می‌گویید:

ما همه شیران ولی شیر عَلم

حمله‌مان از باد باشد دم‌به‌دم

حمله‌مان از باد<sup>۱</sup> و ناپیداست باد

جان فدای آن که ناپیداست باد<sup>۲</sup>

آخر اینکه می‌گوید: «ما همه شیران ولی شیر عَلم» یعنی چه؟! این ما هستیم که قدرت را در دست داریم؛ این ما هستیم که حکومت می‌کنیم؛ این ما هستیم که چه‌وجه می‌کنیم! آخر این حرف‌ها چیست که این مردک در کتاب خود می‌زند؟!»

گفتم: «قربان! در هر حال ایشان بالاخره از رجال فارسی است؛ تقاضا داریم اجازه بفرمایید که ما نسبت به این کار اقدام کنیم.»

گفت: «خیلی خوب، هر کاری می‌خواهید بکنید!»

از این قضیه سال‌ها گذشت تا اینکه در جریانی میان او و رضاشاه نثار و اختلافی به‌وجود آمد؛<sup>۳</sup> رضاشاه او را به زندان انداخت و ملاقات با او را هم ممنوع کرد.

در آن زمان سر تپ مختاری رئیس قسی‌القلب نظمیه و شهربانی بود. روزی

۱. خ ل: پیدا.

۲. مثنوی معنوی، ص ۱۸.

۳. تیمورتاش بدون اجازه شاه به فرانسه سفر کرده بود و قراردادی بسته بود. این قضیه که موجب ناخوشایندی رضاشاه شده بود سبب شد که وقتی به ایران آمد، رضاشاه دستور دستگیری او را صادر کند.

نزد او رفتم و تقاضای ملاقات با تیمورتاش را کردم، او هم اجازه داد. به طرف سلول تیمورتاش حرکت کردم، ولی هنوز به سلولش نرسیده بودم که شنیدم صدایی به گوش می‌رسد. وقتی نزدیک‌تر شدم از سوراخ سلول دیدم که او نشسته و با خود می‌گوید:

ما همه شیران ولی شیر علم

حمله‌مان از باد باشد دم‌به‌دم

وارد شدم و گفتم: «جناب تیمورتاش! حالا به کلام مولانا رسیدید؟»

گفت: «بله آقا، رسیدیم و فهمیدیم که ایشان درست می‌گوید!»

باری، تمام آنچه را خداوند متعال در عالم وجود متحقق کرده است، علاوه بر جنبه خلقی، یک جنبه واقعی و امری نیز دارد که عبارت است از: همان جنبه مشیت و اراده حق. به عبارت دیگر حقیقت وجود همه اشیاء را جنبه اراده حق تشکیل می‌دهد؛ به طوری که اگر آن اراده نبود، عدم بر تمامی اشیاء حاکم بود و هیچ شیئی وجود نداشت.

بنابراین، همان اراده و مشیتی که در ابتدای خلق اشیاء بوده است، نسبت به بقای آنها نیز جاری و ساری است. به عبارت دقیق‌تر: هر خلقی متعاقباً خلق جدیدی را در پی دارد؛ نه اینکه شیئی ایجاد شود و از آن خلق اثراتی به وجود آید.

من باب مثال از همان وقتی که نطفه منعقد می‌شود، هر لحظه آن خلق جدیدی غیر از خلقت قبل است: ثانیه سوم خلقی جدید جدای از ثانیه دوم؛ ثانیه چهارم خلقی جدید جدای از ثانیه سوم؛ به همین کیفیت این خلقت ادامه دارد تا این طفل به دنیا بیاید. در این دنیا نیز از بدو تولد تا آخر عمر در هر لحظه این خلقت‌های جدید ادامه دارد، به طوری که انسان در هر لحظه خلقی جدید است که با خلقت قبلی خود فرق می‌کند.<sup>۱</sup>

۱. جهت اطلاع بیشتر پیرامون مسئله انشاء و خلق جدید، مراجعه شود به نور ملکوت قرآن، ج ۳، ص ۱۳۵.



بنده الآن این کتاب را از اینجا برمی دارم و در اینجا می گذارم؛ آن نیرویی که این کتاب را از نقطه شروع برمی دارد نیرویی منقطع نیست، بلکه یک نیروی واحد مستمر است که این کتاب را از سطح زمین تا ارتفاع بیست سانتی متری بلند می کند و به نقطه بعدی حرکت می دهد؛ به نحوی که اگر یک لحظه آن نیرو نباشد این کتاب در همان لحظه سقوط خواهد کرد. وجود ما نیز از ابتدای خلقت تاکنون و از الآن به بعد، به واسطه یک نیروی واحد مستمر است؛ به طوری که اگر هر لحظه آن جریان قطع شود، دیگر نه پوست و استخوان و بدنی، و نه نفس و روحی از ما باقی خواهد ماند! مثل اینکه فرضاً کسی که در مقابل شما نشسته باشد، یک مرتبه به نحوی از چشم شما محو شود و از بین برود، که دیگر او را پیدا نکنید.

می توان این جریان را به عالم امر و عالم خلق پروردگار تشبیه نمود که وقتی اراده و مشیت حضرت حق بر خلق اشیاء تعلق می گیرد، آن اراده یک اراده واحد مستمری است که در هر لحظه<sup>۱</sup> با همه اشیاء خواهد بود، نه یک اراده دفعی و منقطع.

این اراده، دارای اثراتی خارجی - مانند همین لیوان و پارچ آب در مقابل ما - می باشد، ولی ما خود آن اراده را نمی بینیم؛ همان طور که برق موجود در دستگاه های یک کارخانه را نمی بینیم و آنچه برای ما قابل مشاهده است، ظهور و بروز جریان برق در این دستگاه است. ما می توانیم حرکت چرخ دنده ها و اهرم ها و بازوهای دستگاه را که مانند ربات قطعات را یک به یک برمی دارند و در جای خود می گذارند و مونتاژ می کنند، ببینیم؛ در حالی که آن چیزی که موجب حرکت است، انرژی و نیرویی است که در وجود این دستگاه سرّیان دارد.

موجودات عالم وجود در حکم ربّاتی هستند که وجود واحد مستمری - که عبارت از اراده حق است - همه آنها را به کار انداخته است؛ به طوری که اگر یک

۱. حتی تعبیر لحظه هم در اینجا مجاز است.

لحظه آن وجود قطع شود، عدم و نیستی بر تمام عالم حاکم، و گرد مرگ بر بستره عالم وجود افشانده خواهد شد.

وقتی اراده و مشیت حق تنها نیرویی است که به وسیله آن تمام عالم هستی تحقق پیدا کرده است، باید حقیقت همه اشیا را از آن دست پنهان و نیروی مخفی و جنبه امری دانست. لذا آیه شریفه ﴿سُرِّيهِمْ ءَايَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَّبِعِنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ﴾<sup>۱</sup> می فرماید: ما آیات خود را در موجودات و حوادث خارجی و در قضایای نفسی آنها نشان می دهیم تا برایشان روشن شود که تنها همان مشیت و اراده الهیه حق است؛ به عبارت دیگر: ﴿حَتَّىٰ يَتَّبِعِنَ لَهُمْ﴾ غایت از ارائه آیات را بیان می کند و می فرماید هدف از آیات الهی آن است که برای آنها روشن شود که در پس پرده فقط اراده حق را ببینند.

آن آیات چیست؟ تمامی موجودات و حوادث عالم، آیات الهی هستند: اینکه می بینیم جوان رشیدی که می توانست سیصدکیلو بار را بردارد، ناگهان به حال مرگ می افتد و قدرت تکان دادن دستش را ندارد، آیه الهی است؛ اینکه ناگاه مانعی در جلوی راه ما پدید می آید و هرچه سعی می کنیم آن را برطرف کنیم نمی توانیم، آیه الهی است؛ اینکه شخصی درس می خواند و علامه دهر می شود ولی یک مرتبه به نحوی فراموشی و نسیان برای او پدید می آید که واقعاً دست چپ را از راست نمی شناسد، آیه الهی است؛ اینکه انسان برای رسیدن به مطلوب خود تمام راهها را بر روی خود بسته می بیند ولی ناگهان من حیث لایحسب دری به سوی او باز می شود که اصلاً پیش بینی آن را نمی کرده است، از آیات و نشانه های خداوند است. بنابراین، معنای ﴿حَتَّىٰ يَتَّبِعِنَ لَهُمْ﴾ آن است که ای نابینایان و ای کسانی که چشم خود را بر حق بسته اید و فقط به ظاهر نگاه می کنید، ای کسانی که قدرت و

۱. سوره فصلت (۴۱) آیه ۵۳.

مشیت را فقط در ظواهر می‌بینید و ای کسانی که حقایق اشیاء را فقط در همین صور ظاهریه مشاهده می‌کنید، بدانید که در ماورای این ظواهر یک باطن و حقیقت و جنبه ربطی نیز وجود دارد.

آیا آن دادوفریادها و منم‌منم‌های فلان آقا را ندیدید که چطور با یک برگه کاغذ نقش زمین شد؟! آیا آن آقایی را که در پشت میکروفون هرچه می‌خواست می‌گفت و ادعا می‌کرد، ندیدید که چطور یک مرتبه از خواب بیدار شد و دید دیگر نه دیری مانده است و نه دپاری؟! آیا آن اعلی‌حضرت گفتن‌ها و بیاوبروها و امرونی‌ها را در زمان طاغوت ندیده‌اید؟!

شاه سابق چنان با تفرعن و تبختر و انانیت صحبت می‌کرد که گویی نه تنها ایران، بلکه تمام کره زمین از آن اوست و زمام عالم هستی را در دست گرفته است: «ما این طور می‌گوییم! اراده و مشیت ما بر این تعلق گرفته است!» ولی روزگارش به جایی رسید که هرچه التماس می‌کرد، حتی یک کشور هم او و خانواده‌اش را قبول نمی‌کرد.<sup>۱</sup> اگر این قضایا را برای ما نقل می‌کردند، ممکن بود در آن تردید کنیم؛ اما اینها همان آیاتی است که ما به چشم خود مشاهده کرده‌ایم. خداوند این آیات را نشان می‌دهد تا اینکه ﴿يَتَّبِعُنَّ لَهُمُ اللَّهُ الْحَقُّ﴾؛ «روشن شود که حق و اراده و مشیت الهی چیز دیگری است.»

در تاریخ راجع به نامه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم برای خسرو پرویز آمده است:

وقتی نامه رسول خدا توسط عبدالله بن حذافه به دربار خسرو پرویز رسید، به او خیر دادند که مرد عربی آمده و نامه‌ای دارد؛ خسرو پرویز که بسیار متکبر و مغرور بود، گفت: در هر صورت او را برای تفنن هم که شده است حاضر کنید تا ببینیم چه می‌گوید. عبدالله بن حذافه را آوردند و نامه را به مترجم

۱. رجوع شود به پس از سقوط، ص ۱۶۵.

دادند تا آن را ترجمه کند. رسول خدا در آن نامه نوشته بودند:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مِنْ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ، إِلَى كَسْرِي عَظِيمِ فَارَسَ. سَلَامٌ عَلَيَّ مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَىٰ وَ  
 آمَنَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَشَهِدَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا  
 عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ وَ أَدْعُوكَ بِدَاعِيَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ؛ فَإِنِّي أَنَا رَسُولُ اللَّهِ إِلَى النَّاسِ  
 كَافَّةً لِأَنْذِرَ ﴿مَنْ كَانَ حَيًّا وَتَحَقَّقَ الْقَوْلُ عَلَى الْكُفْرِيِّينَ﴾<sup>۱</sup>. فَاسْلِمَ تَسْلِمًا؛ فَإِن  
 أُبَيَّتَ فَإِنَّ إِثْمَ الْمَجُوسِ عَلَيْكَ.<sup>۲</sup>

خسرو پرویز نگذاشت او نامه را تا آخر ترجمه کند؛ نامه را پاره و لگدمال  
 کرد و گفت: «چرا این مرد عرب که بنده من است نام خود را بر نام من  
 مقدم کرده است؟!» چون این خبر به رسول خدا رسید، فرمودند: «مَزَّقَ اللَّهُ  
 مُلْكُهُ كَمَا مَزَّقَ كِتَابِي؛ خداوند سلطنتش را پاره کند همان طور که نامه مرا  
 پاره کرد!»<sup>۳</sup>

خسرو پرویز در نامه‌ای برای «بازان» که حاکم او در یمن بود، نوشت: «دو  
 نفر را به مدینه بفرست تا این مرد را دست بسته نزد من بیاورند!»  
 بازان هم نامه‌ای نوشت و همراه دو نفر به مدینه نزد پیامبر اکرم فرستاد.

۱. سوره یس (۳۶) آیه ۷۰.

۲. بحار الأنوار، ج ۲۰، ص ۳۸۹.

۳. ترجمه: «این نامه‌ای است از محمد فرستاده خداوند، به خسروی بزرگ فارس. سلام بر آن  
 کسی باد که از هدایت پیروی کرده و به خداوند و رسول او ایمان آورده و شهادت داده است که  
 هیچ معبودی جز الله نیست، اوست یگانه که شریکی برای او نباشد و محمد بنده وی و رسول  
 اوست. من به دعوت خداوند عزوجل، تو را به سوی او می‌خوانم؛ پس به تحقیق که من فرستاده  
 خدا بر جمیع مردم هستم تا ﴿هر زنده‌دلی را بیم دهم و گفتار خدا درباره آنان که کافر هستند،  
 محقق گردد﴾. پس اسلام آور تا در امان باشی، و اگر نپذیری گناه مردم مجوس برعهده تو خواهد  
 بود.» (محقق)

۴. مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۷۹.

وقتی که بر پیغمبر وارد شدند، حضرت به آنها نگاهی کردند و دیدند آنها ریششان را تراشیده‌اند و سیل گذاشته‌اند؛ فرمودند: «وَيْلَكُمْ، مَنْ أَمَرَكَمُ بِهَذَا؛ وای بر شما! چه کسی به شما چنین دستوری داده است؟!»

گفتند: «خدای ما (خسروپرویز) به ما چنین امر کرده است.»  
 حضرت فرمودند: «لَكِنَّ رَبِّي أَمَرَنِي بِإِعْفَاءِ لِحْيَتِي وَ قَصِّ شَارِبِي؛ ولیکن خدای من مرا به حفظ محاسن و کوتاه نمودن شارب امر فرموده است.»  
 گفتند: «ما دستوری از باذان، حاکم یمن داریم که باید به شما ابلاغ کنیم، و آن دستور این است که شما را به دربار خسروپرویز ببریم!»  
 حضرت فرمودند: «ارْجِعَا حَتَّى تَأْتِيَانِي غَدًا؛ الآن شما خسته هستید؛ بروید استراحت کنید و فردا نزد من بیایید تا جواب شما را بدهم.»

آنها شب را استراحت کردند و فردا نزد حضرت برگشتند. حضرت برای آنها دقیقاً وقت جریان را مشخص کردند و فرمودند: «خداوند به من خبر داد که هفت ساعت از شب گذشته شیرویه پدرش خسروپرویز (پروردگار شما) را به قتل رساند و بر جای او نشست؛ حال شما برگردید و این مطلب را به باذان ابلاغ کنید!»

آنها به یمن برگشتند و ماقع را به باذان گفتند؛ باذان گفت: «من او را یک پادشاه معمولی نمی‌بینم و همان‌طور که خود می‌گوید باید پیغمبر خدا باشد؛ بنابراین باید صبر کنیم تا ببینیم چه می‌شود.» باذان تاریخ را یادداشت کرد و بعد از چند روز این دستور از شیرویه به او ابلاغ شد: «مسئله از این قرار است که من پدرم را به قتل رسانده‌ام و بر تخت او نشسته‌ام؛ فعلاً فرمان پدرم را نسبت به آن شخصی که در حجاز ادعای پیغمبری می‌کند فراموش کن و آن را پیگیری نکن!»

وقتی این نامه به باذان رسید، مسلمان شد و از طرف پیغمبر اکرم بر مقام خود ابقا گردید.<sup>۱</sup>

۱. بحار الأنوار، ج ۲۰، ص ۳۸۹.

بحث از خسرو پرویز و شرح خصوصیات او از حوصله این مجلس خارج است؛ اجمالاً اینکه او از هر جهت اقتدار و شوکتی داشت که شاید هیچ یک از سلاطین نداشتند.<sup>۱</sup> او صد گنج داشت که یکی از آنها گنج «بادآورد»<sup>۲</sup> است، ولی صحبت در این است که این بیچاره فقط به ظاهر نگاه می‌کرد و ابداً به مشیت پروردگار نظر نداشت؛ اگر به جنبه امری نگاه می‌کرد، هیچ گاه نامه پیغمبر اکرم را پاره نمی‌کرد.

۱. نور ملکوت قرآن، ج ۴، ص ۳۲۰، تعلیقه ۱:

«غیاث‌الدین بن هماد الدین حسینی معروف به «خواندمیر» در کتاب حبیب‌السیر، ج ۱، ص ۲۵۰ گوید:

پرویز را تختی بود در غایت وسعت و رفعت، مرصع به جواهر قیمتی که صد و چهل هزار میخ نقره در اطراف آن به کار برده بودند و یک‌هزار گوی زرین بر آن تعبیه کرده، و صورت دوازده برج و کواکب سبعه و غیر ذلک مصور و منقش ساخته، و سی هزار زین مرصع داشت؛ و صد گنج که یکی از آن جمله، گنج «بادآورد» است.

و قصه این گنج که بی‌مشقت و رنج به دست آمد، چنان بود که نوبتی، «قیصر» اموال بی‌قیاس در هزار کشتی نهاده، در موضعی حصین می‌فرستاد، و باد آن کشتی‌ها را به جایی که در تصرف گماشتگان پرویز بود، آورد؛ و آن اموال داخل سایر کنوز خسرو شد. و پرویز مقداری طلای دست‌افشار داشت که بی‌عمل نار، هر چه می‌خواست از آن می‌ساخت و در حرم‌سرای او سه‌هزار دختر حرّالاصل حوراوش و دوازده‌هزار جاریه به سر می‌بردند. و هر شب شش‌هزار مرد به حراست پرویز قیام می‌نمودند و در طویله او هشت‌هزار اسب و استر جهت سواری خاصه جو می‌خوردند، و دوازده‌هزار اشتر قطاری و بیست‌هزار شتر بختی و نهصد و شصت زنجیر پیل داشت.

و اسب «شبدیز» پرویز که در رفتار بر باد پیشی می‌گرفت، مشهور است. و «باربد» گوینده که بی‌نظیر آفاق بود، ملازمت پرویز می‌نمود. و «سیرین» که از رشک حسن و جمالش مذاق جان ارباب ملاحظت تلخ بود در شبستان خسرو روزگار می‌گذرانید.»

۲. نور ملکوت قرآن، ج ۴، ص ۳۲۲، تعلیقه ۱:

«این گنج عبارت بود از محمولات هزارکشتی که «هرقل» تمام نفائس و ذخایر خزینه روم را در آنها نهاده، و برای حفظ و مصونیت می‌خواست به آفریقا بفرستد و خودش هم برود. در این میان، باد تمام آنها را به محلی در ساحل که فارسیان از لشگر پرویز ساخلو کرده بودند، آورد و همه آنها در کمال سهولت جزو خزینه خسرو شد!»

داستان غلبه روم بر ایران و انقراض حکومت جائره خسرو پرویز از نقطه نظر اسباب ظاهری ممتنع و غیرقابل قبول بود، ولی نباید از اراده الهی غافل شد؛<sup>۱</sup> به حدی غفلت خسرو پرویز را فرا گرفته بود که نمی گذاشت آنچه را در پس پرده است، ببیند، و به این سرنوشت دچار گشت.

آری، این حکایت نیز از آیاتی است که می فرماید: ﴿سُرِّيهِمْ ءَايَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ

#### ۱. نور ملکوت قرآن، ج ۴، ص ۳۲۳، تعلیقه ۱:

«به قدری شکست ایران غیر مترقب و از اسباب ظاهریه بعید می نمود که جز اراده حتمیه حضرت حق تعالی بر انقراض حکومت جائره پرویز و برچیدن بساط عدوان وی چیزی به نظر نمی رسد؛ زیرا تصرف ممالک تحت تصرف روم، دفعه صورت نگرفت تا از دست دادن آنها آسان باشد. به تدریج دولت ایران در مدت چهارده سال فلسطین و شام و آسیای صغیر (ترکیه) را تصرف کرد، و لشگر و قوای ایران در آنجاها کاملاً متمکن گردیده بود، و سپس مصر را هم که از رومیان گرفت، یک نیروی واحد عظیم در دنیا شد. اگر اراده الهی اتفاقات غیرمنتظره را پیش نمی آورد، مملکت روم به کلی منقرض گردیده بود؛ چنان که اسکندر مقدونی ایران را منقرض کرد. و از جمله تأییدات الهی این بود - همان طور که مشیرالدوله در کتاب *ایران باستانی* آورده است - که: تصرف کالسدن برای رومیان محال بود، ولی چون سپاهیان از دو جانب با هم روبرو شدند، باد به سوی لشگر ایران می وزید، و خاک و خاشاک و غبار بر روی آنها می ریخت و مواجه با دشمن بودن برایشان سخت بود، از این جهت رومیان جرئت کردند و آنها را به هزیمت و فرار دادند.

«کریستنسن» در *تاریخ ساسانیان* از کتاب *التاج جاحظ* نقل می کند که: «شهربراز» فرمانده سپاهیان ایران به واسطه آنکه خسرو پرویز برای وی نامه های متضاد می نوشت، از کید او در وحشت و اندیشه افتاده، به هرقل پیوست، و راه را برای او باز کرد تا توانست تا نهروان پیش بیاید.

و اینها همه دلیل است بر اینکه غلبه رومیان جز به تأیید خداوندی بر امر غیر مترقب چیزی نبوده است. و این حقیقت را می توان از آیه قرآن استفاده کرد که اولاً می فرماید: ﴿لِلَّهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَمِنْ بَعْدُ﴾ و ثانیاً می فرماید: ﴿يَنْصُرُ مَنْ يَشَاءُ﴾ یعنی نصرت خداوندی بوده است بر اساس انحصار امر در دست وی، که چنین ظفر نصیب رومیان گردیده است.»

وَفِي أَنفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ ۗ أَيْنَ هُم مَّوْجِبُ عِبْرَتِ مَاسْت!

در تاریخ درباره متوکل، خلیفه عباسی آمده است:

روزی متوکل در میان ندیمان و اطرافیان خود نشسته بود و درباره کیفیت شمشیر و اینکه در کجا شمشیر بهتری می‌سازند با آنان صحبت می‌کرد. یکی از آنها گفت: «در نزد مردی از اهل بصره شمشیری هندی هست که هیچ نظیری ندارد و مانند آن دیده نشده است.»<sup>۱</sup> و خصوصیات آن شمشیر را شرح داد.

متوکل از حرف‌های او به هوس افتاد که این شمشیر را به دست آورد؛ لذا شخصی را به دنبال تهیه آن فرستاد تا اینکه آن را در یمن یافتند و به بهای گزافی خریدند.

این شمشیر بی نظیر را به سامرا، پایتخت متوکل آوردند، و همه به دور آن جمع شدند و از صیقل و تیزی و استحکام آن تعجب کردند و سرانجام رأی متوکل بر این تعلق گرفت که این شمشیر را یکی از غلامان خاص او به نام «باغر ترکی» به دست بگیرد و بالای سر او بایستد و با آن فقط و فقط از متوکل حراست کند. گرچه مقرر شد که وقتی متوکل بر تخت نشسته است، آن غلام با این شمشیر از او مواظبت کند، ولی از آیات خدا اینکه این شمشیر فرود نیامد، مگر بر سر خود متوکل!<sup>۲</sup>

این قضیه جریان مفصّلی دارد؛ خلاصه آنکه متوکل در مجلسی به امیرالمؤمنین علیه السلام اهانت کرد و پسرش گرچه شیعه نبود، ولی محب امیرالمؤمنین بود و

۱. سوره فصّلت (۴۱) آیه ۵۳. *الله شناسی*، ج ۱، ص ۷۹:

«به زودی ما آیات خودمان را به ایشان در موجودات نواحی جهان و در وجود خودشان نشان

خواهیم داد تا برای آنان روشن شود که نشان داده شده (آیه ای که نشان ماست) حق است.»

۲. سابقاً برای ساخت سلاح از آلیاژهای خاص استفاده می‌کردند و شمشیر را به نحوی آب می‌دادند که چنین استفاده‌هایی داشته باشد؛ این از مسائلی است که امروزه دیگر متروک شده است.

۳. *مروج الذهب*، ج ۴، ص ۳۶.



نتوانست تحمل کند و به پدرش اعتراض کرد. متوکل نیز به او فحاشی کرد و او کینه پدر را به دل گرفت؛<sup>۱</sup> نهایتاً با همدستی چند تن دیگر بر سر متوکل ریختند و با همان شمشیر او را قطعه قطعه کردند.<sup>۲</sup>

خداوند می فرماید ما در این دنیا آیات و نشانه های خود را دائماً به مردم نشان می دهیم تا آن حق و جنبه ربطی و باطنی که در ماورای این عالم خلق است، روشن شود. اگر شخصی عقلش را به کار بیندازد و چشمش را باز کند، آیات و نشانه ها را در زمین و زمان می بیند و عبرت می گیرد؛ اما چون ما چشمان خود را بسته ایم، آن جنبه ربطی در ماوراء را مشاهده نمی کنیم.

قرآن می فرماید:

﴿يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غٰفِلُونَ﴾<sup>۳</sup>

«مردم فقط ظاهری از حیات دنیا (ریاست، بگیروبیند، وزیر و وکیل، مدیرکل و معاون، امر و نهی، جنگ و صلح، جمال و کمال، ثروت و قدرت) را می بینند، و از آن اقتداردهنده و شوکت دهنده و نیرودهنده و جریان الکتریسیته پشت دستگاه در غفلت به سر می برند.»

بنابراین، دنیا همان جنبه ظاهری و آخرت جنبه باطنی است که انسان از آن غافل است. دنیا عبارت است از: فریب، هوئی و هوس، تخیلات و تصورات، پوچی و مجاز؛ و آخرت عبارت است از: کبریاثیت حق، جمال حق، علم حق، قدرت حق، اراده و مشیت حق، تدبیر حق، لطف و عنایت و کرامت حق، تبارک و تعالی. علم دانشمند را دیدن و علم دهنده را ندیدن، دنیا است؛ قدرت پهلوان را دیدن و قدرت دهنده را ندیدن، دنیا است. ما فردی که وزنه دوپست کیلویی بلند می کند را می بینیم و تشویق می کنیم و مدال می دهیم و تاج بر سرش می گذاریم و بر روی

۱. الکامل (ابن اثیر) ج ۷، ص ۵۵.

۲. مروج الذهب، ج ۴، ص ۳۶.

۳. سوره روم (۳۰) آیه ۷.

دست بالا می‌بریم، اما از آن نیرویی که در پشت این جریان است غافلیم؛ این ظاهر است و مجاز، آن باطن است و حقیقت.

نتیجه آنکه مقصود از روایت: «دنیا ملعون است»<sup>۱</sup> این پارچ آب و لیوان نیست؛ این لیوان نعمت خدا و یک وسیله استفاده برای همه است که نه ملعون است و نه گناهی دارد و حتی پیغمبر هم مانند دیگران با آن آب می‌نوشیدند.

آیا میوه‌ای که تمام ملائکه جمع شده‌اند تا آن را در این عالم خلق کنند، ملعون است و نباید آن را خلق می‌کرده‌اند؟! قطعاً چنین نیست؛ میوه یکی از نعمت‌های الهی است و گناهی ندارد. اگر این میوه را به این نیت بخورید که به شما انرژی و توان دهد تا در مسیر خدا و رضای او باشید، این آخرت است و مستحسن؛ اما اگر آن را بخورید برای اینکه نیرو بگیرید تا پشت سر رفیقتان غیبت کنید و به او ضربه‌ای بزنید و تعدی کنید، این دنیا است و ملعون.

همچنین اگر وسیله‌ای را برای رسیدگی به امور زندگی خود و رفیقتان تهیه کنید و هدف شما از این عمل تحصیل رضای خدا و جنبه امری باشد، این آخرت است و رحمانی؛ ولی اگر همین وسیله را برای فخرفروشی بر اقرانتان تهیه کنید، این دنیا است و ملعون.

بنابراین، نفس آن وسیله ملعون نیست، بلکه اهداف و نیت‌های پشت این قضیه، ملعون هستند. ماشین عبارت است از لاستیک و آهن و چرم و چراغ و غیره که آنها را با هم جمع کرده‌اند تا به این شکل خاص درآمده است؛ این وسیله نه تنها ملعون نیست بلکه اگر خود پیغمبر و امام زمان هم بودند، بر آن سوار می‌شدند!

سابقاً همه خیابان‌های نجف خاکی بود؛ به مرحوم قاضی گفتند: «آقا می‌خواهند این خیابان‌ها را آسفالت کنند و از این صورت خاکی درآورند؛ می‌گویند وسایلی آمده است که افراد را سریعاً جابه‌جا می‌کند.» ایشان فرمودند: «هرچه از

۱. ارشاد القلوب، ج ۱، ص ۱۴.

این کارها بکنند، کار ما راحت تر می شود.»<sup>۱</sup>

یعنی ما این وسایل را برای دنیا نمی خواهیم و با این وسایل در جهت آخرت زودتر به کار خود می رسیم. اگر انسان به جای الاغ سوار ماشین شود، راه ده ساعته را در عرض یک ربع طی می کند و زودتر به کارش می رسد؛ گرچه عده ای هم از این وسایل به عنوان فخر و مباهات و وصول به حطام دنیا استفاده کنند. اگر انسان برای زیارت حضرت علی بن موسی الرضا به جای اینکه با کجاوه سفر کند و سه ماه در راه باشد و گرفتار راهزن و قتل و غارت شود، با طیاره در عرض یک ساعت به مشهد مشرف شود و آن سه ماه را به زیارت بگذراند، امری بسیار پسندیده و راحت است. این امور از دنیا محسوب نمی شود؛ دنیا فخر فروختن به دیگران و نظر استقلاللی داشتن است.

بنابراین مقصود امیرالمؤمنین علیه السلام از اینکه می فرماید: «و إِنَّ لِلذَّكْرِ لَأَهْلًا أَخَذُوهُ مِنَ الدُّنْيَا بَدَلًا» این است که در این عالم ماده عده ای هستند که یاد خدا و آن جنبهٔ باطنی را به جای جنبهٔ ظاهر پذیرفته اند. اهل ذکر از همان نان و برنجی که اهل دنیا می خورند، استفاده می کنند، ولی اهل دنیا نان و برنج را برای شهوت و ترفع و چشم و هم چشمی می خورند، اما اهل ذکر و آخرت از این اطعمه به منظور سدّ جوع و تقویت بنیه در جهت عبودیت و تقرب الی الله استفاده می کنند.

۱. مطلع انوار، ج ۲، ص ۷۳:

«و ایضاً می فرمودند:

این اختراعات و اکتشافات اخیره برای اهل عرفان است؛ زیرا آنانند که گل سرسبد جهان خلقت می باشند؛ بقیهٔ مردم و بالأخص سازندگان آنها [که] در حکم بهائم و همج راع هستند، این اختراعات را در امور شهویّه و دنیّه و فانیّه صرف می کنند و از عالم حیات و هستی حقیقی متمتع نمی گردند؛ اما اولیاء خدا از آنها در راه وصول به کمال حداکثر استفاده را می نمایند.

تمام رنج و زحمت فلان مخترع برای یک ساعت راحت یافتن و خلوت یک مرد الهی با خدای خویشتن است؛ ما از این اختراعات (از قبیل سیاره و کشتی بخار و طیاره و امثالها) در راه و روش و در هدف خود بهترین استفاده را می نمایم.»

باتوجه به این نکته، دنیا از آنچه ما تصور می‌کنیم مفهوم گسترده‌تری پیدا می‌کند. برحسب این تعریف، دنیا عبارت است از: «انصراف انسان از حق به غیر حق؛ انصراف از عالم توحید به عالم کثرت»؛ و این انصراف منحصر به عالم ماده نیست و ممکن است در عوالم دیگر نیز وجود داشته باشد. چه بسا امکان دارد که انسان در مرتبه عالم برزخ و مثال باشد، و صور مثالیّه و جمالیّه او را از توجه به ذات حق منصرف کنند؛ پس این هم دنیاست و هیچ تفاوتی با مظاهر عالم ماده ندارد.

ممکن است توجه به صور جمالیّه حورالعین و مناظر عجیب و لطیف در آن عوالم، انسان را به دیدن همان صور دلخوش کند و از راه و هدف خود و رسیدن به حق مانع شود. بنابراین، دنیا فقط این کره زمین و نعمت‌های موجود در آن نیست؛ هرچه موجب انصراف انسان از توحید شود دنیاست، گرچه جبرئیل امین و قوای عقلیه و مجردة باشد؛ چراکه حق و آن علت موجدّه‌ای که آنها را خلق کرده است در ماورای آنها وجود دارد.

مرحوم آقا - قدس الله سرّه - نقل می‌کردند که:

روزی به اتفاق مرحوم آقای حدّاد - رضوان الله علیه - و سایر رفقا و احبّه در منزل یکی از دوستان در کاظمین جمع بودیم؛ صحبت از عروج مقام حضرت جبرائیل به عالم وحی و کیفیت نزول آن به قلوب انبیاء و رسل الهی و انتقال حقایق علمی از حقیقت کلیّه آن به نفوس جزئیّه بشریه و قدرت و قوّت و اشراف او بر همه علوم و صور کلیّه و جزئیّه حقیقت علمیه حضرت حق جلّ و علا بود، و در این زمینه هرکس مطابق با فهم و ادراک خود مطلب را بسط و گسترش داده و اعجاب خود را از این مسئله ابراز می‌داشت. مرحوم حدّاد که مدتی ساکت نشسته و این کلمات را گوش می‌کردند، پس از مدتی سر برداشتند و با لحنی جدی که حکایت از حقیقتی بس شگفت و عمیق و عالی و راقی می‌کرد، فرمودند: «این چه بحثی است که شما دارید از علو درجات و مقامات و سعه وجودی حضرت جبرائیل می‌کنید؟! ما در مقام و مرتبه‌ای هستیم که ابداً جبرائیل را

قدرت و قوّت بر تصور آن مقام و حقایق وجودی آنجا نیست، و چرا خود را متوقف بر صعود و نزول ملائکه نموده‌اید؟! بیایید ببینید که بالاتر از آن چه خیر است! جایی که هزارها مانند جبرائیل قدرت بر وصول به آن را ندارند و در مادون آن مقام متوقف می‌مانند. سالک که نباید خود را به مادون ذات تنزل دهد و از اشراب ماء معین آن حقیقت خود را محروم نماید و به حقایق مادون حقیقت خود که همان ذات حضرت حق است خود را سرگردم نماید و عمر خود را بیهوده بگذراند.<sup>۱</sup>

یعنی ای انسان! اگر عقلت را به کار بیندازی می‌بینی که تو موجودی برتر از جبرائیل هستی درحالی که الان خود را با آب نبات و اسباب بازی مشغول کرده‌ای! باری، کسانی که ذکر و یاد خدا را به جای دنیا انتخاب کرده‌اند و مصداق فقره «و إنَّ لِلذِّكْرِ لَأَهْلًا أَخَذُوهُ مِنَ الدُّنْيَا بَدَلًا، فَلَمْ تَشْغَلْهُمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْهُ» گشته‌اند، «يَهْتَفُونَ بِالزَّوْجِرِ عَنِ مَحَارِمِ اللَّهِ فِي أَسْمَاعِ الْغَافِلِينَ؛<sup>۲</sup> با صدای بلند این جنبه امری و باطنی را به اهل غفلت گوشزد می‌کنند و آنان را از محارم الهی بر حذر می‌دارند و می‌گویند: ای بشر، ما هم موجوداتی مانند شما هستیم که از کُرّات دیگر به این دنیا نیامده‌ایم، ولی گوش شما کر و چشم شما کور شده است.»

اما آنها اطلاعاتی دارند و مسائلی را می‌فهمند که ما نمی‌فهمیم و لذا آن قدر بر مغز ما می‌کوبند تا چشم باز کنیم؛ اما وقتی می‌رسد که می‌گوییم: عجب! آنها راست می‌گفتند؛ پنجاه سال از عمر ما گذشته و شاید ده سال دیگر بیشتر زنده نمایم، درحالی که مُدرکات امروز ما با بیست سالگی هیچ تفاوتی نکرده است و چیزی به دست نیاورده‌ایم؛ امروز هم همان غذای بیست سال پیش را می‌خوریم و زندگی ما هیچ تغییری نکرده است و بلکه فرسوده هم شده‌ایم. آنها بیشتر می‌زنند و تحریک می‌کنند تا آن قوای باطنی و استعدادهای

۱. اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۱۷۵.

۲. نهج البلاغه (عبد)، ج ۲، ص ۲۱۱.

نهفته‌ای را که تابه‌حال در وجود این افراد مخفی بوده است، به جریان بیفتد. فردی که تابه‌حال فقط به زور بازو و قوا و جمال ظاهری می‌پرداخته تا بتواند در مقابل مردم علم و قدرت و جمال خود را بهتر جلوه دهد، می‌فهمد که یک جمال و کمال باطنی هم وجود دارد که تا کنون به آن توجهی نداشته است؛ علومی در او نهفته است که آن علوم را نمی‌تواند در کتاب و دفتری پیدا کند.

بنابراین، ذکر به معنای یاد خدا و حرکت به سوی پروردگار و توجه به حقیقت ماورای عالم ماده و ظاهر است. براین اساس معنای دنیا عبارت است از: تخیلات و نظر استقلال‌ی داشتن به این عالم و از آن حقیقت غافل بودن، نه صرف ظواهر عالم ماده.

اگر به نهج‌البلاغه نگاهی کنید، می‌بینید تمام هدف امیرالمؤمنین علیه السلام از اول تا آخر این است که این مسئله را برای مردم روشن کند. حضرت خطبه‌ای در ذیل سوره مبارکه تکوین دارند<sup>۱</sup> که امکان ندارد کسی بتواند بهتر از آن دنیا را معرفی کند؛ لذا حتماً بر تمام افرادی که به زبان عربی آشنا هستند لازم است که شرح نسبتاً خوب ابن‌ابی‌الحدید در این خطبه را مطالعه کنند؛<sup>۲</sup> و افرادی هم که به زبان عربی آشنا نیستند به شروح فارسی این خطبه مراجعه نمایند.

شان نزول این سوره چنین بوده است که دو طایفه در مقدار جمعیتشان به فخرفروشی پرداختند و هرکدام از آنها بزرگان و شعراء و ادباء و پهلوانان خود را برمی‌شمردند، تا کار به جایی رسید که برای بالابردن تعداد افراد قبیله خود و غلبه بر دیگری به قبرستان‌ها رو آوردند و مردگان خود را نیز شمارش نمودند!<sup>۳</sup>

گویند: قالب پنیری را به دست میمونی دادند و به او گفتند: این را به دو

۱. نهج‌البلاغه (عبده) ج ۲، ص ۲۰۴.

۲. شرح نهج‌البلاغه (ابن‌ابی‌الحدید) ج ۱۱، ص ۱۴۵.

۳. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۲۰، ص ۳۵۱.

قسمت تقسیم کن! او تقسیم کرد و دید یکی بیشتر از دیگری است؛ آن مقدار اضافه را خورد و دید قسمت دیگر بیشتر شده است. بار دیگر اضافه این قسمت را خورد و متوجه شد آن قسمت بیشتر شده است؛ بالاخره آن قدر خورد تا هر دو قسمت تمام شد. این عمل یعنی کثرت‌طلبی و زندگی کردن در توهم و مجاز. لذا در این سوره می‌فرماید:

﴿الْهَنُكُمُ التَّكَاثُرُ \* حَتَّىٰ زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ﴾<sup>۱</sup> «افتخار و مباهات بر زیاده‌طلبی و کثرت‌بینی، به‌طور مطلق شما را به غفلت انداخت و از یاد خدا منصرف نمود \* تا آنجا که برای شمارش نیاکان خود به قبرستان‌ها سرازیر شدید.»

آخر ای بیچاره بدبخت! آن فردی که از قبیله‌ات در دو‌یست سال پیش وفات یافته، به تو چه مربوط است؟ تو به‌دنبال بدبختی‌ها و بیچارگی‌ها و برطرف کردن ضعف خود باش!

امروزه در مورد سید جمال‌الدین بین افغانی‌ها و ایرانی‌ها نزاع است و هر دو می‌گویند: «او از ماست!» اصلاً ما فرض می‌کنیم سید جمال هندی است؛ ایرانی بودن او چه نفعی به حال ما دارد؟! مگر جمال‌الدین افغانی - که اساساً معلوم نیست در چه وضعی به سر می‌برده و حتی بعضی می‌گویند فراماسونر بوده است<sup>۲</sup> - کیست و چه تاجی بر سر ما زده که این قدر بر سرش دعوا می‌کنید و بر سروسینه می‌زنید و کنفرانس تشکیل می‌دهید که آیا او افغانی، اسدآبادی همدانی، یا بورکینافاسویی است؟!<sup>۳</sup>

تمام شرف ما به این چهارده‌معصوم است که از اول خلقت تا آخر عالم مثل ومانندی برای آنها نیست؛ آخر سید جمال افغانی کیست؟! چقدر این مردم گیج‌اند و تا چه اندازه ما بدبختیم!

۱. سوره تکوین (۱۰۲) آیه ۱ و ۲.

۲. فراموش‌خانه و فراماسونری در ایران، ج ۱، ص ۳۵۹.

۳. رجوع شود به نور ملکوت قرآن، ج ۳، ص ۱۵۹، تعلیقه ۲؛ مطلع انوار، ج ۳، ص ۲۶۶.

می‌گویند مولانا و حافظ از ما ایرانیان هستند، درحالی که تمام افتخار مولانا و حافظ به این است که خاک در خانه امیرالمؤمنین و امام مجتبی و امام سجاد علیهم السلام را سرمه چشمانشان کنند. تمام مطالب مثنوی - که واقعاً در میان کتب بزرگان و اولیاء در نوع خود بی نظیر است - از مکتب امیرالمؤمنین علیه السلام جمع و استخراج شده و مولانا این مطالب را از نزد خود نیاورده است؛ حال چرا ما باید او را چون چماقی بر سر عرب‌ها بزنیم و بگوییم که ما مولانا داریم؟! آخر ای احمق! مولانا ننگ دارد از اینکه تو اسمش را ببری! حافظ ننگش می‌آید که به تو نگاه کند و از درون قبر فریاد می‌زند که تمام افتخار و مباهات من به آن رسول امی و آن امیرالمؤمنین و ائمه علیهم السلام است که همه عرب بوده‌اند.

این تکاثرطلبی که ما دارای ملیت ایرانی، فرهنگ و زبان فارسی هستیم و باید فرهنگ نیاکانمان را حفظ کنیم، در میان ما نفوذ کرده و جاافتاده است؛ مگر این نیاکان همه افراد صالح و وارسته بوده‌اند؟!

شما شاهنامه فردوسی را بخوانید و ببینید که آنها یک‌مشت آدم‌های لابلای و عیاش و قلدر و امثال اینها بوده‌اند. آخر شما از اسفندیار که سر تا پایش به یک جو نمی‌ارزد و یا از جناب رستم دستان گول‌پیکر با آن تاج و یال و کوپال و وضعیت، و یا از بهمن و توران، حتی یک کلام حکیمانه در کتاب‌ها سراغ دارید؟!

سراسر وجود بنده از اینکه بخوام خود را به چنین نیاکانی نسبت دهم بیزار است! صد هزار سال نمی‌خواهم که نیاکان من افرادی مثل رستم و اسفندیار باشند! بنده بیست سال پیش یک نسخه از شاهنامه فردوسی را تهیه کرده‌ام که تا الآن هر وقت خواستم آن را مطالعه کنم، حیفم آمد که به جای روایات ائمه، صفحه‌ای از آن را بخوانم.<sup>۱</sup>

۱. جهت اطلاع بیشتر پیرامون احوالات فردوسی، رجوع شود به *مطلع انوار*، ج ۱۱، ص ۱۸۴،

تعلیقه ۲.



در شاهنامه می‌گوید:

چنین گفت رستم به اسفندیار      که کردار ماند ز ما یادگار  
کنون داده باش و بشنو سخن      از این نامبردار مرد کهن  
اگر من نرفتی به مازندران      به گردن برآورده گرز گران<sup>۱</sup>  
تا آخر این داستان مسخره، فقط بگیر و ببند و بزنبوکوب است.

و یا می‌گوید:

بسی رنج بردم در این سال‌سی

عجم زنده کردم بدین پارسی

شما غلط کردید که عجم زنده کردید بدین پارسی! زبان قرآن را کنار گذاشتید و عجم زنده کردید؟! بهترین زبان در دنیا، زبان عربی است که بهترین و کامل‌ترین کنایات و اشارات و لطائف را دارد؛ قوی‌ترین زبان از نظر منطق و بیان و قانون، زبان عربی است.<sup>۲</sup> مگر زبان فارسی چه گلی بر سر ما زده و چه امتیازی

۱. شاهنامه فردوسی.

۲. نور ملکوت قرآن، ج ۴، ص ۱۶۵، تعلیقه ۱:

«خصال صدوق با سند متصل خود روایت می‌کند از حضرت صادق علیه السلام که فرمود: «تَعَلَّمُوا الْعَرَبِيَّةَ، فَإِنَّهَا كَلَامُ اللَّهِ الَّذِي يَكَلِّمُ بِهِ خَلْقَهُ؛ وَنُظِّفُوا الْمَاضِعِينَ؛ وَبَلَّغُوا بِالْحَقِّوَاتِيمِ؛ عَرَبِيَّةً رَا يَاد بَغِيرِيد، زِيرَا أَنْ كَلَامِ خَدَاسْتِ كِه بَدَانِ وَسِيلَه بَا خَلْقِ خُودِ تَكَلَّمِ مِي كَنْد؛ وَ دَنْدَانِ هَايِ خُودِ رَا نَظِيفِ كَنْيد؛ وَ اَنْگَشْتَرِي رَا تَا آخِرِ اَنْگَشْتِ فِرُوبَرِيد!»

۳. علل الشرائع، ج ۱، ص ۱۲۶:

«عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، قَالَ: «مَا أَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى كِتَابًا وَ لَا وَحِيًّا إِلَّا بِالْعَرَبِيَّةِ؛ فَكَانَ يَقَعُ فِي مَسَامِعِ الْأَنْبِيَاءِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ بِالسِّنَةِ قَوْمِهِمْ وَ كَانَ يَقَعُ فِي مَسَامِعِ نَبِيِّنَا بِالْعَرَبِيَّةِ.»  
ترجمه: «امام جعفر صادق علیه السلام از پدرشان نقل می‌کنند که فرمود: «خداوند تعالی هیچ کتاب و وحی‌ای نازل ننمود مگر به زبان عربی؛ پس در پیغمبران گذشته علیهم السلام وحی با ﴿

برای ما داشته که اگر آن را ترویج نکنیم آسمان بر زمین می‌آید؟!<sup>۱</sup>

شما به الفاظی که امروزه تحت عنوان عربی‌زدایی از طرف فرهنگستان و غیره متداول شده است نگاه کنید که چقدر واقعاً بی‌محتوا، سخیف، بی‌پایه و خالی از ذوق سلیم است؛ به جای «اجتماعات» «گردهمایی»، به جای «تظاهرات» «همایش»، به جای «وسایل ارتباطات جمعی» «رسانه‌های گروهی» را وضع کرده‌اند. جداً وقتی این تعابیر را می‌خوانم باید به کتب لغت مراجعه کنم تا به معانی این الفاظ بی‌محتوا پی ببرم. آخر چه دردی دارید؟! مگر این کلمات بسیار شیوا و فصیح زبان عربی چه عیبی داشتند که شما اینها را عوض می‌کنید و از این واژه‌های زشت و مسخره استفاده می‌کنید؟! چه نتیجه‌ای بر این کار مترتب می‌شود و چه چیزی به دست می‌آورید؟! مگر مردم در بیان مطالب خود لغت کم آورده‌اند که شما دائماً واژه جعل می‌کنید؟! مگر مردمی که با بهترین شیوه با یکدیگر صحبت می‌کردند، درمانده بودند که شما با این واژه‌های جعلی به دادرسی آنها آمدید؟!

﴿ زبان قومشان به گوش آنها می‌رسید، و با زبان عربی به سمع پیامبر ما وارد می‌گشت. ﴾ (محقق)  
*الخصال*، ج ۱، ص ۲۵۸:

«عن أبي عبد الله عليه السلام، قال: "تعلموا العربية فإتھا كلامُ الله الذي كلمَ به خلقه."»  
 ترجمه: «عربی را بیاموزید، زیرا کلام خداوند است که با آن با مخلوقات خود تکلم نموده است.»  
 (محقق)

*عیون أخبار الرضا عليه السلام*، ج ۱، ص ۲۴۶:

«[في خبرِ الشَّامِي عن أميرِ المؤمنينَ عليه السلام]... سَأَلَهُ عن كَلامِ أَهْلِ الجَنَّةِ، فَقَالَ: "كَلَامُ أَهْلِ الجَنَّةِ بِالعَرَبِيَّةِ." و سَأَلَهُ عن كَلامِ أَهْلِ النَّارِ، فَقَالَ: "بِالمَجُوسِيَّةِ."»  
 ترجمه: «در خبر شامی از امیرالمؤمنین علیه السلام آمده است که از آن حضرت راجع به کلام اهل بهشت سؤال نمود، حضرت فرمود: "کلام اهل بهشت به زبان عربی است." و نیز از کلام اهل آتش سؤال کرد، فرمود: "به زبان مجوسی است."» (محقق)

۱. جهت اطلاع بیشتر پیرامون تأثیر زبان عربی در گسترش ذهن و قریحه رجوع شود به *نور ملکوت قرآن*، ج ۴، ص ۱۷۴.

شما با زبان قرآن دشمنی دارید و می‌خواهید کم‌کم زبان دین را حذف کنید. اگر در تخاطب بین دو نفر، الفاظ عربی آن را حذف کنید، دیگر آن جملات ردّ و بدل شده معنا نخواهد داشت.

از نظر بنده تمام اینها از باب عقده و تکاثر است؛ و بدانید که قطعاً دست پنهانی وجود دارد که عالم‌ها یا غیرعالم‌ها این مسائل را تدبیر و اداره می‌کند و حتی مراکز دینی هم خواسته یا ناخواسته در این گود افتاده‌اند و چهارنعل می‌تازند. مگر عنوان «مرکز تحقیقات علوم اسلامی» به این زیبایی و خوبی چه عیبی داشت که آن را به «پژوهشکده دانش‌های اسلامی» تغییر داده‌اند؟! اینها جز روی آوردن به تکاثر، چیز دیگری نیست!<sup>۱</sup>

بدبختی و بیچارگی اینجاست که چند نفر جمع می‌شوند و با آن عقل و درایت و ذوق کذایی خود واژه‌ای را جعل می‌کنند و به بقیه هم امر می‌کنند که شما هم باید از ما اطاعت کنید و این واژه‌ها را استعمال کنید! شاید بنده نخواهم از این کلمات استفاده نمایم و لغات بهتر دیگری در نظر داشته باشم؛ این چه قانونی است که باید از لغات فلان آکادمی و فرهنگستان اطاعت کرد؟! این چه قانونی است که باید بنده از جعلیات بی‌پایه شما پیروی کنم؟! آیا واقعاً این تحکم درست است؟! بنده ابداً حاضر نیستم از تراوشات مغز سرکار تبعیت کنم و شرم دارم که این الفاظ را استعمال کنم.<sup>۲</sup>

اگر مولانایی که این قدر به ایشان افتخار می‌کنید به جای لغات عربی از این ترهات شما در شعرهایش به کار می‌برد، حداقل بنده دیگر کتاب مثنوی را باز نمی‌کردم! اگر کلمات عربی و استعارات و کنایات و تشبیهات را از کتاب مثنوی و

۱. جهت اطلاع بیشتر پیرامون افضلیت زبان عربی و اهمیت و وجوب یادگیری آن برای تمام مسلمانان،

رجوع شود به نور ملکوت قرآن، ج ۴، ص ۱۴۵-۱۸۹؛ سالک آگاه، ج ۱، ص ۱۲۵-۱۴۸.

۲. البته بزرگان و شعرای ما به زبان فارسی صحبت کرده‌اند و مقصود این نیست که باید زبان فارسی به‌طور کلی کنار گذاشته شود.

دیوان حافظ حذف کنید، می بینید که از این اشعار بلند که باعث فخر و مباهات شماست و برای آنها کنگره تشکیل می دهید، دیگر چیزی باقی نمی ماند.

افتخار طبی و علمی شما، علمایی مانند ابوعلی سینا و فارابی و ابوریحان بیرونی هستند که وقتی به آثار آنها نگاه می کنیم، می بینیم تمام آن کتب و یا دوثلث آن به عربی نوشته شده و فقط یکثلث آن فارسی است؛ چرا آنها کتب خود را از همان زبان فارسی صرف مانند شاهنامه ننوشته اند؟! آنها به روح این حرفها خندیده اند و این کفن هزار دفعه پوسیده است، اما شما تازه می خواهید آن را از نو بدوزید! بدبختی این است که برای این کار سلیقه هم ندارید!

تکثیر یعنی جلوه‌نمایی و فرورفتن در عالم کثرت؛ اسلام به ما می گوید: این مسائل را کنار بگذارید که وقتی روح ایمان باشد، دیگر هیچ فرقی بین عرب و عجم و فارس و ترک و انگلیسی و چینی و غیره وجود ندارد و بین همه افراد اخوت برقرار است. شما به این علو و رفعت و اقتدار توحیدی نگاه کنید، و آنگاه روش خود را مورد دقت قرار دهید و ببینید تا چه اندازه از واقع به دور افتاده‌اید.

ما در سفری وارد فرودگاه سوریه شدیم و دیدیم در قسمت کنترل گذرنامه‌ها سه عنوان در تابلوها نصب شده است: المُواطِنین (اهل خود سوریه)؛ الدُّوَل العَرَبی (کشورهای عربی)؛ الأَجانب. این مسئله در فرودگاه لبنان و سایر دُول عربی هم وجود دارد؛ آنها ایرانی‌های مسلمان و شیعه را جزء اجانب به حساب می آورند و می گویند شما اجنبی و ما از مواطِنین و هموطنان سوریه‌ای و عربی هستیم. وقتی شما می گویند: کشور ایران و فارس، او هم می گوید: کشور سوریه و عرب و سومی هم چیز دیگری می گوید؛ این کاری است که خودمان با دست خود کرده‌ایم. یکی از دوستانی که در آنجا داشتیم به یکی از آنها گفت: «چرا ایرانی‌ها را جزء اجانب به حساب می آورید؟» او گفت: «مگر خود آنها چنین کاری نمی کنند و نمی گویند خلیج فارس؛ ما هم می گوئیم: خلیج عربی!»

آخر به جای آنکه دائماً بگویید: خلیج عربی و فارسی، هر دو را کنار بگذارید و بگویید: خلیج اسلامی و کار را بر خودتان راحت کنید. امروز ما هم همان کاری را می‌کنیم که شاه در زمان گذشته می‌کرد. استعمارگران و دشمنان نقطه ضعف خوبی را از ما فهمیده بودند؛ وقتی می‌دیدند اوضاع تاحدودی آرام است و روابط به‌طور نسبی حسنه است، تحریک می‌کردند و یکی می‌گفت: «الخلیج العربی!» و آن وقت فوراً به اعلیٰ حضرت برمی‌خورد که چرا به خلیج فارس، خلیج عربی گفته شده است و بنابراین باید روابط را قطع کنیم و سفارت‌ها را ببندیم. چقدر اختلافات به وجود می‌آمد، این ملت بیچاره گیر خلیج عربی و فارسی می‌افتادند که اگر روابط قطع شود چه خواهد شد.

آخر ای بنده خدا، اینها شما را بازی می‌دهند، چرا نمی‌فهمید؟! اصلاً بگویید: خلیج عربی را در محدوده دریایی شما قبول داریم (همان‌طور که اراضی هر کشور حدود مشخصی دارد، دریاها نیز مرزهایی دارند) ولی نام محدوده مرز دریایی ما خلیج اسلامی است؛ این بهترین واژه و لغتی است که دیگر مورد اعتراض واقع نخواهد شد. شاه با همین کلمه خلیج فارس بر سر مردم بازی درآورد و امروز نیز همین اوضاع در جریان است. به جای خلیج فارس و خلیج عرب بگویید: الخلیج الاسلامی و دیگر کار را تمام کنید؛ و الا ما را جزء اجانب به حساب می‌آورند!

اسلام می‌گوید: هرکس که اقرار و اعتراف به «أشهد أن لا إله إلا الله و أشهد أن محمدًا رسول الله» کند، او جزء مواطنون است. هم وطن و هم شهری به کسی می‌گویند که شهادتین را بگوید؛ بنابراین میان تُرک، انگلیسی، اسپانیولی، اردو، چینی، عرب، عجم، فرانسوی و آلمانی هیچ تفاوتی وجود ندارد؛ همه اینها کثرات و تخیلات است. وقتی آنها چشم، گوش، ابرو، بینی و دست و پایی را دارند که تو هم داری، پس چیزی جز تخیل و مجاز و نفهمی و جهالت بین شما جدایی نینداخته است.

چطور اگر زن زیبایی از همین نژاد عرب و انگلیسی و غیره نصیب حضرت عالی شود که منافعت اقتضاء کند، به هیچ وجه از او نمی گذری و او را به زوجیت درمی آوری و مثلاً نمی گویی او عرب است و من حتماً باید با نژاد فارس ازدواج کنم؟!

این حرف های عده ای که می نشینند و برای ما تصمیم می گیرند، حرف های منقل و وافور است که بر منطق استوار نیست؛ سخن منطقی را اسلام زده است. پیغمبر اکرم می فرماید:

أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّ رَبَّكُمْ وَاحِدٌ وَإِنَّ آبَائَكُمْ وَاحِدٌ. لَا فَضْلَ لِعَرَبٍ عَلَىٰ عَجَمِيٍّ وَلَا لِعَجَمِيٍّ عَلَىٰ عَرَبِيٍّ وَلَا لِأَحْمَرٍ عَلَىٰ أَسْوَدٍ وَلَا لِأَسْوَدٍ عَلَىٰ أَحْمَرَ إِلَّا بِالتَّقْوَىٰ. قَالَ اللَّهُ تَعَالَىٰ: ﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقَىٰكُمْ﴾.<sup>۱</sup>

ای مردم، حقاً پروردگار شما یکی است و پدر همه شما نیز یک نفر می باشد. هیچ مرد عربی بر مرد عجمی فضیلت ندارد و هیچ مرد عجمی بر مرد عربی فضیلت ندارد و هیچ مرد قرمزی بر مرد سیاهی فضیلت ندارد و هیچ مرد سیاهی بر مرد قرمزی فضیلت ندارد مگر به واسطه تقوا. خداوند تبارک و تعالی می فرماید: ﴿تحقیقاً گرامی ترین شما نزد خداوند کسی است که تقوایش افزون تر باشد﴾.

باید گفت: مرحبا بر این پیامبر! مرحبا بر فردی که در عالم بشریت منطق

کلامش بر اساس توحید بود.

آیا این منطق مردم را دور هم جمع می کند یا منطقی که ما امروزه در پیش گرفته ایم؟! ما نباید مسلمانانی را که خارج از ایران زندگی می کنند خارجی بنامیم؛ مسلمان خارجی نیست. اگر ما به آنها خارجی گفتیم، در مقابل آنها نیز به ما می گویند: اجانب!

۱. معدن الجواهر و ریاضة الخواطر، ص ۲۱.

۲. سوره حجرات (۴۹) آیه ۱۳.

خارجی به کسی گفته می‌شود که از دین اسلام خارج است، گرچه در داخل کشور اسلامی زندگی کند؛ و هم‌وطن به کسی اطلاق می‌شود که داخل در دین اسلام است، گرچه در خارج از مملکت و حدود و مرزهای آن باشد. حتی اگر یک نفر مسلمان در آن طرف کره زمین زندگی کند، او هم‌وطن ماست؛ خواه سیاه‌پوست، سرخ‌پوست و یا سفیدپوست باشد. مسلمان از هر ملیتی که باشد مسلمان است و هم‌وطن ماست؛ و اگر غیرمسلمانی حتی در خود ایران باشد، خارجی است، گرچه چون در ذمه اسلام است رعایت حقوق او لازم است و باید مورد حفظ و حراست قرار گیرد.<sup>۱</sup>

مکتب مرحوم آقا - قدس الله سره - بر این اساس بود. یکی از مبانی مهم مرحوم آقا و یکی از اعتراضات ایشان بر سخنرانانی که لفظ خارجی را برای غیر ایرانیان به زبان می‌آوردند، همین بود؛ می‌فرمودند:

خارجی در اسلام به کسی گفته می‌شود که از ملت اسلام خارج است و هم‌وطن، کسی است که در ملت اسلام داخل است، گرچه از ایران خارج باشد.<sup>۲</sup>

این ندا ندای وحدت، و آن ندا ندای کثرت و در جهت مخالف با توحید است؛ حال هرکس می‌خواهد، بپسندد و هرکس هم نمی‌خواهد، نپسندد.

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد

---

۱. جهت اطلاع بیشتر پیرامون مرز اسلام، رجوع شود به ولایت فقیه در حکومت اسلام، ج ۳، ص ۲۴۸.

۲. امام‌شناسی، ج ۸، ص ۱۶۴.





مجلس یازدهم

حقیقت دنیا

بیست و سوم رجب المرجب ۱۴۱۹ هجری قمری



أعوذُ باللهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ  
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ عَلَى أَشْرَفِ الْمُرْسَلِينَ  
وَ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ وَ عَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ  
وَ اللَّعْنَةُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

گذشت که امام صادق علیه السلام در مواجهه با عنوان بصری فرمودند:  
«من در هر شبانه‌روز به اذکاری مشغولم و این رفت و آمد تو مرا از  
ذکر و وردم بازمی‌دارد؛ پس مرا از ذکر و وردم مشغول مکن، و پیش  
مالک بن انس برو!»

سخن به اینجا رسید که امیرالمؤمنین علیه السلام در عبارتی از نهج البلاغه،  
راجع به خصوصیت ذکر فرمودند:

وَإِنَّ لِلذِّكْرِ لَأَهْلًا أَخَذُوهُ مِنَ الدُّنْيَا بَدَلًا، فَلَمْ تَشْغَلْهُمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْهُ.<sup>۱</sup>  
«خداوند عده‌ای را موفق کرده که به ذکر او مشغول باشند، و به جای دنیا و  
هوای آن، ذکر او را برای خود بیسندند و اختیار کنند.»

شکی نیست که لازمه بودن در دنیا اشتغال به امور دنیوی و دادوستد و ارتباط

---

۱. نهج البلاغه (عبدہ) ج ۲، ص ۲۱۱.

با مردم است؛ اما امیرالمؤمنین می‌فرمایند: یاد خدا به‌نحوی در وجود آنها رسوخ کرده که این اشتغالات آنها را باز نمی‌دارد و رادع نمی‌شود.

حال این اوصافی که امیرالمؤمنین درباره‌ی ذاکرین و متذکرین می‌فرمایند، چگونه در موقعیت اجتماعی انسان پیاده می‌شود؟

حقیقت مسئله و اصل مطلب در نظر استقلالی و نظر آلی داشتن انسان به مسائل دنیوی است. انسان باید به آنچه در اطرافش می‌گذرد، نظر آلی و واسطه‌گری در جهت رسیدن به مطلوب داشته باشد؛ نظر استقلالی داشتن و این امور را اصل و همه‌چیز دانستن، موجب انحطاط فرد در دنیا، انغمار در شهوات و ابتعاد از حق شده و خسران و محرومیت از نعمات الهیه را در پی خواهد داشت.

اگر ما مسائلی را که در طول بیست و چهار ساعت با آن سروکار داریم، به‌عنوان وسیله و سکویی برای صعود به مقصود بدانیم، نگرش و بینش ما نسبت به مسائل دنیوی تغییر پیدا می‌کند و بسیار دقیق و حساس می‌شود.

به‌عنوان مثال شخصی که داعیه رسیدن به حکومت و سلطنت دنیا را دارد، از هر وسیله‌ای کمک می‌گیرد تا به این مهم برسد؛ به‌عنوان مقدمه رقبای خود را کنار زده و افرادی را با فتنه و فریب به‌دور خود جمع می‌کند و برای جلب نفوس، به‌دور خود اموالی را جلب می‌نماید.

چرا از امیرالمؤمنین علیه السّلام فدک را گرفتند؟<sup>۱</sup> چون فردی که پول ندارد و بی‌مایه است، کسی دورش جمع نمی‌شود. عوام نیاز به شیرینی و اموری دارند که بتواند دنیای شهوانی و مسائل مطابق با نفس آنها را تأمین کند. افرادی که هیچ در بساط ندارند و دستشان از صفات حسنه و ارزش عقلی و اجتماعی و اخلاقی تهی است، با چه جاذبه‌ای می‌توانند بر اریکه حکومت تکیه زنند؟ مردم که عاشق چشم و ابروی اینها نیستند، و حتی علمی هم ندارند تا افرادی که

۱. تفسیر القمی، ج ۲، ص ۱۵۵.

به دنبال عقل و فهم هستند به جهت وزان علمیشان بخواهند تا اندازه‌ای از آنها استفاده کنند.

این قضیه در روایتی در *ارشاد* شیخ مفید آمده است:

مردی از علمای یهود نزد ابوبکر آمد و به او گفت: «آیا تو خلیفه پیغمبر این امت هستی؟»

گفت: «بله. (راضی نبودیم ولی بالاخره تکلیف شرعی بود و چاره‌ای نداشتیم؛ مردم اصرار کردند و ما را به جای پیغمبر نشانند، و اگر قبول نمی‌کردیم کسی نبود این بار را از زمین بردارد! از این قبیل توجیهاتی که

۱. *امام‌شناسی*، ج ۸، ص ۲۱۳:

«در *احتجاج طبرسی*\* آمده است: چون ابوبکر به خلافت انتخابی رسید، پدرش ابوقحافه در طائف بود. ابوبکر نامه‌ای به پدرش به این عنوان نوشت:

مِنْ خَلِيفَةِ رَسُولِ اللَّهِ إِلَى أَبِي قُحَافَةَ: أَمَا بَعْدُ، فَإِنَّ النَّاسَ قَدْ تَرَاَصَوْا بِي؛ فَإِنَّ الْيَوْمَ خَلِيفَةُ اللَّهِ! فَلَوْ قَدِمْتَ عَلَيْنَا كَانَتْ أَقْرَبَ لَعَيْنِكَ!

”از خلیفه رسول خدا به سوی ابوقحافه: اما بعد، به درستی که تمام مردم به حکومت من راضی شده‌اند، و بنابراین من امروز خلیفه خدا هستم! اگر تو به سوی ما بیایی موجب سرور و شادمانی و تازگی و خنکی چشم تو خواهد بود.“

چون نامه را ابوقحافه قرائت کرد به رسول گفت: ”چه مانع شد که علی را خلیفه نکردند؟!“ رسول گفت: ”او جوان بود، و کشتارش در قریش و غیرقریش بسیار بود، و ابوبکر سنش از او بیشتر است.“

ابوقحافه گفت: ”اگر خلافت به سن است، من به خلافت سزاوارترم که پدر او هستم. آنها به علی ظلم کردند که حق او را ربودند؛ و پیغمبر برای علی بیعت گرفت و ما را امر کرد که با علی بیعت کنیم.“

آنگاه نامه‌ای به این عنوان در پاسخ نوشت:

از ابوقحافه به سوی پسرش ابوبکر: اما بعد، مکتوب تو به من رسید؛ من آن را نامه احمقی یافتم که بعضی از آن بعض دیگر را نقض می‌کرد. یک بار می‌گویی: ”خلیفه رسول خدا“ و یک بار می‌گویی: ”خلیفه خدا“ و یک بار می‌گویی: ”مردم به من راضی شده‌اند!“ این امر، امری است که بر تو ملتبس شده است! داخل در امری مشو که خروج از آن فردا ←

تکرار مکررات شده و همه یاد گرفته‌اند.»

یهودی گفت: «ما در تورات این طور یافته‌ایم که جانشینان پیغمبران داناترین افراد امتشان هستند؛ حال از تو سؤالی دارم: به من خبر بده که خدا کجاست؟»

ابوبکر گفت: «خدا در آسمان بر فراز عرش است.»<sup>۱</sup>

عالم یهودی گفت: «بنا بر این کلام، من زمین را از خدا خالی می‌بینم و او در مکانی هست و در محلّ دیگری وجود ندارد!»

وقتی ابوبکر متوجه شد چه حرفی زده است، گفت: «این کلام انسان‌های زندیق و بی‌دین است؛ از نزد من دور شو و الاً تو را می‌کشم!»

عالم یهودی با تعجب تمام درحالی که اسلام را مسخره می‌کرد، از آنجا بازگشت و با امیرالمؤمنین علیه السلام مواجه شد.

حضرت به او رو آوردند و فرمودند: «ای مرد یهودی سؤال تو را و جوابی که به تو داده شد، دانستم؛ ولیکن ما می‌گوییم:

﴿ برای تو سخت باشد، و عاقبت آن در روز قیامت، آتش و ندامت و ملامت نفس لوّامه در موقف حساب باشد. برای هر یک از امور، مدخل و مخرج خاصی است که از آن مدخل باید داخل شد و از آن مخرج بیرون رفت؛ و تو می‌دانی که در امر خلافت چه کسی بر تو اولویت دارد! خداوند را مراقب باش به طوری که تو او را می‌بینی و صاحب ولایت را وامگذار! چون اگر امروز خلافت را ترک کنی برای تو آسان‌تر و سالم‌تر است.﴾

اینها همه بازی است؛ خدا نکند که نعمت بصیرت از انسان منع شود و خداوند افسار انسان را به گردن خودش بیندازد.

\*/احتجاج (طبرسی) ج ۱، ص ۱۱۵.

۱. او این آیه قرآن که می‌فرماید ﴿الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى﴾\* را خوانده، منتهی نمی‌فهمد که معنای عرش چیست؛ خیال می‌کند عالم عرش از نظر مکانی آن قدر بالا قرار گرفته است که چشم انسان به آن نمی‌رسد. عرش در همین عالم و در همین جایی است که ما هستیم؛ آن وقت او تصور کرده است که خداوند آن قدر بالاست که از کره زمین و منظومه شمسی گذشته و از کهکشان‌ها هم عبور کرده و به جایی رسیده است که به آنجا عرش می‌گویند!

\* سوره طه (۲۰) آیه ۵.

إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ، أَيْنَ الْأَيْنِ؛ فَلَا أَيْنَ لَهُ. وَ جَلَّ أَنْ يَحْوِيَهُ مَكَانٌ؛ وَ هُوَ فِي كُلِّ مَكَانٍ بِغَيْرِ مُمَاسَّةٍ وَ لَا مُجَاوِرَةٍ. يَحِيطُ عَلَمًا بِهَا فِيهَا؛ وَ لَا يَخْلُو شَيْءٌ مِنْهَا مِنْ تَدْبِيرِهِ. ”حَقًّا وَ تَحْقِيقًا خَدَايَ عَزَّ وَجَلَّ، مَكَانٌ وَ ظَرْفٌ رَا بَرَايَ مَوْجُودَاتٍ أَفْرِيدَ؛ پَس نَمِي تَوَانَد خُودَش دَارَايِ ظَرْفٍ وَ مَكَانٍ بَاشَد. وَ خَدَاوَنَد بَزْرگَتَر وَ اجَلَّ اسْت از آنکِه مَكَانِي بَتَوَانَد او رَا دَرَبَر گيرَد؛ وَ او دَر هَر مَكَانِي اسْت بَدُون آنکِه بَا آن مَكَان تَمَاس دَاشْتِه بَاشَد وَ يَا دَر مَجَاوَرَتِ آن قَرَار گيرَد. عِلْم خَدَاوَنَد احاطه دَارد بِه تَمَام مَوْجُودَاتِي كِه دَر مَكَانِهَا قَرَار دَارَنَد؛ وَ هِيچِ يَك از آن مَوْجُودَاتِ از تَدْبِيرِ وَ ارَادَةُ خَدَاوَنَد خَالِي نِيستَنَد.“

آنگاه امير مؤمنان به آن مرد گفتند: «من تو را اينک آگاه می‌کنم به آنچه در بعضی از کتاب‌های شما وارد شده است، و آن بر آنچه را که من برای تو گفتم، گواه است؛ اگر بدانی و بفهمی آیا ايمان می‌آوری؟» يهودی گفت: «آری!»

اميرالمؤمنين عليه السلام گفتند: «آيا شما در بعضی از کتب خود اين طور نيافته‌ايد که: موسی بن عمران علی نبينا و آله و عليه السلام روزی نشسته بود که ناگاه فرشته‌ای از جانب مشرق آمد، و حضرت موسی به او گفت: ”از کجا آمده‌ای؟“ گفت: ”از نزد خداوند عزوجل!“ و پس از آن فرشته‌ای از جانب مغرب آمد و حضرت موسی به او گفت: ”از کجا آمده‌ای؟!“ گفت: ”از نزد خداوند عزوجل!“ و سپس فرشته‌ای آمد و گفت: ”من از آسمان هفتم، از نزد خداوند عزوجل آمده‌ام؛“ و پس از آن نیز فرشته دیگری آمد و گفت: ”من از هفتمین درجه زیرین زمین، از نزد خداوند تعالی آمده‌ام!“ در این حال موسی علی نبينا و آله و عليه السلام گفت: ”سَبْحَانَ مَنْ لَا يَخْلُو مِنْهُ مَكَانٌ وَ لَا يَكُونُ إِلَى مَكَانٍ أَقْرَبُ مِنْ مَكَانٍ؛ پَاک وَ مَنزِه اسْت آن کِه مَكَانِي از او خَالِي نِيست وَ نَسَبَت بِه مَكَانِي، نَزْدِيک تَر از مَكَانِ دِيگَر نِيست.“

عالم يهودی گفت: «اينک شهادت می‌دهم که اين مطلب حق است و بس؛ و شهادت می‌دهم که تو به مقام خلافت و جانشینی پيغمبرت سزاوارتری

از این مردی که بر خلافت استیلاء پیدا نموده است.<sup>۱</sup>  
 این منطق ابوبکر است؛ در مقابل سؤال، پاسخ منطقی وجود ندارد. نظیر این قضیه که از پاسخ عاجز می‌مانند بسیار است.<sup>۲</sup> در این مواقع بعضی از اصحاب امیرالمؤمنین که اهل فهم و رند بودند، پیدا می‌شدند<sup>۳</sup> و می‌گفتند: «حرف بی‌پایه و اساسی گفته شده است؛ صبر کنید، کسی را می‌آوریم که جواب سؤال شما را بدهد.» می‌آمدند و می‌گفتند: «یا علی، به داد اسلام برس که فاتحهٔ اسلام خوانده شد؛ خلیفه آبروریزی کرده است.»<sup>۴</sup>

واقعاً اینها چگونه بودند که وقتی امیرالمؤمنین سؤالات را به‌نحو احسن جواب می‌داد و خراب‌کاری آنها را درست می‌کرد، سپس می‌گفتند: یا علی دستت درد نکند، دوباره برو در خانه‌ات بنشین و دیگر پیدایت نشود! اینها معنای عبارات تاریخ است؛ معنای همان جملهٔ عمر است که می‌گفت: «لا أَبْقَانِي اللَّهُ بَعْدَكَ يَا أَبَا الْحَسَنِ؛<sup>۵</sup> خدا بعد از تو مرا زنده نگذارد.» خدا هم دعایش را مستجاب کرد و قبل از امیرالمؤمنین از دنیا رفت!

این سیاست نفاق است؛ علی را تا حدی می‌خواهند که موجه کارهای آنها باشد، اما همین‌که بخواهد با این کارها توجیه شخصیتی پیدا کند، فوراً با یک زمینه‌سازی ضربه‌ای به شخصیت امیرالمؤمنین می‌زنند و به‌دنبال کار خود می‌روند. اهل باطل و نفاق تا وقتی که به خود آنها ضربه‌ای نخورد، حدود را رعایت می‌کنند؛

۱. برگزیده از امام‌شناسی، ج ۱۱، ص ۲۲۲. الإِرشاد، ج ۱، ص ۲۰۱.

۲. رجوع شود به الکافی، ج ۷، ص ۴۲۳؛ النخصال، ج ۲، ص ۵۹۵؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۳۶۰.

۳. البته ممکن است خود حضرت آنها را می‌فرستاده‌اند؛ اینها یک حساب‌هایی است که آنها می‌دانند و ما نمی‌دانیم.

۴. رجوع شود به الأمالی (طوسی) ص ۲۱۸؛ الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۲۱۳.

۵. مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۳۱ و ۳۶۰.



همین که بخواهد ضرری متوجه آنها شود، فوراً و بی‌بربرگرد حذف می‌کنند. از امام صادق علیه السلام روایت شده است که:

وقتی عمر از امیرالمؤمنین علیه السلام ام‌کلثوم را خواستگاری نمود،

حضرت به او فرمودند: «إِذَا صَبِيَّةٌ؛ ام‌کلثوم دخترکی است!»

عمر، عباس را دید و به او گفت: «ما لی؟ أ بی بَأْسُ؟! ایراد من چیست؟ آیا

در من باکی هست؟!»

عباس گفت: «قضیه چیست؟»

عمر گفت: «حَطَبْتُ إِلَى ابْنِ أُخَيْكَ فَرَدَّنِي. أَمَا وَاللَّهِ لَأُعَوِّرَنَّ زَمْزَمَ وَلَا أَدْعُ

لَكُمْ مَكْرُمَةً إِلَّا هَدَمْتُهَا وَلَا أَقِيمَنَّ عَلَيْهِ شَاهِدِينَ بَأَنَّهُ سَرَقَ وَلَا أَقَطُّعَنَّ يَمِينَهُ؛

من از پسر برادرت دخترش را خواستگاری نموده‌ام و او مرا رد کرده است.

آگاه باشید که من حتماً و یقیناً چاه زمزم را با خاک پر می‌کنم و جای هیچ

شرف و مکرمتی برای شما باقی نمی‌گذارم مگر آنکه آن را از اساس ویران

کنم. و حتماً و قطعاً بر علی دو شاهد می‌گیرم که او دزدی کرده است و

دست او را به‌عنوان حد، قطع خواهم کرد!»

عباس خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و این پیغام را رساند و از

حضرت خواست تا امر نکاح ام‌کلثوم را به‌دست او بسپارند و حضرت هم

اختیار ازدواج را به او دادند.<sup>۱</sup>

در روایت دیگری آمده است که:

عمر به عباس گفت: «أ يَأْنَفُ مِنْ تَرْوِيحِي [وَاللَّهِ لَئِنْ لَمْ يُزَوِّجْنِي] لَأَقْتُلَنَّه! يَا

علی از این ازدواج سر باز می‌زند؟! والله که اگر مرا به ازدواج دخترش در

نیارود هرآینه او را خواهم کشت!»

عباس خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام رسید و این قضیه را به حضرت

عرض کرد؛ این بار هم حضرت نپذیرفتند و عباس این خبر را به اطلاع عمر

رسانید.

عمر گفت: «ای عباس، روز جمعه در مسجد حاضر شو و نزدیک من بنشین تا بدانی چگونه من بر قتل علی قدرت دارم!»

روز جمعه رسید و عباس در مسجد حاضر شد. وقتی که عمر از خطبه فارغ شد گفت: «أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّ هَاهُنَا رَجُلًا مِنْ عِلْيَةِ أَصْحَابِ النَّبِيِّ قَدْ زَنَى وَهُوَ مُحْصَنٌ، وَ قَدْ أَطَّلَعَ عَلَيْهِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَحَدَهُ؛ فَمَا أَنْتُمْ قَائِلُونَ؟ ای مردم، به تحقیق که در اینجا مردی از اصحاب عالی مرتبه پیغمبر اکرم وجود دارد که مرتکب زناى محصنه شده است، درحالی که فقط امیرالمؤمنین به این مسئله اطلاع دارد؛ حال شما چه می گوید؟»

فَقَالَ النَّاسُ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ: «إِذَا كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ قَدْ أَطَّلَعَ عَلَيْهِ، فَمَا حَاجَتُهُ أَنْ يُطَّلَعَ عَلَيْهِ غَيْرُهُ؟!» در این هنگام مردم از هر طرف گفتند: وقتی امیرالمؤمنین بر این مسئله اطلاع پیدا کرده است، پس دیگر چه حاجتی است که افراد دیگر نیز اطلاع داشته باشند؟!»

وقتی صحبتش به پایان رسید به عباس گفت: «به سویی علی برو و آنچه شنیدی برای او بگو؛ قسم به خدا که اگر چنین نکند، آنچه را گفتم انجام خواهم داد!»<sup>۱</sup>

باری، آن حق و این باطل است؛ مرد حق ترس ندارد و هیچ وقت مردم را با چماق دعوت نمی کند. آن کسی که با حق است، حق را می بیند، نه مردم را؛ هر که می خواهد بیاید و هر که نمی خواهد نیاید؛ او براساس تکلیف خود مطلب را می گوید، هر کس خواست، بپذیرد و هر کس نخواست، نپذیرد.

احزاب سیاسی خارجی وقتی می خواهند کسی را به حکومت برسانند تبلیغات می کنند و با وعده های دروغین که به یکی از آنها هم عمل نمی کنند و با تشکیل مجالس رقص و ساز، افراد مختلف را از این طرف و آن طرف جمع می کنند. به این امور نیز بسنده نمی کنند، عیوب رقیب خود را از پرونده ها بیرون

۱. الصراط المستقیم، ج ۳، ص ۱۳۰؛ مستدرک لالوسائل، ج ۱۴، ص ۴۴۳.

۲. رجوع شود به امام شناسی، ج ۱۵، ص ۲۹۶.

می‌کشند و می‌گویند فلان رقیب در پانزده سال پیش فلان حرف را زده و فلان کار را انجام داده است؛ درحالی‌که اگر به‌جای پانزده سال یک ماه از قضیه‌ای بگذرد، دیگر انسان نمی‌تواند نسبت به فردی این‌طور قضاوت کند؛ آن‌هم عیبی که اصلاً کسی از آن اطلاعی نداشته است.

اگر با این کار هم نتوانستند به جایی برسند، شروع به تهمت زدن می‌کنند؛ از لابه‌لای صحبت‌های شخص، اشکالی درمی‌آورند و آن را بزرگ می‌کنند و مطلبی را که مراد او نبوده و در نیت نداشته به مردم ارائه می‌دهند.

تمام این تلاش‌ها برای این است که فردی رئیس‌جمهور و سلطان شود و نفس خود را از این موقعیت اشباع کند، درحالی‌که به هیچ‌چیزی نرسیده است.

این نظر به حکومت و سلطنت، نظر استقلالی است؛ شخص خیال می‌کند تمام مطلب همین مسند و ریاست است و در ماورای حکومت، حقیقت و ارزش دیگری را نمی‌بیند تا به‌واسطه آن در جریان مسائل انتخاباتی رفتارش را تعدیل کند.

نظر ابوبکر، عمر و معاویه، همین نظر استقلالی بود. معاویه با امام حسن علیه السلام صلح کرد، ولی ای‌کاش همان‌طور که لشکر شام را جمع کرد و به جنگ با امیرالمؤمنین آمد، به قصد غلبه بر امام مجتبی علیه السلام مردانه به جنگ حضرت می‌آمد؛ اما نامردی به این می‌گویند که او با امام مجتبی علیه السلام صلح کند و بعد صلح‌نامه را زیر پایش بگذارد و بگوید:

إِنِّي وَاللَّهِ مَا قَاتَلْتُكُمْ لِيُصَلُّوا وَلَا لِيَتَّخِجُوا وَلَا لِيَتْرَكُوا؛ إِنَّمَا لَتَفْعَلُونَ ذَلِكَ. وَلَكِنِّي قَاتَلْتُكُمْ لِأَتَأَمَّرَ عَلَيْكُمْ وَقَدْ أَعْطَانِي اللَّهُ ذَلِكَ وَأَنْتُمْ لَهُ كَارِهُونَ.

أَلَا وَإِنِّي كُنْتُ مَنِّيْتُ الْحَسَنَ وَأَعْطَيْتُهُ أَشْيَاءَ، وَجَمِيعُهَا تَحْتَ قَدَمَيَّ لَا أَفِي بَشْيءٍ مِنْهَا لَهُ.<sup>۱</sup>

«قسم به خدا، من برای اینکه شما نماز بخوانید و روزه بگیرید و حج کنید و زکات بدهید با شما جنگ نکردم؛ شما اینها را انجام می‌دهید. فقط و فقط با شما جنگ کردم تا بر شما حکومت کنم و امیر شما باشم، و خداوند با وجود اینکه شما این را مکروه داشتید به من عطا کرد.

آگاه باشید که من حسن بن علی را به وعده‌هایی امیدوار ساختم، ولی الآن همه آنها را زیر دو پای خود گذاشتم و به هیچ‌یک از آنها وفا نخواهم کرد!»  
در این نظر استقلالی، واقعیت بر حول دنیا دور می‌زند و بس.

ما نباید بگوییم این مسائل مربوط به معاویه بوده است؛ تک‌تک ما در تک‌تک کارهایی که انجام می‌دهیم، یا جزء لشکر امام حسن علیه السلام هستیم یا جزء لشکر معاویه. من باب‌مثال وقتی در خیابان با فردی صحبت می‌کنید، ببینید در آن موقعیت جزء لشکر معاویه هستید یا لشکر امام حسن؛ وقتی در منزل با عیال و فرزندان برخورد می‌کنید، ببینید جزء لشکر معاویه هستید یا لشکر امام حسن؛ وقتی در محل کار با افرادی که می‌آیند و می‌روند برخورد می‌کنید و یا وقتی که با فردی ملاقات دارید، ببینید جزء کدام لشکر هستید و اگر امام مجتبی علیه السلام در این موقعیت‌ها بود چه می‌کرد و به شما چه دستوری می‌داد.

خود را گول نزنیم و بگوییم معاویه متعلق به هزار و چهارصد سال پیش است؛ عمر و معاویه و یزید الآن وجود دارند، و امیرالمؤمنین و امام مجتبی و سیدالشهدا علیه السلام نیز وجود دارند. آن حقیقتی که آنها مصادیقش بودند، الآن نیز وجود دارد؛ آن حقیقتی که علی در صداقت پرچم‌دارش بود، آن حقیقت الآن نیز از بین نرفته است.

نفاق همیشه نفاق و صداقت همیشه صداقت است؛ کلک همیشه کلک و درستی و راستگویی، همیشه درستی است. با گذشت زمان، راست تبدیل به دروغ و دروغ تبدیل به راست نمی‌شود؛ تا قیام قیامت راست، راست است و دروغ، دروغ، و در بهشت و جهنم هم مسئله همین‌طور خواهد بود. بنابراین معنای اینکه

می‌گوییم: امیرالمؤمنین همیشه هست و عمر هم همیشه هست، آن است که ما در انتخاب یکی از این دو طریق، همیشه خود را مختار می‌بینیم.

امیرالمؤمنین علیه السلام فقط با رفقای خود این‌طور نبود؛ رفیق و غریبه برای امیرالمؤمنین فرقی نداشت. امام باقر علیه السلام در روایتی می‌فرماید:

إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَمَرَ قَنْبَرَ أَنْ يَضْرِبَ رَجُلًا حَدًّا فَعَلَّطَ [فَعَلَّطَ] قَنْبَرٌ فَرَادَهُ ثَلَاثَةَ أَسْوَاطٍ؛ فَأَقَادَهُ عَلَىٰ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ قَنْبَرٍ ثَلَاثَةَ أَسْوَاطٍ.<sup>۱</sup>

«در جریان امیرالمؤمنین علیه السلام به قنبر امر فرمودند که مردی را به مقدار معینی به عنوان حد، تازیانه بزند. (قنبر تازیانه را برداشت و شروع به زدن کرد) اما برای تندی و سخت‌گیری بیشتر و یا از روی سهو و شک، سه‌ضربه بیشتر تازیانه زد. (امیرالمؤمنین فرمودند: چرا اضافه زدی؟!)

تازیانه را به‌دست آن شخصی که حد خورده بود دادند تا او قنبر را به همان سه تازیانه قصاص کند.»

تا تاریخ زنده است، این علی نیز زنده است؛ اما افراد دیگر وقتی جرم فرزند و فامیلشان به‌طور قطعی ثابت می‌شود، هزارویک برنامه و پرونده درست می‌کنند و رشوه می‌دهند تا او را تبرئه کنند.

باری، امیرالمؤمنین همیشه وجود دارد، معاویه و دستگاه نفاق نیز همیشه وجود دارد؛ هر فردی باید ببیند که خود را در چه موقعیتی قرار داده است: موقعیت نفاق یا موقعیت صداقت. خداوند برای حکومت و قضاوت پرونده انسان را بسیار سریع و دقیق در جریان می‌اندازد؛ به‌محض اینکه یک ذهنیت و خطور خلافی بیاید، بدون بروبرگرد کدورت انسان را می‌گیرد؛ یک برخورد خلاف، نعمتی را از انسان سلب می‌کند. قضاوت و محاکمه خداوند از سرعت نور سریع‌تر است و دیگر بالاوپایین و این‌طرف و آن‌طرف کردن ندارد؛ لذا انسان باید ببیند که آیا در مسائل

مختلف، نظر استقلالی دارد یا به این امور به عنوان وسیله و بهانه و واسطه رسیدن به مطلوب نگاه می‌کند.

چرا بر تک تک مسلمین شرعاً واجب است که در راه احیای حکومت اسلامی اقدام کنند؟ زیرا در سایه حکومت اسلامی عدالت برقرار می‌شود و به احکام الهی عمل می‌شود؛ اگر حکومت، حکومت نصاری و کمونیست باشد که احکام اسلامی اجرا نمی‌شود و مؤمنین در آسایش و رفاه و امنیت نیستند و نمی‌توانند به کردار و رویه خود عمل کنند. گرچه برقراری حکومت اسلامی از اهمّ واجبات شرعی است ولی باید حکومت اسلامی وسیله‌ای برای رسیدن به مطلوب و بهانه‌ای برای اجرای احکام باشد؛ حال آیا ممکن است در یک حکومت اسلامی غلّ و غش و نفاق و دروغ و تهمت و افتراء وجود داشته باشد؟! حکومت باید حکومت امیرالمؤمنین باشد و به چشم بهانه و وسیله به آن نگاه شود، نه به چشم استقلال.

فرض کنید که پاسبانی به شما بگوید: «باید این مال را برداری و از این کوچه حرکت کنی و آن را به فلان منزل تحویل دهی.» وقتی او در طول این مسیر با اسلحه پشت سر شما حرکت می‌کند آیا اصلاً فکر اینکه این مال را بدزدید و یا به نحوی فرار کنید، به ذهن شما می‌رسد؟! این احساس عدم تعلق نسبت به مالی که در دستتان است، مرهون نظر واسطه‌ای و نظر استقلالی نداشتن به آن است؛ دلیل اینکه شما به غیر از آنچه آن مأمور می‌گوید فکر نمی‌کنید، این است که واقعاً این وسیله بودن را وجدان می‌کنید؛ وقتی می‌بینید که اگر چپ بروید او تیر را خالی می‌کند، این وسیله بودن، به زور اسلحه در مغز فرو می‌رود و دیگر بیرون نمی‌آید!

اگر این‌گونه در فکر ما فرو برود که این حکومت وسیله و بهانه است، آن وقت ببینید چه بهشت برینی خواهد شد! بنابراین اینکه می‌گوییم: احساس کردیم که غیر از ما کسی در کره زمین به درد فلان وزارت نمی‌خورد، و تکلیف شرعی عینی تعیینی - نه تخییری و کفایی - پیدا کردیم که آن پست را قبول کنیم، همه شوخی است.

خداوند می فرماید: ﴿إِذْ يَتَلَقَّى الْمُتَلَقِيَانِ عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ قَعِيدٌ﴾؛<sup>۱</sup> یعنی اگر می خواهی این مردم را گول بزنی، بزنی، اما ملائکه ای را که بر شانه چپ و راست تو هستند دیگر نمی توانی گول بزنی!

این طور نیست که وقتی آن دو ملک پرونده انسان را می آورند، شخصی بگوید به ما دروغ بسته اند و آنها هم بگویند الآن به دادگاه می رویم تا قاضی براساس شواهد و مدارک قضاوت کند؛ بلکه پرونده را می آورند و هرچه فرد بگوید: «این ملک با من حسابی داشته و بی جهت برایم تهمت و غیبت و کلاهبرداری نوشته است» فایده ای ندارد. آن موقعیتی را که او در منزلش در روز جمعه، ساعت یازده و نیم دروغی گفته و یا به عیالش تهمتی زده و او در آنجا مظلوم واقع شده و نتوانسته از خودش دفاع کند، آن صحنه را می آورند و به انسان نشان می دهند.

البته اینکه عرض شد آن صحنه را به انسان نشان می دهند، به این معنا نیست که فیلمی را نشان بدهند و آن فرد هم بگوید این فیلم را از قسمت های مختلف بریده اند و مونتاژ کرده اند و من این محکمه را قبول ندارم؛ فیلم نشان نمی دهند، بلکه وجود شخص را در آن صحنه به او نشان می دهند.

اینکه شما الآن در اینجا نشسته اید و این چراغها و رفقا و بنده را می بینید، واقعیتی است که با چشم و گوش و تمام وجود خود آن را لمس می کنید؛ این واقعیت حضور، فیلم و نوار نیست.

الآن ساعت دوازده و سیزده دقیقه و چند ثانیه است<sup>۲</sup> و ما حضور خود را در

۱. سوره ق (۵۰) آیه ۱۷. معادشناسی، ج ۱، ص ۸۷:

«در آن هنگامی که دو فرشته بزرگوار ما که از طرف راست و چپ نشسته و بر اعمال خیر و شر او اطلاع دارند، هر فعلی که از نیک و بد انجام دهد تلقی نموده و بگیرند و ضبط کنند.»

۲. الآن وقت نماز است و باید صحبت را تمام کنیم. ما اعتراف می کنیم که پیغمبر نیستیم، اما نباید در بیان مسئله خیانت کنیم؛ لذا برای اینکه اهمیت نماز اول وقت را بدانیم، این روایت را در اینجا نقل می کنیم:

این مجلس احساس می‌کنیم؛ اگر در مراجعت، عیالتان بگویید: «شما اشتباه می‌کنی که می‌گویی "در آن مجلس بوده‌ام" و فیلم نشانت داده‌اند»، می‌گویید: «این چه حرفی است؟! من در وجود خود این حضور را احساس می‌کنم و وجود خودم را که دیگر نمی‌توانم انکار کنم!» و براین اساس برای او تک‌تک افرادی را که در آنجا بوده‌اند، نام می‌برید.

پرونده انسان در روز قیامت، مثل پرونده‌های دادگاه‌ها کاغذی نیست. وقتی که پرونده ما را می‌آورند، حضور ما در این مجلس را می‌آورند و نشان می‌دهند؛ در آن وقت چه کسی می‌تواند چیزی را انکار کند؟!

معنای این آیه که می‌فرماید: ﴿يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُّحْضَرًا وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ﴾<sup>۱</sup>، آن است که خود عمل را حاضر می‌کنند و هر فردی هر عمل خیر و سوئی را که انجام داده، حاضر می‌بیند!

الان این ضبط‌صوت‌ها صدای بنده را ضبط می‌کنند؛ وقتی شما این نوار را اجرا می‌کنید، صحبت مرا می‌شنوید ولی دیگر خود صحبت من حاضر نیست. صحبت فعلی بنده قائم به من است، و این نوار حکایتی از این صحبت است که به من ارتباط ندارد و برای خودش یک موجود دیگری است. به عبارت دیگر، این صحبت به امواج الکتریسیته

﴿ روزی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم برای مردم صحبت می‌کردند که وقت نماز ظهر رسید. حضرت صحبت خود را قطع کردند و از منبر پایین آمدند و بعد دوباره به صحبت ادامه دادند.

۱. سوره آل عمران (۳) آیه ۳۰. معادشناسی، ج ۶، ص ۲۱۳:

«در روزی که هر نفسی آنچه را که از اعمال خیر انجام داده است حاضر شده می‌یابد، و آنچه را که از اعمال بد به‌جا آورده است دوست دارد که بین آنها و بین او فاصله دور و درازی بوده باشد. و خداوند شما را از خودش برحذر می‌دارد که مبدا کاری کنید که در چنین روزی سرافکننده باشید؛ و خداوند به بندگانش رؤوف و مهربان است.»



تبدیل و در این نوار مغناطیسی ضبط می‌شود؛ اگر بنده از دنیا بروم صدای من وجود خواهد داشت، ولیکن این صحبتی که الآن به من قائم است، دیگر نخواهد بود.

در روز قیامت نفس این صحبت حاضر می‌شود نه نوار آن؛ لذا در این آیه می‌فرماید: ﴿يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُّحْضَرًا وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ﴾.

حال اگر کسی این‌طور به دستگاه خدا نگاه کند، دیگر اگر هزار سال هم از او تقاضا کنند که بیا وزیر یا رئیس‌جمهور شو، می‌گوید: «ابداً نمی‌خواهم!» بله، اگر خدا تکلیف کند، مطلب دیگری است. بنابراین، اینکه در مسئله حکومت چنین دیدگاهی نداریم به جهت آن است که ما نظر آلی نینداختیم، و در تمام مسائل آن، استقلالی نظر می‌کنیم و جنبه حقیقت دادیم.

نظر ما به امور دیگر دنیا - از قبیل زن و فرزند، ماشین و منزل، مال و موقعیت و قِسِّ عَلَيْهِ فَعَلَّلَ وَ تَفَعَّلَلَّ - نظری استقلالی است؛ درحالی‌که باید به تمام امور دنیا به‌عنوان واسطه نگاه کنیم و بدانیم ما که هستیم و در کجا زندگی می‌کنیم. هر فردی در این دنیا سهمی دارد که در آن باید وظیفه‌اش را انجام دهد و از آن سرسوزنی تخطی نکند، و بعد از این سهمیه نیز روزی باید برود.

اینکه امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج‌البلاغه می‌فرماید: «أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّمَا الدُّنْيَا دَارٌ مَّجَازٍ وَ الْآخِرَةُ دَارٌ قَرَارٍ، فَخُذُوا مِنْ مَمَرِّكُمْ لِمَقَرِّكُمْ؛ ای مردم، دنیا محل عبور و آخرت محل قرار و مقصد است، بنابراین از این دنیا که محل گذر است برای مقرّتان توشه بگیرید»، برای همین نکته است که بدانیم خداوند به هر کس نصیبی داده است، و او ظالم نیست.

نکته دقیق و قابل توجه در اینجا آن است که: خداوند مالک تمام بندگانش است و هر فردی را به هر مقداری که بخواهد در این دنیا نگاه می‌دارد؛ عمر فردی را

چهل و سه سال و شخصی را هفتاد سال تعیین می‌کند. اینکه چرا بیشتر تعیین نکرده است، دیگر به ما مربوط نیست؛ او مالک است و قرار نیست ما همه چیز را بدانیم. ولی ما می‌گوییم «خدایا، چرا به او هفتاد سال و به من چهل و سه سال عمر می‌دهی؟! این ظلم است!» خداوند هم می‌فرماید: «من ظالم نیستم! اگر به او هفتاد سال عمر دادم، از مسئله دیگری کم گذاشته‌ام، و اگر به تو چهل و سه سال عمر می‌دهم به مسئله دیگری اضافه می‌کنم؛ سرسوزنی هم کم نمی‌گذارم و به آن مقداری که تو بتوانی در این دنیا به کمال برسی برای تو سهمیه قرار می‌دهم. عمر طولانی هیچ دلیلی برای اینکه تو را به مقصد برساند نیست، و عمر کوتاه نیز هیچ دلیلی برای اینکه تو را از مقصد باز بدارد نیست.

بنابراین، اگر لحظه‌ای که باید برای انسان بگذرد، نیاید، آن لحظه در عالم دیگر محفوظ است؛ اما بدانید که اگر یک لحظه را به بطالت گذرانید، آن یک لحظه از دست رفته و دیگر در آن دنیا چیزی از خدا طلب نخواهید داشت!

در اینجا است که به معنای این کلام امیرالمؤمنین علیه السلام می‌رسیم که می‌فرماید: «أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّمَا الدُّنْيَا دَارُ مَجَازٍ وَالْآخِرَةُ دَارُ قَرَارٍ، فَخُذُوا مِنْ مَمْرِكُمْ لِمَقَرِّكُمْ.» امیرالمؤمنین می‌فرمایند: ای انسان، خداوند برای تک‌تک افراد بشر بر حسب استعداد و شرایط آنها، جهت رسیدن به کمال سهمیه‌ای قرار داده است؛ اگر در عالم دنیا کوتاه آمدی، دیگر توقع آن کمالات را در آخرت از من نداشته باش، و اما اگر در این دنیا کوتاه نیامدی و به دنبال حقیقت بودی و سهمیه دنیای تو تمام شد، در عالم برزخ به تو فرصت خواهیم داد.

خداوند می‌فرماید: ﴿فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ﴾.<sup>۱</sup>

۱. سوره اعراف (۷) آیه ۳۴. معادشناسی، ج ۱، ص ۵۳:

«چون زمان آنها برسد و اجل آنان را دریابد، نمی‌توانند آن اجل و مدت را به عقب ببرند یا به جلو بیاورند و بالتسبیح یا خود زودتر از اجل بمیرند یا پس از اجل مرگ را دریابند.»

وقتی که اجل انسان بیاید، تأخیر و تقدیم ندارد و دیگر یک ثانیه هم مهلت نمی دهند؛ این مسئله برای کافر، مسلمان، شیعه، سالک و حتی پیغمبر هیچ تفاوتی ندارد.<sup>۱</sup> عزرائیل به آن پرونده نگاه می کند و می گوید: اگر خدا به من روزی یک مشتری بدهد یا روزی صد میلیون، برای من به یک مقدار کار دارد؛ آن قدر زیر دست و فرمان بردار دارم که اگر این صد میلیون به تعداد تمام افراد کره زمین هم افزایش پیدا کند، هیچ زحمتی برایم نخواهد داشت.

از آنچه گذشت جمع بین کلمات امیرالمؤمنین علیه السلام - که از طرفی در موارد بسیاری مردم را از دنیا و فرورفتن در آن نهی می کند، و از طرف دیگر می فرماید: ای مردم، این عمر را غنیمت بشمارید و آن را به بطالت نگذرانید و از آن توشه بگیرید که اگر ثانیه ای از آن بر شما بگذرد دیگر بر نمی گردد! از یک روز دنیا می توانید سعادت خود را به دست بیاورید و از یک لحظه آن می توانید درختی در بهشت برای خودتان بکارید<sup>۲</sup> - برای انسان کاملاً قابل قبول خواهد شد؛ مراد از نهی از دنیا، نظره استقلاللی نداشتن و عدم اعتنا و اعتبار به دنیاست؛ و مراد از امر به توشه گرفتن از دنیا، نظره آلی داشتن است.

۱. البته تبصره هایی وجود دارد که آن تبصره ها نیز همه جزء همان اجل هستند؛ مثلاً اینکه بعضی افراد به معصومین علیهم السلام متوسل می شوند و مورد شفاعت آنها قرار می گیرند و عمرشان زیاد می شود. افراد جاهل وقتی قانونی وضع می کنند، متوجه اشتباه خود می شوند و تبصره درست می کنند؛ اما در اینجا تبصره جزء قانون است، نه جدای از قانون. وقتی خداوند قانون اجل ما را تعیین می کرده است، تبصره آن را نیز با خود قانون زده است. من باب مثال جناب زید در چهل و پنج سال و شش ماهگی از دنیا می رود و به واسطه شفاعت و دعایی دوباره برمی گردد و سه سال دیگر زندگی می کند و بعد از دنیا می رود؛ همه اینها از اول در پرونده ای نوشته شده و آماده، کنار گذاشته شده است.

۲. مرحوم والد می فرمودند:

مرحوم حاج هادی ابهری مریض بود، و ما برای معالجه و درمانش خیلی کوشیدیم. به یکی از رفقای ما گفته بود: «من می میرم و این سید محمدحسین هم می داند که من می میرم؛ اما این فعالیت ها را می کند که من یک کلمه لا اله الا الله بیشتر بگویم.»\*

\* معادشناسی، ج ۱، ص ۱۳۴.

ما باید قدر این نعمت که الآن زنده هستیم را بدانیم و کار امروز خود را به فردا نیفکنیم که اگر امروز از این دنیا برویم، دیگر رجوعی نیست و نمی‌توانیم کاری کنیم. اگر امروز کار خود را انجام دادیم، آن طرف هم خدا بزرگ است؛ اما اگر امروز به وظیفه خود عمل نکردیم، برای ما مطالب دیگری پیش گرفته می‌شود و ضرر خواهیم کرد.

شخصی از دوستان بسیار خوب مرحوم آقا بعد از انقلاب برای کمک به مردم از یکی از کشورهای خارجی به ایران آمده بود.<sup>۱</sup> ایشان حدود چهل سال سن داشت، و شاید از وقتی که به مرحوم آقا رسید پنج ماه بیشتر نگذشته بود که روزی قبل از نماز صبح از خواب بیدار می‌شود و به عیالش می‌گوید: «من احساس ناراحتی می‌کنم.» به بیمارستان می‌روند و پزشک کشیک ایشان را روی صندلی می‌نشاند تا دستگاه فشار بیاورد؛ همین که برمی‌گردد، می‌بیند که او به رحمت خدا رفته است! خود ما در تشییعش بودیم؛ مرحوم آقا خیلی برایش طلب رحمت و مغفرت کردند و فرمودند:

عجب سبک‌بال بود! آمد وصل شد و بقیه کارهایش را هم در آن دنیا انجام می‌دهد. این شخص بدون اینکه در این دنیا در دسر و حرص و تشویش برای مخارج زن و بچه و دعوای با مشتری و همکار داشته باشد، بسیار راحت از این دنیا رفت و در آن دنیا نیز سیر خودش را ادامه می‌دهد و به مطلوب می‌رسد؛ حال اگر ما هم بدانیم که در آن طرف ما را می‌رسانند، مگر عیبی دارد؟! فرض کنید که سال دیگر هم زندگی کردیم؛ مگر در این خیابان‌ها و درخت‌هایی که در اطراف ما هستند تغییری پیدا می‌شود؟ این آسمان همان آسمان است!

روزی بنده به شخصی گفتم: «ما همه‌جا را دیدیم، آسمان همین است؛ خسته شدیم، حالا برویم آن طرف ببینیم در آنجا چه خبر است!»  
در آن دنیا دیگر خستگی و نفاق و کلک و نظر استقلالی وجود ندارد؛ زیرا در آنجا وجود حق استقلال دارد و نظر به تمام اشیاء، به نحو آلی است. در آنجا نظرها

۱. ظاهراً این قضیه در همان ایامی بود که مرحوم والد کسالت چشم داشتند.

تصحیح می‌شود و اگر فردی، کافر هم از دنیا برود، با پُتک تصحیحش می‌کنند. بیابروها و تونل درست کردن‌ها و طاق‌نصرت بستن‌ها و خرج کردن‌ها همه مربوط به این دنیاست؛ در آنجا دیگر خودت هستی و یک کفن، والسلام!

انسان در حج باید عریان باشد؛ حاجی نباید جواهرات داشته باشد؛ نباید انگشتر<sup>۱</sup> و ساعت<sup>۲</sup> و حتی عینک به‌عنوان زینت باشد؛ اگر عینک برای زینت باشد، باید آن را عوض کرد، و یک عینک عادی بر چشم زد.

حج نسیمی از وحدت و نمایشی از توحید است. در آنجا طلبه و رئیس‌جمهور و کت‌وشلواوری و کلاهی فرقی ندارند؛ طلبه باید عمامه و قبا و ردایش را درآورد، دیگران هم باید کت و شلوار و کلاهشان را درآورند. هیچ‌کس نباید لباس مخیط بپوشد؛ باید حوله‌ای را به کمر بست و حوله‌ای دیگر را هم بر روی انداخت، والسلام.

خداوند حج را این‌طور قرار داده است تا به ما بگوید: ای بشر بیچاره‌ای که دنیا تو را گرفته است، بیا نگاه کن و ببین در عالم توحید، جریان قرب به من چگونه است؛ من خدایی هستم که تو را با آن فقیر در کنار هم می‌گذارم! گرچه تابه‌حال که خودت را جدای از بقیه می‌دانستی، به تو کاری نداشتم، اما الآن که به حج آمدی بیا این واقعیت را ببین!

به قبرستان گذر کردم کم‌وبیش

بدیدم قبر دولت‌مند و درویش

نه درویش بی‌کفن در خاک رفته

نه دولت‌مند برده یک کفن بیش<sup>۳</sup>

موقعیت انسان در عالم قبر با حال احرام در حج یکی است. برای فردی که

۱. انگشتر عادی اشکالی ندارد و مستحب است.

۲. ساعت معمولی اشکال ندارد.

۳. دویستی‌های با‌ظاهر.

از این دنیا می‌رود، این دعا را می‌خوانند:

اللَّهُمَّ إِنَّ هَذَا الْمَسْجِدَ قُدَّامَنَا عَبْدُكَ وَابْنُ عَبْدِكَ وَابْنُ أُمَّتِكَ؛ نَزَلَ بِكَ وَأَنْتَ  
خَيْرٌ مَنْزُولٍ بِهِ... اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ مُحْسِنًا فَزِدْ فِي إِحْسَانِهِ، وَإِنْ كَانَ مُسِيئًا فَتَجَاوَزْ  
عَنْ سَيِّئَاتِهِ!<sup>۱</sup>

«خدایا! این کسی که الآن بر روی زمین افتاده، بندهٔ توست، بنده‌ای که دستش از همه‌جا کوتاه شده و دیگر راه به جایی ندارد، و تو خود می‌دانی با او چه کنی... خدایا اگر محسن است بر احسانش بیفزای، و اگر گناهکار است، تو ارحم الراحمینی، پس گناهش را ببخش!»

بالاخره روزی ما را هم روی زمین می‌گذارند و شخصی برای ما نماز میّت می‌خواند؛ این حال بازگشت انسان مانند همان حال توحید در حج است.

از مطالبی که گذشت روشن شد که منظور از توصیه‌های اکید امیرالمؤمنین و ائمه علیهم السلام نسبت به دوری از دنیا، نظر استقلالی کردن است که انسان را در چاه می‌اندازد؛ و منظور از سفارش‌های اکید آنها نسبت به عمل در دنیا و توشه گرفتن از آن، نظر آلی و واسطه‌ای به دنیا داشتن است که هرچه این نظر در انسان بیشتر باشد، نفع و نصیبش بیشتر خواهد بود.

امیدواریم خداوند بصیرت و دانش ما را نسبت به تکلیف و مسئولیتی که او بر دوش ما قرار داده است، هرچه بیشتر بفرماید، و عاقبت و سرنوشت ما را در ارتباط با خودش هرچه پُر بهره‌تر بگرداند! امیدواریم که خداوند متعال در آنی از آنات، ما را به خودمان وا نگذارد و همیشه او کافل اعمال ما باشد؛ خودش راه صلاح را برای ما مشخص و ما را موفق کند که در آن راه حرکت کنیم.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

۱. العروة الوثقى (المحشى) ج ۲، ص ۹۷.

مجلس دوازدهم

دیدگاه توحیدی اهل ذکر

هفتم شعبان المعظم ۱۴۱۹ هجری قمری





أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ  
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى أَشْرَفِ الْمُرْسَلِينَ  
وَخَاتَمِ النَّبِيِّينَ أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ  
وَاللَعْنَةُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

امام صادق علیه السلام در این حدیث شریف به عنوان بصری می فرماید:  
«من در ساعاتی از شبانه روز اوراد و اذکاری دارم که بدانها مشغولم؛ بنابراین اوقاتم  
را به خودت مشغول مکن و مرا از ذکر و وردم باز مدار!»  
عرض شد که امیرالمؤمنین علیه السلام در ضمن خطبه‌ای که در ذیل آیه  
شریفه ﴿رَجَالٌ لَا تُلْهِيمُ تِجْرَةً وَلَا بَيْعَ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ﴾<sup>۱</sup> ایراد  
شده است، می فرماید:

---

۱. سوره نور (۲۴) آیه ۳۷.

۲. «مردانی که دست از دنیا و آخرت شسته‌اند و هر دو را به هوای معبود رها کرده‌اند، و غیر از  
حقیقت توحید به هیچ مظهری و تعینی از مظاهر جمال (نه مظاهر دنیوی و نه مظاهر اخروی)  
تنازل نکرده‌اند. اینان افرادی هستند که تجارت و خرید و فروش آنها را از یاد خدا باز نمی‌دارد.»

و إِنَّ لِلذِّكْرِ لَأَهْلًا أَخَذُوهُ مِنَ الدُّنْيَا بَدَلًا؛ فَلَمْ تَشْغَلْهُمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْهُ.<sup>۱</sup>  
 «ذکر، دارای عده و اهلی است<sup>۲</sup> که این عده خاص بدل از دنیا ذکر را  
 برگزیده‌اند و خود را بدان مشغول نموده‌اند.»  
 این مطلب که چطور ممکن است انسان به جای دنیا به ذکر مشغول شود را  
 می‌توان مرتبه‌به‌مرتبه در چند صورت تصور کرد.

**مرتبه اول** اینکه منظور از دنیا را اشتغال به کسب و تجارت و پرداختن به  
 مسائل دنیوی و مادی دانست؛ به این معنا که اهل ذکر گروهی هستند که مانند رهبانان  
 و افرادی که در دیر و کلیسا مشغول ذکر هستند، به مسائل دنیوی هیچ توجهی ندارند؛  
 این عده، به جای اینکه به دنبال کسب بروند، در منزل می‌نشینند و ذکر می‌گویند؛  
 به جای اینکه به دنبال ازدواج بروند، دائماً به عبادت می‌پردازند و طریق رهبانیت را در  
 پیش می‌گیرند. این طریق در اسلام ممدوح نیست؛ زیرا با جامعیت اسلام منافات  
 دارد. اسلام دینی است که متکفل سعادت دنیوی و اخروی بشر است، و ممدوح  
 دانستن این مرتبه از ذکر، با هدف غایی اسلام در تعارض خواهد بود.

اسلام دینی است که هم به مسائل عبادی و هم به مسائل سیاسی بشر  
 پرداخته است؛ به عبارت دیگر: اسلام دین کمال است و در آن عبادت و سیاستی  
 وجود ندارد؛ این ما هستیم که می‌گوییم: «دیانت ما عین سیاست و سیاست ما عین  
 دیانت است.»<sup>۱</sup> بله، اگر ما این کلام مرحوم مدرّس - رحمة الله علیه - را این چنین  
 توجیه کنیم که منظور ایشان این است که اسلام دین کمال است و در این کمال همه  
 چیز قرار دارد، در این صورت می‌توان برای این جمله معنای صحیحی ارائه داد.  
 کمال اسلام به این است که تمام شرایطی که در سایه آن، استعداد نهفته بشر  
 به فعلیت می‌رسد، در اسلام وجود دارد.

۱. نهج البلاغه (عده) ج ۲، ص ۲۱۱.

۲. «لَأَهْلًا» یعنی عده‌ای خاص.

شکی نیست که انسان برای رسیدن به هدف غایی کمالی خود، به امنیت احتیاج دارد؛ اگر سالک در شهرش امنیت نداشته باشد، چطور ممکن است عبادت کند و راه خدا را برود؟! وقتی ممکن است دزد خانه‌اش را بزند و کسی هم نیست که جلوگیری کند، چطور ممکن است شب از خواب برخیزد و نماز شب بخواند؟!<sup>۱</sup> در شهری که خود متصدیان امور با دزدها همدست باشند، دیگر امنیت وجود ندارد؛ شخصی را می‌کشند و کسی نیست که دادخواهی کند؛ منزلی غارت می‌شود و کسی نیست که پیگیری کند؛ همسایه موجب اذیت و آزار همسایه‌اش می‌شود و کسی نیست که جلوگیری کند.

در روایتی به نقل از امام باقر علیه السلام آمده است:

در زمان پیغمبر اکرم سمره بن جندب درختی در باغ مردی انصاری داشت؛ او مرتباً بدون اینکه در بزند و اجازه بگیرد، وارد باغ و منزل مرد انصاری می‌شد و به درختی که در آنجا داشت رسیدگی می‌کرد. انصاری به او گفت: «تو گاه و بیگاه و بدون خبر در حالی بر ما وارد می‌شوی که ممکن است کراهت داشته باشیم ما را در آن حال بنگری؛ هر وقت خواستی وارد شوی، اجازه‌ای بگیر تا ما خود را بپوشانیم!» سمره گفت: «من چنین کاری نخواهم کرد؛ این درخت مال شخصی من است و حق دارم که به آن سرکشی کنم و اجازه هم نخواهم گرفت!» مرد انصاری خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رسید و از او شکایت نمود. پیغمبر اکرم سمره را طلبیدند و به او فرمودند: «(ای سمره چرا وقتی که می‌خواهی وارد خانه برادرت شوی دق‌الباب نمی‌کنی و همین‌طور سرزده وارد می‌شوی؟! گرچه این درخت، درخت توست ولی در حیطة تصرف تو، دیگران هم دخالت دارند؛ همان‌طور که تو در اینجا حق استفاده داری، دیگران هم حق استفاده دارند و تو با این کار آنها را از

۱. در بسیاری از ممالک خارجی خود افرادی که در سازمان‌های مخفی و غیرمخفی هستند با رؤسا همدست هستند؛ آنها در سطح بالا و اینها هم در سطح پایین مشغول‌اند!

این حق محروم می‌کنی) پس هرگاه خواستی به سراغ درخت خود بروی اجازه بخواه و بعد وارد شو!»

سمره گفت: «درخت مال من است و می‌خواهم بدون اجازه وارد شوم!»<sup>۱</sup> پیغمبر به او فرمودند: «این درخت را به فلان مقدار به من بفروش!» اما او نپذیرفت؛ حضرت همین‌طور قیمت را بالا بردند و او نپذیرفت تا اینکه حضرت فرمودند: «من در ازای آن، درختی در بهشت به تو می‌دهم!» اما باز هم او قبول نکرد (و گفت: این درخت مال من است و در هر ساعتی از شبانه‌روز هم که بخواهم وارد شوم، هیچ‌گونه رادع و مانعی برای ورود من وجود ندارد). وقتی رسول خدا این برخورد را از او مشاهده نمود، به آن مرد انصاری امر کرد که آن درخت را از ریشه بیرون آورد و نزد سمره بیندازد و فرمود: «لا ضَرَرَ و لا ضِرَارَ»<sup>۲</sup>

قاعده «لا ضَرَرَ و لا ضِرَارَ» قانون اسلام است؛ تأمین امنیت برای وصول به کمال، ضرورت جامعه و قانون اسلام است. این امنیت باید در سایه قانون باشد و

۱. انسان باید در این مواقع برای حل مشکل، خود را جای دیگران بگذارد؛ فکر کند که اگر من به جای او و او به جای من بود، چه می‌کردم؛ در این صورت حدود هشتاد درصد مسائل حل خواهد شد و بیست درصد باقی مانده هم با مشورت کردن و امثال ذلک قابل حل شدن است. اگر جناب سمره جای خود را با آن مرد انصاری که زنش چادر بر سر ندارد عوض می‌کرد، دیگر به او نمی‌گفت مال من است و دلم نمی‌خواهد اجازه بگیرم؛ بنابراین با نفس گفتن «دلم نمی‌خواهد» خود را در مملکت اسلام محکوم می‌کند. وقتی پیغمبر اکرم حاکم اسلام است، دیگر نمی‌توان زور گفت؛ زیرا پیغمبر حق است و حق، زور نمی‌پذیرد.

۲. من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۲۳۳.

۳. حال آیا اینکه فردی با اجازه شهرداری ساختمانی را در ده طبقه بالا می‌برد و تمام پنجره‌های آن را به منزل فردی دیگر مُشرف می‌کند، صحیح است و این قانون اسلام است؟! آیا اگر الآن پیغمبر به جای مسئول شهرداری بودند، اجازه می‌دادند شخصی منزلی بسازد که تمام پنجره‌هایش مستقیماً به خانه مردم باز شود؟!

این قانون باید متکفل ابعاد مختلف امنیتی (سیاسی، اقتصادی، اخلاقی) باشد. اگر اسلام اجازه دهد زنان با سر برهنه به صورتی وقیح در خیابان ظاهر شوند، امنیت اخلاقی به خطر می افتد و در چنین موقعیتی سالک نمی تواند رشد کند و بنابراین، هدف غایی در چنین جامعه‌ای متحقق نخواهد شد.

در رژیم گذشته وضعیت مملکت ما به نحوی بود که انسان اصلاً نمی توانست نسبت به مسائل اخلاقی خود و خانواده‌اش تضمینی داشته باشد؛ آیا آن وضعیت بهتر است یا وضعیتی که انسان حداقل به حسب ظاهر مسئله وقیح و قبیحی مشاهده نکند؟! انسان در سایه کدام یک بهتر می تواند حرکت کند و ذکر بگوید و در نماز، تجمع خواطر داشته باشد؟! شخصی که از صبح تا به شب هزار منظره و عکس را در ذهن و خیال خود تصویر کرده، چطور ممکن است در نیمه‌های شب بیدار شود و دفع خواطر کند؟! ما در این سفر اخیر به لبنان مناظر و مسائلی را مشاهده کردیم که بسیار متعجب شدیم؛ اصلاً با سفر سال گذشته‌اش قابل مقایسه نبود و مشخص بود که دست صهیونیسم و استعمار در این منطقه به صورت عجیبی فعالیت می کند؛ مسائل به نحوی بود که اصلاً احتیاج به فکر کردن نداشت و هر شخصی تشخیص می داد که یک جریان دیگری این قضایای ظاهر را می گرداند.

وقتی عده‌ای دیدند که این مظاهر فساد حتی به شهرهایی مثل سور - که تمام افرادش شیعه هستند - رسیده و آنها را مورد تهدید قرار می دهد، منتظر نشستند و خودشان دست به کار شدند؛ من باب مثال می دیدیم در خیابانی منظره بسیار قبیحی وجود دارد، فردا که می آمدیم، می دیدیم کل آن را با رنگ و قیر، سیاه کرده‌اند. مدتی که از این جریان گذشت و استعمار دید اینها جوان‌های با غیرت و حمیتی هستند، دیگر این مسئله در آنجا ریشه کن شد.

حال چرا این جوانان چنین کاری می کنند؟ زیرا در چنین شرایطی اگر زن یا پسر و دختر شخصی بخواهد از منزل بیرون بیاید، او نمی تواند آنها را از نظر اخلاقی حفظ کند و از طرف دیگر هم نمی تواند پای آنها را از همه جا قطع کند؛ اگر

فردی خیلی به خود زحمت بدهد و بتواند آنچه را که در منزل موجب فساد و انحراف اخلاقی است، بردارد، اجتماع را نمی‌تواند اصلاح کند.

اما امنیت سیاسی؛ اگر مملکت اسلام، امنیت سیاسی نداشته باشد، هیچ‌گونه آرامش فکری برای انسان باقی نمی‌ماند.

اگر مملکت امنیت اقتصادی نداشته باشد و هر روز اجناس گران و ارزان شود، مردم باید تمام ذهن و قدرت و استعداد خود را متوجه مسئله معیشت خود کنند و دیگر آرامش فکری نخواهند داشت.

کجاست آن روایاتی که می‌گویند: فرد باید صبح تا ظهر کار کند و بقیه روز را به خود برسد؟!<sup>۱</sup> کجاست آن روایاتی که می‌گویند: مؤمن و مسلمان، کسی است که وقتی خرج یک روز خود را کسب کرد، دیگر نباید به فکر فردای خود باشد؟!<sup>۲</sup>

۱. نهج البلاغه (عبدہ) ج ۴، ص ۲۲۹:

«لِلْمُؤْمِنِ ثَلَاثُ سَاعَاتٍ: فَسَاعَةٌ يُنَاجِي فِيهَا رَبَّهُ، وَ سَاعَةٌ يَرْمُ مَعَاشَهُ، وَ سَاعَةٌ يُحَلِّي فِيهَا بَيْنَ نَفْسِهِ وَ بَيْنَ لَذَّتِهَا فِيمَا يَحِلُّ وَ يَجْمُلُ. وَ لَيْسَ لِلْعَاقِلِ أَنْ يَكُونَ شَاخِصًا إِلَّا فِي ثَلَاثٍ: مَرَمَّةً لِمَعَاشِهِ، أَوْ خُطْوَةً فِي مَعَادٍ، أَوْ لَذَّةً فِي غَيْرِ مُحَرَّمٍ.»\*\*

ترجمه: «زندگی انسان باایمان سه قسمت است: ساعتی که با پروردگارش در مناجات به سر می‌برد؛ ساعتی که به اصلاح امور معاش خود می‌پردازد؛ و ساعتی که در آن بین خود و لذات حلال و نیکو آزاد است. و برای عاقل شایسته نیست جز آنکه به دنبال سه چیز باشد: سروسامان بخشیدن به امر معاش، یا گام نهادن برای امور معاد، یا لذت بردن از امور غیرحرام. (محقق)

۲. غررالحکم و دررالكلم، ص ۶۶۲:

«مَنْ إِهْتَمَّ بِرِزْقِ غَدٍ لَمْ يُفْلِحْ أَبَدًا.»

ترجمه: «کسی که برای روزی فردا اندوهگین گردد هرگز رستگار نخواهد شد.» (محقق)

بحار الأنوار، ج ۷۴، ص ۶۷:

«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: "يَا عَلِيُّ، لَا تَهْتَمَّ لِرِزْقِ غَدٍ؛ فَإِنَّ كُلَّ غَدٍ يَأْتِي بِرِزْقِهِ."»

ترجمه: «رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: "ای علی، اندوه روزی فردا را مخور؛ چراکه هر روز، روزی خود را با خود می‌آورد."» (محقق)

آیا این روایات که در کتب حدیثی پیرامون مسئله تجارت آمده است، با شرایط امروز جامعه ما سازگار است؟! آیا پیغمبر این مطالب را برای خود فرموده‌اند؟! امروزه امنیت اقتصادی وجود ندارد. اگر تاجری بخواهد کاری کند، نمی‌داند فردا چه بر سر او خواهد آمد؛ ممکن است قانونی برداشته شود و تمام اموال او بر باد فنا برود.

به‌طور کلی اگر فردی بخواهد استعدادهایی را که خداوند در او قرار داده است به فعلیت تامه برساند، باید شرایط جامعه‌ای که در آن قرار گرفته، معدّ و مُمدّ او باشند؛ اگر آن شرایط با استعدادهای او در دو قطب مثبت و منفی قرار گیرند، امکان ندارد فرد به آن هدف غایی برسد.

بنابراین، حکومت اسلام باید امنیت و دیگر شرایط و قوانین مربوط به یک حکومت عدل را برای افرادی که می‌خواهند به کمال برسند، فراهم آورد. اگر وصول به کمال و به فعلیت رسیدن، حق فطری و مسلّم یک فرد است، باید شرایط برای همان یک فرد آماده باشد، گرچه میلیون‌ها نفر دیگر بگویند: «ما این شرایط را نمی‌خواهیم»؛ و اینجاست که مسئله دموکراسی (که بر نظر اکثریت استوار است) و مسئله لیبرالیسم (که به معنای آزادی خواهی و حرکت توده مردم براساس خواست‌های بدون حدومرز است) زیر سؤال می‌رود.

جالب است که لیبرال‌ها خود نیز نمی‌دانند چه معنایی را از لیبرالیسم قصد می‌کنند؛ اگر منظور بدون حدومرز حرکت کردن است گرچه خواست‌ها و تمنیات شخص با خواست‌های دیگران تعارض پیدا کند، در این صورت نفس تمنی لیبرالیسم در یک جامعه، اقتضای براندازی خود آن شخص را دارد! زیرا همان‌طور که او تقاضای رسیدن به خواست‌های خود را دارد، دیگری نیز چنین تقاضایی دارد و این دو با یکدیگر تعارض پیدا می‌کنند؛ بنابراین صرف ارائه این طرح، موجب انتفاء و انعدام ارائه‌دهنده طرح خواهد بود.

اما اگر منظور تحقق خواست‌های شخص در محدوده عدم تعارض با

دیگران باشد، سؤال ما از این مکتب این است که «عدم تعارض با خواست دیگران» چه تعریفی می‌تواند داشته باشد؟ اگر منظور امنیت داشتن در همان سه بُعد مورد نظر ماست، این همان اسلام است؛ اگر منظور این است که شخص بتواند به هر کیفیتی در اجتماع ظاهر شود، این مسئله با منافع دیگران که می‌خواهند استعدادهای خود را به فعلیت برسانند در تعارض واقع می‌شود.

من باب مثال اگر فردی بخواهد در خیابان راه برود و چشمش را ببندد، سرش به سنگ می‌خورد و در چاله می‌افتد، و اگر باز کند، با منظره وقیح و قبیحی مواجه می‌شود که در نفسش تأثیر می‌گذارد و مانع از رسیدن او به کمال می‌شود؛ اینجاست که این مکتب به بن‌بست می‌رسد و چون به کمال رسیدن حق طبیعی برای فرد فرد افراد جامعه است، هیچ چاره‌ای جز اینکه خود را با مکتب اسلام وفق دهد، ندارد. اگر کسی نخواهد به کمال برسد، کسی با او کاری ندارد؛ اما آیا عقل و فطرت نسبت به فردی که قصد رسیدن به کمال دارد، اقتضاء نمی‌کند که آن شرایط را داشته باشد؟! حق طبیعی فرد در یک مجلس این است که به مقدار وجود خود از فضای آن مجلس تنفس کند؛ حال اگر شخصی مرتب سیگار دود کند، این عمل با خواست منطقی دیگران تعارض دارد و از نظر عقل و منطق خلاف است. اگر این شخص در فضای باز بیابان آن قدر سیگار بکشد تا بمیرد، کسی با او کاری ندارد؛ اما اگر بخواهد در جمعی حضور داشته باشد، به اندازه تنفس یک فرد، حق استفاده از فضا را دارد، نه بیشتر؛ در غیر این صورت محکوم خواهد بود.

اگر فردی بخواهد در یک فضای عمومی ورزش کند، چون ورزش کردن انرژی زیادی را مصرف می‌کند و تنفس زیادی می‌طلبد، باید از این فضایی که برای همه به یک میزان قابل استفاده است، به فضای آزاد دیگری برود!

رسیدن به کمال و علم، حق طبیعی فردی است که می‌خواهد عالم شود؛ حال اگر فرزند خانواده فقیری نمی‌تواند وارد مجامع علمی شود، دولت باید زمینه را برای او آماده کند، نه اینکه رسیدن به این مراتب به یک عده افراد پولدار اختصاص



داشته باشد. دفاع از کیان اسلام، حق ملزم تمام افراد جامعه برحسب مراتب و اولویت آنهاست؛ اگر کسی بخواهد این حق طبیعی را با پول بخرد، محکوم است. اگر کسی بخواهد حق سربازی خود را با پول بخرد و بگوید سربازی برای افراد فقیر است، او در اسلام و در نزد عقل محکوم است.

این مسئله بسیار دقیق است؛ در اسلام هر چیز باید در جای خود قرار بگیرد و اسلام دین منطبق با عقل است. اگر شما دقیق‌ترین قوانین عقلی - نه توهمی و خیالی - را پیدا کردید، می‌توانید بدون اجازه و امضای بنده و امثال بنده بگویید آن را اسلام گفته است و بعد حکم اسلام را روی آن بار کنید! اگر کوچک‌ترین تخطی از نظر عقل مردود شد، اسلام نیز آن را مردود می‌کند.

مرتبه دوم از معنای کلام امیرالمؤمنین علیه السلام که می‌فرماید: «فَلَمْ تَشْغَلْهُمْ تِجَارَةً وَ لَا بَيْعٌ عَنْهُ؛ تجارت و بیع آنها را از ذکر خدا مشغول نمی‌کند» این است که اهل ذکر برای خود دو محور مختلف ترسیم کرده‌اند:

محور اول: اشتغال به امورات دنیوی؛

محور دوم: اشتغال به مسائل عبادی.

این عده در هنگام صبح دکان خود را با وضو و نام خدا برای اکتساب رزق حلال و معیشت محلله باز می‌کنند، اما موقع ظهر و غروب نماز اول وقت خود را می‌خوانند و بعد به منزل می‌روند؛ این اشتغال باعث نمی‌شود که از یاد خدا محروم شوند و هریک از این دو مسئله را در جای خود قرار می‌دهند.

گرچه این مطلب معنای صحیحی است، اما ابتدایی‌ترین مرتبه برای عمل یک مسلمان است. مگر این توقع وجود دارد که انسان موقع ظهر باز هم به تجارت مشغول باشد و نماز اول وقتش بگذرد و فقط دو دقیقه به غروب آفتاب مانده نماز ظهر و عصر خود را بخواند؟! این مرتبه اقل مراتب بینش انسان و مراتب اخلاص و عبادت است، و بعید است که کلام حضرت ناظر به این مرتبه باشد.

شخصی درباره این فقره از حدیث عنوان بصری که می فرماید: «ما مَلَأَ آدَمِي وَعَائًا شَرًّا مِنْ بَطْنِهِ؛ فَإِنْ كَانَ وَ لَا بُدَّ، فَثُلُثُ لِطْعَامِهِ وَ ثُلُثُ لِشَرَابِهِ وَ ثُلُثُ لِنَفْسِهِ»<sup>۱</sup> او<sup>۲</sup> می گفت: «ما این ثلث طعام را بنا بر این روایت، غذا می خوریم و به جای آن دوثلث مایعات و هوا هم غذا می خوریم؛ زیرا آب راه خودش را باز می کند و نفس هم می خواهد بیاید و می خواهد نیاید!»

غرض اینکه یک مسلمان که نباید از صبح تا به شب تمام اوقات خود را در راه معیشتش بگذارند؛ بنابراین، چنین معنایی از این عبارت حضرت که می فرماید: «فَلَمْ تَشْغَلْهُمْ تِجَارَةٌ وَ لَا بَيْعٌ عَنْهُ» بعید است.

**مرتبه سوم** که نسبت به دو مرتبه قبل مرتبه بالاتری است، اینکه: این عده، رجالی هستند که در دادوستد خدا را مدنظر قرار می دهند و غرض آنها از اینکه به طرف مال می روند این است که آن مال را برای کمال خودش مصرف کنند. وقتی آنها جنسی را به مشتری می فروشند، در این فروش رضای خدا را مدنظر قرار می دهند، نه هوی و شهوت و منافع مادی و مال اندوزی را؛ وقتی دکان را باز می کنند منظورشان از باز کردن این است که دست فقیری را بگیرند و حوائج مردم را رفع کنند و افرادی که نزد آنها می آیند به منفعتی برسند، نه اینکه فقط به مالی برسند. به عبارت دیگر اهل ذکر در تجارت و بیع خود، اول خدا را و بعد مسائل دیگر را مدنظر قرار می دهند و دادوستد خود را براساس آن هدف تنظیم و توجیه می کنند.

**مرتبه چهارم** که به قرینه «وَ إِنْ لِلذِّكْرِ لَأَهْلًا» به نظر قاصر بنده می رسد، این

۱. بحار الأنوار، ج ۱، ص ۲۲۶.

۲. هیچ وقت آدمی، ظرفی را بدتر از شکمش پر نکرده است (این ظرف از نقطه نظر تخیلات و مسائلی که برای انسان به بار می آورد، بسیار ظرف نامیمونی است)؛ بنابراین اگر انسان به قدری گرسنه شد که ناچار از تناول غذا گردید، پس باید ثلث آن را برای طعام و ثلث آن را برای شراب و نوشیدنی و ثلث دیگر آن را برای هوا و نفسش بگذارد!

است که بگوییم ممکن است منظور حضرت از عبارت «فَلَمْ تَشْغَلْهُمْ تِجَارَةً وَلَا يَبِيعُ عَنْهُ» این باشد که: اهل ذکر افرادی هستند که وجهه آنها وجهه ظاهر و باطن نیست و دیگر اصلاً تجارت و بیعی نمی بینند؛ بلکه فقط خدا را می بینند. این معنا که مافوق و اکمل از معانی گذشته است معنایی است که ما از این عبارت می فهمیم؛ نه اینکه بگوییم قطعاً منظور از عبارت «فَلَمْ تَشْغَلْهُمْ تِجَارَةً وَلَا يَبِيعُ عَنْهُ» همین مرتبه است.<sup>۱</sup>

وقتی دیدگاه شخص توحیدی شود، بایع و مشتری را یک نفر می بیند؛ مثل اینکه شما پولی را از یک جیب بردارید و در جیب دیگر خود بگذارید که در این صورت چیزی از پول شما کم نشده است و ضرری نکرده اید. در معامله و دادوستدی که «او» بایع و مشتری می شود، «او» گیرنده و دهنده می شود، «او» کم کننده و زیادکننده می شود، دیگر سود و زیان جایگاهی نخواهد داشت.

چنین اشخاصی چون همه چیز را یکی می بینند، لذا دیگر تجارت و بیع آنها را مشغول نمی کند.

بنابراین، آنچه ما از این عبارت امیرالمؤمنین علیه السلام و از آیه «رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَن ذِكْرِ اللَّهِ»<sup>۲</sup> می فهمیم این است که آنها رجالی هستند که لهو اصلاً در مورد آنها تصور ندارد و دیگر اگر هم بخواهند، چنین قدرتی ندارند.

۱. اینکه حضرت چه مرتبه ای را تصور کرده اند که اصلاً به فکر ما نمی رسد؛ ما کجا و کلام آن حضرت کجا؟! ما را چه به اینکه بخواهیم فضولی کنیم و بگوییم منظور امام علیه السلام این معنا بوده است؟! هیچ وقت نباید بگوییم: «منظور امام این معنا است» تا فضولی شود؛ بلکه باید بگوییم: «ما از کلام امام این معنا را می فهمیم.»

اگر بگوییم منظور امام این است، حضرت می فرماید: شما غلط کردید که می گوید منظور من این معنا بوده است؛ مگر شما در موقعیت و در فکر و خیال من هستید؟! در اینجا هم ما غلط می کنیم که بگوییم منظور امیرالمؤمنین علیه السلام این معنا بوده است. و امیدواریم که خداوند مطلب را برای ما بهتر از این روشن بفرماید!

۲. سوره نور (۲۴) آیه ۳۷.

یکی از دوستان ما که سابقاً خلبان هواپیماهای هفتصد و چهل و هفت پانصد نفره بود، می‌گفت:

روزی به اتفاق عده‌ای از خلبان‌های پاکستانی به کراچی رفتیم؛ خلبان، پاکستانی و هواپیمای ما هم هفتصد و چهل و هفت پانصد نفره بود. خلبان در هنگام فرود به نحوی هواپیما را نشاناد که انگار هواپیما را از فاصله دویست متری به زمین پرت کردند و تمام لاستیک‌ها ترکید.

یکی از خلبان‌هایی که آنجا بود به من گفت: «فلانی، من اگر هم بخواهم، نمی‌توانم هواپیما را این‌طور فرود بیاورم؛ و اصلاً قدرت چنین کاری را ندارم!»

این فرد به نحوی بر طبق نظام و اصول خلبانی پیش آمده و کار کرده که برای او ملکه شده است و دیگر اصلاً نمی‌تواند غیر از این اسلوب هواپیما را بنشانند. اهل ذکر هم که در این موقعیت قرار گرفته‌اند، بخواهند یا نخواهند اصلاً نمی‌توانند غیر خدا را ببینند.

شخصی که همه اموال را مال خدا می‌بیند، مصونیت قانونی پیدا می‌کند و اصلاً ممکن نیست در مغز و مخیله‌اش ضرر و زیان راه پیدا کند؛ لذا در این آیه می‌فرماید:

﴿رَجَالٌ لَا تُلِهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَن ذِكْرِ اللَّهِ﴾؛ «فکر آنها به این صورت درآمده است که حتی اگر هم بخواهند، دیگر تجارت و بیع آنها را به لهُو نمی‌کشاند.»

بنده سال‌ها با مرحوم آقا - رضوان الله علیه - راجع به مسئله‌ای توحیدی بحث داشتم. جالب اینکه گاه‌گاهی خود ایشان بدون مقدمه راجع به این قضیه که چهار ماه پیش با هم صحبت کردیم و هیچ‌وقت به توافق نرسیدیم، شروع به صحبت می‌کردند.<sup>۱</sup> سه ماه قبل از فوتشان در تعطیلات ایام بهار که به مشهد مشرف شده بودم، ایشان را داخل اتاقشان زیارت کردم. زیر کرسی نشسته بودیم و شاید می‌دانستند که دیگر ما ایشان را تا آن روز آخر نمی‌بینیم؛ لذا یک دفعه فرمودند:

۱. ایشان بسیار عجیب بود! رضوان الله علیه! و در مرتبه‌ای قرار داشت که واقعاً عقول ما نسبت به آن قد نمی‌دهد.

آسید محسن، مطلب درباره آن مسئله‌ای که ما در این مدت باهم صحبت می‌کردیم، همان‌طور است که شما می‌گویید، ولكن به این کیفیت (و خصوصیتی را مطرح کردند).  
عرض کردم: «آقا، وقتی مسئله غیر از این برای من تصور نمی‌شود، چه کنم؟!» ایشان فرمودند:  
بله، همین‌طور است، درست است.

انسان وقتی مسئله‌ای را می‌بیند، نمی‌تواند ذهن خود را تغییر دهد. وقتی الآن من این پارچ را در جلوی خود می‌بینم، هرچه شما بگویید تخیل است نمی‌توانم چیزی را که می‌بینم رد کنم.

از کلام امیرالمؤمنین علیه السلام که می‌فرماید: «و إِنَّ لِلذِّكْرِ لَأَهْلًا أَخَذُوهُ مِنَ الدُّنْيَا بَدَلًا» این معنا به نظر می‌رسد که شاید منظور حضرت این باشد که: «این اهل بخصوص و عده معدود، افرادی هستند که ذکر را بدل از دنیا گرفته‌اند و به جای پرداختن به مسائل دنیا (بده‌بستان، مشاجره با دیگران، برای یکدیگر نقشه کشیدن، بر دیگری ترفع و ریاست پیدا کردن، دیگری را از صحنه به‌در کردن و کوبیدن) سرشان را در لاک خود فرو برده‌اند و دنیا را به اهلش سپرده‌اند.»

مرحوم قاضی - رضوان الله علیه - در دستوری که برای دوستانشان در ماه رجب و شعبان و رمضان می‌دهند، می‌فرمایند:

مَا لَنَا وَ لِلدُّنْيَا؟! قَدْ غَرَّتْنَا وَ شَغَلَّتْنَا وَ اسْتَهْوَتْنا وَ كَيْسَتْ لَنَا!

«ما را با دنیا چه کار؟! به‌راستی که دنیا ما را فریب داده، به پستی و ذلت کشانید! ما را از مقام عزت و رفعت پایین آورد. و دنیا پست‌تر از آن است که برای ما هدف قرار گیرد؛ پس آن را برای اهل دنیا واگذارید!»<sup>۱</sup>

روزی مرحوم آقا در یک جمع چند نفری به ما فرمودند:

فکر دنیا را نکنید! فکر کنید یا نکنید، عده‌ای می‌آیند و دنیا را می‌چرخانند؛ بروید فکر آخرت کنید که مشتری ندارد!

بنده به شما قول می‌دهم که اگر دنیا را به اهلش بسپارید و این ریاست و وزارت و وکالت و مدیریت را به دست نگیرید، عده‌ای می‌آیند و آن را می‌گیرند و می‌چرخانند؛ غصه ریاست این مملکت را نخورید، خودتان می‌بینید در یک انتخابات الی ماشاءالله چقدر عکس پخش می‌شود و به درودیوار می‌زنند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در عباراتی می‌فرمایند:

الدُّنْيَا جِيفَةٌ وَ طَالِيهَا كِلَابٌ؛<sup>۱</sup> «دنیا همانند جیفه و مرداری است که سگان طالب آن هستند و بر روی آن ریخته‌اند.»

البته اگر شخص واقعاً نظر الهی داشته باشد و برای رسیدن به مطلوب و قضای حوائج مردم و برقراری عدل و حکومت فعالیت کند، مسئله متفاوت است. بنابراین، ما باید به فکر امور دیگری باشیم که کسی به دنبال آن نمی‌آید؛ باید به فکر موقعی باشیم که می‌خواهیم از دنیا برویم و تمام افراد ما را ترک می‌کنند و فقط دو روزی برایمان عزاداری می‌کنند؛ آن موقعی که ما باید جواب بدهیم و ما می‌مانیم و عقباتی که یکی پس از دیگری است.

شیخ عارف، شبلی بغدادی - رحمة الله علیه - می‌گوید:

چهارصد استاد را خدمت کردم و چهارهزار کلمه از آنها آموختم، و از میان آنها یک کلمه را که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است، پسندیدم و سرلوحه زندگی و برنامه خودم قرار دادم، و آن این است که فرمود:

۱. مصباح الشریعه، ص ۱۳۸. غررالحکم و درر الکلم، ص ۲۷۳:

«إِنَّمَا الدُّنْيَا جِيفَةٌ وَ الْمُتَوَاخُونَ عَلَيْهَا أَشْبَاهُ الْكِلَابِ؛ فَلَا تَمْتَعُهُمْ أُخُوَّتُهُمْ لَهَا مِنَ التَّهَارُشِ عَلَيْهَا.»

ترجمه: «به‌درستی که حقیقت دنیا عبارت از مرداری است و کسانی که بر سر آن برادر شده‌اند شبیه سگان هستند؛ پس برادریشان آنان را از اینکه یکدیگر را بر سر این مردار بدرند، باز نمی‌دارد.» (محقق)

«إِعْمَلْ لِدُنْيَاكَ بِقَدْرِ مُقَامِكَ فِيهَا؛ وَاعْمَلْ لِآخِرَتِكَ بِقَدْرِ بَقَائِكَ فِيهَا؛ وَاعْمَلْ لِلَّهِ بِقَدْرِ حَاجَتِكَ إِلَيْهِ؛ وَاعْمَلْ لِلنَّارِ بِقَدْرِ صَبْرِكَ عَلَيْهَا.»<sup>۱</sup>

در فقره اول می فرماید:

«إِعْمَلْ لِدُنْيَاكَ بِقَدْرِ مُقَامِكَ فِيهَا؛ بِهِمَانِ انْدَاذَهْ اَيْ كِهْ دَرِ اَيْنِ دُنْيَا مُقَامِ دَارِي، بَرَايِ اَيْنِ دُنْيَا مَايَهْ بَگْذَار!»

بین آیا کارهایی که انجام می دهی نسبت به مقداری که در این دنیا هستی ارزش دارد؟!

در فقره دوم می فرماید:

«وَاعْمَلْ لِآخِرَتِكَ بِقَدْرِ بَقَائِكَ فِيهَا؛ بَرَايِ آخِرْتِ خَوْدِ بَهْ مَقْدَارِي مَايَهْ بَگْذَار كِهْ دَرِ اَنِّ بَاقِي خَوَاهِي بُوَد.»

انسان در این دنیا حدود شصت سال زندگی می کند و در آخرت به اضافه بی نهایت، آن وقت ما تمام هدف خود را برای منهای بی نهایت دنیا گذاشته ایم و از به اضافه بی نهایت آخرت به طور کلی غفلت کرده ایم و آن را چیزی در نظر نمی آوریم. امام مجتبی علیه السلام به جُناده می فرماید:

إِسْتَعِدَّ لِسَفَرِكَ وَحَصِّلْ زَادَكَ قَبْلَ حُلُولِ أَجَلِكَ... وَاعْمَلْ لِدُنْيَاكَ كَأَنَّكَ تَعِيشُ أَبَدًا وَاعْمَلْ لِآخِرَتِكَ كَأَنَّكَ تَمُوتُ غَدًا.<sup>۲</sup>

«ای جُناده، برای سفرت مستعد باش و زاد خود را قبل از حلول اجلت تحصیل بنما! برای دنیای خود چنان اقدام کن که گویی برای همیشه در آن هستی (شخصی که بداند برای همیشه در این دنیا می ماند، نسبت به کارهایی که از او فوت شده، ابایی ندارد و می گوید اگر امروز انجام ندادم فردا انجام می دهم) و برای آخرت چنان عمل کن که گویی فردا خواهی مُرد.»

۱. تفسیر روح البیان، ج ۸، ص ۲۵ و ص ۱۰۲.

۲. کفایة الأثر، ص ۲۲۷.

اگر انسان در نظر بگیرد که فردا خواهد مُرد، آن وقت نمی‌گذارد کار خیری را که باید انجام بدهد حتی یک ثانیه تأخیر بیفتد و همان را هم غنیمت می‌شمرد. سُلَّاک و بزرگان همین یک ثانیه را غنیمت گرفتند و دانستند که این فرصت ازدست‌رفته دیگر جایگزین نمی‌گردد.

صوفی ابن‌الوقت باشد ای رفیق! نیست فردا گفتن از شرط طریق<sup>۱</sup> در جلسه گذشته عرض شد تصور نکنید این فرصتی را که خداوند به انسان عطا کرده بیهوده است؛ خداوند در ازای هر ثانیه فرصت در این دنیا، یک حصّه وجودی قرار داده است که وقتی این حصّه وجودی از بین رفت، دیگر چیزی به جای آن بر نمی‌گردد. حصّه وجودی لحظه بعد متعلق به بعد است و فردا متعلق به فرداست.

تصور نکنید که اگر فردا عمل خیری انجام دادید، آن عمل جبران‌کننده روز قبل است؛ روز قیامت می‌گویند: در روز جمعه این عمل خیر را انجام ندادی و از عمل روز شنبه این اثری است که الآن می‌بینی، ولی پرونده روز جمعه تو خالی است. آن وقت است که دیگر انسان از درون خود می‌سوزد که روزها و ساعات را پشت سر گذاشتم؛ در روز شنبه ساعت چهار بعدازظهر می‌توانستم این کار خیر را انجام دهم و انجام ندادم و این حصّه وجودی تمام شد!

حال آیا تابه‌حال توجه داشته‌ایم که این عمر بالاترین نعمتی است که خدا در این دنیا به ما داده است و هیچ چیز دیگری جایگزینش نیست؟! تصور نکنید که اگر در شصت‌سالگی از دنیا رفتید و می‌توانستید با این مقدار وقت کاری انجام دهید و ندادید، بقیه‌اش را در برزخ سپری می‌کنید؛ این فرصت دیگر بر نمی‌گردد و لذا امام مجتبی علیه السلام می‌فرماید: «و اعْمَلْ لِآخِرَتِكَ كَأَنَّكَ تَمُوتُ غَدًا؛ برای آخرت خود آن‌طور باش که گویی همین الآن فرصت از بین می‌رود.»

۱. مثنوی معنوی، دفتر اول، ص ۵.



مرحوم والد بارها می فرمودند:

من بر عمر خودم ظنین بودم.

معنای این کلام این است که من نسبت به عمر خود بدگمان بودم و دائماً خیال می کردم که ممکن است ده دقیقه دیگر از دنیا بروم. اگر شخصی چنین موقعیتی داشته باشد و به طور کلی تسویف را از ذهن خود کنار بگذارد و همیشه خود را در آخر وقت احساس کند، دیگر نمی گذارد هیچ عملی از او فوت شود.

در فقره سوم می فرماید:

«و اَعْمَلْ لِلَّهِ بِقَدْرِ حَاجَتِكَ إِلَيْهِ؛ به اندازه‌ای برای خدا کار انجام بده که به او

احساس نیاز و احتیاج می کنی.»

ما چقدر به خدا احساس نیاز داریم؟ در قبال جمله «آن ذره که در حساب ناید ماییم» باید گفت: «آن کس که در حساب ناید خداست!» اگر از اول صبح که آفتاب می زند تا وقتی که می خوابیم تمام کارهای خود را در یک ورق بنویسیم و محاسبه کنیم آن وقت متوجه می شویم که چقدر به خدا و چقدر به خلق خدا احتیاج داریم!

و اما در فقره چهارم می فرماید:

«و اَعْمَلْ لِلنَّارِ بِقَدْرِ صِرِّكَ عَلَيْهَا؛ برای آتش به همان اندازه‌ای که تحمل

ورود در آن را داری، عمل کن و مایه بگذار.»

مردم گیج و خواب‌اند؛ لذا فرمود: «النَّاسُ نِيَامٌ إِذَا مَاتُوا انْتَبَهُوا.»<sup>۱</sup> گویی مواد

بیهوشی به ما تزریق شده است که دیگر چیزی را ادراک نمی کنیم و هر کاری را انجام می دهیم. اگر به هوش بودیم، سوزندگی عمل را که سوزندگی دوری از حق و ظلمت و کدورت است، احساس می کردیم.

فرد بیهوش را هرچه سوزن بزنند و بر او چاقو فرو کنند، هیچ نمی فهمد؛ اما

۱. مرآة العقول، ج ۸، ص ۲۹۳.

ترجمه: «مردم در خواب غفلت هستند؛ هنگامی که بمیرند، بیدار می شوند.» (محقق)

وقتی که به هوش بیاید و تمام بدنش را سوراخ سوراخ و خون‌آلود ببیند، از شدت درد اصلاً نمی‌تواند تحمل کند و دوباره از هوش می‌رود. وقتی که سوزن و چاقو در بدن او فرو می‌رفت، بیهوش بود و حس و ادراک نداشت؛ بصیرت و فکر و تعقل نداشت؛ فقط یک محور را می‌دید و هرچه گفتند این مطالب حق است، سرش را پایین انداخت و توجه نکرد تا اینکه «ناگهان بانگی برآمد خواجه مُرد.»<sup>۱</sup>

باری، این حقیقت دنیا و حقیقت ذکر است؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرماید:

و إِنَّ لِرَبِّكُمْ فِي أَيَّامٍ دَهْرِكُمْ نَفَحَاتٍ أَلَا فَتَعَرَّضُوا لَهَا وَلَا تُعْرِضُوا عَنْهَا.<sup>۲</sup>

«بدانید که خداوند متعال در روزگار عمر شما نفحات و نسیم‌هایی دارد؛ متوجه باشید که خود را در معرض آن جذبات و نفحات قدسی قرار دهید.»

#### ۱. حیات جاوید، ص ۱۶۶، تعلیقه ۳:

«مرحوم والد ما، حضرت علامه طهرانی - رضوان الله علیه - می‌فرمود:

شبی در عالم رؤیا دیدم در بیابانی هستم خشک و سوزان که تا چشم می‌دید خبری از عمران و آبادی نبود. در این هنگام دیدم شبی از دور نمایان شد و پیوسته نزدیک می‌شد تا اینکه جلو آمد. دیدم پیرزنی است به غایت ژنده‌پوش که لباس‌های او همه پاره، و چرک و قباح سراسر وجود او را گرفته است و با عصا لنگان‌لنگان و بیمارگونه و فرتوت و بی‌رمق خود را به من رساند. خوب نظر کردم، دیدم او یکی از نزدیک‌ترین اقوام و ارحام من است.

به او گفتم: «چه کردی که خود را به این روز انداختی؟!»

گفت: «روزگارم را در دنیا به غفلت از یاد خدا و پیروی از آمال نفس اماره سپری نمودم...» و از من طلب مساعدت و استمداد از رهایی چنین روزگاری را داشت.

من به او گفتم: «هرچه در دنیا تو را نصیحت کردم که دست از رفتار و کردارت برداری و به کار خود باشی، نپذیرفتی، حال از من درخواست امداد و مساعدت می‌نمایی؟!»

بالاخره با اصرار زیاد او، دست در جیب لباس کردم و دیدم یک دانه نخودچی در جیب هست؛ آن را بیرون آوردم و به او دادم. او رو کرد به من و گفت: «همین؟!» گفتم که: «چیز دیگری ندارم.» و او هم پشت به من کرد و عصازنان دور شد.

#### ۲. رساله لب‌اللباب، ص ۲۴.

در این دنیا چنین نفحاتی هست که اگر خود را در معرض آن قرار ندهید، می‌گذرد و دیگر بر نمی‌گردد؛ حال اگر بعداً بهره‌ دیگری پیش آید، مربوط به همان موقع است و این نصیب گذشته است.

یک چشم زدن غافل از آن شاه باشیم

شاید که نگاهی کند آگاه نباشیم

إن شاء الله خداوند توفیق اطاعت و بندگی و سرسپردگی و بینش و بصیرت و از خودگذشتگی و به او پیوستگی را به همه ما عنایت بفرماید و ما را در تحت مقام ولایت عظمی و مطلقه امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف از هر انحرافی مصون و محفوظ بدارد! دست ما را از دامان اهل بیت و اولیاء کوتاه مگرداند؛ در دنیا از زیارت آنها و در آخرت از شفاعتشان محروم مفرماید!

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد



مجلس سیزدهم

ضرورت ذکر در عین اشتغال به امور دنیوی

چهاردهم شعبان المعظم ۱۴۱۹ هجری قمری



أعوذُ باللهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ  
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى أَشْرَفِ الْمُرْسَلِينَ  
وَ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ  
و اللَّعْنَةُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

بحث پیرامون این فقره مبارکه از حدیث بود که امام صادق علیه السلام به  
عنوان بصری می فرماید:

من در طول شبانه روز به اوراد و اذکاری مشغولم؛ تو با رفت و آمد خود مرا  
از آن اذکار مانع مشو!

این فقره ما را به این نکته متوجه می کند که با توجه به موقعیت امامت در  
ارتباط با مردم و موقعیت تبلیغ و ارشاد و بیان احکام، و به طور کلی مسائل روزمره  
زندگی، در عین حال مطلب دیگری وجود دارد که آن عبارت از پرداختن و اشتغال  
به خود است؛ زیرا امام صادق علیه السلام - نعوذ بالله - فرد بیکاری نبود که فقط در  
منزل بنشیند، ذکر بگوید و قرآن بخواند.

البته گاهی انسان در موقعیتی قرار می گیرد که جز عبادت و ذکر نمی تواند  
کار دیگری انجام دهد؛ مانند اینکه وقتی موسی بن جعفر علیه السلام را در زندان

حبس کردند، حضرت نمی‌توانستند کاری انجام دهند و کسی هم با ایشان ارتباط نداشت؛<sup>۱</sup> لذا وقتی هارون به فضل برمکی دستور تضييق و تعذيب بيشتر آن حضرت را داد، فضل گفت که ما غير از سجده و نماز و ذکر، کاری از او نمی‌بینیم که بخواهیم عذاب و تضييق بيشتری روا بداریم.<sup>۲</sup> اما وقتی موسی بن جعفر خارج از زندان بودند، مردم با آن حضرت رفت‌وآمد داشتند و سؤالاتشان را مطرح می‌کردند و حضرت نامه‌ها را جواب می‌دادند؛ بنابراین امام علیه السلام فرد بیکاری نیست که در منزل بنشیند و فقط به ذکر و ورد مشغول باشد.

باید دقت داشت که ذکر و ورد، تهذيب نفس، عمل به دستورات، تهجد، بیداری شب، قرائت قرآن در طول روز، نوافل و امثال ذلک که از تأکیدات ائمه علیهم السلام و دستورات بزرگان است، مربوط به اشخاص بیکار نیست؛ بلکه متعلق به افرادی است که از نقطه نظر ارتباط با مسائل دنیوی و اشتغالات روزمره مثل بقیه اشخاص هستند.

«مقام جامعیت»<sup>۳</sup> که خداوند متعال آن را در شریعت پیامبر اکرم قرار داده عبارت است از: حرکت به سوی کمالات انسانی با توجه به رعایت جمیع قوانین و اعمال ظاهری در ارتباط با زن و فرزند، قوم و خویش، رفیق و شریک و همسایه، و سایر جوانبی که انسان به ناچار با آنها در این دنیا به سر می‌برد. نکته بسیار مهم اینکه

۱. البته اینکه نفس قدسی و ملکوتی او جمیع عالم را تدبیر می‌کند به جای خود محفوظ، اما از نقطه نظر اشتغال ظاهری، امام در یک سلول تنها به سر می‌برد و با مردم ارتباطی ندارد.

۲. الاِرشاد، ج ۲، ص ۲۴۰.

۳. تفسیر بیان السَّعادة، ج ۴، ص ۹۹:

«أَنَّ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَالَ: "إِنَّ أَخِي مُوسَىٰ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ عَيْنَهُ الْيُمْنَىٰ عَمِيَاءَ وَإِنَّ أَخِي عِيسَىٰ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ عَيْنَهُ الْيُسْرَىٰ عَمِيَاءَ وَأَنَا ذُو الْعَيْنَيْنِ."»

ترجمه: «رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: "همانا برادرم موسی چشم راستش نابینا بود و برادرم عیسی چشم چپش نابینا بود، ولیکن من دارای هر دو چشم هستم."» (محقق)



اسلام، رهبانیت نصاری را برای وصول، کافی و وفا نمی‌داند؛ لذا در اسلام رهبانیت مذموم نیست<sup>۱</sup> اما کافی هم نیست.

در اسلام نسبت به مسئله رهبانیت و انعزال و عدم ورود در مسائل اجتماعی، عقابی مترتب نیست و امری حرام و برخلاف رضای خداوند محسوب نمی‌شود، بلکه اسلام آن را روش ناقصی برای تکامل فرد می‌داند و چون در اسلام راه اتم و اکمل وجود دارد، از نقطه نظر عقلی انتخاب راه مرجوح مورد تأمل است.<sup>۲</sup>

۱. البته مذمومیت در اینجا به معنای حرمت و مخالفت با رضای پروردگار است؛ بنا بر این معنا، رهبانیت در اسلام مذموم نیست.

۲. مهر تابان، ص ۴۲۴:

«حواریین مجموعاً دوازده نفر بودند که از میان آنها این یکی نااهل درآمد و بقیه بر روش حضرت مسیح پایدار بودند. و جملگی بعد از حضرت مسیح تصمیم گرفتند به اینکه طبق روش حضرت مسیح ازدواج نکنند، جا و منزل برای خود تهیه نکنند، و در شهری اقامت نگزینند؛ بلکه برای دعوت مردم به دین و آیین حضرت مسیح پیوسته در سفر بوده، از این شهر به آن شهر و از این قریه به آن قریه کوچ کنند و رهبانیت و اعتزال را پیشه گیرند. خداوند متعال هم باینکه مبنای رهبانیت را تشریح فرموده است، لیکن از آن راضی شد:

﴿ثُمَّ قَفَّيْنَا عَلَىٰ آثَرِهِمْ بِرُسُلِنَا وَقَفَّيْنَا بِعِيسَىٰ ابْنِ مَرْيَمَ وَءَاتَيْنَاهُ الْإِنجِيلَ وَجَعَلْنَا فِي قُلُوبِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ رَأْفَةً وَرَحْمَةً وَرَهَابَنِيَّةً اتَّذَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ إِلَّا ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ فَمَا رَعَوْهَا حَقَّ رِعَايَتِهَا فَفَاتِنَا الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنْهُمْ أَجْرَهُمْ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَسِقُونَ﴾\*

ولی آنان چنانکه باید و شاید آداب و شرایط رهبانیت را مراعات نکردند و از عهده انجام آن برنیامدند.

باری، حواریون دعوتشان را انجام دادند و توسعه دادند و یک دعوت کامل در دنیا برقرار ساختند.

**تلمیذ:** آیا عدم ازدواج حضرت مسیح دلیل بر نقصان نیست؟

**علامه:** دلیل بر نقصان نیست، بلکه دلیلی بر روحیت و نورانیت حضرت عیسی بوده است، چون با این نشئه ابداً تماس حاصل نکرد و ازدواج ننمود و سکنی و خانه نگرفت؛ یک موجودیت خاصی داشت. ولی حضرت رسول اکرم جامعیت داشتند، از آثار و خصائص این نشئه به نحو ⇨

آنچه در اسلام مطرح است و پیغمبر اکرم بر همان اساس مبعوث شده آن است که حقیقت توحید در همه مراحل زندگی با تمام اشکال و صور برای انسان روشن و ادراک شود؛ نه اینکه آن حقیقت فقط در نماز جماعت با پیغمبر در مسجدالنبی باشد و در هنگام هجوم و غلبه کفار و تنها ماندن پیغمبر وجود نداشته باشد.

اعتراض ما نسبت به عمر و ابی بکر و امثال ذلک این است که آنها می گویند: «اگر حق با اسلام و پیغمبر است، چرا در بسیاری از موارد غلبه با کفار و عقب نشینی از ناحیه پیغمبر است؟! چرا رسول خدا وعده فتح مکه می دهد ولی نمی تواند به مکه وارد شود و صلح می کند؟! پیغمبر که نباید این طور باشد! ما پیغمبری می خواهیم که مثل تانک حرکت کند و هرچه در سر راه دارد را تدمیر و خراب کند و در پشت سر چیزی باقی نگذارد و گلوله او هم هیچ گاه تمام نشود؛ این پیغمبر خوبی است و ما او را قبول داریم.»<sup>۱</sup>

﴿أَوْفَىٰ بِرَأْسِهِمْ وَبِأَلْحَافِ سُنَّتِ الْأَوَّلِينَ﴾ از خصائص رسول الله است. ﴿وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ﴾.\*\*  
\* آیه ۲۷، از سوره ۵۷: الحديد.

پس به دنبال آثار آنان، رسولان خود را فرستادیم. و عیسی بن مریم را به دنبال آنان فرستادیم و به او انجیل را دادیم، و در دل های پیروان او رأفت و رحمت قرار دادیم؛ و دیگر، رهبانیتی که آن را ابداع کردند و ما آن رهبانیت را بر آنان ننوشتیم مگر برای به دست آوردن رضای خداوند، لیکن آن طور که باید و شاید حق آن را رعایت نکردند. و ما به کسانی از آنان که ایمان آورده بودند اجر و مزدشان را دادیم و بسیاری از آنان نیز از فاسقین هستند.

\*\* آیه ۲۱، از سوره ۳۰: الروم.

و از آیات خدا این است که از خود شما برای شما جفت هایی آفریده است تا در پناه آنان آرامش بگیرید و خداوند بین شما مودت و رحمت قرار داد، به درستی که در این جهت نشانه هایی است برای گروهی که تفکر کنند.»

۱. جهت اطلاع بیشتر پیرامون دیدگاه های نادرست افراد نسبت به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم، رجوع شود به *اسدالغابة*، ج ۳، ص ۱۵۵؛ *انساب الأشراف*، ج ۱، ص ۳۵۸؛ *الإرشاد*، ج ۱، ص ۱۵۳.

مسئله مهم این است که خداوند استجاب دعا و تأثیر کلام قدوسی رسولش را وسایط و وسایلی از ناحیه خود می‌داند.

چه شخصی به حضرت موسی ید بیضاء و آن عصا و اژدها را داده است که سحر سحره را باطل می‌کند و همه را از بین می‌برد؟! آیا این معجزات از خودش بود یا خداوند به او عطا فرمود؟! وقتی که عصا به اژدها تبدیل شد، خود حضرت موسی هم باور نمی‌کرد؛ لذا ترسید و فرار کرد و خطاب آمد: ﴿يَمُوسَىٰ لَا تَخَفْ﴾! اگر حضرت موسی این عمل را از خود می‌دید چه بسا اژدها خود او را هم می‌گرفت! اما حضرت موسی می‌دانست که او فقط یک مظهر است و هرچه هست، تجلی توحید است.

استجاب دعا پیغمبر که باعث می‌شود تمام عالم کن‌فیکون شود و نیرویی که او را مساعدت می‌کند، از جنبه ربطی پیغمبر است نه جنبه مظهري؛ و این مسئله را پیغمبر اکرم بهتر از ما می‌داند.

بزرگترین خطری که سالک را تهدید می‌کند این است که قوایی را که خداوند به او عنایت کرده از خودش ببیند و خود را واجد این قدرت مشاهده نماید. قرآن راجع به بلعم باعورا می‌فرماید:

﴿وَأْتَلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي ءَاتَيْنَاهُ ءَايَاتِنَا﴾؛<sup>۱</sup> «ای پیغمبر، بخوان سرگذشت کسی

۱. سوره نمل (۲۷) آیه ۱۰. معادشناسی، ج ۹، ص ۵۹:

«... ای موسی، مترس!»

۲. سوره اعراف (۷) آیه ۱۷۵ و ۱۷۶:

﴿وَأْتَلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي ءَاتَيْنَاهُ ءَايَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَاتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ \* وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَنُكِنِّيهِ أَجْدَادَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هُوَ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ حَمَلَ عَلَيْهِ يَلْهَثَ أَوْ تَرَكَهُ يَلْهَثُ ذَلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِءَايَاتِنَا فَاقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾.

معادشناسی، ج ۸، ص ۱۶۰:

«و اگر ما می‌خواستیم هرآینه به واسطه آیاتی که به او داده بودیم او را بالا می‌بردیم، ولیکن او به زمین گرایید و توجه کرد و از هوای نفس خود پیروی کرد؛ پس مثال او مثال سگ است که اگر او ﴿

را که ما از آیه‌های خود به او عنایت کردیم!»

بنابراین بلعم باعورا نیز این نیرو و قدرت را داشت، ولی اشتباه او این بود که قرار شد از این نیرو علیه مظهري از مظاهر حقّ پروردگار استفاده کند؛ وقتی به او گفتند که تو مستجاب‌الدّعوه هستی، علیه موسی دعا کن، او با اینکه می‌دانست موسی بر حق و رسول خداست و کار او مُمضای از طرف پروردگار است، درعین حال بر الاغش سوار شد تا در بالای کوه علیه حضرت موسی دعا کند.

جالب اینکه در روایت آمده است که: «وقتی او می‌خواست بالا برود، الاغ امتناع می‌کرد.»<sup>۱</sup> کار بشر به جایی می‌رسد که یک حیوان بهتر از او می‌فهمد! الاغ بهتر از او می‌فهمید که طرف مقابل بلعم باعورا، حضرت موسی است؛ انسان واقعاً باید خیلی احمق باشد تا نیرویی را که کس دیگری به او عنایت کرده علیه خود آن شخص به کار ببرد.

بالاخره مجبور شد از الاغ پایین بیاید و تنها روانه کوه شود و نتیجه‌اش این شد که هرچه دعا می‌کرد زبانش طور دیگری می‌چرخید؛ می‌خواست علیه قوم موسی دعا کند، ناخواسته علیه قوم خودش دعا می‌کرد!<sup>۲</sup>

کار ملائکه حساب و کتاب دارد؛ آنها بیکار ننشسته‌اند که هرچه ما بخواهیم انجام دهند. ما اینجا بر مصدر قدرت نشسته‌ایم و امر و نهی می‌کنیم و می‌خواهیم به هر چیزی جامه عمل بپوشانیم، اما اینکه ملائکه چقدر کمک کنند، مسئله دیگری است.

↳ را تعقیب کنی له‌له می‌کند، و اگر هم او را رها کنی له‌له می‌کند. این است مثال گروهی که آیات ما را تکذیب کردند؛ پس ای پیامبر! این حکایات و داستان‌ها را برای مردم بازگو کن که امید است آنها تفکر کنند.»

۱. بحار الأنوار، ج ۱۳، ص ۳۷۳.

۲. جهت اطلاع بیشتر پیرامون ادراک حیوانات از حقیقت ولایت، رجوع شود به معادشناسی، ج ۵، ص ۳۲۲: افق وحی، ص ۲۴۴.

۳. بحار الأنوار، ج ۱۳، ص ۳۷۳.

وقتی ملائکه بگویند نباید بشود، شما هر چه هم بگویید باید بشود، آنها می‌گویند «اگر می‌توانی انجام بده!» آنها منتظر نیستند که حرف ما را گوش بدهند و به تمنیات ما جامه عمل بپوشانند؛ آنها سرسوزنی از اراده و مشیّت خدا تعدی نمی‌کنند؛ ﴿لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ﴾<sup>۱</sup> اصلاً تفکر عصیان در مورد ملائکه معنی ندارد.

حال جناب بلعم باعورا می‌خواهد این نیرو را علیه فرستاده خدا به کار برد؛ خدا بر دهانش می‌زند و می‌گوید: برو گم شو که اصلاً نبینمت و اثری از تو باقی نماند! و این غیرت خداست.

خداوند غیور است و غیرتش «دو» و «غیر» بر نمی‌دارد؛<sup>۲</sup> نباید کسی در قلمرو حکومتش وارد شود و حتی پیغمبر را نیز کنار می‌زند. وقتی درباره پیغمبرش می‌فرماید: ﴿وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ \* لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ \* ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ﴾<sup>۳</sup> دیگر وضعیت و حال ما مشخص است.

پیغمبر اکرم خورشید را برمی‌گرداند و ماه را دونصف می‌کند و نصفش دور کعبه طواف می‌کند و از آستین آن حضرت عبور می‌کند؛<sup>۴</sup> این معجزه که پیغمبر و امیرالمؤمنین حرکت کره زمین را درست به عکس کردند و همه اهل مدینه<sup>۵</sup> و سپاهیان

۱. سوره تحریم (۶۶) آیه ۶. معادشناسی، ج ۶، ص ۲۲۸:

«هیچ‌گاه نسبت به آنچه خداوند به ایشان امر کرده است مخالفت نمی‌کنند و آنچه را مأمور شده‌اند، به‌جا می‌آورند.»

۲. رجوع شود به آیین رستگاری، ص ۸۱.

۳. سوره حاقه (۶۹) آیه ۴۴ تا ۴۶. امام‌شناسی، ج ۷، ص ۴۸:

«و اگر پیغمبر از نزد خود مطلبی ساخته و به ما نسبت دهد و به ما ببندد، ما با دست قدرت خود او را درخواهیم گرفت؛ پس از آن رگ حیاتی و رگ قلب او را می‌بریم.»

۴. مناقب آل ابی‌طالب، ج ۱، ص ۱۲۲.

۵. الکافی، ج ۴، ص ۵۶۱: الإرشاد، ج ۱، ص ۳۴۵.

صفین<sup>۱</sup> هم خورشیدی را دیدند که از دیدشان پنهان شده بود، در عالم ظاهر بالاترین معجزه است و از شهادت درخت<sup>۲</sup> و سوسمار<sup>۳</sup> و سنگریزه<sup>۴</sup> نیز بالاتر است؛ کسی که بتواند چنین کاری کند بر انجام هر کار دیگری هم قدرت دارد؛ تمام اینها به جای خود محفوظ است، اما اگر همین پیغمبر از روی دلسوزی حرفی را کم یا اضافه کند، آن وقت قضیه فرق می‌کند و یک‌دفعه همه چیز برمی‌گردد. پیغمبر در جریان ولایت امیرالمؤمنین، نگران وضع مردم بود و مسامحه می‌کرد، آیه نازل شد: ﴿وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رَسُولَتَهُ﴾؛<sup>۵</sup> «اگر انجام ندهی، اصلاً کاری برای ما نکرده‌ای!»

این همان رسول‌خدایی است که در جنگ‌های بسیاری شرکت کرده، در جنگ احد تیر خورده و پیشانی‌اش شکسته، سختی‌ها و ظلم و ستم‌های فراوانی را متحمل شده، با مشقت و بدبختی در غار رفتن و در شب راه را طی کردن و روز مخفی شدن، از مکه به مدینه هجرت نموده است.

باری، پیغمبری که شق‌القمر می‌کند، جرئت ندارد که حتی حرفی را برطبق میل خود بیان کند؛ چراکه این شق‌القمر از او نبوده است. خدا می‌گوید: حالا که تو شق‌القمر نکرده‌ای پس باید در هجرت به مدینه برطبق قوانین من حرکت کنی: شب راه بروی و روز به غار پناه ببری! اگر در روز حرکت کنی کسی را می‌فرستم تا تو را بگیرد و گردنت را هم بزند! خودت می‌دانی! قانون من این است: به آهو می‌کنی غوغا که بگریز به تازی می‌کنی زنی اندر دویدن<sup>۶</sup>

۱. وقعة صفین، ص ۱۳۵؛ علل الشرایع، ج ۲، ص ۳۵۲.

۲. نهج البلاغه (عبد) ج ۲، ص ۱۵۸؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۱۲۹.

۳. الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۳۸.

۴. الأمالی (طوسی) ص ۲۸۳.

۵. سوره مائده (۵) آیه ۶۷.

۶. دیوان اشعار ناصر خسرو.

به آهو می گوید: «از دست تازی فرار کن» و به تازی هم می گوید: «برو او را بگیر»؛ این قانون خلقت است و این پیغمبر با این قانون می خواهد رسالتش را میان مردم انجام دهد.

تصور می کنید که برای پیغمبر تخت پرنیان آوردند و بر روی آن نشاندند و هزار ملک او را احاطه کردند تا یکی عبایش را بگیرد و دیگری بگوید حضرت آقا بفرمایید؟!<sup>۱</sup> یکی در ماشین را باز کند و دیگری ببندد؟! این قوانین مربوط به این زمان است و در آن زمان قوانین دیگری بوده است. پیغمبر به این دلیل از دست مشرکین فرار می کرد و روزها پنهان می شد و شبها حرکت می کرد که برطبق همین روش جلو بیاید.

بلعم باعورا علیه حضرت موسی شهادت می دهد و نفرین می کند و از بدبختها می شود: ﴿فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ﴾؛<sup>۲</sup> اما به پای پیغمبر اکرم سنگ می زنند و بدنش مجروح و خونین می شود و جبرائیلی که بر همه عالم احاطه دارد، در کوههای مکه نازل می شود و می گوید: «خداوند به تو سلام رسانده و گفته است کلید نیروی مدبره عالم را به تو دادیم، هر دعایی می خواهی بکن!» حضرت می فرماید: «إِنَّ رَبِّي يَرَانِي؛ خدای من مرا می بیند، نیازی به کمک تو ندارم.»

در جنگ احد که خالد بن ولید با پانصد نفر می آید و همه را قلع و قمع می کند و عده ای هم پایه فرار می گذارند<sup>۳</sup> و دور پیغمبر فقط هشت نفر (مثل امیرالمؤمنین،

۱. جهت اطلاع بیشتر پیرامون مشکلات تحمل ولایت رجوع شود به *امام شناسی*، ج ۷، ص ۵۳؛

*سالک آگاه*، ج ۱، ص ۱۶۰.

۲. سوره اعراف (۷) آیه ۱۷۵.

۳. *المغازی*، ج ۱، ص ۲۳۷.

۴. عمر و ابوبکر صحنه معرکه را ترک می کنند و به جایی پناه می برند\* و سه روز بعد به مدینه می آیند؛ می گویند از دور نگاه کنیم و خبر بگیریم تا آسیبی به ما نرسد و کار پیغمبر خاتمه پیدا کند.

\* *شرح نهج البلاغه* (ابن ابی الحدید) ج ۱۵، ص ۲۳.

طلحه، زبیر و ابویوب انصاری) بیشتر باقی نمانده‌اند، و استخوان گونه حضرت ضربه خورده و حلقه‌های کلاه خود در آن فرو رفته است،<sup>۱</sup> در چنین وضعی<sup>۲</sup> که درد تمام وجود پیغمبر را فراگرفته و خون از سروصورت مبارکش سرازیر شده است، جبرائیل سر بزنگاه می‌آید و می‌گوید: خدا چنین قدرتی به تو داده است و من در اختیار هستم، در آن وقت حضرت عرضه می‌دارد:

اللَّهُمَّ اهْدِ قَوْمِي فَإِنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ؛<sup>۳</sup> «بارپروردگار من! قوم مرا هدایت کن، زیرا اینها جاهل هستند؛ اگر قضایا برای اینها روشن شود و به خود بیایند، چنین کاری را انجام نمی‌دهند.»

گرچه اگر نفرین می‌فرمود همه از بین می‌رفتند، ولی در این صورت در همان مرتبه وجودی باقی می‌ماند. آن شرافتی که حضرت بر سایر انبیاء دارد، بدین جهت است که زبان بست و این قدرت را اعمال نکرد و فرمود: وقتی خدا خودش تمام

#### ۱. اعلام الوری، ص ۸۳.

۲. نه در زمانی که هنوز هیچ خبری نیست؛ ما فقط در همان اول می‌گوییم: رضا به رضای خدا داریم و تسلیم هستیم، اما همین که یک تیر می‌آید و بدن را سوراخ می‌کند، می‌فهمیم که گویا قضیه شوخی نیست و ما در خیال خود فکر می‌کردیم که جبرائیل و ملائکه ما را نگه می‌دارند.

#### ۳. اعلام الوری، ص ۸۳؛ عیون الأثر، ج ۲، ص ۳۹۸. سفینه البحار، ج ۲، ص ۶۸۱:

«قَالَ الْقَاضِي عِيَاضُ فِي الشُّفَاءِ: وَرُويَ أَنَّهُ لَمَّا كَبُرَتْ رِبَاعِيَّتُهُ وَشَجَّ وَجْهُهُ يَوْمَ أَحُدٍ، شَقَّ ذَلِكَ عَلَى أَصْحَابِهِ شَدِيدًا وَقَالُوا: "لَوْ دَعَوْتَ عَلَيْهِمْ!" فَقَالَ: "إِنِّي لَمْ أَبْعَثْ لَعَانًا، وَ لَكِنِّي بُعِثْتُ دَاعِيًا وَرَحْمَةً؛ اللَّهُمَّ اهْدِ قَوْمِي فَإِنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ!"»

ترجمه: «روایت شده هنگامی که دندان‌های رباعی رسول خدا و استخوان گونه آن حضرت در روز احد شکست، این مطلب برای اصحاب بسیار گران آمد و عرضه داشتند: «ای کاش آنان را نفرین می‌کردی!» پیامبر اکرم فرمودند: «من لعان و نفرین‌کننده مبعوث نشده‌ام؛ بلکه مبعوث شده‌ام تا مردم را به سوی خدا بخوانم و مایه رحمت باشم. بارپروردگار من! قوم مرا هدایت کن، زیرا این کردار آنها ناشی از جهل است.» (محقق)



کارها را زیر نظر دارد من برای چه نفرین کنم؟!<sup>۱</sup>

اگر خداوند به نفرین تکلیف کند، مطلب دیگری است؛ اما وقتی پیغمبر می‌خواهد بالاترین درجه و آخرین مرتبه را داشته باشد و می‌تواند مایه بگذارد و خدا هم انجام می‌دهد و مشکلی پیش نمی‌آید، اگر چنین نکند خودش باخته است. اینجاست که افراد برحسب نوع امتحان و برحسب توان و سعه و عکس‌العمل در برابر وقایع، اختلاف درجه پیدا می‌کنند.

بنابراین، مسئله از این قرار است که راه به‌سوی خداوند عبارت است از تسلیم در برابر رضا و مشیت الهی برای تربیت نفس در زمینه حیات اجتماعی، با تمام مشکلات و جوانب آن؛ و براین‌اساس خداوند برحسب صلاح و اراده و مشیت خود برای هرکسی جریاناتی را تقدیر می‌کند. این نکته مهم، محور سلوک و حرکت انسان است؛ حال برخی می‌پسندند و برخی دیگر نمی‌پسندند.

اینکه گفته می‌شود عرفاء خود را از مسائل اجتماعی و مصالح مسلمین جدا می‌کنند و در انزوا ذکر می‌گویند، تهمت است و چنین افرادی عارف نیستند. چه کسی گفته عارف کسی است که در کناری بنشیند و مشغول ذکر باشد و خود را از

۱. امام‌شناسی، ج ۱۳، ص ۹۳:

«چه خوب شاعر پارسی‌زبان در وصف آن حضرت سروده است:

ای قمرطلعت و مکی مطلع	مدنی مه‌د و یمانی برقع
شقه برقع تو برق‌افروز	لمعه نور رخت برقع‌سوز
لیلة‌القدر ز مویت تاری	وحی منزل ز لب‌ت گفتاری
با تو آنان که در جنگ زدند	در دندان تو را سنگ زدند
گوهرین جام لب‌ت را خستند	ساغر دولت خود بشکستند
در دندانت به خون پنهان شد	رشته لؤلؤ تو مرجان شد
گوئی صیرفی ملک و ملک	زد از آن سنگ زرت را به محک
لاجرم حقه‌ات از ضربت سنگ	«إهد قومی» به برون داد آهنگ

مصالح و مفساد مسلمین برکنار بدارد؟! به صرف اینکه چند نفر به اسم درویشی و تصوّف و امثال ذلک راه جدایی را طی کنند و خودشان را نسبت به قضایا بی‌اعتنا جلوه دهند، نباید بر اهل عرفان تهمت زد. شما که عرفاء را متهم می‌کنید، چقدر در این میدان پا گذاشته‌اید و برای مصالح و مفساد مسلمین دل سوزانده و برای خدمت به خلق سرمایه گذاشته‌اید؟! همه این حرف‌ها به جهت عدم اطلاع و عدم برداشت صحیح نسبت به مسائل عرفانی است.

عارف کسی است که نسبت به خلق خدا از هر شخص اجتماعی و فقیه و سیاستمداری احساس مسئولیت بیشتری کند و مشیت و اراده الهی را در این عالم به نحو اتمّ و اکمل و دقیق و بدون هیچ تغییری انجام دهد، نه آن کسی که اگر قضیه‌ای برخلاف تمنیاتش انجام شد اعصابش بهم بریزد و دادوبیداد کند؛ این مُشتهیات نفسانی است نه عرفان.

عارف کسی است که وقتی بعد از هجده ماه جنگ با معاویه شکست می‌خورد،<sup>۱</sup> انگار نه انگار که مسئله‌ای اتفاق افتاده است؛ بر سر جای اول خود برمی‌گردد و می‌گوید: ما وظیفه خود را انجام دادیم. عارف کسی است که جنگ را برای پیروزی بر معاویه انجام نمی‌دهد؛ چون او را یکی از مظاهر خدا می‌بیند و از همان ابتدا هم می‌داند که مشیت خدا بر بقای معاویه تعلق گرفته است. اگر سؤال کنند: «یا علی، آیا در این جنگ پیروز می‌شویم؟» از همان ابتدا می‌گوید: «پیروز نخواهیم شد»<sup>۲</sup> اما در عین حال به مردم می‌گوید: حرکت کنید و بروید و بجنگید و او را از بین ببرید.

۱. *ارشاد القلوب دیلمی*، ج ۲، ص ۲۴۸.

۲. البته این مطلب را تنها به اصحاب خاص خود می‌فرماید، چراکه اگر به همه بگوید دیگر کسی از جایش تکان نمی‌خورد؛ اما در جنگ نهروان از ابتدا می‌فرماید نه نفر از ما کشته می‌شوند و نه نفر از آنها زنده می‌مانند.\*

\* *مناقب آل ابی طالب*، ج ۲، ص ۲۶۳.

باری، عارف امیرالمؤمنین علیه السلام است که در عمل و فکر و سرّ و خاطرش غیر از حق، چیز دیگری وجود ندارد؛ اما دیگران فقط ادعای آن حضرت را دارند و خداوند هم می‌گوید: این ادعای شماست، ولی مشیت و تقدیر من در تدبیر عالم بر محور دیگری می‌گردد. خداوند می‌فرماید: جبرائیل و میکائیل من دستور خاصی دارند و تحت اطاعت شما نیستند؛ پس حال که قرار است مشیت من باشد، با مردم درست صحبت کن و وعده کذب نده و آنها را در راستای اهداف حقیقی جلو ببر و دروغ، شایعه، مجاز و توقع بیجا در جامعه ایجاد نکن!

امام حسین علیه السلام به مردم فرمود: «هدف من چنین هدفی است. ما می‌رویم و در راه این هدف هم کشته می‌شویم؛ هرکس می‌خواهد بیاید.» امام علیه السلام نمی‌خواهد بی‌جهت افراد را گول بزند و فریب دهد. برای امام علیه السلام فقط رضای پروردگار مطرح است، نه هدایت شدن مردم؛ اگر همه افراد هم بخواهند بی‌دین شوند، به امام مربوط نیست، خودشان می‌دانند و خدای خودشان.

اگر ما بخواهیم شخص یزید را در جریانات کربلا - بدون لحاظ تعلق اراده الهی بر زنده ماندن او - مورد ملاحظه قرار دهیم، باید براساس وظیفه او را بگیریم و بزینم و سر از بدنش جدا کنیم؛ اما باید توجه داشت به جهت نحوه ارتباطی که او با کلّ نظام عالم و دستگاه خلقت دارد، اراده و مشیت خداوند بر این تعلق گرفته که او از بین نرود؛ خداوند می‌خواهد سیدالشهدا به شهادت برسد ولی یزید، معاویه، متوکل، منصور دوانیقی و عبدالملک مروان بمانند؛ خداوند می‌خواهد جریان حکومت در تحت نظر

۱. کشف الغمّة، ج ۲، ص ۲۹. لمعات الحسین علیه السلام، ص ۳۸:

«مَنْ كَانَ فِينَا بِإِذْلًا مُهْجَتَهُ، وَ مَوْطِنًا عَلَىٰ لِقَاءِ اللَّهِ نَفْسَهُ، فَلْيَرْحَلْ مَعَنَا؛ فَإِنِّي رَاحِلٌ مُصْبِحًا إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَىٰ.» «پس کسی که در میان ماست و حاضر است جان خود را ایثار کند و خون دل خود را فدا کند، و برای لقای خدا نفس خود را آماده نموده است، با ما کوچ کند که من در صبحگاهان عازم رحیل هستم؛ إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَىٰ.»

اینها بماند و به دست ائمه نرسد؛ مهم آن است که انسان برطبق این مشیّت جلو برود و طوری حرکت کند که حتی یک قدم پای خود را از تکلیف جلوتر نگذارد. یزید، قاتل سیدالشهدا علیه السلام است؛ او اصلاً مسلمان نبود و راجع به پیغمبر اکرم می‌گوید:

لَعِبَتِ هَاشِمٌ بِالْمُلْكِ فَلَا خَيْرَ جَاءَ وَلَا وَحْيٌ نَزَلَ  
لَسْتُ مِنْ خَنْدِفَ إِنْ لَمْ أَنْتَقِمِ مِنْ بَنِي أَحْمَدَ مَا كَانَ فَعَلًا  
«محمد از فرزندان هاشم چند روزی با سلطنت بازی کرد (و مردم را دور خود جمع کرد و رفت)؛ ولیکن بدانید نه خبری از عالم غیب آمده و نه وحی‌ای نازل شده است!  
من از قبیله خندف نیستم اگر انتقام حوادث گذشته را از فرزندان احمد نستانم!»

یزید کافر بود و کفرش به نحوی بود که اگر دستمان به او می‌رسید به از بین بردن و اعدام او تکلیف پیدا می‌کردیم؛ اما در همان موقع این مسئله نباید تمام فکر ما باشد و بنابراین با از بین نرفتن او نباید ناراحت شویم. اقدام انسان به بهای ترتب یک اثر نیست، بلکه به بهای انجام وظیفه و تکلیف است. این مسئله مهم، سبب رشد انسان و برنامه سیر و سلوک است؛ و الا ممکن است انسان شهید راه حمار شود، نه شهید راه رسول‌الله و امام علیه السلام و رضای پروردگار.<sup>۲</sup>

۱. روضة الواعظین، ج ۱، ص ۱۹۱؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۱۱۴.

۲. شخصی در یکی از جنگ‌ها در رکاب پیامبر اکرم به منظور کسب غنیمت و به دست آوردن حمار یکی از کفار می‌جنگید و اتفاقاً در راه حمار هم کشته شد.\*

\*المهجة البيضاء، ج ۸، ص ۱۰۴؛ جامع السعادات، ج ۳، ص ۱۱۳:

«إِنَّ رَجُلًا قُتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَكَانَ يُدْعَى "قَتِيلَ الْحِمَارِ" لِأَنَّهُ قَاتَلَ رَجُلًا لِيَأْخُذَ سَلْبَهُ وَحِمَارَهُ فَقُتِلَ عَلَى ذَلِكَ فَأُضِيفَ إِلَى نَبِيَّتِهِ. وَهَاجَرَ آخِرٌ لِيَتَزَوَّجَ امْرَأَةً فَكَانَ يُسَمَّى "مُهَاجِرَ أُمِّ قَيْسٍ!"»

بنابراین، امام علیه السلام می‌خواهند در عبارت: «مَعَ ذَلِكَ لِي أَوْرَادٌ فِي كُلِّ سَاعَةٍ مِنْ آتَاءِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ» به عنوان بصری بفرمایند: باینکه من اشتغالاتی دارم و با مردم مرتبطم و به رتق و فتق امور منزل و خارج منزل می‌پردازم، در عین حال وقتی را برای اوراد و اذکار خود قرار داده‌ام که اگر نباشد، نمی‌توانم به این دو جنبه برسیم و حظّ خود را از این حیات بگیریم.

مرحوم شیخ محمدحسین کمپانی اصفهانی که ساعت‌ها در حرم امیرالمؤمنین علیه السلام در حال سجده ذکر می‌گفت، فردی معمولی و بیکار نبود؛ این مرد بزرگ که امروزه کتبش به عنوان کتب درسی مطالعه می‌شود از اعلم فضلاء و مراجع نجف بود، نه فردی مُخَبَّل که عقلش را از دست داده باشد و ساعت‌ها در حرم مطهر امیرالمؤمنین علیه السلام بنشیند و ذکر بگوید.

همین علماء و آخوندها ایشان را مسخره می‌کردند و طعن می‌زدند و می‌گفتند: «این آدم بیکار را ببینید که مثل صوفی‌ها و دراویش در حرم سر به سجده گذاشته و ذکر می‌گوید.»

اگر قرار باشد ذکر گفتن و سر به سجده گذاشتن انسان را جزء صوفیه کند، پس موسی بن جعفر که از صبح تا هنگام ظهر سر به سجده می‌گذاشت و بعد از نماز ظهرش دوباره تا هنگام غروب به سجده می‌رفت، رئیس متصوفه است! تمام این حرف‌ها به خاطر فرار از مسئولیت است؛ فرد نمی‌تواند خود را در این وادی قرار دهد، به دیگران طعن می‌زند؛ عرضه ندارد در این راه قدم بگذارد، آن وقت از دیگران اشکال می‌گیرد.

---

﴿ترجمه: «مردی در راه خدا کشته شد و در میان اصحاب به "کشته‌الاع" خوانده می‌شد؛ زیرا او با مردی پیکار کرد تا لباس و الاغ او را غارت کند اما در این راه کشته شد؛ لذا کار او را به نیتش نسبت دادند. همچنین فرد دیگری برای اینکه زنی را به زوجیت خود درآورد مهاجرت کرد؛ روی این جهت او را "مهاجر ام‌قیس" نامیدند!﴾ (محقق)

روزی ما به محلی رفته بودیم که عده‌ای فقیر در آنجا بودند؛ من به رفقا گفتم اینها واقعاً نیازمندند هرکس می‌تواند، به افرادی که اینجا هستند کمک کند؛ دوستان هم بدون مضایقه کمک می‌کردند. یکی از افراد دست در جیبش نمی‌کرد و به بقیه هم اعتراض می‌کرد که با این کارتان گدا زیاد می‌کنید.

این‌گونه افراد خود را در این مسائل وارد نمی‌کنند و در عوض وقتشان را به تهمت و غیبت و اینکه فلان کس چه کرد و چه خواهد کرد سپری می‌کنند. گویا این افکار که چطور پشت سر فلان شخص نامه بفرستیم و دوبه‌هم‌زنی کنیم و چه راه‌هایی را ببندیم، جزء وظایف و واجبات است!

مرحوم آقا می‌فرمودند:

من در مجلسی در نجف بودم که بین دو نفر دعوا شد و با گوش خود شنیدم که فردی از بیت یکی از آقایان به رفیقش می‌گفت: «چرا فلان شخص (آقای حاج عبدالرزاق کرمانشاهی) را از کرمانشاه به نجف آوردی و در این بیت اسکان دادی و پیش فلان شخص بردی؟! این افراد را که به نجف می‌آورند باید چند روزی نگه داشت و بیرون کرد؛ زیرا اینان اگر در نجف بمانند و از حقیقت افکار و اخلاق بعضی اطلاع پیدا کنند و قضایای بیت را ببینند، بعد که به بلاد خود می‌روند برای دیگران تعریف می‌کنند و دیگر راه وجوهات بسته می‌شود.»<sup>۱</sup>

این چه مصیبتی است؟! چه جریانات و مسائلی در این بیوت می‌گذرد که جرئت نمی‌کنند یک نفر از خارج بیاید و در چنین محیطی ساکن شود؟! آن وقت همین آقا به مرحوم کمپانی اعتراض می‌کند و می‌گوید:

این کارهایی که اینها می‌کنند کارهای درویشی و صوفیانه است. روحانی وظیفهٔ ابلاغ و تبلیغ دارد و باید در اجتماع باشد؛ مگر به انسان چه می‌دهند که به سجده رود و ذکر بگوید؟!

آخر ای احمق، تو اصلاً فهم لذت و حلاوتی را که این بزرگ با این اذکار می‌چشد نداری که بخواهی به دنبالش بروی! لذت تو در دوبه‌هم‌زدن، تهمت زدن، اختلاف انداختن و نسبت به کسی که می‌خواهد سرش به راه و کار خودش باشد متعرض شدن و تیشه به ریشهٔ اسلام زدن است.

به علامهٔ طباطبایی اعتراض می‌کردند که چرا وقتی ایشان برای درس بیرون می‌آید سرش را پایین می‌اندازد و به کسی نگاه نمی‌کند؛<sup>۱</sup> علامه همین مسائل را از امثال شما می‌بیند که دیگر به شما اعتناء نمی‌کند و با شما ارتباط برقرار نمی‌سازد.

ما باید به خداوند التماس کنیم و از او بخواهیم که وقتی قرار است روزگار انسان به مسائلی بگذرد، آن مسائل را مقرب خودش قرار دهد. زمان می‌آید و می‌گذرد؛ اگر انسان این شبانه‌روز را به غیبت بگذراند، می‌گذرد، و اگر هم به ذکر خدا و مسائلی مقرب و در راستای انجام تکلیف است، بگذراند، باز هم می‌گذرد.

بیست و چهار ساعت ما همان بیست و چهار ساعتی است که بر زید می‌گذرد؛ هیچ فرقی بین آن دو نیست و به اندازهٔ یک ثانیه هم به یکی کمتر از بقیه نمی‌دهند. آن وقت باید بعد از یک شبانه‌روز نگاه کرد که در پروندهٔ ما چه گناهی نوشته شده و در پروندهٔ جناب زید چه مطالب و مسائلی ثبت شده است؛ درحالی که امروز گذشته و دیگر پرونده‌اش بسته شده و پروندهٔ فردا نیز مربوط به بعد است.

بنابراین، شرط اول سلوک این است که انسان ذکر و فکر و تهجد و عبادت را همراه با اشتغالش در این دنیا قرار دهد.

گاهی افرادی مراجعه می‌کنند و می‌گویند: «ما اشتغالی داریم که مانع می‌شود قرآن بخوانیم؛ و یا باید چه کنیم تا بتوانیم برای صبح بلند شویم؟» این مسائل ساده و عادی پرسیدن ندارد؛ فرضاً انسان باید شب غذای سبک بخورد و زودتر بخوابد تا بتواند بیدار شود.

اما مطلب قابل توجه این است که چرا وقتی یک مرض و ناراحتی جدی و خطرناک برای او پیش می‌آید، این مطالب و سؤالات را در میان نمی‌گذارد و نمی‌گوید: «هفته دیگر خدمت آقا می‌رسیم و سلامی خدمتشان عرض می‌کنیم و می‌گوییم آقا دل ما درد گرفته است، آیا صلاح می‌دانید به پزشک مراجعه کنیم یا نه؟!» شخص در آن موقعیت فقط می‌گوید: «برویم به دردمان برسیم!» و دیگر نه تلفن یادش می‌آید، نه اینکه چنین آقایی وجود دارد. اگر انسان با اهتمام حرکت کند، جریانات خودبه‌خود بر وفق مراد پیش می‌آید و دیگر نیازی به سؤال و صحبت و امثال ذلک نیست.<sup>۱</sup>

چرا انسان مسائل و دردهای خود را با صداقت مطرح نکند؟! مثلاً بعضی می‌گویند: «آقا چه کار کنیم تا در درونمان احساس نیاز به وجود آید؟» بنده چه باید عرض کنم؟! این احساس بی‌نیازی بالاترین مرض است و چیزی نیست که من بگویم فلان دعا را بخوان تا احساس نیازت بیشتر شود؛ وقتی درد داشته باشی، دنبال دارو می‌روی.

احساس درد، به تأمل و تفکر برمی‌گردد؛ تأمل در بدبختی‌ها، بیچارگی‌ها، گرفتاری‌ها، مسائلی که در پیش داریم و عمری که دیگر از ما باقی نمانده است. وقتی انسان این مطالب را مدنظر قرار می‌دهد، دیگر باید گاه خورده باشد که در خودش دردی احساس نکند! اطلاع بر موقعیت خود یعنی رسیدن به درد و به دنبال

۱. *مثنوی معنوی*، دفتر سوم:

هر کجا دردی، دوا آنجا رود	هر کجا فقری، نوا آنجا رود
هر کجا مشکل، جواب آنجا رود	هر کجا کشتی است آب آنجا رود
آب کم جو، تشنگی آور به دست	تا بجوشد آبت از بالا و پست
تا «سَقْنَهُمْ رَبُّهُمْ» آید خطاب	تشنه باش «اللَّهُ أَعْلَمُ» بالصواب

(محقق)



درمان گشتن؛ کسی که چنین حالتی پیدا کرد دیگر نمی‌گوید: «حالا ببینم قضیه چگونه خواهد شد»؛ بلکه چنین فردی خود را به هر وضعیتی می‌اندازد تا به آن نتیجه مطلوب برسد.

گاهی برای بعضی‌ها الهاماتی پیدا می‌شود که مثلاً یک هفته دیگر از دنیا می‌روند؛ یک مرتبه تغییر و تحوّل در آنها به وجود می‌آید: قرض‌هایشان را می‌پردازند، از مردم کناره‌گیری می‌کنند، عبادت و تهجد می‌کنند، نماز شب می‌خوانند؛ این افراد چون فهمیده‌اند مسئله جدی است، تازه در وجود آنها درد پیدا شده است.

گاهی ممکن است فردی تا پنجاه سالگی به هر کاری که دلش بخواهد دست بزند، اما همین‌که به اعدام محکوم می‌شود، تازه به یاد اشتباهاتش می‌افتد و برای اعتذار و کسب حلالیت از جرم و جنایت خود به این طرف و آن طرف نامه بفرستد که مرا ببخشید و خدا را مدّ نظر داشته باشید! این فرد واقعاً درصدد تدارک است و دروغ هم نمی‌گوید؛ چون وقتی به اعدام محکوم می‌شود یک مرتبه ضمیر ناخودآگاه او جلوه می‌کند و حساسیت و ظرافت و حقانیت مسئله برایش ظاهر می‌گردد.

چرا در تمام این مدت حالا دست به این کار می‌زند؟ دلیلش این است که تا به حال بر روی حقیقت پرده افتاده بود و لذا باور نمی‌کرد؛ اما الآن حجاب کنار رفته و می‌بیند کار تمام است. فردی که آن واقعیت یک مرتبه برای او ملموس و محسوس می‌شود اگر از بدترین خلائق هم باشد، شروع می‌کند به حلالیت طلبیدن، نامه نوشتن و عذرخواهی کردن، آن حقیقت الآن برای او پیدا شده است؛ اما اگر بگویند: «پرونده شما با پرونده شخص دیگری عوض شده است و شما فقط شش ماه در حبس هستید و آزاد می‌شوید»، همان نامه‌هایی را که نوشته است، پنهان می‌کند و حال او تغییر می‌کند!

حکیم سنایی حکایت می‌کند که دختری به اسم مهستی مریض شده بود و مادرش خیلی قربان صدقه او می‌رفت و می‌گفت: «خدا مرا فدای تو کند و پیش مرگت شوم.» یک شب گاوشان از طویله بیرون آمد و به سمت خانه آنها

حرکت کرد؛ در میانه راه سرش را داخل دیگی کرد که آب بخورد، اما سرش گیر کرد و او در آن شب تاریک با همان دیگ به طرف آنها حرکت می‌کرد. پیرزن که خیال کرده بود عزرائیل است که به سمت اتاقشان می‌آید و استعجاب دعاى او جدی است، گفت:

کای مَقْلَموت! من نه مهستی ام      من یکی زال پیر محنتی ام<sup>۱</sup>

۱. حدیقه الحقیقه، ص ۴۵۴:

قصه‌ای ییاد دارم از پیدران داشت زالی به روستای تگاو نو عروسی چو سرو تربالان گشت بدرش چو ماه نو باریک دلش آتش گرفت و سوخت جگر زال گفتمی همیشه با دختر: از قضا گاو زالک از پی خورد ماند چون پای مُقعد اندر ریگ گاو مانند دیوی از دوزخ زال پنداشت هست عزرائیل کای مَقلموت! من نه مهستی ام تندرستم من و نیم بیمار گر تو را مهستی همی باید دخترم اوست من نه بیمارم من برفتم تو دانی و دختر تا بدانی که وقت پچاپیچ بی بلا نازنین شمرد او را به جمال نکو از او بُد شاد

زان جهان دیدگان پره‌نران مهستی نام دختری و سه گاو گشت روزی ز چشم بد نالان شد جهان پیش پیرزن تاریک که نیازی جز او نداشت دگر «پیش تو باد مردن مادر!» پوز روزی به دیگش اندر کرد آن سر مرده ریگش اندر دیگ سوی آن زال تاخت از مطبخ بانگ برداشت از پی تهویل من یکی زال پیر محنتی ام من درستم مرا بدو مشمار آنک او را بپر مرا شاید به سرش رو ز دست بگذارم سوی او رو ز کار من بگذر هیچ کس مر تو را نباشد هیچ چون بلا دید در سپرد او را به خیال بدش ز دست بداد ←

مردم همین هستند؛ اگر قضیه از آن واقعیت محسوسی که برای آنها به نحوی جلوه کرده بود تغییر کند، به همان اوضاع سابق خود برمی گردند و تمام گفته های خود را فراموش می کنند: ﴿وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا هُمْ عَنْهُ﴾<sup>۱</sup> «اگر دوباره به دنیا برگردند همان کارهایی را انجام می دهند که از آن نهی شده اند.»

بعضی می گویند واژه انسان از نسیان است.<sup>۲</sup> فراموشی و غفلت، آدمی را فرامی گیرد و افرادی که آن واقعیت ملموس را همیشه با خود داشته باشند کم هستند. اگر آن واقعیت همیشه با ما باشد، یک اربعین نمی گذرد الا اینکه در وضعیت ما تغییرات جدی به وجود می آید. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید:

وَاللَّهِ لَوْ تَدُومُونَ عَلَى الْحَالِ الَّتِي وَصَفْتُمْ بِهَا أَنْفُسَكُمْ لَصَافَحْتَكُمْ الْمَلَائِكَةُ وَ  
لَمَشَيْتُمْ عَلَى الْمَاءِ.<sup>۳</sup>

اگر بر این حالی که الآن در کنار پیغمبر نشسته اید و مسائل را استماع می کنید و حالتان عوض شده و وقایع برایتان روشن شده است باقی بمانید و بر آن مداومت نمایید، ملائکه با شما مصافحه می کنند و می توانند بر روی آب راه بروید!

چشم گریان و لب بود خندان	یار نبود که بر در زندان
که ز سر بکنند برای تو چشم	یارت آن باشد از نیاری خشم
گفته ناگفته دیده نادیده	گیرد از پرسشی اش پسندیده
به حقیقت بدان که رنگ آمیخت	هر که وقت بلا ز تو بگریخت
روز روزن بجسه نه از در او	صحبتش را مجو مرو بر او
گر تو دیدی سلام من برسان	من وفایی ندیده ام ز خسان

۱. سوره انعام (۶) آیه ۲۸.

۲. کتاب العین، ج ۷، ص ۳۰۴.

۳. الکافی، ج ۲، ص ۴۲۴.

همچنین در روایت دیگری می‌فرمایند:

لَوْ لَا تَمَرِجُ فِي قُلُوبِكُمْ وَ تَكْثُرُ فِي كَلَامِكُمْ لَرَأَيْتُمْ مَا أَرَى وَ لَسَمِعْتُمْ مَا  
أَسْمَعُ.<sup>۱</sup>

وقتی انسان از خدمت پیغمبر بیرون می‌رود، قضیه تمام نشده است، بلکه پوششی از تخیلات، افکار و زدوبندها جلوی آن حقیقت را می‌گیرد؛ پس هرچه انسان آن واقعیت ملموس را با خود داشته باشد، بیشتر می‌تواند از مواهب الهی استفاده کند.

امیدواریم خداوند دست ما را بگیرد و در تمام مراحل حیات، آنچه را که احسن است برای ما تقدیر کند و در ذیل مقام عظمای ولایت اتمّ الهی، ما را عبد و بنده خودش قرار دهد!

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد

---

۱. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۲۷؛ آیین رستگاری، ص ۱۳۱. رساله لبّ اللباب، ص ۳۹:  
«اگر این گفتار بسیار در زبان‌ها و این اضطراب و آشوب در دل‌های شما نبود، هرآینه می‌دیدید  
آنچه را که من می‌بینم و می‌شنیدید آنچه را که من می‌شنوم.»

مجلس چهاردهم

تأثير تكوينى اذكار الهى

بيست ويكم شعبان المعظم ١٤١٩ هجرى قمرى



أعوذُ باللهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ  
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى أَشْرَفِ الْمُرْسَلِينَ  
وَ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ  
وَاللَعْنَةُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

بحث در جلسه گذشته پیرامون کیفیت تطبیق و هماهنگی اوراد و اذکار با اشتغالات روزمره انسان در جریان رشد معنوی و تربیتی سالک بود. عرض شد که در سلوک الی الله، جریانی می‌تواند حق و جامع‌جمیع ظهورات صفات جمالیّه و جلالیّه خداوند باشد که با مشیّت الهی نظام تکوین انطباق بیشتری داشته باشد؛ گرچه ممکن است کیفیت اعمال سلوکی در بعضی مراحل به‌گونه‌ای باشد که سالک باید از شرکت در مسائل اجتماعی تا حدودی امتناع نماید.<sup>۱</sup> رسول اکرم و بسیاری از پیغمبران و اولیاء، برهه‌ای از عمر خود را در انزعال و عدم ارتباط با مردم به‌سر بردند، اما اینکه مسیر سلوک عبارت باشد از ترک جمیع اموری که انسان در حیات دنیوی به آنها

---

۱. البته در مباحث آینده خواهد آمد که چطور انسان باید در بعضی از مراتب، دایره ارتباط خود را با افراد قدری محدود کند تا آن اثر خاصی که مترتب بر اشتغال به مسائل معنوی و عبادی است برای او حاصل شود.

وابستگی و علقه دارد، چنین مسیری نمی‌تواند به تمام معنی‌الکلمه حق باشد. گرچه در فرمایشات امام صادق علیه السلام به «عنوان بصری» به این مسئله تصریح نشده است، اما چنین استخراج می‌شود که حضرت متذکر مسئله می‌شوند و می‌فرمایند: «من در شبانه‌روز ساعاتی را برای ورود و ذکر تعیین کردم، و این ساعات غیر از اوقاتی است که در ارتباط با مسائل دیگر به سر می‌برم.»

مطلبی که باید مورد توجه قرار گیرد این است که ذکر و ورد چه تأثیری در سلوک و رشد معنوی و تربیتی نفس سالک دارد و بالتبع کلام افرادی که در عین قائل بودن به طیّ مدارج و مراتب انسان، منکر لزوم ذکر و مراقبه هستند، چه جایگاهی دارد؟

شکی نیست که انسان موجودی مرکب از ماده و روح است؛ به عبارت صحیح‌تر نفس ناطقه‌ای دارد که قالب مادی برای آن در نظر گرفته شده و حقیقت او را این بدن تشکیل نمی‌دهد.

انسان در ارتباط با قوانین تکوین و نظام احسن خلقت، جدای از سایر موجودات نیست. اشیاء مادی در این عالم برای ادامه حیات و رشد و نمو، احتیاج به تغذیه دارند؛ زیرا نظام حاکم بر این عالم اقتضاء می‌کند که مثلاً اگر درختی بخواهد در دنیا رشد و نمو کند، به نور، آب، اکسیژن، خاک و مواد غذایی نیاز داشته باشد، و اگر این امور سلب شوند درخت خشک می‌شود و می‌میرد و تبدیل به خاک می‌شود. گرچه تمام حیوانات و گیاهان براساس خصوصیت و شاکله‌ای که دارند، در میزان ورود و خروج این مواد با یکدیگر اختلاف دارند،<sup>۱</sup> اما اگر مدتی

---

۱. من‌باب‌مثال برخی گیاهان گرمسیری مانند «زیره» کمتر به آب نیاز دارند و آن را در خود ذخیره می‌کنند، و برخی دیگر مانند درخت چنار و بید که با تبدیل آب به اکسیژن موجب تصفیه هوا می‌شوند، به آب و مواد بیشتری احتیاج دارند و اگر به آنها آب نرسد زود خشک می‌شوند و نمی‌توانند به حیاتشان ادامه دهند.



آب و غذا نداشته باشند همه از بین می‌روند. انسان نیز از این قاعده مستثنی نیست و در حیات ظاهری خود به موادی نیاز دارد که زیست او را در این دنیا تأمین کند؛ چنانچه هر کدام از فرمول‌های تغذیه بشر تغییر کند، کسالت و سایر عوارض در او مشاهده خواهد شد.<sup>۱</sup>

همان‌طور که انسان برای جسم خود به تغذیه مادی احتیاج دارد، از نقطه نظر ارتقاء و تکامل روح نیز به تغذیه نیازمند است. فرد بیکار هیچ‌وقت نمی‌تواند از جهت روحی رشد کند؛ امکان ندارد شخصی که تمام مدت زندگی خود را به ورزش و امثال آن گذارنده بتواند مکتشف و دانشمند شود.

روح و نفس انسان برای تحصیل و رسیدن به مرتبه کمال - چه نسبت به علوم ظاهری و چه نسبت به علوم باطنی - به غذا و ممارست احتیاج دارد و در این راستا اگر موانعی برای او پیش آید، طبعاً در رسیدن به آن هدف ناکام است. ابن سینا در کلامی بسیار منطقی و حکیمانه می‌فرماید:

مزاج انسان زمانی در مرحله اعتدال و به دور از افراط و تفریط قرار دارد که هیچ‌گاه میل و طلب به علم در او از بین نرود.

هروقت احساس کردید طالب علم نیستید، یا نسبت به فراگیری علوم کسالت دارید، بدانید مزاج شما مریض است. ممکن است انسان از نظر مادی و شکل و شمایل هیچ‌گونه عیب و نقصی نداشته باشد و تمام فرمول‌های صحت و سلامت بدن او در نقطه اعتدال قرار داشته باشد، اما چون از نظر روحی و معنوی میل به علم و رسیدن به کمال در او وجود ندارد، بیمار است.

---

۱. از این مسئله در طب قدیم، به اختلاف در اخلاط اربعه تعبیر می‌کردند که حقیقت آن در طب امروز نیز با بیان دیگری وجود دارد. اگر چربی یا اسیداوریک بالا برود انسان به نوعی مریض می‌شود، و اگر پایین بیاید به نوع دیگری بیمار می‌گردد و برای بهبود باید دارو مصرف شود تا به واسطه تعدیل در مزاج سلامتی حاصل شود.

صحبت در این است که عدم بیداری شب و بین‌الطلوعین تأثیر فراوانی در قوای ذهنی و فکری انسان دارد و نحوه تفکر و برداشت فرد را نسبت به حقایق تغییر می‌دهد، و لذا در روایات آمده است که روزی انسان را در هنگام بین‌الطلوعین تقسیم می‌کنند.<sup>۱</sup> نقل است که می‌گویند:

روزی ابن‌سینا وارد کلاس شد و در بین درس ملاحظه کرد شاگردانش سؤالاتی می‌پرسند که با روزهای قبل تفاوت دارد؛ به آنها گفت: «دیشب را چگونه گذراندید؟»

گفتند: «در فلان منزل با هم گعده کرده بودیم و وقتمان به شوخی و خنده و گفتگو گذشت و بعد هم خوابیدیم.»

گفت: «مسئله همین‌جاست! من اثر نماز شب نخواندن شما را در این سؤالات دریافتم!» سپس شروع به گریه کرد و گفت: «بر خودم تأسف می‌خورم که چطور وقتم را برای امثال شما - که برای رسیدن به کمالتان این قدر ارزش و ارج قائل نیستید که نیم‌ساعت قبل از اذان صبح برای نماز بلند شوید و بین‌الطلوعین بیدار باشید - قرار دادم.»

ابن‌سینا که تغییرات کلی او در اواخر عمرش از کلماتش مشهود است، این نکته را از کلام آنها متوجه شد؛ اما شخص بصیر و باتجربه - همان‌طور که اگر

۱. بصائر الدرجات، ص ۳۴۳:

«علی بن الحسین علیه السلام فی حدیث قال: "یا أبا حمزة، لا تنامن قبل طلوع الشمس فإني أكرهها لك؛ إن الله يقسم في ذلك الوقت أرزاق العباد وعلی أیدینا یجریها."»

ترجمه: «ای اباحمزه، هرگز پیش از طلوع آفتاب خواب که من این کار را برایت مکروه می‌دانم؛ به تحقیق که خداوند در آن هنگام روزی بندگان را تقسیم می‌کند و به دست ما اهل بیت آن تقدیر را اجرا می‌نماید.» (محقق)

۲. البته منظور از رزق، نان و آب و علف نیست؛ منظور بهاء و نورانیتی است که خداوند متعال در آن روز برای تلقی حقایق، به این شخص عنایت می‌کند؛ آن نورانیت مترتب بر بیداری بین‌الطلوعین است و اثرش در صورت و چهره افراد مشخص است.

شخصی دو روز غذا نخورد از دور در صورتش پیداست - از فاصله دور از صورت افراد متوجه می‌شود که آیا این فرد شب و بین‌الطلوعین را به عبادت و بیداری گذرانده است یا خیر!

این مسئله بدین جهت است که ما برای استفاده از غذای مادی و معنوی، خواسته یا ناخواسته محکوم به قوانین عالم تکوین هستیم و نمی‌توانیم خود را از تحت این نظام بیرون آوریم؛ مثلاً فردی که چاقوی تیزی را در شکم خود فرو ببرد، آن چاقو فرو خواهد رفت و دیگر فرقی نمی‌کند چه کسی این کار را انجام می‌دهد. همان‌طور که نظام این عالم چنین اقتضایی دارد و این مطلب از ابده بدیهیاتی است که به هیچ‌وجه در آن شکی نیست، نظام تربیتی انسان نیز به نحوی است که باید با مراقبه طی شود و چنانچه شخص مراقبه نداشته باشد فایده‌ای نخواهد برد.

فردی که تحصیل علوم می‌کند، باید وقت فارغی برای مطالعه داشته باشد و دیگر نمی‌تواند مهمان به منزل بیاورد، چراکه از تحصیل باز می‌ماند و در امتحان مردود می‌شود. هرکس این راه را رفته، موفق می‌شود و هرکه نرفته، خاسر است و دستش از حقایق خالی است.

وقتی که ما در قم درس می‌خواندیم، افرادی بودند که تمام اوقات خود را به پرداختن به مسائل سیاسی، روزنامه خریدن، دائماً صحبت کردن، جلسه گرفتن، تعطیل کردن دروس، راهپیمایی و امثال ذلک می‌گذراندند؛ اما چون ما به‌طور کلی کنار بودیم و اصلاً طلبه‌ای جرئت نمی‌کرد به حجره ما بیاید و معارضه یا موافقت کلی‌ای با آنها نداشتیم، از این نقطه نظر با ما سر‌آشتی نداشتند. درس خواندن و تمرکز در دروس با رفت‌وآمد مهمان و معاشرت و تفریح و گردش نمی‌سازد و جزء موانع تحصیل علم بر سر راه طلبه و دانشجویست؛ بنده می‌دیدم این یک ساعت فراغت که به رفت‌وآمد مهمان و گفتگوی با او می‌گذرد، گذشته است و دیگر بر نمی‌گردد.

شخصی داستانی را از مرحوم آقای بروجردی برای پدرمان نقل می‌کرد که من هم گوش می‌دادم؛ ایشان می‌گفت:

روزی یکی از واعظ معروف طهران که برای دیدن آقای بروجردی به قم آمده بود، ظاهراً در حجره آیه‌الله مطهری - رحمة الله علیهما - وارد می‌شود. آن شخص واعظ به منزل آقای بروجردی می‌رود و ایشان به خادم خود می‌فرمایند: «بگوئید من الآن برای ملاقات مجالی ندارم.»

مرحوم آقای بروجردی بعد از اتمام درس به اتفاق بعضی از اطرافیان خود به حجره مرحوم آقای مطهری می‌روند که از این واعظ دیدن کنند؛ وقتی وارد می‌شوند و متوجه می‌شوند که ایشان به طهران مراجعت کرده است، به آقای مطهری می‌فرمایند: «از قول من به ایشان سلام برسانید و بگوئید اگر شما یک منبر بسیار مهم در یک موقعیت خاص داشته باشید که باید برای این منبر در فرصتی کوتاه مطالعه کنید و آنوقت برای شما مهمان بیاید، آیا مطالعه را کنار می‌گذارید و به صحبت با او می‌پردازید یا اینکه عذرخواهی می‌کنید و به این مطلب اهم ترتیب اثر می‌دهید؟! من در قبال این جمعیت فضلاء و طلاب که برای درس آمده‌اند، چه جوابی باید بدهم؟!»

مرحوم آقای مطهری مطلب را به واعظ بازگو می‌کند و او می‌گوید: «نه تنها من از جواب رد ایشان ناراحت نشدم، بلکه بسیار خوشحال شدم.»

مرحوم آقای بروجردی بسیار مرد باواقعیت، باتقوا و عالمی بود. روزی بنده در منزل یکی از علمای معروف طهران بودم؛ ایشان بعضی از نوشتجاتش را آورد تا بنده مطالعه کنم. در بین آنها به مسئله‌ای برخوردم که در عین تعجب، بسیار مرا خوشحال کرد؛ ایشان از مرحوم آقای بروجردی - رضوان الله علیه - نسبت به یک مسئله وقفی استفتایی کرده بود؛ در جواب فرموده بودند:

این مسئله احتیاج به تأمل بیشتری دارد که در مراجعه به اهل خبره و بصیرت در عرف روشن می‌شود؛ تزییع وقت فقیه به این‌گونه استفتائات صحیح نیست.

مرحوم آقای بروجردی با این کلام می‌خواهد بگوید: من آدمی هستم که وقتم ارزش دارد و اهل این نیستم که افراد را دور خود جمع کنم و رساله بدهم و با

هزار کلک اطرافم را شلوغ کنم؛ من فردی هستم که احساس می‌کنم اگر بخواهم در خدمت دین و اسلام باشم، باید تحفّظ بر وقت داشته باشم و شما که شخص عالمی هستید، صحیح نیست وقت مرا با این مسائل بگیرید. این کلام نشان از واقعیت و اهل دنیا نبودن ایشان می‌کند؛ ما کجا دیگر می‌توانیم مثل اینها را پیدا کنیم؟!

باری، سالک که در مقام اثبات، از حضرت حق ابتعاد پیدا کرده و از حقیقت مجرد و صفای محض اولیه خود به دور افتاده است، باید برای رسیدن به مدارج عالی کارهایی انجام دهد که مانع از توغّل او در دنیا شود. او باید برای رسیدن به آن حقایق مجرد و به‌فعلیت درآوردن آن استعدادات و قوای اجمالی در نفس، به عبادات و مسائل معنوی اشتغال داشته باشد و از گناه و اشتغالات عامه مردم دوری کند؛ جز این چاره دیگری وجود ندارد.

اگر انسان چهل روز به ذکر و عبادت و مراقبه اشتغال داشته باشد، تمام اثرات آن اربعین با یک تهمت به رفیق و غیبت از مؤمن ختنی می‌شود و از بین می‌رود؛ مسیر و راه همین است. این دو مسئله با یکدیگر توافق و التیام ندارند؛ زیرا خداوند متعال نظام وصول به خود را منافی با ارتکاب محرّمات و امور مانع قرار داده است و از این نظام تعدّی و سرپیچی نمی‌کند.

یکی از امور لازم برای رسیدن به مقام کمال و استجماع ظهورات مختلفه صفات و اسماء جمالیّه و جلالیه حق، پرداختن به اوراد و اذکاری است که موجب تلطیف و تجرّد نفس شده و بالتّیجه انکشاف حقایقی از اسماء و صفات حق را در پی خواهد داشت؛ از این مسئله هیچ گریز و گزیری وجود ندارد.

عالم وجود دارای مراتب و مراحل مختلفی است: عالم ماده؛ عالم برزخ و مثال؛ عالم ملکوت؛ عالم جبروت؛ عالم لاهوت. این مراتب از مرتبه ماده شروع و به مراتب اسماء کلیه و مرتبه ذات حق منتهی می‌شود. سالک برای رسیدن به این مراتب، قطعاً احتیاج دارد که در هر مرحله‌ای برحسب دقت و ظرافت ظهورات عوالم علوی، اعمال متناسبی را انجام دهد. این اعمال باید برای هر مرتبه‌ای از

مراتب لحاظ شود و نمی‌توان نسق واحدی را برای جمیع این مراحل در نظر گرفت؛ زیرا انسان در قانونی نهفته است که اقتضا می‌کند در هر مرتبه‌ای برای صعود و ارتقاء به مدارج و مراحل بالاتر به یک نحوه ظهور و بروز داشته باشد، چنان‌که شما با اطفال به یک نحوه و با بزرگترها به نحوه دیگری صحبت می‌کنید.

چرا باید نماز صبح دو رکعت و نماز ظهر و عصر چهار رکعت و نماز مغرب سه رکعت باشد؟ آیا خداوند به میل و دلخواه خود - مانند میل و اراده‌ای که در ما وجود دارد - این عبادات را برای بشر قرار داده است؟!

شاکله وجودی انسان در ارتباط با طی مدارج کمالی و جریانات اطرافش اقتضا می‌کند که خداوند متعال در طول شبانه‌روز عبادات مختلفی را در نظر بگیرد: نماز صبح دو رکعت و نماز ظهر چهار رکعت باشد. طلوع فجر تأثیری بر قوای روحی و جسمی انسان می‌گذارد که لازمه آن، قیام به عبادت با این کیفیت خاص است؛ آن تأثیر، در نماز ظهر نیست و نماز ظهر تأثیر خاص خود را دارد.

این مسئله کاملاً مشهود است که حال انسان در موقع بین‌الطلوعین با حال او در هنگام غروب آفتاب تفاوت می‌کند؛ در بین‌الطلوعین که خورشید طلوع می‌کند، حال انبساط است و موقع غروب آفتاب که خورشید پرتوی خود را برمی‌چیند، حال غم و قبض حاصل می‌شود، در حالی که هر دو یکی است و هر دو مظهری از مظاهر پروردگار هستند: «وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ الْغُرُوبِ»<sup>۱</sup>. وارداتی که ممکن است در این دو حال برای انسان اتفاق بیفتد کاملاً با یکدیگر متفاوت است.

در هنگام ظهر حال مخصوصی برای انسان پیدا می‌شود که آن حال در صبح و در غروب وجود ندارد؛ لذا دعا در هنگام زوال از سایر مواقع به استجابت

۱. سوره ق (۵۰) آیه ۳۹. نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۵۴۲:

«و پیش از طلوع آفتاب و پیش از غروب آن، با حمد پروردگارت او را تسبیح کن!»

نزدیک‌تر است و بزرگان نیز به نماز ظهر بیش از سایر نمازها اهمیت می‌دادند.<sup>۱</sup> تمام این اختلافات به جهت کیفیت ارتباط بین نظام وجودی انسان و نظام حاکمی است که در اطراف او قرار دارد، و الاً این حالات نباید اختلاف داشته باشد.

تمام موجودات این عالم با یکدیگر تأثیر و تأثر و فعل و انفعال دارند؛ کرات و اجرام آسمانی در خصوصیات عالم ماده و غیرماده تأثیرات بسیار عجیب و پیچیده‌ای دارند. ارباب طلسمات و صاحبان علوم غریبه در این مسئله مطالبی دارند و اصولاً پایه علوم آنها بر ارتباط بین اجرام سماوی قرار گرفته است. اینکه یک ذکر در موقع اقتران یا تقابل بین دو جرم سماوی اثرات متفاوتی دارد، به جهت کیفیت ارتباط بین نفوس ملکوتی اجرام سماوی با قضایایی است که در این کره خاکی و سایر کرات اتفاق می‌افتد؛ این تأثیر و تأثرات موجب کیفیتی خاص از اعمال انسان می‌شود، و لذا تأثیری که عبادت و ذکر در بین الطلوعین دارد، فقط مربوط به خصوصیت آن موقع است.

ادعیه‌ای که از ائمه معصومین علیهم السلام رسیده، برای حالات و مراتب مختلف انسان در ظروف خاص خود بیان شده است؛ کسی نمی‌تواند از جانب خود کتاب دعایی را از اول تا آخر آن دوره کند. دعاهای افتتاح، ابی حمزه ثمالی، کمیل و صباح هر کدام اثر خاصی دارد که دعای دیگر ندارد.<sup>۲</sup> اثری که مناجات شعبانیه دارد ادعیه ماه رجب ندارد؛ این دعا برای ماه رجب و آن برای ماه شعبان است، و چه بسا ممکن است قرائت بعضی از ادعیه در بعضی از حالات برای انسان مناسب نباشد.

یکی از آقایان درباره عمل صالح و عمل حسن و اینکه ممکن است اینها با یکدیگر تفاوت داشته باشد این مثال جالب را آورد؛ می‌گفت:

۱. انوار الملکوت، ج ۱، ص ۱۹۷؛ مهر تابناک، ج ۱، ص ۲۳۳.

۲. این تأثیر در خصوص نماز ظهر است و حتی نماز عصر چنین نیست.

۳. البته دعای صباح به دعای کمیل بسیار نزدیک است.

روزی ما را به مجلس ختم معظمی در بالای شهر دعوت کردند. واعظ در بالای منبر به جای اینکه از آخرت، تعلق نداشتن به دنیا، مسائل قبر، حساب و کتاب و این نوع مطالب سخن بگوید که جنبه تنبّه و تذکر داشته باشد، از اقسام سگ صحبت می‌کرد و می‌گفت: «ما چند نوع سگ داریم: سگ گله، سگ وحشی، سگ پاسبان، سگ شکاری، و در اسلام ذبیحه سگ شکاری حلال است.»

وقتی از منبر پایین آمد به او گفتم: «آقا جان! حرفت حسن و خوب است، ولی حرف صالح و صلاحیت‌داری نیست. درست است که چند نوع سگ داریم اما این صحبت به درد مجلس ختم نمی‌خورد؛ اینها که فردی از خانواده خود را از دست داده‌اند، نیامده‌اند که در این مجلس از اقسام سگ صحبت بشنوند.»

هرکدام از ادعیه‌ای که از طرف ائمه علیهم السّلام برای رشد و تکامل انسان وارد شده است، مرتبه خاصی را می‌طلبد: اگر شما هنگام غروب آفتاب دعای صباحی را که مختص به صبح است بخوانید، اصلاً وفق پیدا نمی‌کند؛ اگر دعای سماتی را که برای عصر جمعه وارد شده است در صبح جمعه بخوانید، آن اثر را ندارد. دعای افتتاح در شب‌های ماه مبارک رمضان وارد است، نه صبح تا ظهر؛ این دعا برای وقتی است که انسان از سحر تا غروب مبطلی انجام نداده و روزه در او تأثیر گذاشته و بعد از افطار اثرات خاصی برای صائم پدید آمده است.

اگر قرار باشد شخصی ادعیه را از اول تا آخر مفاتیح بخواند، مثل این است که در یک دیگ برنج، سرکه، شکر و نخود ریخته شود و دیگر کسی نتواند از آن غذا چیزی بخورد. اگر گفته شود: تمام این ادعیه از معصوم است، باید گفت: خود معصوم هم این‌گونه دعا نمی‌خواند؛ امام علیه السّلام هر دعایی را در یک وقت و متناسب با حال خود می‌خوانده است.

ممکن است ذکری در یک حال برای انسان مفید باشد، اما همان ذکر در حال دیگر آن فایده را نداشته باشد، بلکه اثر آن حال قبلی را از بین ببرد؛ زیرا همان‌طور



که نظام مزاجی انسان محکوم به قوانینی است که باید برای صحت و سلامتی بدن آن قوانین را مدنظر قرار داد، همین‌طور نظام تکامل روحی و رُقَاءِ نفسانی انسان نیز محکوم به قوانینی است که برای به‌فعلیت درآمدن آن قوا باید از این قوانین پیروی کرد؛ وگرنه برای نفس تکاملی پیدا نخواهد شد.

اینجاست که بزرگان برای رشد و ترقّی سالک، اشتغال به اوراد و اذکار را از اهمّ مسائل سیروسلوک می‌دانند؛ اینکه مرحوم قاضی به علامه طباطبایی - رضوان الله علیهما - می‌فرماید: «اگر دنیا می‌خواهی نماز شب بخوان و اگر آخرت می‌خواهی نماز شب بخوان!»<sup>۱</sup> برای این است که رسیدن به کمال، بدون این عمل ممکن نیست. از اینکه مرحوم قاضی می‌فرماید: «تعجب است از کسانی که قصد رسیدن به مرتبه‌ای از مراتب کمال را داشته، ولی به قیام شب و انجام نوافل آن بی‌توجه هستند.»<sup>۲</sup> معلوم می‌شود نماز شب تأثیر بّتی و جدی در این مسئله دارد.

هرکس می‌خواهد در این راه قدم بگذارد بسم‌الله! افرادی که دارای بصیرت هستند و این راه را رفته‌اند و مطالب را از روی واقعیت بیان می‌کنند، این‌طور می‌گویند: باید برای سالک، نافله شب، اشتغال به ادعیه، دوری از محرّمات و اتیان به فرائض و مستحبات باشد و الاّ نفس نمی‌تواند به فعلیت برسد و ممکن است صد سال بدون هیچ فایده‌ای در راه بماند.

کس ندانست که منزلگه معشوق کجاست

آن‌قدر هست که بانگ جرسی می‌آید<sup>۳</sup>

ما همین‌قدر می‌دانیم که بانگ جرسی می‌آید؛ دنبال این بانگ جرس را بگیریم، إن شاء الله به منزل محبوب هم می‌رسیم. آنهایی که رفتند و رسیدند، گفتند

۱. مه‌رتابان، ص ۲۵.

۲. مه‌رتابناک، ج ۱، ص ۲۳۳.

۳. دیوان حافظ، غزل ۲۲۹.

خبری هست، شما خاطرتان جمع باشد، از یقین هم بالاتر است؛ منتها ما چنان در غفلت‌ها و تعلقات گرفتار هستیم که اینها را به شوخی و مزاح حمل می‌کنیم، ولی اینها مسلّم است.

از خداوند می‌خواهیم که سفره ما را هرچه پربارتر و دستان ما را از فیوضات خودش هرچه سرشارتر بگرداند، و تمام افعال و کردار و سرّ و سويدای ما را همان قرار دهد که بزرگان و اولیاء خود را آنچنان قرار داده است!

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد

مجلس پانزدهم

حقیقت اسماء حسناى الهى

شانزدهم شوال المکرم ۱۴۱۹ هجرى قمرى



أعوذُ باللهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ  
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى أَشْرَفِ الْمُرْسَلِينَ  
وَ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ  
وَاللَعْنَةُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

گفتار حقیر در مضامین حدیث شریف عنوان بصری به اینجا رسید که به چه دلیل امام صادق علیه السلام با توجه به آن موقعیت و مرتبه از کمال وجودی، به عنوان بصری می فرماید:

مَعَ ذَلِكَ لِي أَوْرَادٌ فِي كُلِّ سَاعَةٍ مِنْ أَنْاءِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ، فَلَا تَشْغَلْنِي عَنْ وَرْدِي  
وَأُخَذَ عَنِ مَالِكٍ وَ اخْتَلَفَ إِلَيْهِ كَمَا كُنْتُ تَخْتَلِفُ إِلَيْهِ.

«من در ساعاتی از شبانه روز به ذکر و ورد اشتغال دارم؛ تو با رفت و آمد مرا از ذکر و ورد پروردگار باز مدار! و همان طور که قبلاً نزد مالک بن انس می رفتی، الآن هم نزد او برو و مطالب خود را با او در میان بگذار!»  
عرض شد که تکامل انسان منوط به اشتغال به ذکر اسماء و کلمات حسنیای پروردگار است و هیچ فردی نمی تواند خود را از آن مستغنی بداند.

آیه شریفه ﴿أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ﴾<sup>۱</sup> دلالت دارد که مقام اطمینان

به واسطه یاد خداست و گذشت که هرآنچه که غیر از پروردگار متعال و ظهورات اسماء حسناى اوست، مجاز، زوال‌پذیر و ﴿لَا يُسْمَنُ وَلَا يُغْنِي مِنَ جُوعٍ﴾<sup>۱</sup> است و موجب تشویش و اضطراب و عدم اعتماد می‌گردد؛ حقیقت و واقعیت، فقط و فقط در ذات مقدس پروردگار است و هرکس و هرچیزی غیر از او در هر مرتبه و هر کیفیتی که باشد، در مرتبه ماهوی است، و دارای نقص و خلأ وجودی می‌باشد.<sup>۲</sup>

در آیه شریفه ﴿وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا﴾<sup>۳</sup> می‌فرماید که اسماء حسنی فقط و فقط اختصاص به ذات پروردگار دارد، و فاء در جمله ﴿فَادْعُوهُ بِهَا﴾ فاء نتیجه است که به معنای لازمه ایراد جمله قبلی می‌باشد؛ بنابراین در مقام طلب باید فقط به دنبال اسماء حسناى الهی رفت.

اسم عبارت است از نشانه، علامت و حکایت؛ سؤال از اسم شخص به معنای سؤال از علامتی است که موجب تمیز آن فرد از دیگران می‌شود. اگر اسامی اشخاص و اشیاء نباشد، نمی‌توان بین افراد مختلف و اشیاء مختلف تمیزی قائل شد؛ مثلاً اگر اسم مهمان خود را ندانیم و در مورد او از ما سؤال شود، نمی‌توانیم با ذکر مشخصه‌ای از رنگ لباس و قد و وزنش، او را از دیگران متمیز کنیم، الا اینکه این ضمائم و قرائن به حدی باشند که آن فرد کاملاً واضح و مشخص شود.

﴿هان! به یاد خداوند است که دل‌ها آرامش می‌پذیرد.﴾

۱. سوره غاشیه (۸۸) آیه ۷.

ترجمه: «نه چاق و فربه می‌کند و نه از گرسنگی بی‌نیاز می‌نماید.»

۲. البته در نحوه اشتغال ائمه علیهم السلام و اولیاء به ذکر، خواهد آمد که اشتغال آنها نسبت به سایر افراد، تفاوت دارد و انسان در هر مرتبه‌ای از اسماء حسناى الهی استفاده خاصی می‌برد که با مرتبه دیگر اختلاف دارد.

۳. سوره اعراف (۷) آیه ۱۸۰. *الله‌شناسی*، ج ۳، ص ۳۶۰.

«از برای خداوند اسماء نیکوترین و نام‌های بهترین وجود دارد؛ پس او را با آن اسماء و نام‌های بهترین بخوانید!»

اسماء حسناى الهى نشانه‌هاى حكايت‌كننده از حقايقى هستند كه آن حقايق اختصاص به ذات پروردگار دارند. اسم «عليم» از حقايقى حكايت مى‌كند كه آن حقايق فقط اختصاص به ذات پروردگار دارد؛ اسم «قدير» لفظى است كه در ماوراي اين لفظ حقايقى نهفته است و آن حقايق - كه عبارت است از قدرت و مشييت غيرقابل تفويض - اختصاص به ذات پروردگار دارد. اسامى «مريد»، «فعال»، «رازق»، «خالق»، «رب» و «نور» نيز همين طور هستند.

در دعای جوشن کبير، خداوند متعال را به اسماء حسناى او چنين قسم مى‌دهيم:  
يا نورًا فوقَ كُلِّ نورٍ؛<sup>۱</sup> «اى ذاتى كه حقايق تو را نور تشكيل مى‌دهد؛ نورى كه فوق تمام انوار است.»

چه اينكه ما نور را به معنای حقايق وجودى خارجى (ظهورات خارجى نور پروردگار به صورت ماهيات انسان، حيوان و نبات، زمين و آسمان، ملائكه و صور مجردة) بدانيم و چه اينكه نور را به معنای ظاهر بالذات و ظاهرکننده ديگرى بدانيم، در هر صورت اين اسم نور، اختصاص به ذات پروردگار دارد و تمام انوار مُشاهد و متصور ما، مادون آن نوری است كه اختصاص به او دارد.

نورى كه ما مشاهده مى‌كنيم، در چشم مى‌آيد و حال آنكه خداوند فوق ادراك بصرى مادى است؛ نوری كه ما تصور مى‌كنيم تصور امرى محدود است و حال آنكه حقايق نوريّه پروردگار نامحدود است و اصلاً به تصور نمى‌آيد؛ بنابراین، معنای اين فقره شريفه آن است كه نور مافوقى وجود دارد كه آن نور نه مُشاهد است و نه به تخيل و تصور مى‌آيد و بايد به دنبال آن نور رفت.

نورى كه ما مشاهده مى‌كنيم عبارت است از شعاع نور چراغى كه با يك پرده جلوى آن گرفته مى‌شود و يا شعاع نور خورشيدى كه يك لكه ابر مانع رسيدن آن نور به ما مى‌شود. سنایى مى‌گويد:

۱. المصباح (كفعمى) ص ۲۵۳.

منشین با بدان که صحبت بد      گرچه پاکی تو را پلید کند  
 آفتاب ارچه روشن است او را      پاره‌ای ابر ناپدید کند<sup>۱</sup>  
 اما باید نوری را تصور کرد که اگر ابری جلوی آن را بگیرد، خود آن ابر به نور تبدیل شود، و در این صورت دیگر قابل تصور نیست که این امواج یکدیگر را دفع کنند و تضارب داشته باشند؛<sup>۲</sup> نور پروردگار، نوری است که خشتی نمی‌شود و انعکاس و عکس‌العمل آن در دید ما این گونه نمود پیدا می‌کند.

از اینجا به این نکته می‌رسیم که تمام تضادها و اختلافات عالم، براساس دیدگاه ماست. همان‌طور که هر کدام از نخود و لوبیا و عدس و برنجی که در یک دیگ مخلوط شده‌اند دعوا می‌کنند که چرا مرا با دیگری قرین کرده‌اند، در جریان عالم خلق نیز وقتی خداوند تمام ظهورات مختلفه نوریّه را در قالب ماهیات مختلف قرار می‌دهد و در نظام تکوین جمع می‌کند، این اختلافات پیش می‌آید؛ لازمه اختلاف بین ظهورات، تضادم و تضارب، خودبینی و خودمحوری است. در نظام این عالم هر فردی می‌خواهد براساس حدود و رسومی که برای خود قرار داده حرکت کند و چون دیگری نیز بر روال خاص خود حرکت می‌کند، بالطبع این حدود در آن حدود تداخل می‌کند و اختلافات شروع می‌شود.

چندی پیش دو نفر برای حل بعضی از اختلاف سلیقه‌های خانوادگی آمده بودند و بنده متوجه شدم که هیچ مشکلی جز توقع زیاد آنها وجود ندارد. به آن مخدره گفتم که بنده چند دقیقه شوهر شما را ببینم، بعد شما بیایید؛ وقتی که رفت به شوهر او گفتم:

تمام اشکال شما به این برمی‌گردد که خود را در ارتباط با دیگران طلبکار

۱. دیوان حکیم سنایی غزنوی، ص ۶۱۹.

۲. می‌گویند اگر نوری را در یک طول موج و فرکانس مخصوص بر نوری دیگر به صورتی بتابانیم که دقیقاً با فرکانس نوری که از مقابل می‌آید یکی باشد، این دو نور یکدیگر را خشتی خواهند کرد.



می‌بینید. شما از امروز این قانون را پیاده کنید که همیشه خود را در ارتباط با دیگران بدهکار ببینید! فرض کنید که شما موجب گیر فردی هستید که با او اختلاف دارید و باید تا آخر ماه نسبت به حقوقی که گرفته‌اید ادای تکلیف و دین نمایید؛ بنابراین، در صورتی که به منزل آمدید و دیدید که مسائل به نحو مطلوب نیست و فلان کار انجام نشده، اصلاً نباید «چرا» در ذهن بیاورید؛ زیرا شما اصلاً طلبی ندارید که بخواهید در ازای آن مدعی باشید. البته خیال نکنید که انجام این کار آسان است؛ باید بر این تعهد خود ایستادگی کنید. مرحوم والد می‌فرمودند: «کسی که بتواند زندگی خانواده خود را برطبق مبانی اسلامی بگرداند، می‌تواند یک مملکت را اداره کند!» بعد از اینکه ایشان رفت و آن مخدره آمد، گفتم:

بنا بر بررسی انجام شده، در مسائل شما هیچ مشکلی جز رعایت یک مطلب - که البته نباید آن را به شوهرتان بگویید - وجود ندارد: اگر شما قول بدهید که هیچ وقت از شوهرتان طلب نداشته باشید و همیشه خود را نسبت به او بدهکار فرض کنید، بنده سعادت زندگی شما را تضمین می‌کنم. اگر شوهر شما نسبت به کاری ناراحت شود، نباید ناراحت شوید و همیشه احساس کنید که در انجام وظیفه نسبت به او کوتاهی می‌کنید؛ این حال باید در شما پیدا شود. گرچه بسیار مشکل است اما اگر سختی آن را یک ماه بپذیرید، حتماً موفق خواهید شد.

البته باید این مسئله را از نقطه نظر سلوکی نسبت به همه افراد گسترش داد. دستور سلوکی بزرگان به تلامذه خود و به طور عموم نسبت به سایر افراد این است که همیشه خود را در ارتباط با خلق خدا بدهکار فرض کنند. انسان باید در هنگام مباحثه و یا در اداره و بقالی، خود را نسبت به دیگری بدهکار فرض کند؛ این حالت بدهکاری یکی از مهم‌ترین دستورات سلوکی است.

در مدینه فاضله‌ای که افلاطون و فارابی راجع به آن کتاب نوشته‌اند، این مسئله وجود ندارد؛ و اگر ما این مسئله را در جامعه پیاده کردیم چه مدینه فاضله و چه اجتماعی به وجود می‌آید! این همان وحدت کلمه‌ای است که ائمه علیهم السلام

به آن سفارش می‌کردند و همان وحدت وجودی است که فلاسفه از آن اسم می‌آورند و همان مسئلهٔ یکرنگی است که اولیاء و عرفاء از آن تعبیر می‌آورند. چون که بی‌رنگی اسیر رنگ شد موسی‌ای با موسی‌ای در جنگ شد چون به بی‌رنگی رسی کآن داشتی موسی و فرعون کردند آشتی<sup>۱</sup> سلوک به معنای یکی دیدن و حذف تعینات است. در آیات شریفهٔ قرآن بر این نکته تأکید شده است که انسان باید تمام ذهن و فکر و وجود خود را به آن حقیقت بحت و بسیط ذات پروردگار متوجه گرداند؛ به هر مقدار که انسان از آن حقیقت تنازل کند و افکار و میل و باطن خود را به غیر گرایش دهد، به همان مقدار سقوط و هلاکت خواهد داشت.

این اتجاه حتی باید در مسائل حق نیز وجود داشته باشد. در هنگام نبوت پیغمبر اکرم فقط دو نفر (امیرالمؤمنین علیه السلام در ده سالگی و حضرت خدیجه سلام الله علیها) با آن حضرت بودند،<sup>۲</sup> اما حال پیغمبر در آن موقع، با حال پیغمبر در آخر عمر که جزیره العرب را گرفته بودند و می‌دانستند که سایر ممالک نیز بعداً منضم خواهد شد، یکی بود.

قبل از ارتباط با خلق، ارتباط با خالق مدنظر رسول خدا بود. اگرچه لازمهٔ اجتماع در عالم کثرت، اشتغال به کثرت است و چه انسان با افراد مؤمن حشرونشر داشته باشد و چه با افراد غیرمؤمن، بالاخره وقت او گرفته می‌شود؛ اما با وجود ارتباط با کثرت، حال پیغمبر به نحوی بود که به تعداد افراد مسلمان فکر نمی‌کرد که الحمدلله الآن در مقابل کفار صد نفر شدیم و حزب خود را زیاد کردیم؛ اگرچه به هر حال در اینجا سخن از دعوت به اسلام و ایمان و مکتب حق است. بلکه در مقابل، پیغمبر از خدا می‌خواست که در اطراف او عدهٔ کمتری باشند تا فراغت بیشتری داشته باشد.

۱. مثنوی معنوی، دفتر اول.

۲. تفسیر فرات الکوفی، ص ۳۴۱؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۴.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم کفر را در مقابل اسلام نمی‌دید تا از افزایش افراد مسلمان خوشحال شود؛ پیغمبر کفر و اسلام را در آتجاه توحید، یکی قرار می‌داد و به همان مقدار برای یک فرد مسلمان دل می‌سوزاند که برای یک فرد کافر دل می‌سوزاند. ناراحتی پیغمبر فقط و فقط از این بود که چرا پرده جهل از جلوی چشمان این کافر کنار نرفته است؛ نه اینکه در نفس حضرت حساب و کتاب و باندبازی و راست و چپی باشد و بخواهد تسویه حساب کند.

برای رسیدن به چنین مرحله‌ای است که خداوند می‌فرماید: فقط اسامی مرا بخوانید و به من و نشانه‌هایم توجه کنید که آنچه در این عالم می‌گذرد سراب است و به دنبال دیگری نروید.

شخصی را فرض کنید که برای استخدام در اداره‌ای به جای اینکه راجع به تقاضایش مستقیماً با رئیس صحبت کند، عریضه‌اش را به دربان بگوید! این دربان تا طبقه اول هم نمی‌تواند برود و کاری از او ساخته نیست. خداوند متعال راه ورود بندگانش را به حریم خود باز کرده است. اگر راه بسته بود، می‌گفتیم: «خدایا تو در را بستی، و ما مجبور شدیم به سراغ دیگران برویم»؛ اما خداوند می‌فرماید: ﴿وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا﴾؛ به دنبال من بیایید، جز من می‌خواهید به سراغ چه کسی بروید؟!

حقیقت عرفان و توحید انحصار آتجاه انسان در همه امور به سوی مبدأ واحد است. انسان باید در آتجاه خود برای انجام هر عملی اسماء حسناى الهی را در نظر بگیرد؛ باید از همان هنگام صبح که در منزل را باز می‌کند و به دنبال کسب می‌رود تا وقتی که دوباره به منزل برمی‌گردد اسم «رازق» در نظر او باشد. منظور از فقره ﴿فَادْعُوهُ بِهَا﴾ این نیست که شخص در هنگام راه رفتن در خیابان دائماً ذکر «یا رزاق» بگوید، بلکه به این معناست که انسان وجهه دل خود را آن اسماء الهی قرار دهد.

یکی از دستورات کسب رزق این است که وقتی انسان از منزل خود حرکت می‌کند، فقط یک مسئله مورد نظر او باشد و آن اینکه خود را در تحت هیمنه و

سیطره اسم «رازق» قرار دهد و بداند که اگر هزار تومان کسب کرد، این هزار تومان را «یا رازق» حواله کرده است و اگر چیزی کسب نکرد، او حواله نکرده است و دیگر از خدا طلب نداشته باشد. اگر هنگام خروج از منزل دائماً ذکر «یا رحیم؛ ای کسی که نسبت به بندگانش در مقام رحمت و عطف است» در نظر باشد، آن وقت برخورد ما در ارتباط با افراد دچار تحوّل و تغییر می‌شود.<sup>۱</sup>

خداوند متعال براساس این اسماء حسناى خود، نظام عالم را مرتب فرموده است؛ مثلاً به واسطه اسم «علیم»، علم را در هر مقوله‌ای از علوم مادی و معنوی در میان بندگانش گسترش داده است. آن فردی هم که در علوم مادی به نتایجی می‌رسد، از جانب خود نرسیده و خدا به او الهام کرده است.

ادیسون در پاسخ به اینکه چگونه به این اکتشافات و اختراعات رسیده است، می‌گوید: «نودونه درصد تلاش و یک درصد الهام». گرچه ادیسون به این یک درصد اعتراف می‌کند، اما او اشتباه بزرگی کرده و صددرصدش الهام بوده است.

یکی از دانشمندان فیزیک ما که اخیراً به رحمت خدا رفته است در جواب این سؤال که چگونه نظریه خود را در قبال نظریه نسبت اینشتین به دست آوردید، می‌گوید: «ذهن است! یک دفعه به ذهن خطور می‌کند و جرقه می‌زند.»

این جرقه از کجا آمد و چرا تا یک ساعت پیش نیامده بود؟! پس معلوم می‌شود که به‌طور کلی تمام علوم، جرقه‌ها و الهاماتی است که از جانب دیگری می‌آید؛ حال یکی قبول می‌کند و دیگری نمی‌کند.

نسبت به علوم معنوی نیز تمام مدرکات انسان جرقه‌هایی است که به واسطه نزول اسم «العلیم» بر نفوس ما وارد می‌شود و گسترش پیدا می‌کند.

حیات تمام سلول‌های ما به واسطه اسم «المحیی» است. اطباء می‌گویند تمام

۱. إن شاء الله در آینده خواهد آمد که انسان چگونه باید به این امور پردازد و با تمرین و ممارست موفق شود.

سلول‌های بدن هر بار بعد از گذشت مدت مشخصی، عوض می‌شوند؛<sup>۱</sup> حال عملیات توارث معلومات و خصوصیات طبیعی سلول‌ها و ژن‌ها<sup>۲</sup> توسط چه کسی انجام می‌شود؟ چگونه اثر واکسنی که بر ضدّ مرضی در طفولیت زده می‌شود تا آخر عمر باقی می‌ماند؟! این انتقال ارتباطات از یک سلول به سلول دیگر در سیستم دفاعی بدن انسان توسط چه کسی انجام می‌گیرد؟ این اسم «المحیی» پروردگار است که تمام سلسله اعصاب و سلول‌های این بدن را از یک مرتبه به مرتبه دیگر منتقل می‌کند و آن را جایگاهی برای احاطه و سیطره نفس باقی می‌گذارد.

انسان براساس قیاسات و قضایایی که در ذهن خود مدنظر قرار می‌دهد، به نتیجه‌ای می‌رسد و تدبیری می‌کند؛ این تدبیر از اسم «المدبر» پروردگار است که در قرآن کریم با آیه «فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا»<sup>۳</sup> به آن اشاره شده است. انسان چه بخواهد و چه نخواهد، چه بفهمد و چه نفهمد اسم «المدبر» در ذهن و تدبیر او تصرف می‌کند و عملیاتی صورت می‌گیرد تا به نتیجه برسد.

حال که نظام عالم براساس نزول اسماء حسناى الهی است، توقع آن است که ما این اسماء را در زندگی خود پیاده و اظهار نماییم؛ به عبارت دیگر همان‌گونه که پروردگار متعال براساس اسماء حسناى خود عوالم ربوبی و ملک و ملکوت را پی‌ریزی و خلق نموده و استمرار می‌بخشد، ما نیز باید در سه محور ارتباط با خود و خانواده و دیگران، آن نظام تکوین را به صورت یک تربیت عملی در وجود خود

۱. این مدت را بعضی چند روز، بعضی چهل روز، بعضی یک سال و بعضی دیگر ده سال می‌دانند.  
 ۲. در بدن انسان براساس تخمین محققان حدود سی‌وهفت تریلیون سلول وجود دارد که هر سلول دارای بیست‌وپنج هزار تا سی‌وپنج هزار ژن است. ژن‌ها ماده‌های وراثتی حامل اطلاعاتی هستند که ویژگی‌های هر فردی را از قبیل رنگ چشم و غیره تعیین می‌کنند. (محقق)

۳. سوره نازعات (۷۹) آیه ۵. *افق وحی*، ص ۵۱۷:

«فرشتگانی که تدبیر امور عالم کنند.»

پیاده کنیم؛ این معنای سلوک است. سلوک عبارت است از اینکه انسان در مقام تربیت و تهذیب نفس همان‌گونه باشد که نظام احسن خلقت بر آن اساس پی‌ریزی شده است.

اینکه بارها عرض شد: تشریح و نظام تربیتی عرفانی با نظام تکوین دقیقاً انطباق دارد به این جهت است که امکان ندارد در نظام تکوین مسئله‌ای محقق باشد و در نظام تربیتی برخلاف آن به انسان امر شود.

یکی از دوستان اخیراً برای بنده حکایتی را نقل می‌کرد؛ ایشان می‌گفت:

در دوران اقامت ما در امریکا، عیال من به یک پزشک زن یهودی مراجعه می‌کرد. این خانم چند روز از هر ماه را به این طرف و آن طرف می‌رفت و بیماران را مجاناً مداوا می‌کرد و حتی گاهی با هزینه شخصی خود به خارج از امریکا می‌رفت و به مردم سایر کشورها رسیدگی می‌نمود؛ او این روش را جزء برنامه زندگی خود به حساب آورده بود و خصوصیات اخلاقی بسیار خوبی داشت.

بنده در جواب این سؤال که این زن با این کیفیت چه جایگاهی در نظام تشریح دارد، به ایشان عرض کردم:

این مسئله بسیار دقیق و قابل توجه است؛ معیارها در آن عالم با معیارهای ما در این عالم قابل سنجش نیست. اگر او این کارها را به جهت قضایای سیاسی و استعمار و تبشیر و تبلیغ و امثال ذلک انجام دهد، پیشیزی ارزش ندارد؛ اما اگر این کارها را به عنوان یک دستورالعمل اخلاقی و تحصیل رضای الهی انجام دهد، ممکن است در روز قیامت همین پزشک یهودی در صف شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام بایستد و بنده طلبه مدعی پیروی از امیرالمؤمنین در صف یهودی‌ها قرار بگیرم؛ زیرا فقط کسی که عمل کند، پیرو علی است.

مقصود امیرالمؤمنین علیه السلام که خود مجسمه نازله اسماء حسناى الهی است، این است که آن اسماء را در عالم محقق کند؛ حال اگر ما اسماً بگوییم پیرو

امیرالمؤمنینی هستیم که مرتبه ظهور آن اسم کلی پروردگار در قالب بشری است، ولی رسماً خلافتش را انجام دهیم، صحیح نیست و راه به جایی نخواهیم برد؛ نظام سلوک عبارت است از اینکه اسماء حسناى الهی در زندگی انسان پیاده شود.

البته ما نباید فقط به یک اسم تمسک کنیم و بقیه اسمی را رها کنیم؛ افراط و تفریط، هر دو غلط است. در کنار اسم «جواد» اسم «مدبر» نیز وجود دارد؛ آیه شریفه می‌فرماید: ﴿وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسِطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا﴾<sup>۱</sup> «ای پیامبر، نه این‌گونه باش که دست خود را بر گردن بیاویزی و هیچ انفاقی از تو بروز و ظهور نکند، و نه آنکه هرچه داری ببخشی و در بیت خود بنشینى و دیگر چیزی نداشته باشى.» این مسئله مهم است که انسان حالت اعتدال و عقلایی داشته باشد و عقل خود را به کار ببندد و مصلحت را مدنظر قرار دهد.

بنا بر آنچه گذشت اسم «جواد»، «فیاض»، «علیم»، «قدیر»، «رحیم» و «عطوف» همه از اسماء حسناى الهی هستند و اسم عبارت است از کلمه‌ای که حاکی و نشان‌دهنده واقعیتهای است، و این اسم به لحاظ آن واقعیت، دارای شرافت یا قباحت می‌شود.

باتوجه به اینکه هر لفظ و صوتی، دارای طول موج خاصی است که به پرده گوش می‌خورد و به واسطه عصب حالتی را در انسان به وجود می‌آورد، پس چرا اگر شخصی کلام خوشحال‌کننده‌ای به شما بگوید، خوشحال می‌شوید و اگر طعنه‌ای بزند و تعریضی کند، متأثر می‌شوید؟ پاسخ این است که خود این صوت به تنهایی مؤثر نیست و معانی ماورای این صوت که صوت از آن حکایت می‌کند، در نفس مؤثر است و گاهی شما را منبسط و گاهی متألّم و منقبض می‌نماید.

بنابراین، منظور از آیه ﴿وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا﴾ این است که در

۱. سوره اسراء (۱۷) آیه ۲۹.

ماورای این اسماء، معانی خاصی قرار دارد که باید خداوند متعال را به آن معانی خواند و آن معانی را مورد نظر قرار داد؛ و الا ذکر لفظی «یا علیم» و «یا رازق» و «یا رحیم» و «یا الله» را کفار و منافقین هم می‌گفتند. حقیقتی که در ماورای این اذکار وجود دارد، اسماء الهی است و این کلمات، الفاظی حکایت‌کننده از مرتبه‌ای است که آن مرتبه نشانه پروردگار است؛ مثلاً حروف قاف و دال و یاء و راء در اسم «قدیر» از حقیقتی حکایت می‌کند که آن حقیقت اسم الله است.

براین اساس است که در روایات از ﴿وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى﴾ تعبیر به ائمه علیهم السّلام شده است.<sup>۱</sup> معنای ﴿وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى فَادْعُوهُ بِهَا﴾ آن است که ائمه علیهم السّلام نشانه‌های قدرت و علم پروردگارند! اگر فردی بخواهد علم خدا را بیابد، باید به سراغ حضرت بقیة الله ارواحنا فداه برود که مظهر اسماء الله است، نه امثال بنده که به اندازه یک مورچه هم علم ندارند؛ اگر شخصی بخواهد قدرت پروردگار را دریابد، باید به سراغ امیرالمؤمنینی برود که خورشید را جابه‌جا می‌کند،<sup>۲</sup> نه بنی آدمی که قدرت برداشتن یک وزنه دویست کیلویی را نیز ندارد.

۱. الکافی، ج ۱، ص ۱۴۳:

«عن معاوية بن عمار، عن أبي عبد الله عليه السلام في قول الله عز وجل: ﴿وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى فَادْعُوهُ بِهَا﴾ قَالَ: «نحن والله الأسماء الحسنى التي لا يقبل الله من العباد عملاً إلا بمعرفتنا.»

معادشناسی، ج ۴، ص ۲۴۳:

«معاوية بن عمار از حضرت صادق علیه السلام حدیث می‌کند که در قول خدای عزوجل: ﴿و از برای خداست اسماء حسنی؛ پس خدا را به آن اسماء بخوانید﴾ حضرت فرمود: «سوگند به خدا که ما اسماء حسنی هستیم، آن چنان اسمائی که خداوند از بندگانش هیچ عملی را قبول نمی‌کند، مگر به معرفت ما.»

۲. مسجد ردالشمس مدینه مکانی است که امیرالمؤمنین علیه السلام از آنجا با اشاره‌ای خورشید را پس از غروب برگرداندند و نماز عصر را که نخوانده بودند، ادا نمودند.

۳. الکافی، ج ۴، ص ۵۶۱؛ الإرشاد، ج ۱، ص ۳۴۵؛ وقعة صفین، ص ۱۳۵.



اگر کسی بخواهد قدرت خدا را ببیند، به سراغ پیغمبری برود که با یک اشاره ماه را دونیم می‌کند و نیمی را در سر جای خود نگه می‌دارد و نیم دیگر را هفت شوط به دور کعبه طواف می‌دهد و بعد به نیم دیگر می‌چسباند.<sup>۱</sup> اگر دست ما مستقیماً به او نمی‌رسد، حداقل براساس ﴿وَأَبْتَعُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ﴾<sup>۲</sup> به سراغ پیغمبری برویم که چنین قدرتی دارد.

البته شاید بتوان گفت که قدرت پیغمبر این نیست که ماه را دونصف می‌کند، ماه که جرمی بیش نیست؛ قدرت رسول خدا این است که انسان را از مرحله حیوانیت به مرتبه‌ای می‌برد که می‌تواند معارفی را که در نفس پیغمبر است ادراک نماید؛ این معجزه است، نه شق القمر و ردّ الشّمس که در چشم ما بزرگ می‌آید.

مرحوم آقای حدّاد می‌فرمودند:

چهارهزار معجزه پیغمبران به پای یک کلام ما نمی‌رسد.<sup>۳</sup>

مدعی زیاد است ولی ایشان گزاف و لغو نمی‌گفت و از عهده این جمله

۱. مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۱۲۲.

۲. سوره مائده (۵) آیه ۳۵. معادشناسی، ج ۹، ص ۱۲۹:

«و به سوی پروردگار، وسیله‌ای بجوید.»

۳. مطلع انوار، ج ۲، ص ۱۷۳، تعلیقه:

«مرحوم والد می‌فرمودند:

آقای حدّاد - رضوان الله علیهما - می‌فرمودند: «این مردم وقتی که پیش ما می‌آیند، فوراً از معجزه و امر خارق عادت صحبت می‌کنند و طالب ابراز این امور از ما می‌باشند، اما نمی‌دانند که مسیر ما مسیر هدایت و دستگیری است و این مسیر عبور از عوالم نفس و کثرات و حُجُب نفسانیه است، نه اظهار و ارائه خوارق عادات و کرامات؛ انجام این امور چه دردی از مردم دوا می‌کند؟! ولی اینان باید بدانند که آنچه مُعدّ و موجب حرکت و فعلیت استعدادات است، کلمات و بیانات ماست که حکم اکسیر را دارد و برای تأسی و پیروی و انقیاد، همانند کیمیا مؤثر و کمیاب است، و هرکدام از این بیانات از چهارهزار معجزه بالاتر و مؤثرتر و راه‌گشا تر و کارسازتر است!»

برمی آمد و توان انجام چنین کاری را داشت؛ می خواهند بفرمایند آن کاری را که ما انجام می دهیم از طاقت بشری و مسائل مادی بیرون است و این مسئله مهم است، و الا هر چه سعی کنید که در این دنیا کارهای عجیب و غریب انجام دهید، گستره همه اینها در عالم ماده است. باید به دنبال چنین شخصی رفت.

بنابراین، اینکه در روایت آمده است که منظور از اسماء حسناى الهى ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین هستند، به این جهت است که آنها مظهر تام اسماء الهی هستند که در مقابل ما قرار گرفته اند؛ به عبارت دیگر اگر انسان مادی - که به خودی خود نمی تواند از محدوده تصورات و تخیلات خود، گامی فراتر به متافیزیک بگذارد - بخواهد به آن سمت حرکت کند، چون باید با همین حواس و استعدادات حرکت کند، لذا خداوند برای بشر کسی را قرار داده که او مظهر تام اسماء حسناى الهی است. گرچه انسان و به طور کلی هر موجودی از موجودات، مظهر اسماء حسناى الهی هستند، ولی نسبت بین افراد عادی و ائمه علیهم السلام مانند نسبت یک ریگ به بیابان است؛ لذا باید برای رسیدن به آن مرتبه اطلاق و مالانهایه به دنبال آنها رفت.

از این موقعیت گاهی به «اسم» و گاهی به «کلمه» تعبیر آورده می شود؛ همان طور که اسم را به آن واقعیت اطلاق می کنیم و این لفظ را حاکی از آن واقعیت می دانیم، کلمه نیز بدین گونه است. کلمه عبارت است از حقیقتی که متکلم در مقام ایراد آن حقیقت است.

کلمه در موارد مختلفی از آیات قرآن ذکر شده است:

﴿إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ أَلْقِنَهَا إِلَى مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِّنْهُ﴾<sup>۱</sup>

۱. سوره نساء (۴) آیه ۱۷۱. *مهر تابان*، ص ۱۹۷، تعلیقه ۱:

«جز این نیست که مسیح، عیسی بن مریم، رسول خداست و کلمه خداست که او را به مریم القاء کرده است و روحی از خداست.»

﴿فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَىٰ وَكَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا﴾؛<sup>۱</sup>

﴿ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ﴾؛<sup>۲</sup>

﴿وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ﴾.<sup>۳</sup>

کلمه به معنای واقعیت و حقیقتی است که مورد ارادهٔ مرید و متکلم است و می‌خواهد آن را بیان کند. آن حقیقت گاهی ممکن است مانند آیهٔ اول که حضرت عیسی را کلمهٔ الله می‌داند وجود و نفس آدمی باشد، و گاهی ممکن است عبارت از مرام و ممشایی باشد؛ آن مرام نیز یا ممشای باطل کفار است که می‌فرماید: ﴿وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَىٰ﴾، و یا ممشای حق صراط مستقیم است که می‌فرماید: ﴿وَكَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا﴾. محصل مطلب آنکه هر دو تعبیر اسم و کلمه نشان‌دهندهٔ واقعیتی است که آن واقعیت یا در ارتباط با حق مورد لحاظ قرار می‌گیرد یا در ارتباط با باطل.

مطالبی که گذشت پیرامون کلمهٔ «اسماء» بود، اما چرا ما باید به واسطهٔ اسماء حسنای الهی به دنبال خدا برویم؟ آیا کارها و تمرین‌هایی که در اویش، مرتاض‌ها،

۱. سوره توبه (۹) آیه ۴۰. امام‌شناسی، ج ۱۰، ص ۲۰۸:

«پس خداوند سکینه و آرامش خود را بر پیغمبر فرو فرستاد و او را به لشکریانی که شما آنها را ندیده‌اید مؤید نمود و کلمه و ندای کافران را پست نمود (که نتوانستند او را بگیرند و بکشند) و کلمه و ندای خداوند، آن فقط کلمه و ندای بالاست.»

۲. سوره ابراهیم (۱۴) آیه ۲۴. امام‌شناسی، ج ۱۶، ص ۲۲۹:

«ای پیغمبر! آیا ندیدی چگونه خداوند مثلی را زده است؟! قرار داده است کلمهٔ طیبه را مانند درخت طیب که تنه‌اش ثابت و شاخه‌اش در آسمان می‌باشد.»

۳. سوره ابراهیم (۱۴) آیه ۲۶. امام‌شناسی، ج ۱۸، ص ۲۶۳:

«و مثل کلمهٔ خبیثه، همچون درخت خبیثی می‌باشد که از روی زمین از بیخ‌وبن کنده شده و برآمده است و ثبات و قراری ندارد.»

هنود و افراد سایر مذاهب و ملل برای تقرب در مسائل عبادیشان انجام می دهند، آنها را به نتیجه می رساند؟ اگر انسان به دنبال واقعیت می رود و می خواهد معرفه الله را کسب کند، باید به لوازم آن واقعیت ملتزم باشد و راهی را برود که صاحب خانه آن را ارائه می کند و نشان می دهد؛ نه اینکه از طرق ابداعی دیگران براساس تخیلات و اوهام عمل نماید.

افراد بسیاری بودند که می خواستند سرخود و جلوتر از دستورات حرکت کنند، ولی راهشان باطل شد و عمرشان ضایع گردید.

بنده احساس می کردم یکی از شاگردان مرحوم والد از پیش خود کارهایی را انجام می دهد؛ وقتی به او تذکر می دادم که آیا این کارها را با اجازه و زیر نظر ایشان انجام می دهید، با لبخند از کنار مطلب رد می شد. گذشت تا اینکه روزی مرحوم آقا آن شخص را خواستند و به او که به تدریج در حال تعطیل کردن کسب و کار خود بود، فرمودند: «شما باید بیش از این مقدار به کسب و کار اهتمام داشته باشید!» اما به حرف ایشان توجهی نکرد و حتی بعد از اینکه ایشان دوباره با او صحبت کردند که این مطالبی که مطرح می شود، مطالبی نیست که سرسری گرفته شود، به همان روال گذشته ادامه داد.

از این قضیه گذشت تا اینکه روزی ایشان که در سر سفره مهمانی کنار بنده بود، گفت: «از شما سؤالی دارم؛ اگر کسی مستقیماً با امام زمان علیه السلام ارتباط داشته باشد، آیا احتیاج به استاد دارد؟»

گفتم: «این مطلب به عنوان یک قضیه منفصله<sup>۱</sup> خالی از دو طرف نیست: این مطالب او یا با مطالبی که استاد می گوید مطابق است، یا مخالف آن است؛ اگر با

---

۱. «قضیه شرطیه منفصله» قضیه ای است که در آن، در مورد جدایی و انفصال و تباین دو طرف نسبت، حکم ایجابی یا سلبی می شود؛ مانند: «عدد یا زوج است یا فرد» و «این چنین نیست که عدد یا زوج باشد یا بر دو قابل تقسیم باشد». رجوع شود به *الجواهر النضید*، ص ۸۳. (محقق)

مطالب استاد یکی است، وقتی شما نزد استاد خود هستی و مسائل را دریافت می‌کنی، دیگر چه نیازی به ملاقات با امام زمان است؟! و اگر مطالب و دستوراتی که این امام زمان می‌دهد در جهت عکس و مخالف با دستورات و اوامر و نواهی استاد قرار می‌گیرد، شما باید فاتحه آن امام زمان را بخوانید! زیرا کسی که تو را به جایی رسانده که می‌توانی امام زمان را ببینی، همین استاد است؛ پس چطور ممکن است استاد، تو را تالاب مرز بیاورد و بعد تو را رها کند و بلکه با دستورات مخالف، تو را در جهت ضد امام زمان قرار دهد؟!»

بله، در بسیاری از موارد اتفاق افتاده است که وقتی بعضی از شاگردان استاد به مراتبی می‌رسیدند، آنها را به افراد دیگری - غیر از امام زمان علیه السلام - احاله می‌دادند؛ در این مسئله که استاد بگوید: «از این به بعد که تو متصل شدی دیگر با تو کاری ندارم» مشکلی وجود ندارد، ولی صحبت در این است که استاد می‌گوید: «تو باید برای سعادت خود این کار را انجام دهی» و بعد امام زمان شما برخلاف آن دستور می‌دهد! پس به دلالت التزام، استاد به شما می‌گوید این امام زمان دروغ است و شما او را راست می‌پندارید؛ لذا نباید توجه کنید.

ما این مطالب را به ایشان گفتیم ولی مؤثر واقع نشد. مدت‌ها گذشت تا اینکه روزی مرحوم آقا شخصی از رفقا را فرستادند که از قول ایشان به او بگوید: این امام زمانی که شما به دنبال او هستید شیطان است، امام زمان نیست. شما نگوئید که بزرگان دیدند و احساس کردند، ولی سکوت کردند و ما را در گمراهی و ضلالت باقی گذاشتند.

اما متأسفانه این پیغام مرحوم آقا هم مؤثر واقع نشد.

غرض از ذکر این حکایت این بود که این مسئله بسیار مهم و این وادی بسیار خطیر است؛ در این وادی از هر طرف جنود شیطان و ابالسه برای گمراه کردن در کمین‌اند و به همین جهت است که انسان به یک فرد خبیر نیاز دارد. اگر مسئله به نحوی بود که در قدرت و توان هر شخصی بود که بین حق و باطل را تمیز دهد و

بین اسماء حُسنی و غیر اسماء حُسنی فرق بگذارد، دیگر جای صحبت و اشکالی وجود نداشت.

إن شاء الله در جلسه آینده راجع به خصوصیت اسماء و اذکار و کیفیت تأثیر و تغییر و تحوّل اسماء در نفس، مطالبی مطرح خواهد شد.

امیدواریم که خداوند متعال ما را در همان صراط و منهج و ممشای راه یافتگان به حریم قدس و واردین و وافدین به مقام امن و امان - که ائمه معصومین و اولیاء عظام هستند - پابرجا و ثابت قدم قرار دهد! در دنیا و آخرت دست ما را از دامان اولیاء کوتاه مگرداند! در دنیا از زیارت آنها و در آخرت از شفاعت آنها محروم نفرماید! افکار و اقوال و سرّ و سويدای ما را همیشه مورد رضا و خشنودی خود قرار دهد!

اللهم صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ

مجلس شانزدهم

ضرورت استمرار بر اذکار و تمرین اعمال حقیقت آن در  
زندگی

ذی القعدة الحرام ۱۴۱۹ هجری قمری





أعوذُ باللهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ  
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى أَشْرَفِ الْمُرْسَلِينَ  
وَ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ  
وَاللَعْنَةُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

قال الإمام الصادق عليه السلام لعنوان البصري:  
مع ذلك لي أوراظ في كل ساعة من آناء الليل والنهار، فلا تشغلني عن وردى  
وخذ عن مالك واخلتف إليه كما كنت تختلف إليه.

«امام صادق عليه السلام به عنوان بصرى مى فرمايند: «وقت مرا نگیر! من  
در طول شبانه روز اوراد و اذکارى دارم که این رفت و آمد تو مانع است؛ پس  
مرا از ورد و ذکرم باز ندار و همان طور که قبلاً به مالک بن انس مراجعه  
مى کردى الآن هم به او مراجعه کن!»

در جلسه گذشته راجع به آیه شریفه ﴿وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا﴾<sup>۱</sup> و کیفیت  
استدعا و چگونگی طلب کردن از خداوند و مقدمات لازم آن مطالبی عرض شد.

---

۱. سوره اعراف (۷) آیه ۱۸۰. *الله شناسی*، ج ۳، ص ۳۶۰.

«از برای خداوند اسماء نیکوترین و نامهای بهترین وجود دارد؛ پس او را با آن اسماء و نامهای  
بهترین بخوانید!»

صحبت در این است که آیا طلب امری اعتباری است، یا نیازی فطری؟ آیا اینکه انسان از پروردگار تحقق اسماء و صفات الهی در وجود خود را طلب می‌کند، امری خارج از اهداف زندگی تلقی می‌شود؟ آیا خداوند به واسطه طلب بنده خود خوشحال می‌شود و او را در زمره مقربین و صالحین درمی‌آورد و اگر ما طلب نکنیم بهشت خدا خالی می‌ماند و لذا ما منتی داریم، یا اینکه طلب، نیازی فطری است؟

طی جلسات گذشته، درباره نیاز ذاتی انسان به ورود در مقام اسماء و صفات الهی و لزوم رفع حُجُبِ ظلمانی و به فعلیت رساندن استعدادهایی که خداوند در کُمون انسان قرار داده است، مطالبی ذکر شد. عرض شد که راه سیروسلوک و طریق الی‌الله، مسیر طبیعی و نیاز فطری و وجدانی بشر است؛ اگر طلب نکنیم چه کنیم و این مردمی که در مقام طلب نیستند چه تاج کرامتی بر سر خود گذاشته‌اند؟ افرادی که دنیای خود را بدون هدف و نتیجه می‌گذرانند، از آن مسیر طبیعی خود خارج شده‌اند و گوهر ارزشمندی که قابلیت نگین شدن برای دست سلطان را دارد به دست اطفالی سپرده‌اند که آن را خرد می‌کنند و دیگر ارزش و استعداد جلا و پرداخت و به فعلیت رساندن آن را از بین می‌برند.

گذشت که معنای فقره ﴿فَادْعُوهُ بِهَا﴾ در آیه شریفه ﴿وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا﴾ این است که انسان باید خود را در تحت سیطره و نفوذ و تأثیر تکوینی اسماء الهی قرار دهد. فقط نشستن و تسبیح‌انداختن و یا الله گفتن و بعد به هر کار دلخواهی دست زدن، خود را گول زدن است.

همان‌طور که وجود مقدس پروردگار در مقام ذات، حقیقت محض و کمال مطلق است، اسماء الهی که تراوشات آن ذات و صفات الهی که لازمه آن اسماء هستند نیز به اطلاق و کمال پروردگار دارای حقیقت مطلقه و کمال مطلق می‌باشند؛<sup>۱</sup>

۱. جهت اطلاع بیشتر پیرامون کمال مطلق اسماء و صفات الهی رجوع شود به *الله‌شناسی*، ج ۱، ص ۲۲۶.

لذا کسی که می‌خواهد خود را به آن کمال مطلق برساند باید از راه‌هایی که طریق رسیدن به آن مقصد است صعود کند و بالا برود.

آیا غیبت کردن، تهمت زدن، وقت خود را بیهوده گذراندن، با خلق خدا بدرفتاری کردن، منافع را برای خود خواستن، در قضایا و در مسائل خودمحمور بودن و معیارها را با ملاک‌های شخصی سنجیدن، راه‌های رسیدن به خداست؟! اگر کسی بنشیند و دست به هر کاری بزند و هر تصمیمی که می‌خواهد بگیرد و دل خود را به چند کلامی از اذکار و اوراد و آیات قرآن خوش کند، باید بداند که به بیراهه رفته است و *لَمْ يَزِدْ مِنَ اللَّهِ إِلَّا بُعْدًا*؛ انسان به هر مقدار که برخلاف آن طریق حرکت کند، از آن مبدأ فاصله گرفته است و هیچ اثری بر اعمال او مترتب نمی‌شود. اسماء الهی حکم دانشگاهی را دارد که یک دانشجوی می‌خواهد در آن تحصیل کند. اگر دانشجوی را به سالن تشریح ببرند، نمی‌تواند صحت و سقم مطالبی را که در فیزیولوژی و امثال‌ذلک می‌خواند، تشخیص دهد؛ نمی‌تواند اثرات میکروب را بر اعضاء و جوارح و سیستم‌های بدن ببیند. دانشجوی باید آنچه را استاد تدریس می‌کند عملاً با چشم خود مشاهده کند؛ باید خودش سیستم گردش خون و تأثیر دارو و سم را بر سیستم عصبی بدن مشاهده نماید؛ باید آنچه در کتب مختلف خوانده در مقام عمل پیاده کند و فقط به‌عنوان یک تئوری به آنها اکتفا نکند که ممکن است در آنها اشتباهاتی وجود داشته باشد.

اگر قرار باشد که شخص آنچه را استاد درس می‌دهد طوطی‌وار حفظ کند، این مطالب فقط به‌عنوان یک نوار در ذهن او وجود دارد و نمی‌تواند آنها را باور و وجدان کند.

یک دانشجوی مهندسی معماری که نحوه ساختن و ساپورت کردن پل، ستون زدن و امثال‌ذلک را مطالعه می‌کند، باید میزان فشار و تناژی را که بر هر ستون

وارد می‌شود محاسبه کند و در مقام عمل نیز تجربه نماید؛ من باب مثال عملاً مشاهده کند که یک زاویه بسته شده به یک پل چقدر می‌تواند از فشار وارد شده بر هر سانتیمتر مکعب پل کم کند. نتیجه اینکه اگر عملاً دانش خود را تجربه نکند و بعد از چند سال درس خواندن دست به کاری بزند، یک مرتبه به واسطه عدم تحمل وزن اضافی، یک ساختمان چندطبقه فرو می‌ریزد.

راه خدا و طریق الی‌الله نیز از همین قبیل است. خداوند متعال دارای اسماء مختلفه کلیه است؛ ودود، رحیم، علیم، رازق، عطوف، مدیر، مدبر، قادر، اسماء کلیه الهی هستند که هرکدام از اینها اثر خاصی در عالم تکوین به وجود می‌آورند. البته منظور از عالم تکوین فقط عالم ماده نیست، بلکه جمیع عوالم زاییده شده از اسماء کلیه الهی را شامل می‌شود.

در وجود هرکدام از ما به تناسب موقعیت‌های مختلف، صفات و اندوخته‌هایی نهفته است. آثاری که از ما بروز و ظهور می‌کند نتیجه آن صفات و اندوخته‌هایی است که در وجود ما قرار دارد، و این یک مطلب بدیهی است. شخصی که قوه تدبیرش پسندیده و در حد مطلوبی است، باید مسئول یک نهاد و سازمان شود، نه آن کسی که در آن حد نیست؛ اگر جای این دو را عوض کنند فساد پیدا می‌شود، چراکه عمل خارجی معلول صفات نفسانی است و به مقدار قوت و ضعف آن صفات، عمل خارجی نیز تفاوت پیدا می‌کند. امام جماعت در مسجد یک قریه، به مقداری که مسائل حلال و حرام و احکام زکات را بداند کفایت می‌کند، ولی صرف اطلاع از مسائل مربوط به گاو و گوسفند در مورد امام جماعت مسجدی که مراجعه‌کنندگان آن دارای سطوح عالی علمی هستند، دیگر مکفی نخواهد بود و در صورتی که جای هرکدام از این دو نفر را عوض کنند، عمر یکی از آنها ضایع شده، و دیگری فساد به بار می‌آورد.

مرحوم والد - رضوان الله علیه - در همان سال‌های بعد از سنه چهل و دو گاهی افراد فاضل و خوش‌بیانی را که می‌توانستند مسائل روز را مطرح کنند، به

مسجد قائم دعوت می‌فرمودند؛ مانند مرحوم آیه‌الله آذری که اخیراً به رحمت خداوند رفته‌اند و دیگر مرحوم صدر بلاغی که خداوند ایشان را هم مورد رحمت خود قرار دهد.

مرحوم صدر بلاغی بسیار بلیغ و خوش‌بیان بود. بنده باینکه در آن موقع کوچک بودم و تقریباً هشت سال داشتم، ولی در همان دوران در من یک روحیه تجسّسی وجود داشت که می‌خواستم از همه چیز سر در بیاورم. شب‌ها بعد از اتمام منبر مرحوم صدر بلاغی ماشینی می‌آمد و اول ایشان را به اتفاق مرحوم آقا به منزل می‌رساند و بعد ما را به منزلی که در خیابان آهنگ داشتیم می‌آورد. بنده به صحبت‌هایی که در بین راه می‌شد به خوبی گوش می‌دادم و الآن تمام آنها را بدون هیچ تغییری در ذهن دارم.

یکی از آن شب‌ها که مرحوم آقا با مرحوم صدر بلاغی در قسمت عقب و من هم در قسمت جلوی ماشین نشسته بودیم، صحبت از کیفیت اداره اجتماع دنیا پیش آمد که نه تنها جامعه ایران بلکه دنیا بر چه محوری می‌گردد. ایشان به مرحوم صدر بلاغی رو کردند و فرمودند:

آقا، دنیا براساس جهل می‌گردد، جهل! شما ببینید قوانینی را که حکومت‌ها وضع می‌کنند آیا قوانین علمی و منطقی و عقلایی است یا قوانینی براساس کثرت‌طلبی دنیا، شهوت و رسیدن به مادیات؟!

آیا در حال حاضر هیچ‌گاه اتفاق افتاده که وقتی می‌خواهند رئیس‌جمهوری را در دنیا انتخاب کنند، در تبلیغاتش مدارک علمی او را مورد توجه قرار دهند؟! مثلاً اینکه برای تبلیغ انتخاباتی ریاست‌جمهوری امریکا هنرپیشه‌ها را می‌آورند بدین معناست که دنیا را به دست یک هنرپیشه می‌دهند. اگر فردی به رئیس‌جمهور عراق بگوید که شما صرف‌نظر از درجه نظامی، چه علم و مدرک و تخصصی دارید، جز اینکه بگوید: تخصص و هنر من کُشتن و مملکت را نابود کردن و روی پای خود ایستادن است، پاسخی نخواهد داشت.

اگر دانشمند یا مخترعی بخواهد از کشوری به کشور دیگر سفر کند، نهایتاً صد نفر از افرادی که او را می‌شناسند و با او در تماس هستند به استقبال او می‌روند، درحالی‌که شخصاً به یاد دارم در روزنامه‌های زمان سابق نوشته شده بود که وقتی یکی از هنرپیشه‌های خارجی به ایران آمده بود، تا دو کیلومتری خیابان‌های فرودگاه بسته شده بود؛ تمام این قضایا به جهت حکومت جهل است.

آیا این استقبال عجیب نسبت به افرادی که از ایران به کشورهای خارجی می‌روند و چند لگد به یک توپ می‌زنند، براساس عقل است؟! آن‌هم مسئله‌ای که اگر نگوییم نود درصد، حداقل شصت درصد مربوط به شانس است؛ این عقل ما و عقل دنیای امروز است!

جالب اینکه سرمداران مردم نیز در مقابل این قضیه موضع می‌گیرند! ما که به‌عنوان رهبر و لیدر و خط‌دهنده و حرکت‌دهنده جامعه به سمت کمال هستیم، منفعلانه و متأثر از این جریان احساسی، آن را به‌عنوان یک ارزش به دنیایی اعلام کنیم که از ما این توقع را ندارد.

می‌گویند که اگر یک‌هزارم از این مبالغ‌عجیبی را که امروزه در دنیا برای ورزش خرج می‌شود، صرف بهبود بهداشت جهانی کنند، به‌طورکلی ریشه تمام امراض از روی زمین برداشته می‌شود؛ آیا واقعاً عقلایی است که این همه فقر، بیچارگی، مرض و فلاکتی را که وجود دارد در یک طرف قرار دهیم و دویدن آقایان از این طرف به آن طرف را در یک طرف دیگر قرار دهیم؟! براین اساس است که ایشان می‌فرمودند: «دنیا براساس جهل می‌گردد.»

معنای این جمله آن است که محوریت دنیا براساس علم نیست؛ وقتی پیچ رادیو را باز می‌کنید، به‌جای صحبت از تعالی اخلاقی و کشفیات علمی، صحبت از زدن و گرفتن و کشتن و این قبیل مسائل است؛ این محوریت جهل است نه علم! علی‌کلّ حال در آن شب مرحوم آقا این مطلب را به مرحوم صدر بلاغی فرمودند و ایشان هم شب بعد عیناً آن را بالای منبر بیان کردند و گفتند: «ببینید

چنین مغز متفکری می‌گوید دنیا براساس جهل است.»

دو روز بعد، از سازمان امنیت برای مرحوم آقا یک ورقه آمد که به جهت اهانت منبری شما به اعلی حضرت، به سازمان امنیت تشریف بیاورید! شخصی که در سازمان امنیت با ایشان صحبت کرد، گفته بود: «ما می‌دانیم حرف شما درست است، ولی هر حرفی را نباید بیان کرد»؛ ایشان فرموده بودند: «این مطلبی را که این آقا در بالای منبر گفته‌اند یک صحبت خصوصی بوده است.» او نیز گفته بود: «ما هم هزار حرف خصوصی داریم، اما چرا شما گذاشتید این حرف در بیرون مطرح شود؟» مرحوم آقا پاسخ داده بودند: «مگر ایشان بیجه است که من جلوگیری کنم؟! ایشان منبری معروف و فاضل و خوش صحبتی است و خودش باید تشخیص دهد چه چیزی را بیان کند و چه چیزی را بیان نکند.» این جریان مفصل است و خلاصه از مرحوم والد تعهد گرفتند که دیگر مرحوم صدر بلاغی را دعوت نکنند.

باری، اینکه فقر و فلاکت در دنیا حاکم گشته و بسیاری از ممالک حتی از امکانات اولیه سلامتی و بهداشتی محرومند، اینکه همه به جان یکدیگر افتاده‌اند، اینکه از نقطه نظر فرهنگی همه در انحطاط قرار دارند، تمام از جهل است. امریکا برای اینکه قیمت گندم خود را در سطح دنیا ثابت نگه دارد، گندم مازاد را به افریقا نمی‌دهد و در دریا می‌ریزد؛ این از جهل است و آنها اسم رازق پروردگار را نفهمیده‌اند و به اسم ودود و رحمان و رحیم پروردگار نرسیده‌اند؛ اگر می‌رسیدند چنین کاری نمی‌کردند و دیگر یک نفر در این دنیا بدون سرپرست و دارای مشکلات باقی نمی‌ماند.

امکانات موجود در اختیار جهل قرار گرفته است نه منطق؛ آیا سرمایه ممالک را در مسائلی که به نفع جامعه است خرج می‌کنند؟! نفت را از چاه بیرون می‌کشند و صرف تخیلات و اوهام می‌کنند؛ در فیلم‌ها، تبلیغات، مسائلی که منافی عفت و رشد و تکامل است و در جهت انحطاط جامعه قرار دارد صرف می‌کنند.

مهم‌ترین کمپانی تبلیغی و شبکه خبررسانی و اطلاعات دنیا در دست امریکاست. رئیس این کمپانی یک شخص صهیونیست است و خدا می‌داند که چه مسائل و جریاناتی وجود دارد و در سال‌های آینده چه بر سر مردم خواهد آمد!

در تبلیغات این کمپانی دعای کمیل و صباح امیرالمؤمنین را که نمی‌گذارند؛ در این مؤسسه پنج‌هزار راه برای خیانت، جنایت، فحشاء، از بین رفتن مسائل اصیل و استعدادهای نفسانی، فروافتادن در مهالک، ازدست‌دادن بنیة انسانی و عقل منطقی بشر وجود دارد. اینکه حتی راه‌هایی برای فحشاء و جنایت در اختیار قرار داده می‌شود به این جهت است که دنیا براساس جهل می‌گردد.

منظور از جهل بی‌تدبیری نیست؛ اتفاقاً بسیار مدیر و مدبرند و به هر مقدار که در اسم رازق و ودود و رحیم و عطوف پروردگار عقب افتاده‌اند، در مدیریت و تدبیر جلو افتاده‌اند و مردم را دستخوش ملعبه خود کرده‌اند.

پروردگار، رحمت خود را به صورت عام، از راه‌ها و ابزار و وسایلی در عوالم مختلفه تکوین به منصفه بروز و ظهور می‌گذارد؛ برای اینکه انسان بتواند حقیقت اسماء الهی را در وجود خود محقق کند و از آن راه‌ها عبور کند، باید دو مسئله را در سلوک مورد توجه قرار دهد:

**مسئله اول:** شناخت اسماء و صفات و روشن شدن جهت منطقی اسماء و صفات الهی است؛ مثلاً باید برای فرد روشن شود که آیا عدل صحیح است یا صحیح نیست؟ آیا ودّ و محبت یک ارزش است یا خلاف ارزش؟ آیا علم و رسیدن به معرفت، کمال است یا ضد کمال؟ آیا کمک و رحمت و عطوفت و دستگیری از بیچارگان و اصدقاء دینی ارزش است یا ضد ارزش؟

به عبارت دیگر انسان باید بفهمد که خداوند متعال به واسطه اسماء و صفات خود در عالم خلق تدبیر می‌کند و معنای ودود، علیم، قادر، عفو و غفور بودن خداوند را ادراک کند. غفور به کسی می‌گویند که در عین قدرت و امکان انتقام از هر جهت، کف‌نفس و غمض عین می‌کند و می‌گذرد؛ آیا این صفت ارزش است یا ضد ارزش؟



**مسئله دوم:** آنکه انسان بعد از فهم این مسئله، آن اسما و صفات را به کار گیرد و در وجود خود محقق کند. این معنای جمله بزرگان است که می‌فرمایند: «سالک باید شب بلند شود و کار کند و در روز خرج کند.»<sup>۱</sup> شب آرامش و سکونت دارد و در شب نفوسی که در مقام معارضت و ممانعت و تضاد هستند، استراحت می‌کنند و از هر جهت موقعیت برای اتصال انسان آماده است؛ لذا انسان باید بلند شود و با نماز خواندن ارتباط برقرار کند و آنچه را امام صادق علیه السلام می‌فرمایند به کار ببندند و در روز مطالب شب گذشته را در اجتماع پیاده کند؛ این اقدام عملی مانند همان تشریح برای درس‌های تئوری است.

خلاصه آنکه سالک باید در مرتبه اول معنای «یا ودود» و معنای توحید و ظلم بر نفس و جهل را در فقره ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ﴾<sup>۲</sup> بفهمد، و در مرتبه بعد به این اذکار در شب اشتغال داشته باشد و سپس حالاتی را که در شب برای او به صورت ابهام و جرقه پیدا می‌شود، در روز و در ارتباط با خود، خانواده، اجتماع، رفیق و شریک پیاده کند؛ این مسئله مهم است.

بنده چهارساله بودم که مرحوم آقای انصاری - رضوان الله علیه - از همدمان به طهران می‌آمدند و به منزل یکی از دامادهایشان می‌رفتند. به یاد دارم که شب‌ها شاگردان ایشان می‌آمدند و دعای جوشن می‌خواندند و همه باهم «سُبْحَانَكَ يَا لَا إِلَهَ

۱. ولایت فقیه در حکومت اسلام، ج ۴، ص ۸۰؛ آیین رسنگاری، ص ۴۲.

۲. سوره انبیاء (۲۱) آیه ۸۷. اربعین در فرهنگ شیعه، ص ۳۹.

«هیچ معبود و مؤثری در عالم وجود جز ذات اقدس تو نیست؛ تو منزهی از هر حمد و ثنا و سپاس ما، و از هر فکر و خیال و وهم و ادراک ما نسبت به ذات ذوالجلال خود، (و ما تو را با افکار خود و نیات ناقصه و عقل ضعیف و سعه وجودی محدود خود طلب می‌کنیم، و تو بالاتر و برتر از وهم و خیال ما هستی) به‌درستی که من از زیان‌کارانم و بر نفس خود با این افکار و کردار ظالم می‌باشم.»

إِلَّا أَنْتَ، الْعَوْتُ الْعَوْتُ خَلَّصْنَا مِنَ النَّارِ يَا رَبِّ»<sup>۱</sup> می‌گفتند؛ اما آیا این مطالب، تبعیت و دنبال کردن و پیاده کردنی را نمی‌طلبد و صرفاً ورد زبان است؟! اختلاف مشی مرحوم والد با اقرباء و رفقای بعد از مرحوم آقای انصاری این بود که ایشان مطالبی را که از اساتید خود می‌شنیدند در اجتماع پیاده می‌کردند؛ اما دیگران نفس خود را به صرف ورد لسانی و ذکر بزرگان و شعر خواندن عادت داده بودند و دل خود را به خواندن شعر حافظ و دعای جوشن در شب‌ها خوش کرده بودند.<sup>۲</sup>

دعای جوشن دعای کمی نیست؛ دعای جوشن حدیث قدسی و کلام پروردگار به صورت غیرقرآن است که بر نفس پیغمبر نازل شده است.<sup>۳</sup> کسی که این دعا را می‌خواند، هزارویک اسم و صفت و علامت از اسامی و اوصاف پروردگار را بیان کرده و معنایش این است که خود را در تحت پوشش این صفات درآورده است؛ اما صرفاً با ذکر مدام فقرات این دعا کاری انجام نمی‌شود و چنین افرادی در همین حد می‌مانند؛ اگر صد سال هر شب ذکر بگویند و روز در بازار، مطب، کارگاه، دکان و درس و بحث طلبگی، آن ذکر شب را پیاده نکنند، هیچ ارزشی بر آن مترتب نمی‌شود.

مسئله لزوم تمرین نفس اختصاص به راه خدا ندارد؛ انسان در تعقیب هر مسئله‌ای از مسائل دنیوی، به غیر از تمرین نمی‌تواند به هدف خود برسد؛ تمرین موجب به فعلیت رسیدن استعدادها می‌شود.

بعضی تصور می‌کنند که سیروسلوک و حرکت در طریق الهی، به جهت نزول انسان در دنیا و تعلق پیدا کردن به آن است و چون پرده غفلت سراسر وجود انسان

۱. المصباح (کفعمی) ص ۲۴۷.

۲. رجوع شود به روح مجرد، ص ۴۳.

۳. رجوع شود به مهج الدعوات، ص ۲۲۷.

را فراگرفته است، این حجاب‌ها موجب شده که بین او و محبوب فاصله بیفتد، و لذا برای طیّ این فاصله باید مجاهده و مراقبه کند و آن اسماء و صفات الهی را مدنظر قرار دهد و برطبق آن عمل نماید. این مطلب صحیح است و جای بحث دارد، ولی مسئله تمام نیست.

اسماء و صفات الهی که به صورت منبسط و مفصل و خروج از اجمال، در این دنیا و عوالم مافوق دنیا کار انجام می‌دهند، عبارت‌اند از آثاری که از ذات الهی در مقام اطلاق - نه در مقام محدودیت - تراوش یافته و منبعث گردیده‌اند. معنای عالم بودن خداوند متعال آن است که علم او در مقام اطلاق است - نه در مقام محدودیت - و هیچ‌کس حتی رسول اکرم نمی‌تواند به علم او برسد؛ معنای قادر بودن خداوند آن است که قدرت او در مقام اطلاق است و هیچ‌کس - حتی وجود مقدس ائمه علیهم السّلام - نمی‌تواند به متتهای آن قدرت که اثر و زائیده ذات است برسد.

مسئله ولایت، اثری از اثرات ذات است که بر نفس ائمه علیهم السّلام حاکم و غالب است، ولی صحبت در این است که اگر این مظهریت در قالب تعین بیاید با آن اطلاق منافات خواهد داشت؛ لذا پیغمبر اکرم نیز با آن مقام و عظمت که جمیع عوالم در تکوین منبعث از نفس مبارک او و در تحت اراده اوست، تا آخر عمر عرضه می‌دارد: «رَبِّ زِدْنِي فَيْكَ تَحِيْرًا!» ای پروردگار من تحیر مرا در خودت بیشتر فرما!

معنای «رَبِّ زِدْنِي فَيْكَ تَحِيْرًا» آن است که پروردگارا، علم مرا به خودت زیاد کن؛ زیرا تا هنگامی که انسان به موضوعی علم و معرفت و شناخت پیدا نکند و بر خصوصیات آن اطلاع پیدا ننماید، تحیر پیدا نمی‌کند و با یک دید عادی از مسئله می‌گذرد. اگر برلیان ارزشمندی را به دست یک طفل بدهند، چون معرفت ندارد، با

۱. فتوحات مکیه، ج ۱، ص ۲۷۱ و ۲۷۲؛ ج ۲، ص ۵۴۵؛ فصوص الحکم، ص ۷۳؛ مرصاد العباد، ص ۳۲۶؛ شرح الاسماء الحسنی، ملا هادی سبزواری، ص ۵۳۵.

آن شروع به بازی می‌کند؛ اما اگر همین برلیان را به دست یک جواهرشناس متخصص و دنیادیده و مجرب بدهند، متحیر خواهد شد.

ما چیزی ادراک نمی‌کنیم تا تحیر پیدا کنیم و «رَبِّ زِدْنِي فِيكَ تَحِيْرًا» بگوییم؛ پیغمبر است که به حقیقت علم پروردگار رسیده، و از وجود اطلاقی و لانتهاپی خداوند اطلاع پیدا کرده است.

من باب مثال ممکن است بنده فقط نسبت به آرد و شکر موجود در این شیرینی اطلاع داشته باشم، اما شخص دیگری که اطلاع بیشتری دارد، به نهایت مواد موجود در آن رسیده باشد؛ حال اگر پیغمبر - مانند فردی که به تمام محتویات یک شیء اطلاع دارد - به همه مراتب علم پروردگار رسیده باشد، دیگر عبارت «زِدْنِي» معنایی نخواهد داشت.

در احوال کمال‌الملک که تابلوهای بسیار معروفی دارد و شاید بتوان گفت نقاش بی‌نظیری بوده است چنین نقل می‌کنند:

روزی کمال‌الملک چند تابلو از تابلوهای خود را به کتابخانه ملی تقدیم می‌کند و مسئول کتابخانه در قبال یکی از این تابلوها مبلغی را برای او می‌فرستد. کمال‌الملک از این مسئله برآشفته می‌شود و آن مبلغ را برمی‌گرداند و به آن افراد می‌گوید: «اگر می‌خواهند قیمت تابلوی مرا بدهند، مانند یکی از تابلوهای مرا بیاورند تا هر مبلغی را که در روی زمین پیشنهاد کردند، من به آنها پردازم!»

بعد یکی از آن تابلوها و یک استوانه تقریباً شصت - هفتاد سانتی متری را که از مقوا درست کرده بود، می‌آورد و می‌گوید: «وقتی به این تابلوی نقاشی نگاه می‌کنید، سرسری نگاه نکنید! حال آن استوانه را در زوایای این تابلو بگذارید و با یک چشم نگاه کنید تا زبردستی و هنر نقاش را بفهمید و تشخیص دهید.» وقتی که آنها به آن طریق نگاه می‌کنند، متوجه می‌شوند که چه بسیار ریزه‌کاری‌های عجیبی که در نظره اول از چشم آنان مخفی بوده و فقط کسی که خود اهل نقاشی باشد، می‌تواند آنها را تشخیص دهد و بفهمد!

اینجاست که متوجه می‌شویم چرا امام صادق علیه السّلام به عنوان بصری می‌فرماید: «من در ساعاتی از شبانه‌روز به ذکر و ورد مشغول هستم.» معنایی که امام علیه السّلام از کلمه «لا إله إلا الله» می‌فهمد، هیچ‌گاه به ذهن ما نخواهد رسید. امام علیه السّلام همیشه خود را برای استجلاب فیض پروردگار محتاج می‌بیند و اگر خود را از این معنی مستغنی می‌دانست «لا إله إلا الله» نمی‌گفت.

علی‌کلّ حال برای رسیدن به این مسئله نیاز به تمرین است؛ تمرین در عبادت، صدق، ارتباط صحیح با خلق خدا و خانواده، درستکاری و پیاده کردن آنچه مدنظر اسلام و اولیاء است در عالم خارج.

یکی از شرایط مهمّ برای این طریق، مراقبه است. معنی مراقبه آن است که سالک مطالبی را که یاد گرفته است در روز به کار گیرد.

روز در کسب هنر کوش که می‌خوردن روز

دل چون آینه در زنگ ظلام اندازد<sup>۱</sup>

انسان باید شب بلند شود و در روز هنر آن شب را برای خود کسب کند؛ اما اگر انسان به نمازی که تنها برای رفع تکلیف خوانده می‌شود بسنده کند و بعد زندگی خود را به همین کیفیت متعارفی که می‌گویند «معلوم نیست چه خواهد شد» بگذراند، باید بگوییم که «و إِلَّا فَالْغَرَامُ لَهُ أَهْلٌ»<sup>۲</sup> خداوند عده دیگری را دارد که

۱. دیوان حافظ، غزل ۱۵۰.

۲. دیوان ابن فارض، ص ۱۶۲. اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۳۰۶:

«و إِنْ شِئْتَ أَنْ تَحْيَا سَعِيدًا فَمَتِّبْ بِهِ شَهِيدًا، وَإِلَّا فَالْغَرَامُ لَهُ أَهْلٌ  
فَمَنْ لَمْ يَمُتْ فِي حَبِّهِ لَمْ يَعِشْ بِهِ وَ دُونَ اجْتِنَاءِ النَّحْلِ مَا جَنَّتِ النَّحْلُ

”اگر می‌خواهی که به حیات ابدی و سعادت سرمدی نائل شوی، باید در راه محبوب و معشوق خود را فدا کنی و از هستی خود بگذری و خود را محو و نابود سازی و هستی را به اصل خود ارجاع دهی؛ درغیراین صورت افراد دیگری هستند که عشق محبوب و حبّ او را برای خود برگزیده‌اند.“

بیایند و به این مطالب عمل کنند و به سرچشمه هستی برسند.  
 ما سابقاً در خدمت خطاط معروف، مرحوم سید حسین میرخانی تعلیم خط می‌گرفتیم. ایشان که خطاط بسیار معروفی بود و به اعتقاد بنده از میرعماد بهتر خط می‌نوشت، در قسمت پایین خیابان سعدی دارالکتابه‌ای داشت که خطاط‌ها نیز در آنجا رفت‌وآمد داشتند؛ ما هر هفته سه جلسه و هر جلسه تقریباً دو الی سه ساعت به آن دارالکتابه می‌رفتیم؛ ایشان از هر دری و هر جایی با ما صحبت می‌کرد و یک ربع آخر را به ما سرمشق می‌داد.

برادران میرخانی (سید حسین برادر بزرگ‌تر و سید حسن برادر کوچک‌تر) هر دو خطاط بودند. دارالکتابه سید حسن روبروی مسجد سپهسالار سرچشمه در طبقه بالا قرار داشت و به یاد دارم که مرحوم آقا برای چاپ اعلانات مسجد قائم به سید حسن مراجعه می‌کردند و او آنها را می‌نوشت. الآن بسیاری از نسخ خطی ایشان راجع به سوم شعبان، نیمه شعبان و عید غدیر در نزد بنده موجود است. خط این دو برادر نیز تقریباً در یک رتبه بود، اما سید حسین در تربیت شاگرد بسیار استادتر بود.

روزی مرحوم سید حسین میرخانی که مرد پخته‌ای بود و در رشته خود مطالبی داشت، راجع به اینکه انسان باید اهتمام داشته باشد و بدون اهتمام به جایی نمی‌رسد صحبت می‌کرد و می‌گفت:

پدر من سید مرتضی حسینی نیز خطاط معروفی بود. ایشان راجع به «اهتمام» این داستان را از استادش عمادالکتاب<sup>۱</sup> برای من نقل می‌کرد و می‌گفت:

---

☞ پس کسی که در راه محبوب فانی نشود و جانش را نثار نکند، به حیات و زندگی جاودان نرسیده است؛ و کسی که به دنبال استحصال و دستیابی به غسل خالص و ناب می‌باشد، تحمل و توقع نیش زنبور را هم خواهد داشت و بر او سخت و گران نخواهد آمد.»  
 ۱. عمادالکتاب همان کسی است که کتیبه‌های مأذنه و گلدسته‌های مسجد سپهسالار را نوشته است.

«روز چهارشنبه‌ای بود که نزد استاد عمادالکتاب رفتم؛ سرمشق‌هایی را نوشت و به من گفت: «این مشق‌ها را تمرین کن و روز شنبه بیاور.» من نیز در روز پنج‌شنبه و جمعه با دقت فراوان دو صفحه‌ای نوشتم و به خیال اینکه زحمت زیادی کشیده‌ام، روز شنبه تقریباً ساعت نه به دارالکتاب عمادالکتاب رفتم.

وقتی رسیدم، دیدم که ایشان چند نوع قلم روی میز گذاشته و مقدار زیادی ورق از خط‌های مختلف سیاه‌مشق کرده و هنوز مشغول نوشتن است؛ سلام کردم و نشستم.

گفت: «مشقت را ببینم!» من هم دو صفحه را نشان دادم.

نگاهی کرد و آن را انداخت و گفت: «از روز چهارشنبه تا شنبه فقط دو صفحه نوشته‌ای؟! این مقدار کاغذی که روی هم انباشته شده مربوط به ساعت هشت تا نه صبح است که من اینجا آمده‌ام! من این‌گونه عمل کرده‌ام که عمادالکتاب شده‌ام!»

مرحوم سید حسین میرخانی برخی نوشته‌های شاگردان خود<sup>۱</sup> را به درودیوار دارالکتابه نصب کرده بود. می‌توان گفت که بهترین و مبرزترین شاگردان ایشان که الآن نیز حیات دارد و خداوند توفیقش دهد، خطاط معروف جناب آقای امیرخانی است؛ از ایشان در آنجا این یک نمونه خط وجود داشت: «در کار خیر حاجت هیچ استخاره نیست.»<sup>۲</sup>

روزی مرحوم میرخانی این خط را همراه با نمونه خط خودش از همین عبارت آورد و به بنده نشان داد و گفت: «بین فرق بین این دو خط در چیست؟»

۱. شاگردان ایشان نیز معروف‌اند و ما در آن موقع با یکدیگر سلام و علیک داشتیم.

۲. دیوان حافظ، غزل ۸۰:

هر دم که دل به عشق دهی خوش دمی بود

در کار خیر حاجت هیچ استخاره نیست

نگاهی کردم و گفتم: «گرچه این دو خط با یکدیگر تفاوتی ندارند، ولی به نظر می‌رسد که خط شما یک ملاحظت و پختگی خاصی دارد.»

ایشان در پاسخ گفت:

می‌خواستم همین نکته را به تو بگویم. این ملاحظت و پختگی، حاصل سی سال کار است! اگر او هم سی سال تلاش کند، خطش همین پختگی را خواهد داشت که تو تشخیص دادی!

غرض از ذکر این حکایت این بود که انسان می‌تواند با ممارست، آن اسماء و صفات الهی را در نفس خود محقق کند و به کمال برسد.

مجلس تمام گشت و به آخر رسید عمر

ما همچنان در اول وصف تو مانده‌ایم<sup>۱</sup>

مطالبی به ذهن می‌آید و ما فقط یک گوینده هستیم! امیدواریم که خداوند توفیق عمل و به‌کار بستن دستوراتی را که بزرگان به آنها عمل کردند و نتیجه گرفتند، به ما عنایت کند؛ آنها نخواستند ما را گول بزنند و واقعیت را در اختیار ما قرار دادند.

إن شاء الله خداوند عمر و حیات دنیوی ما را آن‌طور که مورد رضای خود اوست، در وصول استعدادها به فعلیت تقدیر بفرماید! و ما را در دنیا از زیارت اهل بیت علیهم السّلام و در آخرت از شفاعتشان محروم نفرماید!

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد

۱. گلستان سعدی، دیباچه.



مجلس هفدهم

لزوم شرعی ذکر برای حرکت سالک به سوی مبادی کمالیه

هفدهم ذی القعدة الحرام ۱۴۱۹ هجری قمری



أعوذُ باللهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ  
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى أَشْرَفِ الْمُرْسَلِينَ  
وَ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ  
وَاللَعْنَةُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

در بیان فقرات شریف حدیث عنوان بصری مطلب به اینجا منتهی شد که امام  
صادق علیه السلام به عنوان بصری می فرماید:

«من در هر شبانه روز اوراد و اذکاری دارم و نباید ارتباط با شما مانع آن  
اوراد و اذکار شود.»

عرض شد که به طور کلی طبیعت انسان هیولانی و استعدادی است و لذا در  
ارتباط با کسب کمالات نیز حالت استعداد و تهیو دارد؛ به عبارت دیگر همان طور که  
برای رسیدن به مسائل دنیوی - اعم از علوم و حرف و صناعات و غیره - به تمرین  
و ممارست نیاز است، در مسائل معنوی و سلوک روحانی نیز به ممارست احتیاج  
است.

بنابراین، برای به فعلیت درآوردن آن استعدادات اجمالی که نفس به واسطه  
نزول از مقام کبریائیّت ذات حق واجد آن شده، به تمرین و ممارست نیاز است؛ لذا

اگر این نفسی که به ماده و شئون دنیا تعلق گرفته، بخواهد از آن بریده شود و به عالم معنا صعود کند، باید ادوات و اسبابی در اختیار داشته باشد تا بتواند به واسطه آنها مراتب غیب را ببیند و حُجُب غیب یکی پس از دیگری برای او منکشف گردد.

نظام عالم بر این اساس است که بدون تمرین طی این مراتب ممکن نیست، و دیگر صحت و عدم صحت این اساس به ما مربوط نمی‌شود و نمی‌توان اعتراض کرد که چرا برای رسیدن به آن مقامات به تمرین و تکرار عبادت و ذکر احتیاج است.

لیوانی که در دست بنده است، جسم سختی است که در تعارض با جسم نرم همیشه غالب است؛ حال اگر کسی آن را محکم به دست من بزند، درد می‌گیرد و شاید استخوان آن ترک بردارد یا بشکند، و این لازمه برخورد یک جسم سخت با یک جسم غیرقابل انعطاف است. وقتی انرژی از جسمی به جسم دیگر منتقل می‌شود، اگر آن جسم بتواند، مقابله و مقاومت می‌کند و اگر نتواند، آن را در خودش می‌پذیرد و این انرژی موجب متلاشی شدن آن جسم می‌شود؛ وقتی سنگی را در آب می‌اندازند، به جهت سنگینی و وزنش در آب فرو می‌رود؛ تمام این مسائل بر اساس قوانین فیزیکی است و دلیل آنها با خود آنهاست.

در این نظام نیز نفس انسان حالت هیولانی و استعداد دارد و برای اینکه به فعلیت و ظهور و بروزی برسد، به اعمالی نیاز دارد. من باب مثال اگر کسی بخواهد خطاط شود باید تمرین کند؛ اگر کسی بخواهد راننده حاذق و ماهری شود، باید در اولین ساعات به تمرین تعویض دنده و امثال ذلک مداومت داشته باشد تا اگر دفعه‌ای در موقعیتی لغزنده و غیرمتعادل قرار گرفت، بتواند به بهترین شیوه عمل نماید. یک راننده حاذق باید قبلاً این طُرُق را تمرین کرده باشد و الا اگر در خواب و مکاشفه هم این راه‌ها را به او بگویند، تا با دست خود در ماشین را باز نکند و پشت فرمان ننشیند و در کوهستان و زمین خاکی و یخ‌زده راه نرود، نمی‌تواند ماشین را کنترل کند.

درس خواندن طبیعی که در دانشگاه تحصیل می‌کند هیچ فایده‌ای ندارد، مگر اینکه بالای سر مریض معاینه بالینی کند و آنچه را خوانده با تجویز دارو پیاده کند و

عکس‌العمل و نتیجه آن را ببیند؛ تنها در این صورت است که طیب بعد از مدتی ممارست داشتن، از آن مرحله استعدادی در موقعیت تحصیل، به مرحله فعلیت خواهد رسید. این مسئله لازمه طبع بشر است.

همین‌طور که نفس بشر در مسائل ظاهری به ممارست احتیاج دارد، در مسائل سلوکی هزاران برابر به تمرین نیازمند است.<sup>۱</sup> واضح و مشخص است که اگر فقط یک روز، یک ساعت، یک لحظه، زمام نفس را برعهده خودش بگذارد تا یک کاری از روی هوی انجام دهد، یک مرتبه یک سال به عقب خواهید رفت؛ لذا در روایات بر مواظبت و مراقبت بسیار تأکید شده که اگر فردی یک اربعین ممارست داشته باشد، چه نتایج حاصل خواهد شد.

اگر هر فردی در هر رشته‌ای دو روز را تعطیل کند، وقتی دوباره وارد آن رشته می‌شود، کند خواهد شد و آن سلاست و روانی، تهیو و آمادگی دو روز گذشته خود را نخواهد داشت.

ممکن است انسان در درس روز شنبه یک مقلد، و در درس روز پنجشنبه یک مجتهد باشد و بعد از یک هفته دیگر به واسطه عدم تدریس و ممارست با شاگرد اجتهاد از او سلب شده باشد!

اگر کسی که مسئول مراجعه به پرونده‌ها و اسناد در یک اداره است یک هفته کار خود را تعطیل کند، وقتی دوباره بر سر میز می‌نشیند آن روانی و آمادگی قبل را ندارد.

مسئله سلوک نیز همین‌طور است؛ البته با این تفاوت که در ادارات دو روز پنجشنبه و جمعه تعطیل می‌شود، ولی سالکی که در راه خدا وارد می‌شود تعطیلی و مرخصی ندارد. افرادی که می‌گویند: «ما حالا وقت زیادی داریم، این دو روز را بگذرانیم، بعد توبه می‌کنیم» مسئله را متوجه نشده‌اند!

۱. جهت اطلاع بیشتر پیرامون لزوم مجاهدت با نفس رجوع شود به *الله‌شناسی*، ج ۱، ص ۳۳۴.

از طرف دیگر ممکن است انسان به واسطه بعضی قضایا به استدراج مبتلا شود و به تدریج آن حالت انبساط و روحانیت ضعیف گردد؛ لذا باید مراقبه داشته باشد. اگر مراقبه نباشد، ممکن است که یک صحبت اثری در نفس بگذارد و درجه درجه او را تغییر دهد؛ در اینجا اگر انسان متوجه زنگ خطر شود و احساس کند آن حال قبل را ندارد، بالطبع دیگر تکرار نمی‌کند؛ اما اگر متوجه نشود، با یک صحبت دیگر یا نگاه به زن نامحرم به تدریج و پیوسته آن حال سابق خود را از دست می‌دهد تا اینکه یک مرتبه متوجه می‌شود که در وضعیت دیگری قرار گرفته است و با خود می‌گوید: «من چه عملی انجام داده‌ام که دیگر آن حال سابق را ندارم؟!»

علت این مسئله آن است که این افراد دچار یک دل‌خوشی و حسن ظن کاذب می‌شوند و با خود می‌گویند: «دیگر اسم ما در این دفتر ثبت شده است!» زهی خیال باطل! مرحوم والد حدود پنج سال قبل از فوتشان رفقای مشهد را جمع کردند و فرمودند:

پیمودن راه خدا تنها به حرف و گفتار نیست، بلکه توأم با عمل است. هر مقداری که انسان عمل کند ناجح و صاعد است و به هر مقداری که عمل نکند عقب افتاده است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در فتح مکه بالای کوه صفا آمدند، و در وقتی که جمیع بنی‌عبدالمطلب در حول و حوش آن حضرت جمع بودند و اجتماع عظیمی بود و بر کفار فائق شده بودند و مشرکین مطرود و منفور و شکست خورده و ذلیل و طلقاء حساب شدند، و قدرت و عظمت و عزت و شوکت انحصار بر آن حضرت و خاندان آن حضرت و بنی‌هاشم و بنی‌عبدالمطلب داشت، در یک خطبه خیلی مختصر که مفادش را عرض می‌کنم فرمودند:

ای بنی‌عبدالمطلب، بدانید! حالا که اسلام غلبه کرده و عزت با اسلام است و خداوند ما را پیروزی داده و کلمه حق را بر کلمه باطل غلبه داده، خیال

نکنید که به واسطه انتسابی که شما به من دارید کار تمام شده است و به قول ما خرتان از پل گذشته، و هر کاری و عملی انجام بدهید به واسطه انتساب با پیغمبر آخر الزمان بخشوده و قابل اغماض است یا اینکه صحه می خورد و پسندیده است؛ ابدأ این طور نیست!

هرکسی در گرو عمل خود است، من در گرو عمل خودم هستم و شما هم در گرو عمل خودتان! إِنَّ ﴿لِي عَمَلِي وَلَكُمْ عَمَلُكُمْ﴾<sup>۱</sup>. اگر من خودم هم عصیان خدا را به جا بیاورم ساقط می شوم و در دره هلاکت سقوط می کنم. این توصیه امیرالمؤمنین علیه السلام به فرزندان، و همه ائمه علیهم السلام

۱. سوره یونس (۱۰) آیه ۴۱.

۲. الکافی، ج ۸، ص ۱۸۲؛ صفات الشیعه، ص ۵؛ معادشناسی، ج ۳، ص ۲۶۸؛ ج ۱۰، ص ۴۱۹. ولایت فقیه در حکومت اسلام، ج ۱، ص ۱۰۰:

«سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: لَمَّا فَتَحَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مَكَّةَ، قَامَ عَلَى الصَّفَا فَقَالَ: يَا بَنِي هَاشِمٍ، يَا بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ! إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ، وَإِنِّي شَفِيقٌ عَلَيْكُمْ، لَا تَقُولُوا: "إِنَّ مُحَمَّدًا مِنَّا!" فَوَ اللَّهُ مَا أَوْلِيَائِي مِنْكُمْ وَلَا مِنْ غَيْرِكُمْ إِلَّا الْمُتَّقُونَ! أَلَا فَلَا أَعْرِفُكُمْ تَأْتُونِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ تَحْمِلُونَ الدُّنْيَا عَلَى رِقَابِكُمْ وَيَأْتِي النَّاسُ يَحْمِلُونَ الْآخِرَةَ. أَلَا وَإِنِّي قَدْ أَعْدَرْتُ فِيهَا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَفِيهَا بَيْنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَبَيْنَكُمْ، وَإِنَّ ﴿لِي عَمَلِي وَلَكُمْ عَمَلُكُمْ﴾.

حضرت صادق علیه السلام فرمودند: "وقتی رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مکه را فتح نمودند، آمدند بالای کوه صفا (که متصل است به مسجدالحرام) و فرمودند: ای فرزندان هاشم و ای فرزندان عبدالمطلب! من فرستاده خدا هستم به سوی شما، و من نسبت به شما مهربانم به طوری که دل سوز شما هستم! نگوئید که محمد از ماست! قسم به خدا نیستند اولیای من و دوستان و نزدیکان من از شما و نه از غیر شما، مگر پرهیزگاران. آگاه باشید، من شما را چنین نشانم که روز قیامت بیاید پیش من و دنیا را روی پشتها و گردها و شانههای خود حمل کرده باشید و مردم دیگر بیایند و آخرت را با خودشان حمل کرده باشند. آگاه باشید که من حجت را بر شما تمام کردم و دیگر جای عذری برای شما باقی نگذاشتم؛ در آنچه بین من و بین شماست حجت را تمام کرده و در آنچه بین خدا و بین شماست، عذری باقی نگذاردم. بدانید که ﴿عمل من، مال من است و عمل شما از آن شماست﴾."

به فرزندان و اقرباء و خویشان و دوستان و نزدیکان آنها بوده است. مسئله، مسئله‌ای نیست که انسان به صرف انتساب بخواهد بهره‌برداری کند و جلو بزند، و برخلاف سنت تامهٔ پروردگار چیزی را به چنگ آورده و به دست آورد.

اگر این طور باشد خُب خدا ظالم است! خداوند که نسبت به همهٔ موجودات به یک نظر عمل می‌کند. اگر بخواهیم در این موضوعات ببینیم که بی‌رویگی و بی‌عملی و صرف انتساب، ایجابِ مقام و منزلت و حرکت و وصول و اینها دارد، خُب این معلوم است که صددرصد غلط است. سلوک عبارت است از عمل! سلوک راه خدا عمل است! سالک یعنی کسی که قدم راستین در راه می‌گذارد؛ و از همهٔ کارهای او مهم‌تر توطین نفس است که در اول وهله باید کمر ببندد و خودش را - به حول و قوهٔ خدا - از همهٔ آفات و عاهاتی که در این طریق است محفوظ بدارد.<sup>۱</sup>

شواهد و تجارب خارجی نیز مثبت این قضیه است؛ چه بسیار افرادی که سال‌ها در خدمت بزرگان بودند و به چنین سرنوشتی مبتلا گشتند.

امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: «پیغمبر مطلبی را به من نگفت که از دیگران کتمان کند، مطالبی را که به من گفت به دیگران هم گفت.» اولیاء الهی نیز برای همهٔ افراد صحبت می‌کردند و مسائل را بیان می‌نمودند، اما از این میان بعضی از افراد با جدیت به مطالب عمل می‌کنند و بعضی عمل نمی‌کنند.<sup>۲</sup> حال اگر شخصی مُدام بگوید: من بیست سال در خدمت بزرگی بوده‌ام، تا وقتی که عمل نکنند، فایده‌ای ندارد! لذا نصیب افرادی که به صرف ارتباط و مراوده و حشرونشر داشتن بسنده می‌کنند، به همان مقدار است، و افرادی هم که به تمام مطالب و دستوراتی که بزرگان فرموده‌اند عمل می‌کنند، به نتیجهٔ عمل خود خواهند رسید.

۱. آیین رستگاری، ص ۱۵۷.

۲. البته فقط منظور صرف عبادات نیست؛ مراد از مراقبه، کلیهٔ دستورات و کلیهٔ اموری است که انسان با آنها سروکار دارد.



عکس این قضیه نیز صادق است؛ اگر شخصی که نورانیتی پیدا کرده است با مسائل مکدری مواجه شود، این قضایا کم کم آن حال و وضع قابل تغییر نفس او را تغییر می دهد و برمی گرداند. براین اساس است که بزرگان می فرمایند نفس باید تحت تربیت قرار بگیرد؛ اگر نفس تربیت نشود، براساس هوئی و منویات خود مسائل را توجیه و حرکت می کند و اگر نفسی براساس توجیه حرکت کند دیگر رشد نخواهد داشت؛ نفسی رشد دارد که برخلاف اهواء حرکت نماید.

حال که مطلب به اینجا منتهی شد، نکاتی را راجع به مسئله تقبیل و دست بوسیدن عرضه می دارم. گرچه مسئله احترام به جای خود محفوظ است، اما در روایات نیامده است که انسان باید دست هرکسی را ببوسد و حتی در دو روایت ذیل و سایر روایات، مطلب برخلاف این است:

#### روایت اول:

عَلِيٌّ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ زَيْدِ النَّرْسِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَزِيدٍ صَاحِبِ السَّابِرِيِّ، قَالَ: «دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَتَنَاوَلْتُ يَدَهُ فَقَبَّلْتُهَا، فَقَالَ: "أَمَّا إِتْمَا لَا تَصْلُحُ إِلَّا لِنَبِيِّ أَوْ وَصِيِّ نَبِيٍّ."»<sup>۱</sup>

«علی بن مزید می گوید: خدمت امام صادق علیه السلام آمدم و دست آن حضرت را گرفتم و بوسیدم؛ حضرت فرمودند: "متوجه باش که تقبیل ید و اینکه دست مرا می بوسی، سزاوار نبی یا وصی نبی است."»

#### روایت دوم از امام صادق علیه السلام:

لَا يُقَبَّلُ رَأْسُ أَحَدٍ وَلَا يَدُهُ إِلَّا [يَدِ] رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَوْ مَنْ أُرِيدَ بِهِ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ.<sup>۲</sup>

«سر<sup>۳</sup> و دست کسی را نمی بوسند مگر پیغمبر یا فردی که نشان دهنده و

۱. الکافی، ج ۲، ص ۱۸۵.

۲. همان.

۳. منظور از سر، پیشانی نیست.

حکایت‌کننده از پیامبر باشد و انسان می‌خواهد به واسطه او به رسول خدا  
تقرب بجوید.»<sup>۱</sup>

گرچه روایاتی بر لزوم بوسیدن دست پدر دلالت دارد، اما این سنتی که افراد  
باید در هنگام ورود بر عالم دست او را بیوسند و تواضع و احترام خود را به این  
کیفیت ابراز کنند، قطعاً خلاف و باطل است.

گرچه در زمان‌های سابق حتی پای سلطان یا سریر و پایه‌های تخت او را  
می‌بوسیدند و گویا بدن شریف پادشاه (!) بالاتر از این بوده که مورد تقبیل افراد واقع  
شود، اما سابقاً این مسئله میزان معتدلی داشته و در مورد امام علیه السلام و یا فردی که  
به خود نمی‌گرفته مطرح بوده است، نه نسبت به هر فرد و در هر جا و به هر کیفیت!

در اینجا مطلبی را از مرحوم آقا - رضوان الله علیه - نقل می‌کنم که تابه‌حال  
برای احدی بیان نکرده‌ام. در آن ایامی که ایشان به جهت ناراحتی قلبی یک هفته در  
بخش خصوصی و یک هفته در بخش عمومی بیمارستان بستری بودند، بنده در  
خدمتشان بودم و از مسائلی که در ذهن داشتم سؤال می‌کردم. یک شب راجع به  
کیفیت ارتباط ایشان با مرحوم آقای حدّاد سؤالاتی پرسیدم؛ یکی از آن سؤالات این  
بود: «آیا شما تابه‌حال پای آقای حدّاد را بوسیده‌اید؟» فرمودند: «خیر.» عرض  
کردم: «چرا؟» ایشان فرمودند:

من دست آقای حدّاد را می‌بوسیدم، ولی نمی‌خواستم به‌عنوان اظهار تذلل  
و تواضع، لطافت نحوه ارتباط من با ایشان در حدّ بوسیدن پا پایین بیاید.  
می‌خواستم ارتباط ظهوری داشته باشد که بعضی تصور تملّق و جابازکردن  
نکنند و نمی‌خواستم که در نحوه ارتباطم این مظاهر وجود داشته باشد و

۱. تحف العقول، ص ۴۵۰:

«قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: "لَا يُقْبَلُ الرَّجُلُ يَدَ الرَّجُلِ؛ فَإِنَّ قُبْلَةَ يَدِهِ كَالصَّلَاةِ لَهُ."»

ترجمه: «امام رضا علیه السلام فرمودند: "شایسته نیست مردی دست مرد دیگری را ببوسد؛  
چراکه بوسیدن دست او، به منزله برای او نماز خواندن است."» (محقق)

برای رسیدن به آن به این کارها متوسل شوم؛ اما دست بوسیدن بین شاگرد و استاد یک امر عادی و طبیعی است و بر تملّق یا یک مسئله غیرعادی حمل نمی‌شود.

این نکته برای بنده بسیار جالب، راه‌گشا و مهم بود. وقتی انسان به هزار نوع دیگر می‌تواند احترام کند، چرا کاری کند که در عرف یک عمل غیرعادی تلقی شود و آن وقت به دنبال پاسخ‌گویی و توجیه آن برآید؟! چرا آن محبت و انس، نباید یک حالت عادی داشته باشد؟!

بنده بشخصه احساس می‌کنم که اگر فردی وارد شود و دست مرا نبوسد، برخی می‌گویند: «این فرد اصلاً خصوصیات اخلاقی و محبت را ندارد که دست نبوسیده است»؛ این مطالب همه توهمات و تخیلات است.

بهترین رفیق بنده شخصی است که با من معانقه کند و دست مرا نبوسد، گرچه مرحوم آقا به مرحوم آقای حدّاد عرض کردند: «من از اینکه مردم می‌آیند و دست ما را می‌بوسند ناراحت هستم.» و ایشان فرمودند: «دست را از خود نبین!» این حکم شامل ما نمی‌شود که از خود می‌بینیم و گیر داریم؛ زیرا احکام مترتب بر موضوعات است و با تبدل موضوع، حکم نیز متفاوت می‌شود؛ لذا ما مصداق این حکم نیستیم.

غرض از ذکر این مسئله نعوذبالله اشکال به کلام مرحوم آقای حدّاد نیست و ما خاک پای درگاه دوستان مرحوم آقا هم نمی‌شویم؛ دعا بفرمایید که ان‌شاءالله خداوند در آینده، نقایص ما را به کمالات تبدیل کند تا دست را دست خود نبینیم.

غرض در اینجا نحوه ارتباطی است که مرحوم والد درمورد مرحوم آقای حدّاد نقل فرموده‌اند و دیگر به اینکه دیگران چگونه هستند کاری نداریم؛ ما چند نفری هستیم که دور هم می‌نشینیم و صحبت می‌کنیم و انس و محبتی داریم و غیر از این کاری از دست ما بر نمی‌آید.

از مدت‌ها پیش بعضی جریانات مرا متأثر کرده است و نمی‌خواهم ارتباط بنده با دوستان و افرادی که بحمدالله خداوند توفیق رفاقت و مصاحبت با آنها را نصیب

فرموده به کیفیتی باشد که خارج از ضمیر من می‌گذرد. طبعاً هرکسی در مصاحبت و برخورد با رفیق خود توقعات متقابلی دارد؛ توقع مصرانه بنده از دوستانم این است که دست مرا نبوسند. بنده فی‌حدنفسه از زمان سابق نسبت به این قضیه متأثر و متأذی می‌شدم و میل دارم که این قضایا در ارتباط با رفقا و دوستان ما وجود نداشته باشد.<sup>۱</sup>

بنابراین درخواست حقیر از دوستان این است که صداقت و رفاقت و محبت و مودت را در غیر از چنین موردی به بروز و ظهور آورند! ما چه الزامی داریم که حتماً همان عملی را انجام دهیم که بقیه انجام می‌دهند؟! آیا این سلام و صلوات‌ها و حریم قرار دادن‌های دیگران صحیح است که ما هم دنباله‌رو آنها باشیم یا همه از شئون دنیاست؟!

در زمان شاه که هنوز دور ضریح حضرت علی‌بن‌موسی‌الرضا علیه و علی آبائه آلاف التّحیة و الثّناء، نرده نکشیده بودند و زن و مرد جدا نبودند،<sup>۲</sup> بنده در حرم مشغول زیارت بودم که دیدم یکی از مراجع گذشته درحالی که ده نفر برای او زوآر را کنار می‌زدند و کوچه باز می‌کردند، به زیارت آمده است! راه را باز کردند و ایشان به ضریح دست مالید و زیارتی کرد و بعد دوباره با فریاد «کنار بروید» آنها، زوآر کوچه باز کردند تا ایشان برگردد.

این زیارت به کمرتان بخورد! کجای این عمل، زیارت است؟ مگر بین تو و سایر زوآر چه فرقی است که باید کنار بروند؟! این زیارت نیست، فرعونیت و جهل و نفهمی است!

۱. نور ملکوت قرآن، ج ۱، ص ۷۴:

«... من نه به او، و نه به غیر او اجازه دست بوسیدن را نداده‌ام.»

۲. اتفاقاً نرده کشیدن بر دور کعبه یا حرم‌های ائمه علیهم‌السلام کار اشتباهی است و در صورتی که مشکلاتی در طواف زن و مرد با هم پیدا شود، می‌توانند دو ساعت مخصوص زنان و دو ساعت برای مردان قرار دهند. در هر صورت مسئله مهم در زیارت آن است که در اطراف ضریح امام علیه‌السلام نباید بین زن و مرد حجابی باشد و افراد باید بتوانند دور حرم طواف کنند.

مرحوم والد دور ضریح امام رضا علیه السلام طواف می‌کردند<sup>۱</sup> و چون حال ایشان مساعد نبود، شخصی می‌خواست افراد را به جهت اینکه به ایشان برخورد نکنند، دور کند؛ وقتی متوجه شدند، فرمودند:

آقا! هرکس مشغول به انجام کاری است؛ به زور چه کار دارید؟! همه می‌آیند و ما هم یکی از اینها؛ آن کسی که در وقت شلوغی به حرم می‌آید باید این لوازم را نیز به‌جان بخرد.

این چه حساب قرب و بعدی است که ما در این مسائل برای خود قائل شده‌ایم؟! شاید آن بیچاره مفلوکی که سلانه سلانه با عصا به حرم می‌آید، هزاران مرتبه از بنده و امثال بنده به مقام و موقعیت علی بن موسی الرضا علیه السلام نزدیک‌تر باشد؛ چرا او را کنار می‌زنید؟! تمام این بیابروها و قرق کردن‌ها، خلاف و از شئون دنیاست و این افراد بویی از رحمانیت پروردگار نبرده‌اند.

مرام امیرالمؤمنین و ائمه علیهم السلام این گونه نبوده است؛ روش امیرالمؤمنین در هنگام خانه‌نشینی و هنگامی که به حکومت رسید، بر یک منوال بوده است. اگر مرام بزرگان را ملاک قرار دهیم و به آن عمل نماییم، جلو می‌افتیم و الا عقب خواهیم ماند. این نفس احتیاج به ممارست دارد. همان‌طور که در جلسات گذشته عرض شد برای هر شخصی وقت محدودی وجود دارد که این سهم محدود یا تماماً در دنیاست یا مقداری از آن در دنیا و مقداری در آخرت است. اگر انسان حق این سهم محدود را در وقت مربوطه انجام دهد، به همان مقدار جلو خواهد بود و اگر انجام ندهد آنچه را خداوند از الطاف و نعماتش بعداً نصیب می‌کند جایگزین این سهم از بین رفته نخواهد شد و اگر شخصی به فناء نیز برسد از حساب او کم خواهند گذاشت. اثر آن سهم در بعد از فناء که ظرفیت‌ها را تقسیم می‌کنند، مشخص خواهد شد؛

۱. جهت اطلاع بیشتر پیرامون حکم طواف ضریح ائمه علیهم السلام، رجوع شود به روح مجرد، ص ۱۹۷.

زیرا میزان بزرگی و سعه ظرفیتی که نصیب هر شخص می‌شود براساس تلقی اسماء جمالیّه و جلالیّه پروردگار بعد از فناء است و الا در مرتبه فناء که انسان ادراکی ندارد. انسان در مرتبه قبل از فناء که هنوز جنبه رحمانی همه شوائب وجودی او را فرا نگرفته است، فقط مشاهداتی در عالم انیت و مقدمیت دارد و در مرتبه فناء نیز به‌طور کلی ادراکی ندارد؛ بنابراین آثار تمام این مقدمات، تمرین‌ها، مراقبه‌ها و مجاهده‌ها برای بعد از مرتبه فنا خواهد بود. مرتبه انسان بعد از فناء به مقدار ظرفیتی که در هنگام وصول به فناء تحصیل کرده است، تقدیر و اندازه‌گیری می‌شود. در دریا مشک و ظرف پیدا نمی‌شود و غیر از آب چیزی نیست؛ ظرف را باید قبل از رفتن به دریا تحصیل نمود تا بتوان آن را از آب دریا پر کرد و بیرون آمد. در دریا هرچه هست آب است؛ انسان به هر مقدار که قبلاً تحصیل ظرفیت کرده باشد، نصیب بیشتری از آب دریا برای رفع عطش و آبیاری مزارع و متنعم کردن دیگران خواهد داشت. یک ظرف آب یک‌ساعته تمام می‌شود، اما اگر شخصی با خود یک لوله آب چهاراینچی از دریا بیاورد می‌تواند محله‌ای را سیراب کند و اگر یک رودخانه بیاورد، می‌تواند شهری را سیراب کند. پیغمبر در این دریا رفت و با سعه و ظرفیتی که داشت غیر از خدا تمام مخلوقات اعم از عوالم ملائکه مقرب مانند جبرائیل و میکائیل و روح القدس، عالم تقدیر و مشیت، جن و انس، ملک و فلک، جماد و نبات، همه را گرفت و با خود بیرون آورد. اینجاست که به آن کلام عرش بنیان مرحوم آقا می‌رسیم که می‌فرمودند: من به این نتیجه غیرقابل انکار رسیده‌ام که به هر کس به هر مقدار که مقام بدهند، به همان مقدار هم ابتلاء می‌دهند.

**البلاء لِلْوَلَاء؛<sup>۱</sup> و<sup>۲</sup> برای اساس ابتلائات پیغمبر و در مرتبه بعد ابتلائات**

۱. ترجمه: «بلا و مصیبت اختصاص به اهل ولایت دارد.» (محقق)

۲. مصباح الشریعه (ترجمه و شرح عبدالرزاق گیلانی) ص ۳۶۵.

امیرالمؤمنین از همه افراد بشر بیشتر بوده است.

خصوصیت نفس بشر چنین است که به همان مقدار که به ابتلاء نیازمند است، به کار و زحمت احتیاج دارد. اگر نفس انسان مانند مخزن بنزینی بود که با یک جرعه شعله‌ور می‌شد، دیگر نیاز نبود که برای روشن شدن مدام کبریت زده شود. یک ماشین فرسوده در زمستان سرد با یک استارت روشن نمی‌شود، ولی یک ماشین نو با باتری نو و دست‌نخورده با اولین استارت روشن می‌شود؛ وضعیت ما، وضعیت ماشینی است که با این دنیا آغشته شده و از تهیو و آمادگی دور گشته است.

من ملک بودم و فردوس برین جایم بود

آدم آورد در این دیر خراب آبادم<sup>۱</sup>

هرچه بر سر ما می‌آید از خوردن آن گندمی است که ما را به این دنیا مبتلا کرد.

منبسط بودیم و یک جوهر همه	بی‌سر و بی‌پا بودیم آن سر همه
یک گهر بودیم همچون آفتاب	بی‌گره بودیم و صافی، همچو آب
چون به صورت آمد آن نور سره	شد عدد چون سایه‌های کنگره
کنگره ویران کنید از منجیق	تا رود فرق از میان این فریق <sup>۲</sup>

در آن عالم کسی به کسی کاری نداشت؛ کسی از کسی طلبی نداشت؛ چک، سفته، دادگاه، زندان، ملک من و تو و وکیلی وجود نداشت؛ غیر از خوشی، خرمی، یک‌رنگی، انفاق، ایثار و جود، هیچ نبود.

سخن انسان از مال من و تو، ریاست من و تو، سلطنت من و تو، در این دنیا پیدا شد و بعد با سنگ‌اندازی، تهمت، دروغ و کلک در مقام به‌دست‌آوردن ملک و سلطنت دیگران برآمد، درحالی‌که خداوند به او مالی عنایت فرموده که برای او و خانواده‌اش تا آخر عمر کافی است.

۱. دیوان حافظ، غزل ۳۱۷.

۲. مثنوی معنوی، دفتر اول.

باری، حال ما از جهت میزان آغشته و مخلوط شدن با این دنیا نظیر آن ماشین فرسوده و خراب است؛ بعضی از افراد با یک هل دادن به حرکت می‌افتند و بعضی دیگر را هرچه هل بدهند مانند ستون به زمین چسبیده‌اند و اصلاً حرکت نمی‌کنند. ما به دنیا و زخارف آن از یک ستون هم بدتر چسبیده‌ایم و فقط خداوند علام‌الغیوب و ستار‌العیوب می‌داند که در پنهان چه خبر است!

در مقابل عده‌ای نیز هستند که استارت‌نخورده در حرکتند و باید آنها را گرفت؛ مثلاً در مقام جود تا حد اسراف و اشکال بخشش می‌کنند؛ خداوند به پیغمبرش می‌فرماید:

﴿وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ﴾<sup>۱</sup>

«درمورد انفاق نه چون دست بسته و به گردن‌غل زده، به مقدار کم اکتفا کن و نه آن قدر دستت را باز کن که برای خانواده و زندگی خودت چیزی باقی نماند.»

این نفس به تمرین و ممارست دائم احتیاج دارد و این ممارست «ذکرالله» است. آنچه موجب می‌شود انسان از توجه به عالم کثرات خارج شود و جنبه استعداد در او به فعلیت برسد، توجه به مبدأ و حق مطلق است که هیچ‌گونه شائبه‌ای از کثرت و تعین ندارد؛ لذاست که ائمه علیهم‌السلام ما را به ذکر پروردگار دعوت می‌کنند.

در روایاتی راجع به اهمیت ذکر و اینکه بدون توجه و ذکر نمی‌توان به مقصد رسید و اینکه چرا مؤمن به ذکر و استدامه آن احتیاج دارد، اشاراتی شده است. افرادی می‌گویند اذکار با کیفیات خاص و تعداد معین، همه اباطیل صوفی‌ها و درویش است، درحالی‌که ائمه علیهم‌السلام درست عکس این مسئله را بیان فرموده‌اند.

۱. سوره اسراء (۱۷) آیه ۲۹.



در اصول کافی، باب «ذکرُ الله عزَّ و جلَّ کثیراً»، ابن قدّاح از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که آن حضرت می‌فرماید:

مَا مِنْ شَيْءٍ إِلَّا وَ لَهُ حَدٌّ يَنْتَهِي إِلَيْهِ إِلَّا الذِّكْرَ، فَلَيْسَ لَهُ حَدٌّ يَنْتَهِي إِلَيْهِ. فَرَضَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ الْفَرَائِضَ، فَمَنْ آذَاهُنَّ فَهُوَ حَدُّهُنَّ؛ وَ شَهْرَ رَمَضَانَ، فَمَنْ صَامَهُ فَهُوَ حَدُّهُ؛ وَ الْحَجَّ، فَمَنْ حَجَّ فَهُوَ حَدُّهُ إِلَّا الذِّكْرَ؛ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَمْ يَرِضْ مِنْهُ بِالْقَلِيلِ وَ لَمْ يَجْعَلْ لَهُ حَدًّا يَنْتَهِي إِلَيْهِ.

ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ: ﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا\* وَسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا﴾<sup>۱</sup>، فَقَالَ: لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ حَدًّا يَنْتَهِي إِلَيْهِ.<sup>۲</sup>

«هر مسئله‌ای حدی دارد که به آن حد تمام می‌شود، مگر ذکر پروردگار که به هیچ حدی منتهی نمی‌گردد. خداوند متعال فریضی را (مانند نماز، روزه، حج، خمس و زکات) واجب فرموده است؛ کسی که آنها را ادا کند، حد آنها را ادا نموده است. خداوند روزه ماه رمضان را واجب فرموده، پس کسی که آن را روزه بگیرد حدش را به‌جا آورده (و دیگر نباید شوال را روزه بگیرد)؛ خداوند حج را فرض نموده، پس کسی که حج کند حدش را به‌جا آورده است؛ فقط ذکر پروردگار است که خداوند برای آن حدی را قرار نداده است و به قلیل از آن رضایت نمی‌دهد.

سپس این آیه را تلاوت نمود: ﴿ای افرادی که ایمان آورده‌اید، ذکر خدا را بسیار بگویید و هر صبح و عصر تسبیح او را به‌جا آورید﴾ و سپس فرمود: براین اساس خداوند برای ذکر تعداد خاصی را به‌عنوان حد قرار نداده است.»

ابن قدّاح در ادامه این روایت، از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که

فرمودند:

۱. سوره احزاب (۳۳) آیه ۴۱ و ۴۲.

۲. الکافی، ج ۲، ص ۴۹۸.

و كَانَ أَبِي عَلَيْهِ السَّلَامُ كَثِيرَ الذِّكْرِ. لَقَدْ كُنْتُ أَمْشِي مَعَهُ وَ إِنَّهُ لَيَذْكُرُ اللَّهَ، وَ أَكَلُ مَعَهُ الطَّعَامَ وَ إِنَّهُ لَيَذْكُرُ اللَّهَ، وَ لَقَدْ كَانَ يُحَدِّثُ الْقَوْمَ وَ مَا يَشْغَلُهُ ذَلِكَ عَنِ ذِكْرِ اللَّهِ. وَ كُنْتُ أَرَى لِسَانَهُ لَا زَقًا بِحَنَكِهِ يَقُولُ: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ.» وَ كَانَ يَجْمَعُنَا فَيَأْمُرُنَا بِالذِّكْرِ حَتَّى تَطْلُعَ الشَّمْسُ؛ وَ يَأْمُرُ بِالْقِرَاءَةِ مَنْ كَانَ يَقْرَأُ مِنَّا؛ وَ مَنْ كَانَ لَا يَقْرَأُ مِنَّا أَمَرَهُ بِالذِّكْرِ. وَ الْبَيْتُ الَّذِي يَقْرَأُ فِيهِ الْقُرْآنُ وَ يُذَكِّرُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِيهِ، تَكْتُرُ بَرَكَتُهُ وَ تَحْضُرُهُ الْمَلَائِكَةُ وَ تَهْجُرُهُ الشَّيَاطِينُ وَ يُضِيءُ لِأَهْلِ السَّمَاءِ كَمَا يُضِيءُ الْكَوْكَبُ الدَّرِّيُّ لِأَهْلِ الْأَرْضِ وَ الْبَيْتُ الَّذِي لَا يَقْرَأُ فِيهِ الْقُرْآنُ وَ لَا يُذَكِّرُ اللَّهُ فِيهِ تَقِلُّ بَرَكَتُهُ وَ تَهْجُرُهُ الْمَلَائِكَةُ وَ تَحْضُرُهُ الشَّيَاطِينُ.»<sup>۱</sup>

«پدرم (امام باقر علیه السلام) بسیار ذکر می گفت. من با او راه می رفتم درحالتی که زبانش به ذکر خدا می گردید؛ با او غذا می خوردم درحالتی که در بین غذا ذکر می گفت؛ با مردم صحبت می کرد اما این حدیث با قوم، او را از ذکر خدا باز نمی داشت.»<sup>۲</sup>

من می دیدم که همیشه زبان پدرم به سقش چسبیده<sup>۳</sup> (بدون صدا زبانش در حرکت است) و دائماً «لا إله إلا الله» می گوید.

پیوسته در هنگام بین الطلوعین فرزندانش را جمع می کرد و به ذکر امر می نمود تا اینکه خورشید طلوع کند؛ هرکسی که از ما قرآن می خواند به قرآن امر می کرد و هرکس که قرآن نمی خواند، به ذکر امر می فرمود.

منزلی که در آن تلاوت قرآن و ذکر خدا باشد، برکتش زیاد می شود و

۱. همان، ص ۴۹۹.

۲. بالطبع هنگامی که امام باقر علیه السلام صحبت می فرموده اند آن افراد گوش فرا می داده اند و در فاصله ای که آنها متقابلاً صحبت می کرده اند، آن حضرت به ذکر اشتغال داشته اند.

۳. حنک در لغت به معنای سق است.

۴. لسان العرب، ج ۱۰، ص ۲۱۶:

«حنك: الحنك من الإنسان والدابة: باطن أعلى الفم من داخل.»

ترجمه: «حنک انسان و جنبندگان: باطن بالای دهان از داخل، که همان سقف دهان می شود.» (محقق)

ملائکه در آن وارد و شیاطین از آن دور می‌شوند، و آن منزل برای اهل آسمان نور می‌دهد همان‌طور که ستارهٔ فروزان برای اهل زمین نور می‌دهد؛ اما خانه‌ای که در آن تلاوت قرآن و ذکر خدا نباشد، برکتش کم می‌شود و ملائکه از آن بیرون می‌روند و شیاطین جایگزین می‌شوند.»

جای هیچ شکی وجود ندارد که اگر شما به منزلی وارد شوید که در آن ذکر خدا نباشد، کدورت قلب پیدا می‌کنید؛ اگر به جای یک تابلوی ذکر، یک منظره نامناسب در اتاق خود بگذارید، حال شما عوض خواهد شد. اگر در اتاقی ده دقیقه قرآن تلاوت شود و سپس ده دقیقه موسیقی نواخته شود، حال شما در هر کدام از این دو صورت متفاوت خواهد بود؛ اگر بزرگی از بزرگان وارد اتاقی شود و فرد مکدری وارد شود، حال شما تغییر خواهد کرد؛ اگر در حرم حضرت معصومه علیها السلام وارد شوید، آن حال و هوا در شما تأثیر دارد؛ این تغییرات واقعیاتی تکوینی است که نمی‌توان با آن جنگید و مقابله نمود.

امام صادق علیه السلام در ادامهٔ روایت می‌فرمایند:

وَقَدْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: «أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِخَيْرِ أَعْمَالِكُمْ لَكُمْ، أَرْفَعُهَا فِي دَرَجَاتِكُمْ وَأَزْكَاهَا عِنْدَ مَلِكِكُمْ، وَخَيْرٌ لَكُمْ مِنَ الدِّينَارِ وَالدِّرْهَمِ، وَخَيْرٌ لَكُمْ مِنْ أَنْ تَلْقُوا عَدُوَّكُمْ فَتَقْتُلُوهُمْ وَيَقْتُلُوكُمْ؟» فَقَالُوا: «بَلَى.» قَالَ: «ذِكْرُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ كَثِيرًا.»<sup>۱</sup>

«جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: "آیا به شما نگویم بهترین اعمالتان چیست؟ عملی که شما را نسبت به سایر اعمال بالاتر می‌برد و در نزد پروردگارتان خالص‌تر می‌گرداند، و از درهم و دینار این دنیا برای شما بهتر است، و از آنکه با دشمن خود بجنگید و بکشید و کشته شوید نیز برای شما بهتر است!" گفتند: "بله یا رسول‌الله!" فرمود: "یاد و ذکر بسیار خداوند است."»

۱. الکافی، ج ۲، ص ۴۹۹.

در خاتمه امام صادق علیه السلام می فرمایند:

جاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَقَالَ: «مَنْ خَيْرُ أَهْلِ الْمَسْجِدِ؟»  
فَقَالَ: «أَكْثَرُهُمْ لِلَّهِ ذِكْرًا.» وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: «مَنْ  
أَعْطِيَ لِسَانًا ذَاكِرًا فَقَدْ أُعْطِيَ خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ.» وَقَالَ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿وَلَا  
تَمُنَّ تَسْتَكْبِرُ﴾<sup>۱</sup> قَالَ: «لَا تَسْتَكْبِرْ مَا عَمِلْتَ مِنْ خَيْرٍ لِلَّهِ تَعَالَى.»<sup>۲</sup>

«شخصی نزد پیغمبر آمد و گفت: "بهترین افراد اهل مسجد چه کسانی هستند؟" رسول خدا فرمود: "کسانی که بیشتر ذکر خدا می کنند." و فرمود: "خیر دنیا و آخرت به کسی داده شده که لسان و زبان ذاکر داشته باشد." و حضرت در تفسیر آیه ﴿بِر كَسِي مَنّت مَكْذَار، درحالی که عمل خود را بزرگ و بسیار بینی و نسبت به آن دچار عجب شوی﴾ فرمودند: "آنچه را از عمل خیر برای خداوند متعال انجام داده‌ای، زیاد مشمار."»

این روایت می‌رساند که مؤمن به هر مقدار به ذکر الهی اشتغال داشته باشد، به همان مقدار می‌تواند فیوضاتی را که در اثر جنبه ملکوتی ذکر بر قلب نازل می‌شود، استجلاب نماید. اذکار الهی نیز با یکدیگر تفاوت دارند و هر کدام دارای خصوصیتی است که إن شاء الله در مجالس بعد بیان خواهد شد.

اللهم صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

۱. سوره مدثر (۷۴) آیه ۶.

۲. الکافی، ج ۲، ص ۴۹۹.

مجلس هجدهم

توقف نتائج اذكار بر استمرار مراقبه

بيست و دوم ذى الحجة الحرام ١٤١٩ هجرى قمرى



أعوذُ باللهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ  
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى أَشْرَفِ الْمُرْسَلِينَ  
وَ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ  
وَاللَعْنَةُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

قبل از ورود به بحث حدیث شریف عنوان بصری، تذکر این نکته ضروری است که از مرحوم والد - رضوان الله علیه - و اساتید ایشان مسموع است که در جلسه ذکر و به طور کلی در جلسات عرفانی و معارف الهی، حضور ذهن، توجه به نفس، اطمینان، سکون و طمأنینه، شرط لایتنجیر و لایتبدل و غیر قابل اجتناب است.<sup>۱</sup> لذا دستور داریم کسی که می خواهد نماز بخواند بهتر است چند دقیقه قبل از نماز با حالت سکوت بر سجاده اش بنشیند، توجه کند و ذهن خود را از مسائل متفرقه

---

۱. اوقات مختلف در حضور ذهن دخالت دارد. در آمارگیری از نمرات امتحانی یک دانشگاه متوجه شده بودند امتحاناتی که در صبح برگزار می شود با اختلافی بسیار فاحش از آزمون هایی که ظهر یا بعد از ظهر گرفته می شود نتایج بهتری دارد. واقعیت مسئله همین طور است؛ زیرا موقع صبح هنوز مطالب مختلف بر انسان هجوم نیاورده اند و حضور ذهن و آمادگی آن برای پذیرش مطلب بسیار بهتر و عمیق تر می باشد.

خالی نماید. به طور کلی در مواردی که جنبه عبادی دارند، بهتر است افراد با حضور ذهن بیشتری حضور پیدا کنند.

یکی از اشکالات صحیح و بجای مرحوم آقا بر نماز جمعه‌های فعلی این بود که قبل از اینکه خطیب به ایراد خطبه بپردازد، شخصی به عنوان سخنران یک ساعت صحبت می‌کند.

نماز جمعه قائم به خطیب است و اوست که باید مجلس را اداره کند و سخنان سخنران - حتی اگر مطالب درستی باشد - مطالب امام جمعه را تحت الشعاع قرار می‌دهد و این صحیح نیست.

خطیب جمعه باید دو شرط اساسی داشته باشد:

**اولاً** فردی بلیغ باشد؛ سخنان او جاذبه‌دار و رسا باشد، بسیار زیبا صحبت کند تا موجب ملالت افراد نشود؛ چراکه مردم یک هفته انتظار می‌کشند، کار و زندگی خود را رها می‌کنند و از راه‌های دور می‌آیند. خطبه نماز جمعه امری سرسری نیست؛ بدیهی است آن پیرمرد فرتوتی که حتی قادر نیست جواب سلام انسان را بدهد، نمی‌تواند خطبه نماز جمعه بخواند.

در مسائلی که در نماز جمعه مطرح می‌شود باید دو جنبه سیاسی و عبادی مدنظر قرار گیرد. در تاریخ اسلام می‌خوانیم که برای خطبه نماز جمعه خطیب می‌آوردند و آنها نیز با صحبت‌های خوب و شیرین و جاذب و بلیغ خود، مردم را جذب می‌کردند؛ و این‌گونه نبود که هرکسی خطبه نماز جمعه را بخواند.<sup>۱</sup> خلفای بنی‌امیه و بنی‌عباس برای اینکه مردم را جذب کنند و به نماز جمعه بکشانند و بتوانند مسائل و مطاوی نفس خود را به آنان القاء کنند، از بهترین و بلیغ‌ترین خطیبان استفاده می‌کردند.

**ثانیاً** عالم باشد؛ مطالب را از روایات و کتب اهل بیت جمع‌آوری کند و وقت

۱. رجوع شود به *صلاة الجمعة*، ص ۳۲.



مردم را تلف نکند. کلمات و بیانات امام علیه السلام را به آنان بیاموزد و آنها را با معارف آشنا کند. او باید با اشراف بر مسائل روز و مطالب علمی و اعتقادی برگرفته از روایات ائمه علیهم السلام، در دو جنبه فکری و روحی مردم را تقویت کند. مسائل سیاسی را توأم با مسائل عبادی، و عبادی را توأم با سیاسی مطرح کند تا بتواند هم در جنبه بینش افراد و هم در حال آنها تأثیر مثبت به وجود بیاورد. خطیب باید در مردم حال ایجاد کند تا آن خطبه به همان نحوی باشد که مورد رضای خداست. اینها از شرایط خطیب است؛ لذا کسی که مثلاً در سخن گفتن مشکل دارد، قابلیت و لیاقت امامت جمعه و ایراد خطبه را ندارد.<sup>۱</sup>

مرحوم ملا محمد تقی مجلسی که از بزرگان و مفاخر شیعه و پدر آخوند ملا محمد باقر مجلسی صاحب بحار الأنوار است در شرح کتاب شریف من لا یحضره الفقیه شیخ صدوق می فرماید:

و اگر مناسب داند سخنان حکیمانه تازه که تأثیرش بیشتر باشد ذکر کند؛ چنان که در [روایت] حَسَنِ كَالصَّحِيحِ از حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه منقول است که فرمودند که: «ترویج کنید نفوس خود را به حکمت های تازه؛ به درستی که نفوس را کلال و ماندگی دست می دهد، چنان که بدن را دست می دهد.» و از این جمله است اشعار محققان، مثل حکیم غزنوی و حکیم رومی و عطار و غیر ایشان.<sup>۲</sup>

خطیب جمعه باید طوری مردم را سر حال و وجد بیاورد که تا هفته بعد شارژ و پُرانرژی بمانند. حرف های عادی و روزمره و غیر قابل توجه و بدون محتوا صحیح و زیبنده نیست.

سخنران قبل از خطبه دو اثر نامناسب باقی می گذارد: اولاً مردم را برای شنیدن خطبه ملول و خسته می کند؛ ثانیاً اهمیت اصغاء و استماع خطبه را کم

۱. رجوع شود به صلاة الجمعة، ص ۳۳.

۲. لواعص صاحبقرانی، ج ۴، ص ۵۶۶؛ مطلع انوار، ج ۵، ص ۳۱.

می‌کند. وقتی مردم یک ساعت بنشینند تا مطالب سخنران را بشنوند، طبعاً تهیو و آمادگی و استعداد آنان برای شنیدن مسائل نماز جمعه کم می‌شود و حتی از بین می‌رود. خطیب جمعه اگر متاعی قابل عرضه داشته باشد، دیگر گوش شنوایی نیست؛ و اگر هم نداشته باشد که وضع بدتر است. علی‌ای‌حال این یکی از اشتباهاتی است که امروزه انجام می‌شود.

در جلسات ذکر نیز دأب بر این است که مدتی سکوت باشد تا حالت استعداد و آمادگی پیدا شود. انسان باید در حال ذکر آرامش داشته باشد.

مرحوم آیه‌الله حاج سید هادی تبریزی از علمای بسیار معروف کاظمین و از تلامذهٔ مرحوم قاضی - رضوان الله علیه - بودند. مرحوم والد نقل می‌کردند که مرحوم قاضی در دستورالعملی به ایشان فرمودند:

دو چیز را خیلی مغتنم بدان: اول: محراب نافلهٔ امیرالمؤمنین علیه السلام در مسجد کوفه،<sup>۱</sup> زیرا آثاری بر آنجا مترتب و مشهود است؛ و دوم: زیارت اهل قبور در موقع بین‌الطلوعین.

و می‌فرمودند:

وقتی اهل قبور را در بین‌الطلوعین زیارت می‌کنی، فاتحه‌ای بخوان و سپس بدون اینکه قرآن یا چیز دیگری بخوانی کناری بنشین و سکوت کن؛ این

۱. محراب دارای ضریحی که الآن در مسجد کوفه است، محرابی است که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نماز جماعت را در آن اقامه می‌کردند. اما حضرت قبل از نماز جماعت، نوافل را در محرابی می‌خواندند که تقریباً بیست‌متری سمت چپ محراب اصلی قرار گرفته و الآن نیز مشخص است. حضرت نماز شب و نافلهٔ صبح را آنجا می‌خواندند و بعد در محراب اصلی نماز صبح را قرائت می‌نمودند. در شب نوزدهم ماه مبارک رمضان شمشیر ابن‌ملجم در محراب نافله بر فرق آن حضرت فرود آمد؛ حضرت نماز شب را در منزل حضرت زینب خوانده بودند\* و مشغول نافلهٔ صبح بودند که این قضیه اتفاق افتاد.\*\*

\* روضة الواعظین، ج ۱، ص ۱۳۵.

\*\* بحار الأنوار، ج ۴۲، ص ۲۸۱.

سکوت برای تو خیلی مفید است. در احوال قبر و قیامت و اعتباری بودن دنیا و مسائلی که در گذران است، تفکر کن.

و می فرمودند:

رفتن به قبرستان در موقع ظهر یا بعد از ظهر و شب چندان مفید نیست.

ایشان نسبت به سکوت بسیار عنایت داشتند<sup>۱</sup> و می فرمودند:

ملائکه اقسامی دارند: «مِنْهُمْ رُكَّعٌ لَا يَسْجُدُونَ، و مِنْهُمْ سَاجِدُونَ لَا يَرْكَعُونَ، و مِنْهُمْ غَيْرُ ذَلِكَ؛ برخی از آنها در حال رکوع هستند و سجده نمی کنند، برخی در حال سجده هستند و رکوع نمی کنند، و بعضی غیر از این دو هستند.» ولی نکته این است که ملائکه دائماً در حال سکون و آرامش می باشند و تشویش و اضطراب در آنها وجود ندارد؛ به عکس، شیاطین دائماً در حال حرکت و اضطراب اند.

سپس مرحوم قاضی - از روی ادب و تواضع - به مرحوم حاج میرزا سید

هادی تبریزی فرمودند:

ما نه طرف ملائکه ساکن هستیم و نه شیاطین مضطرب؛ ولی از کار ملائکه خوشمان می آید و از کار شیاطین متنفریم.

ملائکه اوامر و دستورات الهی را با حال آرامش انجام می دهند: ﴿وَيَفْعَلُونَ مَا

يُؤْمَرُونَ﴾<sup>۲</sup> ﴿بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ﴾<sup>۳</sup> آنها از مقام مشیت و تقدیر با اضطراب اطاعت نکرده، در وظایف خود دخل و تصرف نمی کنند؛ زیرا خود را عبد مقام اراده حق می دانند. اگر خدا بخواهد جایی را با هفت ریشتر بلرزاند، زلزله را به هشت ریشتر

۱. معادشناسی، ج ۲، ص ۲۶۵؛ آیین رستگاری، ص ۱۳۳؛ مهر تابناک، ص ۲۵۰؛ حیات جاوید، ص ۹۳.

۲. سوره نحل (۱۶) آیه ۵۰؛ سوره تحریم (۶۶) آیه ۶. معادشناسی، ج ۱، ص ۲۲۸: «آنچه را مأمور شده اند به جا می آورند.»

۳. سوره انبیاء (۲۱) آیه ۲۶. معادشناسی، ج ۳، ص ۱۴۰: «فرشتگان بندگان بزرگوار و گرامی خدا هستند.»

تبدیل نمی‌کنند و اگر فرمان صاعقه بدهد، آن را یک میلی‌متر جابه‌جا نمی‌کنند. وقتی کسی عبد است، دیگر دخل و تصرف، کم و زیاد یا بالاوپایین کردن معنا ندارد. اگر ما نیز این‌طور باشیم و نسبت به حوادث بینش عبودیت داشته باشیم مثل ملائکه می‌شویم. لذا ملائکه، عذاب یا نعمت را با آرامش می‌آورند و حال آنان در انجام تقدیر الهی به‌گونه‌ای است که «برو» یا «بایست» گفتن خدا برایشان تفاوتی ندارد؛ این معنای سکون ملائکه است.<sup>۱</sup>

#### ۱. آیین رستگاری، ص ۱۳۵:

«تجلیات خدا فقط در سایه آرامش نفس است: ﴿أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ﴾؛\* «فقط با یاد خدا دل آرام می‌گیرد.» همه موجودات کون و مکان انسان را به خودشان دعوت می‌کنند، و هر موجودی انسان را در تمریج و تشویش و اضطراب و خاطره‌های نگران‌کننده و مضطرب‌کننده و ناراحت‌کننده می‌اندازد، و بعضی اوقات خواطر انسان را وادار نموده و به سمت خود می‌کشند. فقط با ذکر خدا قلب آرام می‌گیرد و تمام اینها به خاک نسیان سپرده می‌شود. نه خاطره‌ای، نه فکری، نه خیالی، هیچ هیچ؛ چون قلب به ذکر خدا آرام گرفته و آن آلودگی‌های نفس هم پایین ریخته و متحجر شده، و این به‌واسطه سکوت است. لذا یکی از دستورات سکوت است. حالا چقدر انسان سکوت بکند، این فرق می‌کند؛ در منازل و مراحل مختلف فرق می‌کند. در اول برای سالک می‌گویند از زوائد باید سکوت اختیار کند. نه اینکه تنها از غیبت و دروغ و از این حرف‌ها، از حرف‌های عادی هم که انسان می‌زند ولی نه فایده دنیوی دارد نه اخروی، باید دوری کند. انسان باید یک قفلی به دهانش بزند و حرف زیادی نزند.

فرض کنید انسان می‌رود در فلان مجلس. یک ساعت صحبت می‌کند و خودش را سرگرم می‌کند، بعد بلند می‌شود و می‌گوید: من چه گفتم؟! این حرف‌ها چه بود و چه نتیجه‌ای داشت؟! نتیجه دنیوی داشت؟! اخروی داشت؟! روح مرا بالا برد؟! به من صفا داد؟! برای صلاح من بود؟! نه! گعده، شب‌نشینی، روزنشینی و اختلاط کردن و وقت‌گذرانی! می‌گویند: «ما خسته‌ایم - مثلاً - برویم در آنجا وقت‌گذرانی کنیم.» این صحبت‌ها قلب را سیاه و تاریک می‌کند، قساوت می‌آورد. لازم نیست که حتماً یک جملات محرمی باشد، انسان باید از بعضی چیزهای مباح که لاطائل و بدون فایده است، خودداری کند. و کلید هم باید دست خود انسان باشد. سالک باید صددرصد کنترل زبانش دست خودش باشد. هر حرفی که می‌خواهد بزند، ببیند این حرف اصلاً صحیح است یا نه، چه فایده‌ای بر آن مترتب است. انس با عیالات و نشستن و اختلاط کردن با ↵

به عکس، شیاطین دائماً می گویند: «باید فلانی را اغوا کنیم و از راه هدایت باز داریم. فلان کلمه را به این فرد بگوییم، و فلان شخص را از عبادت منصرف کنیم و در گناه بیندازیم.»<sup>۱</sup> همه اینها ناشی از اضطراب و تشویش است. افراد انسان نیز همین طور هستند. بعضی نفس آرامی دارند، به نحوی که وقتی انسان با آنها می نشیند و صحبت می کند آرام می شود. نشستن با افرادی که اضطراب ندارند و نفس آرامی دارند، از هر دارویی برای انسان ضروری تر است. اما از مجالست با بعضی اضطراب و تشویش برای انسان پیدا می شود. این افراد دائماً از این طرف و آن طرف حرف می زنند. پیوسته تشویش و اضطراب دارد و نمی تواند آرام بنشیند و باید مطلبی مطرح کند و الاً گویا مجلس به بیهودگی و لغو گذشته و چیزی به دست نیاورده است. حتی اگر صحبت هم نکند، صرف نشستن با چنین افرادی از سم هالک برای نفس سالک خطرناک تر است.

↳ آنها لازم است و جزء گفتار زیاد نیست، مگر اینکه کنترل زبان از دست برود. پس اجمالاً و به طور کلی صمت (یعنی سکوت) در مرحله فعلی این است که انسان در هنگام قرائت قرآن و زیارت و دعا و نماز و امر به معروف و نهی از منکر و انس با عیالات و در کادر عمل جراحی، آن مقداری که نیاز دارد بگوید، زیادتر صحبت نکند. با مردم زیاد بحث نکنید، اسرارشان را به آنها نگویید، حالتان را به آنها بیان نکنید، در خودتان باشد. آن مقداری که لازم است، برایشان بیان کنید، همین! قفل به دهان باشد و دیگر از آن مقداری که زبان راه گشای برای قلب و نیت شماست، هیچ تجاوز نکند. و این کار مشکلی هم هست که انسان زبانش را کنترل نکند. بعضی از سلاک قدیم در احوالاتشان هست که یک ریگ در دهانشان می گذاشتند که هر وقت می خواهند چیزی را غفلتاً بیان کنند، بیان نکنند. شاید بخواهند بیان کنند، خب ریگ در دهانشان هست، متوجه می شوند که آیا این حرفی که می خواهند بزنند، درست است یا نه. اگر خوب بود، ریگ را درمی آوردند، صحبت می کردند، دوباره سر جایش می گذاشتند؛ تا این اندازه! کار مشکلی هم هست؛ چون کسی که عادت کرده دائماً صحبت کند، باید خویشنداری و مجاهده ای بکند تا از این مسئله صمت عبور کند.

\* سوره رعد (۱۳) آیه ۲۸.

۱. اگر چشمها باز شود، خواهید دید که چه خبر است!

مرحوم علامه طباطبایی انسان آرامی بود.<sup>۱</sup> اگر کسی یک ساعت نزد ایشان می‌نشست، تا او سؤالی نمی‌پرسید ایشان جواب نمی‌داد و صحبت نمی‌کرد؛ نفس این انسان آرام است.<sup>۲</sup>

برای اینکه مطالبی که از مرحوم آقا یا سایر بزرگان نقل می‌شود اوقع فی النفوس باشد، استعداد و آمادگی قبلی لازم است. بنابراین صحبت و گفتگوی زیاد قبل از جلسات، با اهداف این جلسات در تعارض است. خوب است که دوستان با آمادگی تشریف بیاورند تا ما نیز از برکت انفاس آنها متمتع شویم. هرچه نفوس آمادگی بیشتری داشته باشند، طبعاً به واسطه قاعده ظروف مرتبطه، می‌توانند نسبت به همدیگر تأثیر و تأثر بیشتری داشته باشند.<sup>۳</sup>

۱. مهر تابان، ص ۱۹ و پاورقی ص ۸۰؛ *الله‌شناسی*، ج ۱، ص ۳۵۷.

۲. برای اطلاع بیشتر پیرامون ضرورت مراعات صمت و سکوت در طریق سیروسلوک، رجوع شود به *رسالة لب‌اللباب*، ص ۱۲۶؛ *رسالة سیروسلوک منسوب به بحر العلوم*، ص ۱۵۷؛ *آیین رستگاری*، ص ۱۳۱.

۳. متن ص ۲۴۷ تا به اینجا، بخش آغازین جلسه بیست و دوم شرح حدیث عنوان بصری می‌باشد که به جهت تناسب با موضوع حقیقت ورد و ذکر، به این مجلد منتقل گردیده است. (محقق)  
۴. *آیین رستگاری*، ص ۱۴۱:

«یکی دیگر از چیزهایی که لازم می‌باشد، بیرون آمدن از محیط دغدغه و تشویش و آشوب است. چون انسان که در این معارک تشویش و اضطراب است، معاشرت‌های مسموم و برخوردهای مسموم و حرف‌های مسموم، در روح انسان اثر می‌کند و انسان را خراب می‌کند. نفوس مثل ظروف مرتبطه هستند. یکی از مسائل فیزیکی، ظروف مرتبطه است. قاعده ظروف مرتبطه این است که آن مایعی که در آنها ریخته می‌شود در یک سطح قرار می‌گیرد. دل‌ها هم همین‌طورند. وقتی دو دل مثل ظروف مرتبطه به همدیگر ربط پیدا کرد، آن معانی که در یکی می‌آید در دیگری هم می‌رود. اگر آن ظرف بالا، ظرف ملکوتی باشد، این ظرف پایینی را ملکوتی کرده و هم‌سطح خود می‌کند؛ ولی اگر آن ظرف بالا آلوده باشد، سرکه باشد، آبخوره باشد، مایع متعفن باشد، این ظرف ←

در مجلس گذشته دو مطلب پیرامون لزوم ذکر برای حرکت سالک به سوی مبادی کمالیه عرض شد:

**اول:** مستند بودن کیفیت مرسومیه که در اذکار و اوراد الهی به صورت عددی مشاهده می شود.

**دوم:** ضرورت اذکار و اوراد برای همه اشخاص در تمام مراتب و عدم اختصاص به افراد مبتدی به عنوان یک حرکت اولیه. اگر کسانی که دارای مراتبی هستند از آن بی نیاز باشند، پس به چه جهت امام صادق علیه السلام به عنوان بصری می فرمایند: «من در هر شبانه روز اوراد و اذکاری دارم و این ارتباط و رفت و آمد، مانع از آن است»؟! 

---

پایینی را نیز به رنگ خودش بالا می آورد. بنابراین انسان با افرادی که خبیث اند، دنیا پرست اند، هم و غمشان دنیاست، اصلاً نباید بنشینند؛ چون که قلب انسان را می کشند و می برند طرف خودشان. «مَنْ أَصْبَحَ وَأَكْبَرُ هَمَّهُ الدُّنْيَا فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ»<sup>\*</sup> مردم ولو اینکه خوب هم باشند، نمازخوان هم باشند، همه کار هم بکنند، ولی دو دسته هستند. [مقصود اصلی بعضی خدا نیست]. نماز می خوانند، روزه هم می گیرند، اما مقصد اصلی آنها دنیاست؛ یعنی دنیا را به خدا نمی فروشند. اگر در جایی امر خدا پیش بیاید و جای دیگر منفعت مادی، آنها منفعت مادی را جلو می اندازند. معاشرت با اینها برای انسان ضرر دارد. یعنی مثل همان ظروف مرتبطه می ماند، قلب انسان را می کشد در سطح خود و انسان به هرکدام از اینها که برخورد کند، انسان را به کانون وجودی و افکار خودش دعوت می کند. انسان هرکس را دعوت کند، با هرکس سلام و علیک کند، با هرکس گرم بگیرد، نفس او انسان را به طرف خودش می کشد، حالا می خواهد نفس خوب باشد، می خواهد نفس بد باشد، قبیح باشد یا حسن باشد.

سالک باید چشمش را باز کند که طعمه گرگ نشود؛ بلکه در باغی از رحمت به روی او باز شود. باید دائماً پیش نفوس ملکوتی و روحانی برود، و با امیرالمؤمنین علیه السلام و میثم و با آن ارواح طیبه و طاهره سروکار پیدا کند؛ نه اینکه به راه انحرافی برود. و کنترل این امر به دست خود انسان است.

\* مجموعه ورام، ج ۱، ص ۱۳۰ با قدری اختلاف. معادشناسی، ج ۱۰، ص ۳۳۰: «کسی که روزگار خود را بگذراند و مقصد بزرگ او دنیا باشد، از خدا بهره و نصیب ندارد.»

راجع به مطلب اول عرض شد همان‌طور که بدون تدرّب و ممارست، اختیار و حذاقت در فن برای انسان حاصل نمی‌شود، در سلوک و صعود به مراتب علیا و رفع حُجُبِ ظلمانی و نورانی نیز به ممارست و مراقبت احتیاج است و الاّ این حرکت قطعاً متوقف خواهد شد.

شکی نیست که چون نفس آدمی مستعد و هیولانی است، می‌تواند آن را به هر کیفیتی که مایل است تغییر دهد؛ اما باید در این حرکت نفسانی شرایط رسیدن به هدف را فراهم کند و از آنچه موجب تخطی و انحراف از مسیر است روی‌گردان شود و الاّ از این سیروسلوک هیچ نتیجه‌ای عائد او نخواهد شد.

در جلسه گذشته عرض شد که مرحوم والد - رضوان الله علیه - به عنوان اتمام حجت و اخطار نسبت به اعمال و کیفیت سلوک رفقاییشان فرمودند که خیال نکنید به صرف اینکه اسم سالک را بر خود گذاشتید مسئله تمام است؛ خداوند متعال با کسی قوم و خویشی و رودربایستی ندارد. اگر شخصی در مقام عمل بیاید و قدم صدق بردارد نتیجه این قدم صدق را خواهد دید؛ و الاّ به صرف تعنون به عنوان سلوک و حرکت به سوی مبادی عالیّه، برای انسان ماحصلی پیدا نمی‌شود.

مرحوم آیه الله شیخ محمدجواد انصاری همدانی در نامه‌ای که برای مرحوم والد - رضوان الله علیهما - نگاشته‌اند، راجع به مراقبت از استعداد و شرایطی که معدّ حرکت سالک است، می‌نویسند:

چیزهایی که ملالت‌آور است بعد از ترک هواهای ممنوعه شرعیه (مانند امیال و آرزوهای نفسانی که حرمت آنها محرز است و شارع مردم را از آنها برحذر داشته است) عبارت است از: کثرت طعام (زیاد غذا خوردن) و کثرت کلام (زیاد صحبت کردن) و کثرت مجالست با اهل غفلت.<sup>۱</sup>

نکته اول: کثرت طعام؛ راجع به این موضوع روایات بسیاری وارد شده

۱. مطلع انوار، ج ۲، ص ۳۳۵.



است<sup>۱</sup> و در حدیث شریف عنوان بصری نیز در این رابطه مطالبی خواهد آمد.

**نکته دوم:** کثرت کلام؛ بعضی از سکوت در مجالس ناراحت‌اند و تصور می‌کنند مجلس بدون صحبت خلأ و ضعفی دارد و به خوبی سپری نشده است.<sup>۲</sup>

بنده با مرحوم علامه طباطبایی - رضوان الله علیه - زیاد ارتباط داشتم و در مجالس ایشان بسیار شرکت می‌کردم و شاهد بودم که حتی اگر یک ساعت می‌گذشت، تا شخصی از ایشان سؤالی نمی‌پرسید ابتدا به صحبت نمی‌کردند و کاملاً ساکت بودند.<sup>۳</sup>

صحبت زیاد در مسائل لهُو و غیر ضروری خوشایند سالک نیست و حتی کلام صحیح نیز موجب کم شدن متانت انسان است. سکوت باعث می‌شود که حالت استعداد، آمادگی و وزانی که نفس به واسطه مراقبت به خود گرفته است حفظ گردد و آنچه انسان در این کیسه جمع‌آوری کرده باقی بماند؛ اما صحبت کردن اگرچه صحیح باشد، مانند ایجاد سوراخی است که سبب ریختن تدریجی مواد آن کیسه می‌شود؛ سخنان باطل و خلاف که دیگر اصلاً قابل طرح نیست! خداوند متعال اثر تکوینی زیاد سخن گفتن را این‌طور قرار داده است و این از مسائل اعتباری نیست که دستخوش تغییر و تغیر باشد.

**نکته سوم:** کثرت مجالست با اهل غفلت؛ اهل غفلت کسانی هستند که از حرکات و سکنات خود هیچ هدف عقلایی و منطقی ندارند و شب و روز عمر خود را بیهوده سپری می‌کنند. مرحوم آیه‌الله انصاری - رضوان الله علیه - در ادامه این نامه نوشته‌اند:

هر قدر که انسان بتواند به تنهایی خو کند بهتر است؛ به خصوص که از میانه

۱. رجوع شود به *رسالة لبّ اللباب*، ص ۱۲۷ و ۱۲۸؛ *رسالة سیر وسلوک بحر العلوم*، ص ۱۵۹.

۲. رجوع شود به *رسالة لبّ اللباب*، ص ۱۲۶؛ *رسالة سیر وسلوک بحر العلوم*، ص ۱۵۷؛ *الله‌شناسی*،

ج ۲، ص ۷۳؛ *آیین رستگاری*، ص ۱۳۱.

۳. *مهر تابان*، ص ۱۹ و پاورقی ص ۸۰.

جمع دور باشد که شرور نفوس خبیثه مثل سمومات تأثیر دارد.<sup>۱</sup>  
 انسان در ارتباط و برخورد با افراد، خواهی نخواهی ردوبدل‌هایی را صورت می‌دهد که آن تأثیر در اختیار او نیست. آیا ممکن است آب بر فرشی بریزد و فرش خیس نشود؟! آیا امکان دارد دست خود را بر آتش بگیرید و نسوزد؟! کار آتش سوزاندن است و هرچه به خود تلقین کنید که نمی‌سوزد و حتی تحمل کنید و شیون نکنید، باز هم می‌سوزد و آتش کارش را انجام می‌دهد.

ارتباط با اهل غفلت انسان را به غفلت وامی‌دارد و حالت نورانیت و روحانیتی را که به واسطه اعمال و عبادات به دست آورده از بین خواهد برد.

حضرت امام موسی بن جعفر علیهما السلام خطاب به هشام بن حکم می‌فرمایند:  
 يَا هِشَامُ، الصَّبْرُ عَلَى الْوَحْدَةِ عِلْمٌ قُوَّةُ الْعَقْلِ؛ فَمَنْ عَقَلَ عَنِ اللَّهِ إِعْتَزَلَ أَهْلَ  
 الدُّنْيَا وَالرَّاعِبِينَ فِيهَا وَرَغِبَ فِي مَا عِنْدَ اللَّهِ وَكَانَ اللَّهُ أُنْسَهُ فِي الْوَحْشَةِ، وَ  
 صَاحِبَهُ فِي الْوَحْدَةِ، وَغِنَاهُ فِي الْعَيْلَةِ، وَمُعِزَّهُ مِنْ غَيْرِ عَشِيرَةٍ.<sup>۲</sup>

«ای هشام، شکیبایی و پایداری در تنها زیستن، علامت قوت عقل است؛ بنابراین کسی که عقلش به پایه‌ای برسد تا بتواند در هر امری از امور خودش بدون واسطه بشری علم و درایتش را از خداوند اخذ کند، از مردم و کسانی که دل به دنیا بسته‌اند و رغبت بدان دارند کناره می‌گیرد و از خود دنیا و زینت‌ها و اعتباریات آن پهلوی تهی می‌کند و به آنچه در نزد خداست از خیرات حقیقیه و انوار الهیه و اشراقات عقلیه و ابتهاجات ذوقیه و سکینه‌های روحیه، دل می‌بندد و راغب می‌شود. یگانه انیس و مونس او در وحشت و دهشت عالم کثرت و غوغای بی‌درنگ آن خدا می‌گردد، و رفیق و همنشین و مُصَاحِبِ وی در وحدت و تنهایی‌اش، و موجب بی‌نیازی و توانگری‌اش در عسرت عیال و نگهداری و ارتزاق آنها، و باعث عزت و شرفش بدون

۱. مطلع انوار، ج ۲، ص ۳۳۵.

۲. اصول کافی، ج ۱، ص ۱۷.

داشتن عشیره و قوم و خویش و مددکار، خدا می‌شود و بس.<sup>۱</sup>

صبر بر وحدت و تنهایی و عدم ملالت از خلوت، علامت عقل زیاد است؛ کسی که عقلش کم است مدام به دنبال این و آن می‌رود و تماس برقرار می‌کند. انسان باید در طلب این باشد که حالی پیدا کند و آن را حفظ نماید؛ حال اگر چنین فردی راحت در خانه خود بنشیند و کسی به سراغش نیاید، مگر چیزی از او کم می‌شود؟! سراغ گرفتن به معنای این است که بیایید و قتمان را باهم بگذرانیم و کسی که با این نیت می‌آید، فردا هم وقت خود را با دیگری سپری می‌کند؛ در این صورت آیا انسان عاقل بر چنین شخصی دل می‌بندد و اعتماد می‌کند؟!

انسان باید دریچه دل خود را بر هرکسی نگشاید و در این دل که جای پروردگار است غیر او را راه ندهد؛ زیرا که فقط اوست که چه در این دنیا و چه در قبر و برزخ و قیامت برای ما باقی می‌ماند. جالب اینکه ما خیال می‌کنیم او رقیب و عتید و پاسبان و حارسی است که مسلح بالای سر ما ایستاده است، درحالی که هر محبت و ودّ و انسی را که در ارتباطات مجازی و اعتباری به دنبال آن می‌گردیم، او به عین حقیقت داراست و ما از آن غافلیم.

در حدیث قدسی وارد است که:

أنا أرحمُ بعبدي من الأمِّ بولدها؛ «من به بنده مؤمنم از مادر به فرزند شیرخوارش مهربان‌ترم»<sup>۲</sup>

با این وجود ما تمام اینها را فراموش کرده‌ایم و به دنبال این می‌گردیم که با

۱. نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۴۴۴.

۲. روضة الواعظین، ج ۲، ص ۵۰۳:

«قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: "والذي نفسي بيده إن الله تعالى أرحم بعبده من الوالدة المشفقة بولدها."»

ترجمه: «قسم به آنکه جانم در دست اوست، خداوند متعال نسبت به بنده‌اش مهربان‌تر است از مادر مهربان و دل‌سوز نسبت به فرزندش.» (محقق)

این‌و آن انس بگیریم تا هوایمان را داشته باشند و مجلسمان گرم بماند و احساس تنهایی نکنیم!

اینکه می‌گویند «اینها یک‌وقتی به دردمان می‌خورند» چه معنا و مفهومی دارد؟! باید به فکر دو روز دیگر خود باشیم که ما را در قبر می‌گذارند و بر ما خاک می‌ریزند و همین اطرافیان حتی فاتحه‌ای هم نمی‌خوانند.

بازماندگان انسان نیز اگر خیلی احترام بگذارند، تا سه روز مجلسی می‌گیرند و آبی روی قبر می‌ریزند و تنها مدت کوتاهی را به گریه می‌گذرانند.

خداوند حتی در وجود فیزیکی شخص مصیبت‌زده نیز تغییر و تحولاتی را براساس کیفیت حال او ایجاد می‌کند؛ ترشح ماده‌ای را در مغز که موجب نسیان تدریجی مصیبت است، جایگزین ترشح ماده‌ای دیگر می‌کند که موجب پیدایش حزن است، و به‌مرور حالت اعتدال به فرد برمی‌گردد.<sup>۱</sup>

علی‌ای‌حال کم‌کم حالت حزن به بی‌تفاوتی و بعد به مسرت و سپس به فراموشی تبدیل می‌شود و انگار ﴿لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَّذْكُورًا﴾<sup>۲</sup> (گویی که اصلاً چیزی نبوده است)؛ لذا امام کاظم علیه السلام به هشام می‌فرماید انسان عاقل کسی است که از الآن به فکر فردای خود باشد:

فَمَنْ عَقَلَ عَنِ اللَّهِ إِعْتَزَلَ أَهْلَ الدُّنْيَا وَالرَّاعِيْنَ فِيهَا؛ «کسی که از نقطه‌نظر عقلانی با خداوند برخورد کند و علم و درایتش را از او اخذ نماید، از اهل دنیا و کسانی که به دنیا رغبت دارند، کناره‌گیری می‌کند.»

۱. روی این‌جهت یکی از مسائلی که امروزه در روان‌کاوی مطرح می‌شود این است که باید برای شخص مصیبت‌زده مسائلی مسرت‌بخش مانند خنده و بعضی از انواع موسیقی را که باعث ترشح آن ماده خواهد شد، پیش آورد؛ گرچه این کار به‌دلیل غیرطبیعی بودن، مضرات و آثار سوئی را به‌دنبال دارد.

۲. سوره انسان (۷۶) آیه ۱.

اهل دنیا مسیری، و سالک مسیر دیگری را طی می‌کند؛ لذا سالک نمی‌تواند بین این دو محوری که هر کدام او را به راهی متفاوت سوق می‌دهد جمع نماید. شخصی که در هر روز عبادت و ذکر و مراقبه را دوباره شروع می‌کند و حالت روحانی و نورانی هم پیدا می‌کند، اما با شرکت در مجلس لهو و لعب و همنشینی با زید و سخنان بیهوده، تمام آنچه را به دست آورده است هدر می‌دهد و روزها و هفته‌ها و ماه‌ها را نیز به همین کیفیت سپری می‌کند، نباید توقع و اعتراض داشته باشد که چرا به جایی نرسیده است! اگر برسد جای سؤال است و اگر به آنچه بزرگان فرموده‌اند عمل کند و نرسد محلّ اعتراض است.

و رَغِبَ فِي مَا عِنْدَ اللَّهِ؛ «به نعماتی که نزد خداوند است و طرقی که او را به آنجا می‌رساند، رغبت می‌کند (و همیشه در به‌دنبال این است که کدام راه را انتخاب کند؛ نه اینکه با سهل‌انگاری در خانه بنشیند و بگوید: إن شاء الله خدا مشکل را حل خواهد کرد).»

مطمئن باشید که اگر به این عنوان منتظر بمانیم، خداوند مشکل را حل نخواهد کرد و خوب می‌داند که چگونه اشتغالات و سرگرمی‌ها و ارتباطاتی را به‌میان آورد؛ انسان بعد از مدتی یک‌دفعه متوجه می‌شود که عجباً! یک ماه او به غفلت گذشته است و بعد که می‌خواهد نیشتری زده شود و حرکتی جدید ایجاد گردد، دوباره با تدارک یک برنامهٔ جمالیّه - مانند مکنت و گرمی در زندگی - باز عمر انسان به غفلت می‌گذرد.

مدتی قبل در احوال فردی که در یکی از شهرستان‌ها سکونت دارد نگاه کردم و دیدم مسائلی که از او مشاهده می‌شد، در حال تغییر است و کم‌کم خصوصیات تازه و جهات جدیدی برایش پیش می‌آید. ایشان گاهی با ما ارتباط داشت و لذا بنده وظیفه داشتم در این رفاقت خیانت نکنم و مسئله‌ای را که به ذهن می‌رسد، به او بگویم. قدری صحبت کردم که چرا از هر طرف که او را صدا می‌زنند، سر را به همان سمت برمی‌گرداند و اصلاً از خود هیچ اراده‌ای ندارد؛ به ایشان گفتم: «این

وضعیت کم کم شما را از مسیر اصلی و اتکایی که داشتید خارج می کند.» اما به حرف بنده توجه نداشت و فقط مانند افراد گیج با چشمانی نیمه باز نگاه کرد و مطلب را آن طور که باید و شاید متوجه نشد.

غرض آنکه این شخص یک مرتبه هنگام بیدار شدن از خواب صبح، این گونه نشده است؛ انسان کم کم و به تدریج نسبت به آنچه قبلاً بر آن پافشاری می کرد و جدی می گرفت، سست می شود تا اینکه یک دفعه می بیند زندگی اش مانند زندگی سایر افراد شده است و کارهایی که آنان در ارتباط با مسائل داخلی و خارجی خود انجام می دهند، او نیز انجام می دهد و حالات و حرکات و سکناش دیگر مثل گذشته نیست و مشمول این آیه شده است که می فرماید:

﴿سَنَسْتَدْرِجُهُم مِّنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ﴾؛<sup>۱</sup> «بدون آنکه خودشان متوجه شوند و بفهمند، رفته رفته آنها را به استدراج می اندازیم و درجه به درجه پایین می آوریم.»

اگر انسان ناگهان از بالای نردبان بیفتد و استخوانش بشکند، متوجه افتادن خود می شود و فریاد می زند که دست و پایم شکست! و ممکن است کم کم بتواند دوباره خود را برساند؛ اما خطر اینجاست که وقتی یک پله پایین می آید متوجه نشود و بگوید: «ما هنوز حال توجه و بکائی داریم و پایین نیامده ایم.» در این حال چون نفس بر این استدراج عادت کرده و واکنش شده است، اگر به زمین هم برسد، خیال می کند که هنوز بر روی بام است! و این مطلب بسیار مهم است.

می گویند بعضی از افرادی که مواد مخدر استعمال می کنند به وضعیتی می رسند که به طور کلی مواد خونی سمی می شود؛ در این صورت اگر جانوری آنها را بگزد، آن حیوان می میرد! به عبارت دیگر تمام وجود فرد را سم فرا گرفته و خودش سم شده است و لذا دیگر زهر بر او اثر نمی کند؛ در استدراج نیز مسئله

۱. سوره قلم (۶۸) آیه ۴۴.

همین طور است.

امام کاظم علیه السلام در خاتمه می فرمایند:

و كَانَ اللَّهُ أَنْسَهُ فِي الْوَحْشَةِ، وَ صَاحِبُهُ فِي الْوَحْدَةِ، وَ غِنَاهُ فِي الْعَيْلَةِ، وَ مُعَزَّهُ  
مِنْ غَيْرِ عَشِيرَةٍ.

«چنین فردی وقتی از همه گریزان شد، مایه انس او، و مصاحب او در تنهایی، و غنا و بی‌نیازی او در وقت تنگدستی، و معز او - بدون اینکه عشیره و قوم و خویشی داشته باشد - خداوند خواهد بود.»

بنابراین، وصول به این مقام مترتب بر کیفیت ارتباط انسان است و لذا سالک راه خدا نباید کاری انجام دهد که اثرات ذکر از بین برود.

ذکر عبارت است از یاد پروردگار، و یاد خداوند در مظاهر و عبارات و اوراد مختلف، متفاوت است. در جلسه گذشته عرض شد که خداوند متعال با اسماء و صفات کلیه خود در عالم خلقت عمل می‌کند و انسان باید از دریچه همان اسماء و صفات، به اسماء و صفات کلیه حق برسد.

اسماء و صفات کلیه حق نیز به تناسب هر مرتبه، مختلف خواهد بود؛ برای شخص مبتدی یک معنا، برای سالک راه‌رفته معنایی دیگر و برای فردی که به مراتب اعلی رسیده است معنای متفاوتی دارد. عبور از هر مرتبه، انسان را به مرتبه بالاتری از اسماء کلیه می‌رساند و در تمام مراتب، این اسماء و صفات حکم نیروی بالابرنده‌ای را دارد که معد و وصول انسان به درجات بالاتر مجرد است، و درعین حال خصوصیات آن مرتبه را نیز برای انسان ظاهر و آشکار می‌کند؛ بنابراین سالک هیچ‌گاه از ذکر بی‌نیاز نیست.<sup>۱</sup>

از آنجاکه ذات پروردگار به واسطه مجرد تام در مرتبه اطلاق است و هیچ حد

۱. البته فعلاً در تفاوت اذکار با یکدیگر و آثار خاص هر ذکر و اسمی از اسمای پروردگار زمینه بحث وجود ندارد.

و قیدی ندارد، آثار و لوازم ذات که همان اسامی و صفات پروردگار باشد نیز حد و قیدی ندارد.

به عنوان مثال، بنده توانایی برداشتن یک ظرف کوچک را دارم، اما با قدرت محدود خود بیش از وزن معینی را نمی توانم بردارم؛ اما در قدرت و هیچ کدام از دیگر صفات پروردگار - نظیر علم، حیات، رحمت، عطف و قهاریت - هیچ حد و مرز و محدودیتی وجود ندارد. با توجه به این مطلب، آیا می توان تصور کرد که مخلوق پروردگار - حتی پیغمبر اکرم - در آنی از آنات خود را از ارتباط با اسماء و صفات الهی بی نیاز احساس کند؟

پیغمبر اکرم و ائمه علیهم السلام مخلوق پروردگار هستند و آنچه در روایات وارد شده است که ائمه مجرای فیض پروردگارند،<sup>۱</sup> به معنای بی نیازی آنان نیست؛ بلکه بدان معناست که امام علیه السلام با نفس قدسی و مبارک خود، اسماء و صفات الهی را در جمیع عوالم محقق می گرداند. قدرتی که ما در وجود خود احساس می کنیم و بنده هم اکنون صحبت می کنم و رفقا می شنوند، به واسطه نفس مبارک حضرت بقیة الله ارواحنا فداه است. اگر امام نباشد ما همه عدم خواهیم بود و حتی به اندازه یک بال مگس قدرتی در ما وجود نخواهد داشت.

اندوخته علمی همه ما به واسطه فیضی است که امام زمان علیه السلام در وجود ما قرار می دهد و اگر او یک ثانیه غفلت و امساک کند، هیچ علمی در وجود ما قرار نخواهد داشت؛ درست مانند نواری که با فشار دادن یک کلید، تمام اطلاعات موجود در آن حذف و کاملاً خالی شده باشد؛ یا مانند افرادی که به دلیل شوک و استرس، حافظه خود را از دست می دهند و گویی مثل نوزاد تازه متولد شده، از ابتدا هیچ چیز در ذهن آنها قرار نگرفته است.

زندگی و حیات ما به واسطه عنایت نفس مقدس حضرت بقیة الله علیه السلام

۱. رجوع شود به البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۴، ص ۶۸۳.



است که نسبت به هر کدام از موجودات - اعم از تک تک افراد جنّ و انس و ملک و حتی جنود ابالسه - به نحوی خاص اجرای فیض می نماید؛ اصل وجود و قدرت تمام این مخلوقات از امام علیه السلام است، و این معنای اشراف ولایت و اجرای فیض الهی و اسماء و صفات کلیه در قوالب مشخصه می باشد.

شخص امام علیه السلام نیز چون از اسماء کلی کسب فیض می کند و علم مطلق الهی همیشه در مرحله اطلاق باقی است، بنابراین امام علیه السلام ابداً نمی تواند از نظر علم به حدی برسد که بگوید: من تا انتهای علم تو سیر کردم و تمام آنچه را بود اخذ نمودم. باید پیغمبر و امام را درست شناخت و آنها را در مقام مخلوقیت نگه داشت. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم تا آخر عمر می فرمود:

رَبِّ زِدْنِي فِيكَ تَحْيِيرًا! «خدایا، تحییر مرا نسبت به خودت زیاد کن!»

زیادت در تحییر به واسطه واردات است؛ زیرا وقتی انسان تمام حدود و ثغور مسئله ای را بفهمد و به حدّ تام آن برسد، دیگر تحییر معنا ندارد. معنای کلام پیغمبر این است که «ای پروردگار من، مرا در آشنایی با علم و قدرت اطلاق خودت، مدام جلو ببر و متوقف مکن که هر چه علم من نسبت به تو بیشتر شود، حیرت و تعجبم بیشتر می گردد.»

لذا پیغمبر تا آخرین زمان حیات خود این ذکر را می گفت؛ نه تنها پیغمبر، بلکه امام زمان علیه السلام نیز در حال حاضر و در هر لحظه از لحظات عمر خود «رَبِّ زِدْنِي فِيكَ تَحْيِيرًا» می گوید و از خداوند علم و افاضه بیشتری را طلب می کند.

حال معنای کلام امام صادق که فرموده اند: «لِي أُوْرَادُ فِي كُلِّ سَاعَةٍ مِنْ آتَاءِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ، فَلَا تَشْغَلْنِي عَنْ وَرْدِي» مشخص می شود. امام صادق علیه السلام با

۱. فتوحات مکیه، ج ۱، ص ۲۷۱ و ۲۷۲؛ ج ۲، ص ۵۴۵؛ فصوص الحکم، ص ۷۳؛ مرصاد العباد، ص ۳۲۶؛ شرح الاسماء الحسنی، ملا هادی سبزواری، ص ۵۳۵.

گفتن «لا إله إلا الله» معنای مدّ نظر ما را قصد نمی‌کند و حتی تصور حقیقت توحیدی که همیشه از خدا التماس می‌کند و پرده‌های متفاوتی که یکی‌پس‌ازدیگری برای او برداشته می‌شود، برای ما مُحال است.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، امام علیه السلام و اولیاء به دلیل تمسک به اسماء کلیه مطلقه پروردگار و استفاده از بی‌انتها بودن آن اسماء است که تا آخر عمر دائماً در حال ذکر بودند و حتی یک لحظه خود را از ورد و یاد خدا بی‌نیاز نمی‌دیدند؛ مگر ممکن است انسان بی‌نیاز باشد؟!

البته شکی نیست که اوراد و اذکار و مراتب توجه مختلف است و ممکن است ورد و ذکر، مخصوص به مرتبه‌ای خاص باشد؛ اما خود را از ذکر بی‌نیاز دانستن عین هبوط و توقف و ورود در جهل و بسته شدن درهای رحمت بر روی استعدادهای وجودی و ذاتی شخص است.

در روایتی راجع به قرآن نقل شده است که در روز قیامت به افراد خطاب می‌شود: «إقرأ و ارقّ؛ قرآن را بخوان و بالا برو.»<sup>۱</sup> منظور این روایت، حفظ ظاهر و الفاظ قرآن نیست؛ در ضبط صوت نیز می‌توان قرآن را حفظ و تسجیل کرد؛ بلکه مقصود این است که هرکس به همان مقدار که از معانی عالی و راقیه قرآن در وجود خود محقق کرده، به حقیقت قرآن نزدیک شده است.

آیات قرآن کریم پیرامون موضوعات مختلفی نظیر احکام، اخلاق، تربیت و تکامل می‌باشد. انسان باید تأمل کند که چه مقدار و تا چه مرتبه‌ای از این آیات و سُور را انجام داده و در وجود خود محقق کرده است.

به عنوان نمونه، خداوند در آیات آخر سوره فرقان برای مؤمنین چهارده نشانه

بیان می‌کند که از جمله آنها دو آیه ذیل است:

۱. الکافی، ج ۲، ص ۶۰۶.

﴿وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا﴾ وَالَّذِينَ يَبِيتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّدًا وَقِيَامًا<sup>۱</sup>.

«بندگان خدای رحمان کسانی هستند که در روی زمین به آرامی و بدون نخوت و تکبر حرکت می‌کنند و هنگامی که جاهلان با آنها مخاطبه و مواجهه داشته باشند با مسالمت (و عباراتی نظیر: سلام علیکم، مؤید باشید و خدا حافظ شما باشد) از آنان درمی‌گذرند \* آن کسانی که شب را در حال قیام و سجده به روز می‌رسانند.»

واقعاً ما چقدر به این آیات عمل کرده‌ایم؟! در مقابل دیگران با اظهار تواضع خود را به دروغ «ناقابل» معرفی می‌کنیم، اما اگر شخصی صریحاً به ما چنین نسبتی دهد نمی‌توانیم تحمل کنیم و می‌خواهیم او را پاره‌پاره کنیم؛ در مدارج علمی و بیان مطالب، خود را خاکسار و متواضع جلوه می‌دهیم، اما اگر کسی از مطالب ما ایرادی بگیرد ناراحت می‌شویم؛ پس معلوم است که دروغ می‌گوییم و رفتار و گفتارمان نفاق و مجاز است و حتی جنبه‌ی ظاهر این آیه را نیز رعایت نمی‌کنیم، تا چه رسد به مراتب بالای آن. خداوند متعال تمام داستان‌های قرآن را نیز برای عبرت بنده و شما نازل کرده است و مقصود از بیان قضایای حضرت یوسف و مراتبی که برای او و حضرت یعقوب پیدا شد، قصه‌گویی نیست.

حضرت یوسف در زندان به فردی که بعداً مصاحب و ساقی سلطان شد، فرمود:  
﴿أَذْكُرُنِي عِنْدَ رَبِّكَ﴾<sup>۲</sup>؛ «وقتی به نزد پادشاه رفتی بگو که مرا بی‌گناه به زندان انداخته‌اند.»

خداوند نیز چند سالی این سفارش را از یاد آن فرد برد، درحالی‌که حضرت یوسف در هر روز انتظار آزادی و فرج می‌کشید. مصاحب پادشاه هفت سال نباید به یاد آورد تا حضرت یوسف تکامل پیدا کند و هنگامی که حضرت حقایق را

۱. سوره فرقان (۲۵) آیه ۶۳ و ۶۴.

۲. سوره یوسف (۱۲) آیه ۴۲.

به‌خوبی ادراک نمود و پخته و کامل شد، او نیز به یاد یوسف افتاد. خداوند حضرت یوسف را یک ثانیه بیهوده در زندان نگه نمی‌دارد؛ همان‌طور که تا زمانی که آن حضرت اصلاح نشده است باید در زندان بماند، هنگامی که به آن مرتبه رسید نیز آزادی او حتی نباید یک ثانیه به تأخیر بیفتد. از طرف دیگر، حضرت یعقوب نیز باید سال‌ها در فراق یوسف بسوزد تا به تکامل برسد! خداوند با یک تیر، هزارهزار نشانه می‌زند؛ منتها دلی این مسائل را متوجه می‌شود که غافل نباشد.

مرحوم علامه طهرانی - رضوان الله علیه - می‌فرمودند:  
سالک باید با چشم و گوش و همه حواس خود نکات و اشارات طریق را یک‌به‌یک بگیرد.

خود ایشان این‌گونه بودند. در سفری که در خدمتشان به کربلا مشرف شده بودیم، ما نیز به صحبت‌های مرحوم آقای حدّاد گوش می‌دادیم، اما بعد از تشریف بردن آقای حدّاد شاهد بودم که مرحوم والد فوراً دفترچه‌ای از جیب خود درمی‌آوردند و نکات ظریف استادشان را با تعبیر «حضرت آقا روحی فداه» یادداشت می‌کردند؛<sup>۱</sup> مطالبی که ما اصلاً به آن توجه نمی‌کردیم و الآن متوجه می‌شویم چه نکات عجیبی در آن نهفته است! کسی این کار را انجام می‌داد که خود حدود پنجاه شاگرد داشت و شاگردان آقای حدّاد نیز تحت نظر ایشان بودند؛ شخصیتی که بر تمام اوقات و حرکات و سکناش «إقرأ و ارق» حاکم شده بود.

باری، به هر اندازه که آیات قرآن را در وجود خود پیاده کنیم، حقیقت آن نیز در ما محقق خواهد شد. این عمل و تحقق به حقیقت آن، موجب ایجاد آمادگی برای ارتقاء به مرتبه بالاتر قرآن خواهد بود؛ اما در صورت عمل نکردن به آیات

۱. الآن مقداری از آن مقولات به‌عنوان جنگ باقی مانده است.\*

\* رجوع شود به *مطلع انوار*، ج ۲، ص ۱۱۹ - ۱۷۹.

الهی پرده‌ای حاجب می‌شود و از حرکت بعد باز می‌مانیم.

در روز قیامت از میزان عمل انسان به معنای قرآن سؤال می‌شود؛ اگر شخصی مانند امام علیه السلام به همه مضامین قرآن عمل کرده باشد، به تمام هفتاد بطن و حقیقت مطلقه آن دست پیدا کرده است؛ و اگر به کمتر از صد درصد عمل نموده باشد به همان میزان به حقیقت مطلقه قرآن دست پیدا کرده است.

در روایتی ابن کوّاً پیرامون خصوصیات برخی از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم (عبدالله بن مسعود، اباذر، سلمان، حذیفه، عمار) از امیرالمؤمنین علیه السلام سؤال می‌کند و حضرت پاسخ می‌دهند. حضرت راجع به عبدالله بن مسعود می‌فرمایند: «قَرَأَ الْقُرْآنَ ثُمَّ وَقَفَ عِنْدَهُ؛<sup>۱</sup> ظاهر قرآن را خواند و همان جا ایستاد، و دیگر وارد نشد و پیش نرفت.»

ابن مسعود شیعه و قاری قرآن بود و صدای حزین و زیبایی داشت. بسیاری از اوقات رسول خدا او را صدا می‌زدند و می‌فرمودند: «ابن مسعود قرآن بخوان!» او با صوت حزین قرآن می‌خواند و اشک از چشمان حضرت جاری می‌شد؛<sup>۲</sup> اما حد و حظّ او فقط در حدّ قرائت بود.

سپس ابن کوّاً در این روایت راجع به سلمان سؤال می‌کند و امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمایند:

«أَدْرَكَ عِلْمَ الْأَوَّلِ وَالْآخِرِ وَ هُوَ بَحْرٌ لَا يُنَزَّحُ؛<sup>۳</sup> سلمان علم اول و آخر را

آموخت و او دریایی است وسیع که آبش تمام نمی‌شود و انتها ندارد.»

این اختلاف در رتبه جهتی دارد؛ انسان نباید کاری انجام دهد که دریچه فیض و معارف بر او بسته شود، و باید شرایطی را که پیش می‌آید، با ذکر پروردگار تطبیق دهد.

۱. الأُمّالی (صدوق) ص ۲۵۲؛ روضة الواعظین، ج ۲، ص ۲۸۱؛ امام شناسی، ج ۴، ص ۱۶۵.

۲. بحار الانوار، ج ۸۹، ص ۲۱۶.

۳. تفسیر روض الجنان، ج ۱۰، ص ۲۵۰.

براین اساس چه افراد مبتدی و چه سالکانی که در انتهای مسیر قرار دارند - حتی امام علیه السّلام و پیغمبر اکرم که اشرف کائنات و فخر عالم وجود و منبع فیض و نقطه واحدیت و جریان اسماء و صفات کلیه است - در توسل به اسماء و صفات کلیه الهیه محتاج اند؛ لذا امام صادق علیه السّلام به عنوان بصری می فرماید: دستورالعمل و مطلب را به تو گفتم؛ پس وقت مرا بیش از این مگیر که به هر اندازه من ذکر نگویم خود را از آن فیض محروم کرده ام.

اگر امام صادق علیه السّلام به همه مجال می داد، افراد مختلف به بهانه چند دقیقه صحبت و درد دل که «در سرمایه ام ضرر کردم، کشتی ام را باد و خانه ام را سیل برد»، ساعتی وقت حضرت را می گرفتند؛ لذا می فرماید من مشغول ذکر هستم و برای شنیدن این مسائل بی ارزش وقت و حوصله ندارم.

البته اگر شرایط به نحوی باشد که امام علیه السّلام احساس تکلیف کند، شخصاً اصحاب را جمع می کند و برای آنها در مسجد مدینه بیان احکام می کند؛ کلام در جایی است که ارتباط ضرورتی نداشته باشد.

سالک باید از امام صادق علیه السّلام یاد بگیرد؛ وقتی که آن حضرت با عبور از مقام «قَابِ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى»<sup>۱</sup> این مطلب را به عنوان بصری فرموده است، دیگر وای بر حال ما که تمام اوقات خود را با حرف و نقل این و آن بی تفاوت سپری می کنیم و گویی اصلاً آخرت و مراتبی وجود ندارد! اگرچه سالک باید زندگی را آسان بگیرد، ولی خوب نیست این قدر خوش باشد و اگر در این مطالب مسامحه کند حقیقتی را رایگان به مجاز فروخته است که دیگر قابل بازگشت نیست.

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد

۱. سوره نجم (۵۳) آیه ۹. / الله شناسی، ج ۱، ص ۹۸:

«در نزدیک ترین مقام متصور که به قدر دو نیمه و تر کمان تا سر کمان (دو ذراع) بلکه نزدیک تر از آن بود، واقع گشت.»

مجلس نوزدهم

اهداف تربیتی امام صادق علیه السلام در ارتباط با عنوان

بصری

بیست و نهم ذی الحجة الحرام ۱۴۱۹ هجری قمری





أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ  
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى أَشْرَفِ الْمُرْسَلِينَ  
وَ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ  
وَاللَعْنَةُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

در این مجلس به توضیح مختصر نکات ظریف ادامه روایت، و از مجلس  
بعد به بیان اصل دستورالعمل‌های امام صادق علیه السلام به عنوان بصری خواهیم  
پرداخت.

عنوان بصری می‌گوید:

فَاغْتَمَمْتُ مِنْ ذَلِكَ وَ خَرَجْتُ مِنْ عِنْدِهِ، وَقُلْتُ فِي نَفْسِي لَوْ تَفَرَّسَ فِيَّ خَيْرًا  
لَمَا زَجَرَنِي عَنِ الْإِخْتِلَافِ إِلَيْهِ وَالْأَخِذِ عَنْهُ.  
فَدَخَلْتُ مَسْجِدَ الرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمْتُ عَلَيْهِ؛ ثُمَّ رَجَعْتُ مِنْ  
الْغَدِ إِلَى الرَّوَضَةِ وَ صَلَّيْتُ فِيهَا رَكْعَتَيْنِ وَقُلْتُ: «أَسْأَلُكَ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ! أَنْ  
تَعْطِفَ عَلَيَّ قَلْبَ جَعْفَرٍ وَ تَرْزُقَنِي مِنْ عِلْمِهِ مَا أَهْتَدِي بِهِ إِلَى صِرَاطِكَ  
الْمُسْتَقِيمِ.»

«وقتی امام علیه السلام به من جواب رد دادند و فرمودند: "وقت مرا مگیر و  
با این رفت و آمد خود مزاحم اذکار و اوراد من مشو" یأس بر من غلبه کرد  
و با ناراحتی شدیدی از نزد آن حضرت بیرون آمدم. با خود گفتم: اگر

حضرت در من عاقبت و مآل خیری می‌دید، از ارتباط با خودش منع نمی‌کرد و مرا نمی‌راند و با آغوش باز استقبال می‌نمود.

داخل مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم شدم و بر حضرت سلام کردم. سپس فردای آن روز دوباره به مسجد پیغمبر مراجعت کردم و دو رکعت نماز خواندم و عرض کردم: ”پروردگارا! من از تو درخواست و طلب می‌کنم که قلب جعفر را به من متمایل گردانی و از علم او آن مقدار به من عطا کنی که بتوانم به وسیله آن در صراط مستقیم تو قدم بردارم.“

و رَجَعْتُ إِلَى دَارِي مُغْتَمًّا و لم أَخْتَلِفْ إِلَى مَالِكِ بْنِ أَنَسٍ، لِمَا أُشْرِبَ قَلْبِي مِنْ حُبِّ جَعْفَرٍ. فَمَا خَرَجْتُ مِنْ دَارِي إِلَّا إِلَى الصَّلَاةِ الْمَكْتُوبَةِ، حَتَّى عَيْلَ صَبْرِي. فَلَمَّا ضَاقَ صَدْرِي، تَنَعَّلْتُ وَ تَرَدَّيْتُ وَ قَصَدْتُ جَعْفَرًا؛ وَ كَانَ بَعْدَ مَا صَلَّيْتُ الْعَصْرَ.

درحالی که ناراحت و اندوهناک بودم به خانه خود مراجعت کردم و دیگر به سراغ مالک بن انس نرفتم؛ چراکه قلبم از محبت جعفر بن محمد سیراب و پر شده بود و دیگر در دل خود جایی را برای مالک نمی‌دیدم و برای رفتن به نزد او کشش نداشتم.

این غم و اندوه، مرا زمین گیر و خانه نشین کرده بود و فقط برای اقامه نماز از منزل بیرون می‌آمدم؛ تا اینکه صبرم تمام شد. نعل به پا کردم و ردا به دوش انداختم و بی اختیار به قصد خانه امام صادق علیه السلام حرکت کردم؛ و این واقعه بعد از این بود که نماز عصر را خوانده بودم.

فَلَمَّا حَضَرْتُ بَابَ دَارِهِ، اسْتَأْذَنْتُ عَلَيْهِ. فَخَرَجَ خَادِمٌ لَهُ، فَقَالَ: «مَا حَاجَتُكَ؟» فَقُلْتُ: «السَّلَامُ عَلَى الشَّرِيفِ.» فَقَالَ: «هُوَ قَائِمٌ فِي مُصَلَّاهِ.» فَجَلَسْتُ بِجِذَاءِ بَابِهِ؛ فَمَا لَبِثْتُ إِلَّا يَسِيرًا إِذْ خَرَجَ خَادِمٌ، فَقَالَ: «أَدْخُلْ عَلَى بَرَكَةِ اللَّهِ.» فَدَخَلْتُ وَ سَلَّمْتُ عَلَيْهِ. فَرَدَّ السَّلَامَ وَ قَالَ: «إِجْلِسْ، غَفَرَ اللَّهُ لَكَ.»

«وقتی به خانه آن حضرت رسیدم، استیذان کردم و اذن دخول خواستم. خادم حضرت بیرون آمد و پرسید: ”درخواست و حاجت چیست؟“ گفتم: ”می‌خواهم بر این مرد بزرگ سلامی عرض کنم.“ (وقت نماز عصر بود)؛ پاسخ داد: ”حضرت در مصلاهی خود در حال نماز است.“ دیگر

نگفتم که می‌خواهم داخل بیایم، و کنار در نشستم؛ مدتی نگذشت که خادم بیرون آمد و گفت: «داخل شو که خداوند به تو برکت بدهد و دخول و قدومت را مبارک گرداند.» وارد شدم و بر حضرت سلام کردم. ایشان سلام مرا جواب گفت و فرمود: «بنشین، خدا تو را بیامرزد.»

فَجَلَسْتُ، فَأَطْرَقَ مَلِيًّا؛ ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ وَقَالَ: «أَبُو مَنْ؟» قُلْتُ: «أَبُو عَبْدِ اللَّهِ.» قَالَ: «تَبَّتْ اللَّهُ كُنْيَتَكَ وَوَفَّقَكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ! مَا مَسَأَلْتُكَ؟» فَقُلْتُ فِي نَفْسِي لَوْ لَمْ يَكُنْ لِي مِنْ زِيَارَتِهِ وَالتَّسْلِيمِ غَيْرَ هَذَا الدَّعَاءِ لَكَانَ كَثِيرًا. ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ ثُمَّ قَالَ: «مَا مَسَأَلْتُكَ؟» فَقُلْتُ: «سَأَلْتُ اللَّهَ أَنْ يَعْطِفَ قَلْبَكَ عَلَيَّ وَيَرْزُقَنِي مِنْ عِلْمِكَ وَأَرْجُو أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَجَابَنِي فِي الشَّرِيفِ مَا سَأَلْتُهُ.»<sup>۱</sup>

«خدمت حضرت نشستم. ایشان مدتی سر به زیر انداختند؛ بعد سر خود را بلند کردند و فرمودند: «که هستی؟ کنیه تو چیست؟»

گفتم: «کنیه‌ام ابو عبدالله است.»

حضرت فرمودند: «خداوند معنای کنیه ابو عبدالله را که به حسب ظاهر بر خود قرار داده‌ای، در تو محقق و تثبیت کند و واقعاً عبد خدا شوی و تو را در وصول به آرزوها و آمالی که داری موفق گرداند؛ درخواست چیست؟» با خود گفتم: اگر از ایشان هیچ طلبی نداشتم و غیر از این دعایی که حضرت نمودند هیچ فایده‌ای نصیب من نمی‌شد، هرآینه بسیار بود، و کفایت می‌کرد که با تحمل زحمت و رنج راه، مشمول دعای حضرت شوم.

سپس حضرت سر خود را بلند کرد و دوباره فرمود: «درخواست چیست؟» گفتم: «از خدا خواستم دلت را به من مهربان گرداند تا تمایل و التفات و گوشه چشمی به من داشته باشی و از علمت مرا نصیب دهد. امیدوارم و این‌طور به‌نظرم می‌رسد که خداوند آنچه را درباره حضرت شریف تو درخواست نموده‌ام، اجابت کرده است.»

از اینجابه‌بعد حضرت وارد اصل روایت می‌شوند و راجع به حقیقت علم که

آیا اکتسابی و تحصیلی است، یا نور و ذُکاء و حدّ است، صحبت می‌فرمایند. علم آن حدّتی است که برای انسان راه را از چاه روشن می‌کند. بزرگانی که در علم سرآمد بودند ولی به ورطهٔ هلاکت افتادند، آن حدّت و تیزی و نور را نداشتند. چه بسا افرادی که دارای علم ظاهر و اکتسابی نیستند ولی می‌توانند در هزاهز و شدائد و مهالک، خود را نجات دهند. *إن شاء الله* اگر خداوند توفیق عنایت فرماید، خصوصیات این مطالب در جلسات بعد عرض خواهد شد.

در مجالس گذشته عرض شد که ذکر و ورد اختصاص به افراد مبتدی ندارد و همهٔ افراد در مراحل مختلف سلوک ناچارند به اوراد و اذکار الهی اشتغال داشته باشند. وجه نیاز و احتیاج هر شخصِ اصلی به استدامهٔ اذکار الهی، و نیز اینکه چرا حتی امام علیه السلام در مرتبهٔ بقاء نیز باید به اذکار الهی اشتغال داشته باشد، عرض شد. پیغمبر اکرم تا آخر حیات بر این مسئله مداومت داشت و الآن نیز رسول خدا به ذکر الهی مداومت دارد، منتها کیفیت ذکر بعد از وفات با قبل از آن تفاوت دارد.

حال باتوجه به صداقت امام صادق علیه السلام و اینکه نمی‌خواستند عنوان بصری را دست‌به‌سر کنند، پس چرا در ابتدا او را از خانهٔ خود راندند؟

از طرفی امام صادق علیه السلام فردی بیکار نبود و از طرف دیگر بدون اغراق و گزافه‌گویی اگر خداوند کرم کند و تنها ثواب یک لحظه از حال اشتغال و ربط امام صادق را بین اهل دنیا تقسیم کند، همه بهشتی می‌شوند و در جهنم بسته خواهد شد و دیگر خبری از آن نخواهد بود!<sup>۱</sup> در اینجا کم یا زیاد بودن مطرح نیست، بلکه مهم

۱. البته نظام عالم، نظام تربیت است. *إن شاء الله* همه ما مشمول عنایت امام صادق علیه السلام واقع شویم و خداوند ما را از شیعیان و شفاعت‌شدگانی که موجب زین\* آن حضرت هستند، قرار دهد.

\* *الأمالی* (طوسی) ص ۴۴۰. *امام‌شناسی*، ج ۳، ص ۸۸:

«از *امالی* شیخ طوسی روایت است با سند متصل خود از سلیمان بن مهران، قال: دخلتُ علی الصّادق جعفر بن محمّد و عندهُ نَفَرٌ مِنَ الشّیعةِ و هو یقولُ: "معاشرَ الشّیعةِ! کونوا لنا زیناً و لا تكونوا علینا [لنا] شیئاً. قولوا للنّاسِ حسناً و احفظوا السّیّئات و کفّوها عن الفُضولِ و قُبِحَ القولِ."»

واقعیتی است که این یک ثانیه به آن تعلق گرفته است؛ حال چه یک ثانیه باشد و چه یک سال و چه یک عمر، تفاوتی ندارد.

در پاسخ به اینکه چرا امام صادق علیه السلام عنوان بصری را طرد فرمود و به تبع، او ناراحت و غمناک به مسجد پیغمبر رفت و دعا کرد، دو مطلب محلّ تأمل است:

**اولاً:** امام صادق علیه السلام از این عمل چه منظوری را پیگیری می‌کرد؟

**ثانیاً:** «عنوان» چه مسئله‌ای را در نفس خود تعقیب می‌نمود که حضرت را رها نکرد؟

ما کاری به امام صادق علیه السلام نداریم؛ چراکه برای ما امکان و قدرت تأمل و تفکر در آنچه او مشاهده می‌کند، وجود ندارد. ما دایره فکری و سعه وجودی خود را بی‌نهایت پایین‌تر از سعه وجودی امام علیه السلام می‌دانیم و امکان ندارد فردی از افراد بشر به مصالح و مفاسدی که امام علیه السلام مطلع است دسترسی پیدا کند. اما یک مسئله بسیار بدیهی وجود دارد و آن اینکه: «نابرده رنج گنج میسر نمی‌شود.»

اگر بزرگی در منزل را برای ورود هر شخصی باز بگذارد، افراد قدر نعمت وجود او را نمی‌دانند و با این مسئله سبک و سرسری برخورد می‌کنند. ماهی دریا چون دائماً در آب است، قدر آب را نمی‌داند؛ وقتی او را از آب بیرون بیندازند و

«سلیمان بن مهران اعمش گوید: من بر حضرت جعفر بن محمد، امام صادق علیه السلام وارد شدم و در نزد آن حضرت جماعتی از شیعیان بودند و آن حضرت به آنها می‌فرمود:

ای جماعت شیعه! شما همیشه با کردار پسندیده و افعال شایسته زینت ما باشید، به طوری که هرکس شما را ببیند و اخلاق ستوده شما را مشاهده کند به ما نزدیک گردد و تحسین و تمجید نماید؛ و هیچ‌گاه موجب بدنامی ما نشوید که به کردار زشت خود، مردم، ما را هم که معلم شما هستیم بد بدانند و از دین خدا منحرف شوند. زبان‌های خود را از گفتارهای بیجا و بی‌فایده حفظ کنید و از افشای سر خودداری نمایید و از زیاده‌گویی و کلام زشت و طعن و سب و شتم و لَمَز و هَمَز جلوگیری کنید.»

خورشید بر او بتابد، آن وقت متوجه می‌شود که آب چیست و او تابه‌حال از این نعمتی که داشته، غافل بوده است.

اگر امام صادق یک بیرونی و اندرونی درست کند و بیست و چهار ساعته در بیرونی بنشیند و هرکسی را که در زد راه دهد، واکنش مردمی که به عقل و رشد کافی نرسیده‌اند و همه آنها دارای موازین منطقی و عقلانی و اخلاقی نیستند، چه خواهد بود؟ وقتی امام صادق علیه السلام در کوچه و خیابان راه می‌رود، چند نفر آن حضرت را می‌شناسند و به ایشان احترام می‌گذارند؟ افکار مردم نسبت به آن حضرت چیست؟ پیغمبر که از دنیا می‌رود، چند نفر به سراغ امیرالمؤمنین علیه السلام می‌آیند؟ مردم با امیرالمؤمنین چه برخوردی داشتند و آیا واقعاً امیرالمؤمنین را فهمیده و ادراک کرده بودند؟! مردم این‌گونه هستند.

در بیماری هیستری<sup>۱</sup> اختلال اعصاب و روان فرد بر بدن او اثر می‌گذارد. از علائم این بیماری این است که با وجود اینکه قرنیه، شبکیه و عصب بینایی چشم از نقطه نظر فیزیکی کاملاً سالم است، اما بیمار نمی‌بیند؛ لذا پزشکان به چنین بیماری می‌گویند: داروی شما از ریشه گیاهی جنگلی است که اصلاً در ایران پیدا نمی‌شود و باید دو ماه صبر کنید تا ما آن را با نامه‌نگاری از فلان مملکت دورافتاده غربی تهیه کنیم. پزشک همین‌طور بیمار را بر آن روال طبیعی روانی جلو می‌برد تا اینکه بالاخره بعد از مدت‌ها با هزار منت آن دارو را که همان آب مقطر است، از آن کشور می‌آورند و او را می‌خوابانند و کنار پلک چشمش تزریق می‌کنند؛ اما او یک‌دفعه بلند می‌شود و همه چیز را می‌بیند!

#### ۱. الاختصاص، ص ۶:

«عن بُرید بن معاویة عن أبي جعفر عليه السلام قال: إرْتَدَّ النَّاسُ بَعْدَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ إِلَّا ثَلَاثَةَ نَفَرٍ: الْمَقْدَادِيُّ بْنُ الْأَسْوَدِ وَ أَبُو ذَرَّ الْعِفَارِيُّ وَ سَلْمَانَ الْفَارِسِيُّ؛ ثُمَّ إِنَّ النَّاسَ عَرَفُوا وَ حَقُّوا بَعْدُ.»  
ترجمه: «پس از پیامبر، همه مسلمانان از دین برگشتند جز سه نفر: مقداد بن اسود و ابوذر غفاری و سلمان فارسی؛ مدتی بعد از آن مردم حق را شناخته و به آنان ملحق شدند.» (محقق)

اگر از ابتدا به او می‌گفتند این دارو آب مقطر است، آن را به کناری می‌انداخت و دیگر هیچ دارویی فایده نداشت؛ زیرا قوای مدرکه او مغلوب احساسات و تخیلات شده و دیگر نمی‌تواند تصمیم بگیرد. از آنجاکه مسائل روانی در بهداشت فیزیکی بدن اثر مهمی دارد، لذا درمان را سخت می‌کنند تا اثر خود را بگذارد. ما نیز در مسائل سلوکی و کسب معارف الهی همین‌طور هستیم و اگر مطلبی را آسان به ما بدهند قبول نمی‌کنیم.

اگر از بنده سؤال شود که از نظر طی مراتب و وقوف به امور آیا شخصی را استادتر و خبیرتر از مرحوم پدرت می‌شناسی، پاسخ منفی است؛ ایشان در میان ما نیستند و این تعریف دیگر جایی ندارد. بنده براساس فکر و ظرفیت خود نسبت به قضایا و با مراجعه به تراجم و احوال بزرگان و تتبع در عبارات و خصوصیات آنها می‌گویم که تا به حال فردی را از ایشان بالاتر ندیده‌ام. ما تراجم و کتب و عبارات بسیاری از بزرگان را مطالعه کرده‌ایم؛ *نفحات الأنس جامی و تذکرة الاولیاء* شیخ عطار را خوانده‌ایم و بالاخره خودمان خدمت بسیاری از آنها بوده‌ایم و حداقل از نظر علمی، فردی عامی نیستیم؛ اما آنچه نسبت به خصوصیات ایشان از نقطه نظر کیفیت سلوک اطلاع داریم، حکایت از تبخر عجیبی در تربیت افراد می‌کند. حال باین وجود ما چقدر از ایشان استفاده کردیم؟!

همه ما شعرهایی از قبیل «وا امام زمانا!» و «یا بقیة الله عجّل علی ظهورک!» سر می‌دهیم، ولی امام زمانی در میان ما نیست و ما براساس تخیل خود از دور نگاه می‌کنیم و او را صدا می‌زنیم. امیدواریم خداوند هرچه زودتر فرج ظاهری و باطنی امام زمان علیه السلام را مقدر کند و ما را از این جهل بیرون آورد که مسئله جهل، مسئله مهمی است.

باری، ما براساس این نگاه دور خود، مدام امام زمان علیه السلام را ندا می‌کنیم، و الا مگر پیغمبر و امیرالمؤمنین از امام زمان بالاتر نبودند؟! اما مردم از کنار علی می‌گذشتند و به او سلام هم نمی‌کردند! گرچه ما شیعه امیر مؤمنان و إن شاء الله

مورد شفاعت و عنایت آن حضرت هستیم، اما بعد از هزار و چهارصد سال، از حقیقت قضیه چه اطلاعی داریم؟! تمام افراد بشر یک قسم‌اند و از نقطه نظر ظاهر و تعدیل احساسات و تعقلات و غلبه عقل بر احساس و ابتلائات زمان، با یکدیگر برابرند؛ مگر آنکه لطف و عنایت خداوند شامل حال انسان گردد.

فرض کنید که امام علیه السلام ظهور کند و بخواهد مانند جدش امیرالمؤمنین و امام صادق علیهما السلام در میان ما زندگی و حکم کند و ما هر روز ایشان را ببینیم؛ در این صورت مانند یک انسان عادی عمامه‌ای بر سر و قباء و ردایی بر تن دارد.

اولین روزی که مردم امام زمان را می‌بینند، صدای گریه و شیون و ناله «یا بقیة الله!» از همه بلند است. مجلس را ضبط می‌کنند و نوار آن را نگه می‌دارند. بعد از اینکه حضرت سی روز پشت سرهم صحبت کند، همان کسانی که روزهای اول از شب قبل پشت در مجلس همین امام زمان صف می‌کشیدند، کم‌کم با تأخیر پنج دقیقه و یک‌ربع حاضر می‌شوند.

اینها واقعیت دارد و بنده شوخی نمی‌کنم. به جدّ خودم قسم و به روح مقدّس خودش قسم، خود ما که اینجا هستیم، اهمّی را که لازمه مقام ولایت است، نداریم، چه رسد به بقیة مردم. همه اینها به جهت آن است که مسئله مفت و مجان قسمت ما می‌شود؛ طبیعت نوع بشر این‌گونه است.

مرحوم والد در مکتوبات خود حکایتی را از مرحوم آقای میرجهانی<sup>۱</sup> ضبط

۱. ایشان پیرمردی محترم و اهل فضل بود که سابقاً در طهران زندگی می‌کرد؛ در بعضی از علوم غریبه تاحدودی ورود داشت، گرچه مسائل خلاف نیز از او مشاهده می‌شد. مرحوم والد ایشان را به مسجد قائم دعوت می‌کردند و گاه‌گاهی نیز خود به منزل ایشان می‌رفتند. رفقایبی که در آن زمان حضور داشتند، ایشان را می‌شناسند.

۲. *سرفتنوح ناظر بر پرواز روح*، ص ۹۲، تعلیقه ۱ و ۲:

ایشان از فضلا و مبلّغین معروف در طهران بودند و با والد معظم - رضوان الله علیه - مرآده داشتند. شب‌های جمعه در مسجد قائم طهران منبر می‌رفتند و اغلب سخنانشان بر محوریت ﴿



کرده‌اند؛ ایشان می‌گویند:

در حله مردی بود بسیار عابد و زاهد و عالم، مردم را به انتظار فرج حضرت بقیه‌الله عجل‌الله تعالی فرجه دعوت می‌نمود، و به گریه و ندبه و دعا بر تعجیل ظهور دعوت می‌کرد. تا آنکه جماعتی از مردم که غم و هم‌شان دعا بر

◀ ولایت قرار داشت. ایشان در برخی از علوم غریبه فی‌الجمله اطلاعی به هم رسانده و به کیمیا دسترسی پیدا کرده بودند.

مرحوم والد - رضوان الله علیه - می‌فرمودند:

روزی ایشان ما را به خانه خود دعوت کرد و تقاضا نمود که تنها خدمت ایشان برسم. پس از حضور، ایشان گفتند: «مدتی است که من به کیمیا رسیده و تجربه نیز نموده‌ام و از طرفی می‌ترسم که فرزندانم به واسطه عدم بصیرت و تجربه به هلاکت و مخاطره بیفتند؛ چنانچه این مسئله کم‌کم دارد متحقق می‌شود و بعضی‌ها نیز مطلع شده‌اند و هرچه فکر می‌کنم که شخصی را در این دنیا بیابم و این ثمره عمر و حیاتم را به او بسپارم، کسی جز شما را نیافتم که بتواند به نحو احسن از این اکسیر استفاده نماید؛ فلذا شما را به اینجا دعوت کردم تا آن را به شما بسپارم و خیال خود را آسوده گردانم، و در ضمن خطری را که از جانب دولت متوجه فرزندانم می‌باشد دفع کنم.»

مرحوم والد - رضوان الله علیه - فرمودند:

من به ایشان گفتم: «آقای میرجهانی، ما یک شکم بیشتر نداریم و آن را با نان و پنیر و سبزی هم می‌توانیم سیر کنیم، و نیازی به اکسیر و کیمیای شما نداریم! و شما هم اگر می‌خواهید دفع شرّ و تعرض حکومت را نسبت به فرزند خود بکنید، حتماً باید آن را از بین ببرید و دیگر به فکر این‌گونه از امور برنمایید.»

ایشان همان‌طور که گفته شد در پاره‌ای از علوم تاحدودی دست داشت و مسائلی را در آینده پیش‌بینی می‌کرد؛ از جمله توقیت ظهور حضرت ولی عصر ارواحنا فداه که چند بار از ایشان شنیده شد، و تمامی آنها خلاف از آب درآمد! و این بنده نظیر این مطلب را از افراد دیگری که مدعی اطلاع و دسترسی به عوالم غیب بوده‌اند، شنیده و خود به فساد و خلاف سخن آنان به رأی‌العین پی برده‌ام.

روش و ممشای اولیای الهی و خصوصاً مرحوم والد - قدس الله سره - درست مخالف و در تضاد با این روش بوده است و سخنی از آنان در زمینه ظهور شنیده نشده است. روش آنان روش تهذیب و تربیت و مراقبه و سلوک الی‌الله بوده است، و مردم را با این وعده‌های شیرین و جملات عوام‌پسند سرگرم نمی‌نموده‌اند؛ رضوان الله علیهم اجمعین.

فرج بود مجالسی ترتیب داده و در آن دعا می نمودند، همگی شمشیر خریده و انتظار ظهور آن حضرت را داشتند؛ نام این مرد آقای شیخ علی حلاوی بوده، و هم اکنون بعد از سالها مقام حضرت حجت در خانه او برپاست. روزی آقا شیخ علی از کاظمین به حله می رفته است، در راه خدمت حضرت مشرف می گردد و بسیار اظهار ادب نموده و تقاضای ظهور می کند. حضرت می فرماید: «هنوز عده ای که خداوند وعده داده فراهم کردند فراهم نشده است و سیصدوسیزده تکمیل نگشته.» عرض می کند: «قربانت گردم هم اکنون در حله بیش از هزار نفر انتظار فرج را دارند، و اگر ظهور کنید تمام این افرادی که تا به حال مجالس دعا ترتیب داده، در فراق می گریستند، در رکاب مبارک حاضر برای انجام خدمت خواهند بود.»

حضرت می فرماید: «چنین نیست، و از محبین ما در حله دو تن بیش نیستند، یکی تو هستی و دیگری جوانی است قصاب؛ حال که به حله رفتی تمام مدعین را در خانه خود دعوت کن و بشارت مقدم مرا بده، و به طوری که کسی نفهمد دو گوسفند در بام خانه قبلاً برده و در آنجا ببند تا من بیایم.» شیخ علی به حله درآمد و مردم را دعوت به منزلش نموده بشارت تشریف فرمایی آقا را داد. محبین جمع شدند و شادی ها کردند، عطرها پاشیده، عودها برافروخته، چراغانی نموده، همگی تشریف فرمایی حضرت را ساعت شماری می کنند. در این هنگام نوری سبزرنگ از جانب قبله حرکت نموده، بر بام خانه شیخ علی فرود آمد.

حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف از میان نور در بام خانه قرار گرفتند. اولاً حضرت، جوان قصاب را صدا زدند، جوان بر بام برآمد؛ حضرت دستور دادند که یکی از گوسفندها را نزدیک ناودان ذبح کند. جوان ذبح نموده، خون از ناودان جاری شد؛ مردم همه باهم گفتند: «عجبا! حضرت، جوان را کشتند! مبادا ما را هم صدا زده و روی بام ذبح کنند!» در این حال، حضرت، آقا شیخ علی را صدا زدند. شیخ علی بر بام بالا آمد؛ حضرت فرمودند که شیخ علی گوسفند دیگر را نزدیک به ناودان ذبح نماید.

نموده، خون گوسفند در ناودان جاری شد؛ ترس و وحشت مردم را فراگرفت و هرکسی به دیگری می گفت که شیخ علی هم کشته شد! هم اکنون است که حضرت یک یک از ما را صدا زده و سر ببرند! هریک بر جان خود بیمناک شده، از گوشه‌ای به طوری که رفیقش نداند مخفی شده، راه فرار اختیار کرد. کم کم همه رفتند و یک تن باقی نماند؛ در این حال حضرت فرمودند: «آقا شیخ علی، رفقای خود را صدا کن برای نصرت و یاری من بیایند بالای بام آنها را ببینم!»

آقا شیخ علی هرچه صدا زد جوابی نشنید؛ سپس نزدیک آمد، دید در خانه یک نفر هم نیست!<sup>۱</sup>

حضرت فرمودند: «این بود یارانی که گمان می کردی در فراق من راحت ندارند و همه حاضر برای نوشیدن شربت شهادت در رکاب من هستند!»<sup>۲</sup>

اینان مردمی هستند که امام زمان را می خواهند! آنها به مقدار تدینشان او را می خواهند؛ اگر مراتب ایمان به حضرت را یک میلیارد فرض کنیم، مردم پنج در یک میلیارد را از او دیده‌اند و مابقی همه تخیل است. البته یک علاقه‌ای از سوی محبین آن حضرت وجود دارد و یک یا بقیة‌اللہی گفته می شود، ولی مسئله به این کیفیت کافی نیست.

وقتی بحمدالله حکومت اسلامی برقرار شد، مرحوم والد گفتند: بیایم به سهم خود کمکی کنیم و براین اساس جزواتی را مبنی بر تشکیل کمیته‌های هجده‌گانه، من جمله حوزه علمیه، چاپ و در محدوده‌ای از مسجد قائم توزیع کردند و با آمارگیری، از ساکنین آن منطقه اطلاع حاصل نمودند. سپس شخص ایشان در مسجد قائم سخنرانی کردند و با دعوت از مردم رأی‌گیری انجام شد و عده‌ای انتخاب شدند.<sup>۳</sup>

۱. توجه کنید که رفتن مردم به جهت یک تخیل اعدام بود!

۲. مطلع انوار، ج ۱، ص ۱۱۷.

۳. رجوع شود به وظیفه فرد مسلمان در احیای حکومت اسلام، ص ۹۵.

هیئت‌مدیره‌ای تشکیل شد و در زیرمجموعه آن یک هیئت اجرایی وضع کردند. آیا ایشان به قصد کلک و تظاهر این کارها را انجام می‌داد؟ برای ما محرز است که داعی و هدف ایشان خدمت و اظهار اسلام واقعی و تربیت و ترقی بود؛ اما بنده شخصاً در جلسات هیئت‌مدیره‌ای که با مسئولیت مرحوم والد برگزار می‌شد، شاهد بودم که اولین فرد شرکت‌کننده در آن جلسات خود ایشان بود و اُشهدُ بالله که گاهی ایشان نیم‌ساعت می‌نشست درحالی‌که حتی یک نفر هم نیامده بود! حال با توجه به این کیفیت، ایشان برای که کار کند و زحمت بکشد؟! لذا همه مسائل را واگذار کردند و به عنوان هجرت و قصد توطن به مشهد مشرف شدند. البته تشریف ایشان به مشهد براساس مسائل دیگری بود، ولی به حسب ظاهر این مسائل نیز اتفاق افتاد.<sup>۱</sup>

حال اگر امام زمان علیه السلام نیز به این نحوه به دست آید و در دسترس باشد، میزان توجه افراد به آن حضرت همانند میزان توجه مردم در زمان امیرالمؤمنین علیه السلام خواهد بود. اگر ما خیلی دوام بیاوریم و سی جلسه پای صحبت امام زمان بنشینیم، در جلسه سی و یکم می‌گوییم: «شنیدن نوار با حضور در مجلس تفاوتی ندارد؛ نوارش را گوش می‌دهیم.» نوار را به رختخواب می‌بریم و گوش می‌دهیم تا خوابمان ببرد و إن شاء الله از برکاتش مستفیض شویم! ساده و بدون رودربایستی می‌گوییم؛ مگر غیر از این است؟! اینکه عرض می‌شود امام زمان به درد ما نمی‌خورد، برای این است که ما او را نمی‌خواهیم.

زهیربن‌قین که به سیدالشهدا علیه السلام عرضه می‌داشت: «اگر هزار دفعه بدن مرا تکه‌تکه کنند، زنده کنند و آتش بزنند، از پیش تو ای سیدالشهدا نمی‌روم»،<sup>۲</sup>

۱. جهت اطلاع بیشتر پیرامون هجرت ایشان به ارض مقدس رضوی، رجوع شود به *مهر فروزان*، ص ۱۴۶، تعلیقه ۳.

۲. *وقعة الطّف*، ص ۱۹۹؛ *الإرشاد*، ج ۲، ص ۹۲ (با قدری اختلاف در هر دو مصدر).

ولایت امام را ادراک کرده بود که این حرف را می‌زد.

حضرت ابوالفضل العباس که وقتی اباعبدالله علیه السّلام به او فرمودند برو، گفت: «بدون تو کجا بروم؟!»،<sup>۱</sup> معنای ولایت این برادر را فهمیده بود. این جمله حرفی نیست که از دهان هرکسی درآید؛ از دهان کسی باید بیرون بیاید که ولایت برادرش را شناخته باشد و اگر دست راست و بعد دست دیگرش را قطع کنند، به هیچ وجه از او جدا نشود!

حبیب بن مظاهر و مسلم بن عوسجه که در شب و روز عاشورا آن حرف‌ها را به سیدالشّهدا زدند، افرادی بودند که ولایت امام حسین علیه السّلام را فهمیده بودند.<sup>۲</sup> انسان وقتی ولایت را بفهمد، دیگر کجا برود؟! انسان که قطعاً کشته خواهد شد؛ حال مرگی که با یک ویروس و میکروب و سقوط آجر اتفاق می‌افتد، برای اصحاب با شمشیر و در رکاب امام حسین اتفاق افتاد! اگر حتی پیوسته بکشند و دوباره زنده کنند، کجا می‌خواهند بروند؟! پیش یزید؟! مهم، در کنار امام علیه السّلام بودن است، نه کیفیت آن؛ اشتباه بسیار بزرگی است که ما فکر کنیم کیفیت مهم است.

در اینجا به آن کلام مرحوم آقای حدّاد به مرحوم والد می‌رسیم که در اعتراض به افرادی که ایشان را متهم به ضدّ ولایت بودن می‌کردند، فرمودند: اما در قضیه ولایت، ولایت را ما می‌شناسیم نه این گوسپندان که نامی از آن بر زبان دارند. عزاداری واقعی را ما می‌کنیم؛ زیارت حقیقی را ما می‌نماییم؛ شناسایی و معرفت ائمه علیهم السّلام وجداناً و شهوداً و عقلاً و علماً اختصاص به ما دارد، نه اینها که ولایت را جدا می‌دانند. ولایت عین توحید است و توحید عین ولایت است.

اشک ما بر اباعبدالله الحسین علیه السّلام از درون قلب ما و از سویدای دل

۱. وقعة الطّف، ص ۱۹۸؛ الإرشاد، ج ۲، ص ۹۱ (با قدری اختلاف در هر دو مصدر).

۲. رجوع شود به وقعة الطّف، ص ۱۹۷؛ الإرشاد، ج ۲، ص ۹۱.

ما جاری است و با آن اشک می‌خواهیم قالب تهی کنیم، چراکه آن اشک با نفس ما و روح ما بیرون می‌ریزد؛ نه این اشک‌هایی که از خیال و پندار ایشان می‌آید، و روزی هم همین‌ها سیدالشهدا را می‌کشند، آن‌گاه می‌نشینند و اقامه عزا می‌نمایند و در ماتمش سینه می‌زنند.<sup>۱</sup>

ایشان می‌فرمایند: امام علیه السلام را ما شناخته‌ایم و لذا دیگر برای ما اختلاف مراتب سختی و راحتی، شادی و غم تفاوتی ندارد؛ نه چون تویی که الآن در اینجا برای امام سینه می‌زنی و فردا خوشحال هستی!

اگر امام زمان ظهور کند و دو نفر به زعم خود افشاگری کنند که مثلاً ما فلان کار خطا را از او دیده‌ایم، همین مردم با اتکا به شایعات، از او برمی‌گردند و می‌گویند: «گویا این قضایایی که نقل می‌کنند وجود داشته است»؛ درحالی‌که اگر ولایت بواقعیه برای انسان منکشف شده باشد، چطور ممکن است در قبال امام علیه السلام بقیه مردم را عاقل ببیند تا اینکه بخواهد به حرفشان اعتنا کند؟!<sup>۲</sup>

همین مردم در قبال کارهای معاویه به امیرالمؤمنین علیه السلام اعتراض کردند و در رکاب حضرت با معاویه جنگیدند،<sup>۳</sup> اما وقتی قرآن‌ها بر سر نیزه رفت، گفتند: «یا علی، فوراً تسلیم حکم حکمین بشو و قرآن را حکم کن، وگرنه اینک تو را زیر ده‌هزار قبضه شمشیر قطعه‌قطعه می‌کنیم!»<sup>۴</sup> وقتی شکست خوردند، گفتند: «یا علی! به تو ظلم کردیم، از سر تقصیرات ما بگذر.»<sup>۵</sup> وقتی امیرالمؤمنین آنها را بخشید، ابن ملجم کار را تمام می‌کند.<sup>۶</sup>

در دوران امامت امام حسن علیه السلام نیز تفاوتی ندارد و هیچ‌کس دور امام

۱. روح مجرد، ص ۵۴۶.

۲. وقعه صفین، ص ۹۲.

۳. همان، ص ۴۸۹.

۴. همان، ص ۵۱۲-۵۱۸.

۵. الإرشاد، ج ۱، ص ۱۷-۲۰.

باقی نمی ماند.<sup>۱</sup> همین مردم در روز عاشورا امام حسین را کشتند<sup>۲</sup> و بعد خودشان با جریان مختار خون خواهی کردند!<sup>۳</sup> همه اینها به جهت تخیل و جهل و عدم شناخت امام علیه السّلام است.

باری، انسان قدر موهبتی را که راحت به دست آید، نمی داند و عادی برخورد می کند؛ اما اگر مقداری دوراز دسترس باشد، متوجه می شود که باید به دنبال درد و سوز برود. براین اساس، امام صادق علیه السّلام از یک طرف عنوان بصری را پس می زند و می گویند: «من هم فردی مانند مالک بن انس؛ چرا اینجا آمدی؟! همان طور که تابه حال به نزد او می رفتی، حالا نیز برو»؛ اما از طرف دیگر با «أُشْرِبَ قَلْبِي مِنْ حُبِّ جَعْفَرٍ» او را از باطن پیش می کشند. حضرت می خواهند او را آماده کنند تا اگر در آینده به او حرفی بزنند، در جای خودش قرار بگیرد.

عنوان در ابتدا با خود می گفت: مالک روایات پیغمبر را نقل می کند و تابه حال در خانه او را می زدیم، جعفر هم با چند واسطه به پیغمبر می رسد و دروغ نمی گوید و آدم خوبی است و حالا در خانه جعفر را می زنیم؛ یک مطلب از این می گیریم و یکی از آن! لذا امام صادق علیه السّلام حداقل کاری که در اینجا می خواهد انجام دهد آن است که به عنوان بفهماند:

**اولاً:** ارتباط را با ما تصحیح کن و بفهم به کجا آمده ای و بدان که اینجا هرکسی را نمی پذیرند. وقتی همه درها را به روی خود بسته دیدی، آن وقت در خانه ما به روی تو باز می شود؛ اگر بیایی ولی اینجا را نیز مانند سایر مکانها بدانی و مثل بقیه مردم وقت مرا بگیری و استفاده نکنی، عرض خود می بری و زحمت ما می داری.<sup>۴</sup>

۱. همان، ج ۲، ص ۱۰-۱۵.

۲. وقعة الطف، ص ۲۵۰-۲۵۸.

۳. الأمالی (طوسی) ص ۲۴۰.

۴. دیوان حافظ، غزل ۴۵۲:

بگردد و تحقیق کن؛ مالک<sup>۱</sup> و دیگر کسانی را که بعد از پیغمبر باقی مانده‌اند، بین؛ ابوحنیفه<sup>۲</sup> را بین که چه یال و کوپال و دفتر و دستکی دارد و چه شهریه‌ای می‌دهد؛<sup>۳</sup> وقتی فهمیدی چیزی در چنته آنها نیست، آن موقع می‌فهمی جعفر بن محمد کیست و چند در صدی به استحکام و اتقان تو افزوده می‌شود و مسئله برای تو روشن می‌گردد. تو خودت آمدی و ما برای تو کارت دعوت نفرستاده‌ایم؛ گمان نکنی که امام صادق می‌خواهد با جمع کردن افراد، حزب درست کند.

**ثانیاً:** مگر انسان به صرف دیدن رویی ناخوش و امری خلاف توقع و دو دفعه رانده شدن، باید دست از طلب بردارد؟! مگر انسان می‌تواند از واقعیت و حقیقت دست بکشد؟! چرا اگر به مریضی که در ناراحتی شدید به سر می‌برد و علاج خود را منحصر در مراجعه به فلان طبیب احساس می‌کند بگویند وقت تمام شد، بیرون نمی‌رود و حاضر است چند برابر هزینه کند؟! چون به مرض خطرناکی دچار شده است. او که به مشکل شدید ریوی یا ناراحتی قلبی مبتلاست تا آخرین نفر می‌ایستد و به هر کیفیت ممکن به منشی التماس می‌کند تا یک دقیقه هم که شده با دکتر صحبت کند؛ اما آن فردی که به سردرد یا تب ساده‌ای دچار است، حتی دو ساعت در شلوغی مطب به انتظار نمی‌نشیند.

ما نیز درد نداریم، و الاً مطلب را به راحتی رها نمی‌کردیم. کسی که درد

← ای مگس عرصه سیمرخ نه جولانگه توست

عرض خود می‌بری و زحمت ما می‌داری

۱. جهت اطلاع بیشتر پیرامون شخصیت مالک بن انس، رجوع شود به *امام شناسی*، ج ۱۶ و ۱۷، ص ۳۸۵ - ۳۹۲.

۲. جهت اطلاع بیشتر پیرامون شخصیت ابوحنیفه، رجوع شود به *امام شناسی*، ج ۱۶ و ۱۷، ص ۳۹۳ - ۴۸۰.

۳. این بزرگواران (!) از طرف دولت به هرکس که نزد آنان می‌رفت در روز عید قربان و عید فطر عیدی و در سایر ایام مواجب می‌دادند.\*

\* *تاریخ بغداد*، ج ۱۳، ص ۳۵۸.



داشته باشد، با یک «نه» گفتن امام صادق علیه السّلام ایشان را رها نمی‌کند. عنوان بصری این نحوه تربیت امام صادق علیه السّلام را به کیفیت احسن تلقی نمود؛ زبان حال او و ما به حضرت این است که وقتی خداوند شما را امام و واسطه فیض قرار داده است، من کجا بروم؟! یا دست از این وساطت بردارید - که نمی‌توانید! - و یا مرا بپذیرید؛ و چون شما امام و واسطه فیض هستید، نمی‌توانید قبول نکنید! وقتی حضرت این حال را ببیند، آغوشش را باز می‌کند و می‌پذیرد. گرچه فردی نمی‌تواند از امام صادق علیه السّلام حسابرسی کند و تمام اشکالات از سوی ماست، اما اگر امام این کار را نکند، ظلم کرده و باید در روز قیامت نزد پیغمبر پاسخ‌گو باشد.

مرحوم آقای حدّاد بارها می‌فرمودند:

سالک باید چکش خورش خوب باشد!<sup>۱</sup>

اگر پیوسته سالک را بزنند نباید صدا به اعتراض بلند کند و اگر لاجرم آخی هم گفت، دیگر نباید ادامه دهد. بعد از گذشت مدتی، هنگامی که سالک مورد

۱. اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۳۱۴:

«مرحوم حدّاد - رضوان الله علیه - می‌فرمودند: "این اشخاص ما را می‌خواهند تا وقتی که گوشی از آنها نگرفته باشیم، و همین که بخواهیم گوش آنها را بگیریم صدایشان به آه و فریاد بلند می‌شود، و بدون گوش گرفتن هم که فایده‌ای ندارد؛ در این صورت دیگر فرقی بین این شخص و سایر افراد باقی نمی‌ماند. و انسان باید چکش خورش خوب باشد، و هرچه چکش خور آن بیشتر باشد فواید و برکات تربیت در او بیشتر خواهد شد."»

۲. روح مجرد، ص ۵۵۷:

«افرادی که استعدادشان در تحمل مشاق و واردات بسیار بود، از آنها تعریف می‌نمودند و می‌فرمودند: "فلان کس چکش خور خوبی دارد." و این اصطلاح آهنگرهاست؛ چون بعضی از اقسام آهن سست و بدون مواد فولادی است و در اثر گداختن زود از بین می‌رود و قابل چکش‌کاری و پتک‌کاری نیست، ولی بعضی از اقسام آهن دارای ترکیبات فولادی است و استحکامشان بسیار است، چندین بار متناوباً آنها را در کوره می‌گدازند و روی سندان می‌نهند و می‌کوبند، معذک استقامت دارد تا آن را به هر شکل و صورت که می‌خواهند، درآورند.»

لطف قرار می‌گیرد و ترمیم و سرحال می‌شود، چکش دومِ استادی که می‌خواهد او را اصلاح کند بر سرش فرود می‌آید؛ چراکه با حلوا چیزی نصیب انسان نمی‌شود و بدون پیشرفت در همان حد باقی می‌ماند.

مرحوم آقا بارها و بارها می‌فرمودند:

تا خودتان نخواهید ما کاری نمی‌توانیم بکنیم؛ باید خودتان بخواهید. شخصی امروز صبح برای بنده نقل کردند که مرحوم والد به ایشان فرموده

بودند:

این فرزند من سید محمد محسن هم تا نخواهد من به او نمی‌دهم! استاد نیز نمی‌تواند بدون ابتلاء و جلوۀ جلال، کسی را سیر دهد؛ مرحوم آقای حدّاد به مرحوم آقا می‌فرمودند:

این راه مستلزم ایثار و از خودگذشتگی است؛ و بعضی از رفقای ما تنبل‌اند و حاضر برای انفاق و ایثار نیستند، و لذا متوقف می‌مانند. من برای ملاقات و دیدار آنها زیاد به کاظمین علیهما السلام می‌روم و شب‌ها و روزها می‌مانم، ولیکن این کافی نیست؛ زیرا در مجالس انس و مذاکرات، پیوسته ذکر جمال می‌شود و وجد و نشاطی حاصل می‌گردد، اما همین‌که بخواهم گوشی از کسی بگیرم همه فرار می‌کنند و کسی باقی نمی‌ماند. و بالاخره بدون جلال که کار تمام نمی‌شود؛ و لهذا من متحیرم در کار بسیاری از ایشان. آن‌گاه با چه لطایف‌الحیلی و چه رمزهایی که نه کاسه بشکند و نه دست بسوزد، باید بعضی از اوقات، آنان را وادار به امری خلاف طبع و میلشان بنمایم تا فی‌الجمله تمکینی پیدا نمایند و راهشان استوار گردد.<sup>۱</sup>

آیا می‌دانید خداوند چه بر سر مرحوم آقا، مرحوم حدّاد، مرحوم انصاری و مرحوم قاضی آورده است؟! اما نکته مهم این است که همان ذاتی که بنده‌اش را تنبیه می‌کند، شیرینی بعدش را نیز خود عنایت می‌فرماید.

۱. روح مجرد، ص ۴۸۰.

اگر لطف او شامل حال بنده‌ای شود، آن قدر او را می‌چرخاند و مورد امتحان قرار می‌دهد تا کم‌کم افکار، تخیلات و احساسات او کاملاً متحوّل و متبدّل گردد، و سالک یک دفعه خود را در عالمی می‌یابد که با عوالم ماقبل او کاملاً بیگانه است؛ مردم را در افکار سطحی و پوچی که خود نیز سابقاً در همان مسائل به سر می‌برده، غوطه‌ور می‌بیند. برای تحمل این گوشمالی‌ها و عبور از این مقاطع و جلوگیری از بریدن سالک، شواهد و خصوصیات و راه‌هایی وجود دارد که إن شاء الله بیان آن در ذیل کلمات امام صادق علیه السّلام خواهد آمد.

مطلب دیگر اینکه باید برای سالک مسئله بسیار مهم این باشد که خداوند او را به عبودیت پذیرفته و دارد در این مسیر حرکت می‌کند؛ نه اینکه کیفیت در مسیر چگونگی است. سالک باید خود را عبد پروردگار ببیند و غیر از این موقعیت تقاضایی نداشته باشد و این راه را به‌عنوان تنها مسیری که موصل و مُبلّغ او به واقع است، بپذیرد. دیر یا زود به مطلوب رسیدن، در دنیا یا در آخرت به مقصد نائل آمدن، و به‌دست آوردن یا نیاوردن مشاهدات و خوارق عادات، مطالب پوچ و بی‌اهمیتی هستند که برطبق علل و معلولاتی انجام می‌گیرند. مهم آن است که ما در خیمه امام حسین علیه السّلام باشیم؛ دیگر اینکه او برای ما چه تصمیم می‌گیرد، به خودش مربوط است.

از طرف دیگر، اشتباه خطرناک عده‌ای آن است که با این تفکر، کار را تمام‌شده فرض می‌کنند و از عمل به مطالب دست می‌کشند و نسبت به نتیجه بی‌تفاوت می‌شوند؛ این حالت باعث توقف آنها می‌شود.

درست است که دغدغه اساسی سالک فقط و فقط سلوک است و تمام فکر و هدف او باید این باشد که عمر دوروزه خود را به نتیجه و کمال برساند و حیات خود را جهت رشد استعدادها و به‌فعلیت درآوردن تهیو‌ها به‌نحو احسن صرف کند، اما نکته اینجاست: حال که در این مسیر قرار گرفت، مطلب تمام نیست و تازه اول کار است! و این مطلبی است که ما از آن غافل شده‌ایم.

ما تا به حال از آنچه بزرگان فرموده‌اند «کسی که به استاد رسید، نصف راه را

طی کرده است»،<sup>۱</sup> این برداشت را داشتیم که دیگر کار او تمام است؛ اما این گونه نیست و اکنون که به طیب رسیدیم باید به نسخه‌اش عمل کنیم.

کسی که برای رسیدن به طیب متخصص فرسنگ‌ها راه آمده و حال که او را دیده است، نسخه را در همان مطب بگذارد و به شهر خود برگردد، بسیار نادان است! و این خطایی است که به آن مبتلا هستیم. تمام اشتیاق‌ها و اهتمام‌ها و مجاهدت‌هایی که انسان برای رسیدن به راه خدا و سلوک تحمل می‌کند، باید باعث شود که وقتی سالک به استاد دست یافت، تازه حرکت را آغاز کند.

تعظیمی که مرحوم آقا از میان اولیاء و عرفاء از مرحوم آخوند ملا حسین قلی در جزیری همدانی می‌کردند، کاملاً از عبارات ایشان مشخص بود. یکی از عبارات ایشان این بود:

او با دیگران فرق داشت؛ تمام ما ریزه‌خوار سفره آخوند ملا حسین قلی هستیم. او یک دریای بی‌پایان بود که ته نداشت.

مرحوم آخوند ملا حسین قلی مرد عجیبی بود. سیصد شاگردی که هر کدام ستاره‌ای درخشان در آسمان تربیت و هدایت‌اند از ایشان ظهور و بروز پیدا کرد. مرحوم آقا تمجید بسیار عجیبی از ایشان داشتند و حتی همیشه نسبت به ذراری ایشان به دیده عظمت می‌نگریستند و بعضی از اقوام پدری ما را که با نسل مرحوم آخوند ملا حسین قلی همدانی ارتباط نسبی دارند، به ملاحظه جدشان بسیار تعظیم می‌کردند.<sup>۲</sup>

۱. رساله سیر و سلوک منسوب به بحر العلوم، ص ۱۸۶، تعلیقه:

«مرحوم قاضی می‌فرموده است: "چنانچه کسی که طالب راه و سلوک طریق خدا باشد، برای پیدا کردن استاد این راه، اگر نصف عمر خود را در جستجو و تفحص بگذراند تا پیدا نماید، ارزش دارد." و می‌فرموده است: "کسی که به استاد رسید، نصف راه را طی کرده است."»

۲. جهت اطلاع بیشتر پیرامون احوالات مرحوم آیه‌الحق و الیقین آخوند ملا حسین قلی همدانی قدس الله نفسه الزکیه، رجوع شود به مطلع انوار، ج ۳، ص ۳۸-۴۶.

روزی مرحوم والد این مطلب را برای مرحوم آیه الله شهید مرتضی مطهری و بعضی دیگر نقل کردند:

هنگامی که مرحوم آخوند ملا حسین قلی مراتب علمی و حوزوی خود را تمام کرد، دید دستش خالی است و هنوز به جایی نرسیده و نتوانسته آنچه را خوانده، بیابد و آنچه تحصیل کرده وجدان کند. لذا با توسلات بالاخره در تحت تربیت مرحوم سید علی شوشتری قرار گرفت و به انجام دستورات و ریاضات و سایر اعمال موصلة به مطلوب و مقصود پرداخت. دیگر مجاهده‌ای نبود که او انجام ندهد و خلاصه در این راه سنگ تمام گذاشت، تا اینکه کم‌کم این مطلب در ذهنش پیدا شد که بیست و دو سال است ما در اینجا هستیم و استفاده می‌کنیم، ولی حجابی برداشته نشده و به مقصود نرسیده‌ایم.

روزی بعد از زیارت امیرالمؤمنین علیه السلام در کنار ایوان حرم می‌نشیند و زبان شکوه و گلایه را نسبت به حضرت باز می‌کند که «یا علی! بیست و دو سال است ما با طلب و نیازی که داریم، به این مسائل و اوراد و اذکار مشغول هستیم و مجاهده می‌کنیم.»

در این هنگام کبوتری را مشاهده می‌کند که روی تکه‌نان خشکی در ایوان می‌نشیند و برای خرد کردن، آن را منقار می‌زند اما فایده‌ای نمی‌بخشد؛ تا اینکه خسته می‌شود و می‌رود. بعد از مدتی دوباره برمی‌گردد و باز شروع به نوک زدن می‌کند، ولی حاصلی نمی‌گیرد و می‌رود. این کبوتر بیش از پانزده مرتبه می‌رود و می‌آید و تقلاً می‌کند تا اینکه این نان خشکیده را کاملاً ریزریز می‌کند و در رفت و آمد متعددی برای جوجه‌های خود می‌برد.<sup>۱</sup>

امیرالمؤمنین علیه السلام در آنجا به نفس او القا کردند که اگر می‌خواهی بررسی، باید مانند این کبوتر باشی! چرا این کبوتر این قدر رفت و برگشت و این گونه بر سر این تکه‌نان تلاش کرد اما دست برنداشت؟ چون جوجه‌هایش گرسنه بودند و او جای دیگر غذایی پیدا نکرد. اگر تو نیز گرسنه‌ای نباید دست از

۱. مطلع انوار، ج ۳، ص ۴۴.

تلاش برداری و اگر سیری برو! مگر گرسنه می‌تواند دست از تلاش بردارد و به دنبال غذا نرود؟! ایشان این را به عنوان پیغامی تلقی کرد و استقامت را ادامه داد و به جایی رسید که بزرگان به حال او غبطه می‌خوردند.

نکته بسیار مهم این است که نتیجه تمام اعمال ما بعداً به دست نمی‌آید، بلکه همان موقع حاصل می‌شود. این طور نیست که آخوند ملاً حسین قلی بیست و دو سال زحمت بکشد و بعد از آن خداوند یک باره فتح باب کند؛ بلکه بیست و دو سال کشف باب می‌شد و ایشان متوجه نمی‌شده است!

نتیجه هر قدمی که انسان در سلوک بردارد، همان جا برایش حاصل شده است، منتها ممکن است همان موقع روشن و آشکار نشود. درست مانند صفحاتی که در کامپیوتر ذخیره شده و بعد با فشار دادن یک کلید تمام آن نمایش داده شود؛ این طور نیست که هیچ چیز در کامپیوتر نباشد و یک دفعه تمام این معلومات به وجود بیاید.

بیست و دو سال برای مرحوم آخوند ملاً حسین قلی فتح باب می‌شد، منتها بنا بر مصالحی خود ایشان نمی‌بایست اطلاع پیدا می‌کرد؛ و در غیر این صورت آخوند ملاً حسین قلی نمی‌شد. نظام تربیتی هر فرد با دیگری تفاوت دارد.

این مختصری از کیفیت تعامل امام صادق علیه السلام با عنوان بصری بود. إن شاء الله از جلسه دیگر به اصل مطالب روایت عنوان بصری می‌رسیم.

خداوند ما را موفق کند و اوقات ما را در تحصیل رضای خود و وصول به غایات و اهدافی که مورد نظر ائمه علیهم السلام و اولیای بزرگوار است، سپری گرداند!  
اللهم صلّ علی محمد و آل محمد

## فهارس عامه

آيات

روايات

اشعار

كلمات مشهوره و ضرب المثلها

اشخاص

كتب

اماكن، قبائل و فرق

منايع و مصادر





## فهرست آیات<sup>۱</sup>

### آل عمران (۳)

آیه	رقم آیه	صفحه
﴿يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَرًا...﴾	۳۰	۱۲۰، ۱۲۱
﴿وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ﴾	۱۳۲	۳۷*

### النساء (۴)

﴿إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ...﴾	۱۷۱	۲۰۲
---	-----	-----

### المائدة (۵)

﴿وَأْتَعُوذُ إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ﴾	۳۵	۲۰۱
﴿وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ﴾	۶۷	۱۵۸

### الأنعام (۶)

﴿وَلَوْ زِدُوا لَعَادُوا لِمَا بُهُوا عَنْهُ﴾	۲۸	۱۷۱
---	----	-----

---

۱. علامت: «\*» برای مواردی که در پاورقی آمده لحاظ گردیده است.

﴿اللَّهُ أَعْلَمُ﴾ ١٢٤ ١٦٨\*

### الأعراف (٧)

﴿فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْجِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ﴾ ٣٤ ١٢٢

﴿وَأَتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي ءَاتَيْنَاهُ ءَايَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا...﴾ ١٧٥ ١٥٩، ١٥٥

﴿وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ...﴾ ١٧٦ ١٥٥\*

﴿وَاللَّهُ الْأَسْمَاءُ أَحْسَنُ فَأَدْعُوهُ بِهَا﴾ ١٨٠ ١٩٠، ١٩٩، ٢٠٠، ٢١٠

### التوبة (٩)

﴿فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا...﴾ ٤٠ ٢٠٣

### يونس (١٠)

﴿لِيَعْمَلِيَ وَلَكُمْ عَمَلُكُمْ﴾ ٤١ ٢٣١

### يوسف (١٢)

﴿أَذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ﴾ ٤٢ ٢٦٧

### الرعد (١٣)

﴿أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ﴾ ٢٨ ٢٥٢\*، ١٨٩، ٤٦، ٤٢

### إبراهيم (١٤)

﴿صَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ...﴾ ٢٤ ٢٠٣

- ﴿وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ آجَنْتَتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ...﴾  
٢٠٣ ٢٦ النحل (١٦)
- ﴿وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ﴾  
٢٥١ ٥٠ الإسراء (١٧)
- ﴿وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ...﴾  
٢٤٠ ، ١٩٩ ٢٩ طه (٢٠)
- ﴿الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَىٰ﴾  
١١٠\* ٥ الأنبياء (٢١)
- ﴿بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ﴾  
٢٥١ ٢٦
- ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ﴾  
٢١٧ ٨٧ النور (٢٤)
- ﴿رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ...﴾  
١٤٠ ، ١٣٩ ، ١٢٩ ، ٥٨ ٣٧ الفرقان (٢٥)
- ﴿وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا...﴾  
٢٦٧ ٦٣
- ﴿وَالَّذِينَ يَبِيتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّدًا وَقِيَامًا﴾  
٢٦٧ ٦٤ النمل (٢٧)
- ﴿يَا مُوسَىٰ لَا تَخَفْ﴾  
١٥٥ ١٠

## الرّوم (٣٠)

٨٧*	٤	﴿لِلَّهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَمِنْ بَعْدُ﴾
٨٧*	٥	﴿يَنْصُرُ مَنْ يَشَاءُ﴾
٨٩	٧	﴿يَعْلَمُونَ ظَهْرًا مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَفْلُونَ﴾
١٥٤*	٢١	﴿وَمَنْ آيَاتِنَا أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا...﴾

## الأحزاب (٣٣)

٢٤١	٤١	﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا﴾
٢٤١	٤٢	﴿وَسَيُحِوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا﴾

## يس (٣٦)

٨٤	٧٠	﴿مَنْ كَانَ حَيًّا وَبَحَقَّ الْقَوْلُ عَلَى الْكَافِرِينَ﴾
----	----	---

## فُصِّلَتْ (٤١)

٨٢، ٨٣، ٨٧	٥٣	﴿سُئِرِيهِمْ ءَايَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ﴾
------------	----	---

## الحجرات (٤٩)

٢٩*، ١٠٢	١٣	﴿يَأْتِيهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاهُمْ شُعُوبًا...﴾
----------	----	---

## ق (٥٠)

١١٩	١٧	﴿إِذْ يَتَلَقَى الْمُتَلَقِيَانِ عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ قَعِيدٌ﴾
١٨٢	٣٩	﴿وَسَيَحِبُّ مُحَمَّدٌ رِبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ الْغُرُوبِ﴾

## الحديد (۵۷)

﴿ثُمَّ قَفَّيْنَا عَلَىٰ آثَرِهِمْ بِرُسُلِنَا وَقَفَّيْنَا بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ...﴾ ۲۷ ۱۵۳\*

## التحریم (۶۶)

﴿لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ﴾ ۶ ۲۵۱، ۱۵۷

## القلم (۶۸)

﴿سَنَسْتَدْرِجُهُم مِّنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ﴾ ۴۴ ۲۶۲

## الحاقة (۶۹)

﴿وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ﴾ ۴۴ ۱۵۷

﴿لَأُحَدِّثَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ﴾ ۴۵ ۱۵۷

﴿ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ﴾ ۴۶ ۱۵۷

## المدثر (۷۴)

﴿وَلَا تَمُنَّ بِتَسْتَكْبِرُ﴾ ۶ ۲۴۴

## الإنسان (۷۶)

﴿لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَّذْكُورًا﴾ ۱ ۲۶۰

﴿سَقَلْنَاهُمْ رِجْمًا﴾ ۲۱ ۱۶۸\*

## النازعات (۷۹)

﴿فَأَلْمَدِرَّتْ أَمْرًا﴾ ۵ ۱۹۷

## الغاشية (٨٨)

١٩٠	٧	﴿لَا يُسْمِنُ وَلَا يُغْنِي مِنْ جُوعٍ﴾
-----	---	---

## التكاثر (١٠٢)

٩٥	١	﴿الْهَنُكُمُ التَّكَاثُرُ﴾
----	---	----------------------------

٩٥	٢	﴿حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ﴾
----	---	--------------------------------

## فهرست روایات

- إِنِّي رَجُلٌ مَطْلُوبٌ، وَمَعَ ذَلِكَ لِي أُرَادٌ فِي كُلِّ سَاعَةٍ مِنْ آتَاءِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ... (حديث عنوان) ٢٥، ٤٥  
مَعَ ذَلِكَ لِي أُرَادٌ فِي كُلِّ سَاعَةٍ مِنْ آتَاءِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ... (حديث عنوان) ٢٦، ٧٣، ١٦٥،  
٢٦٥، ٢٠٩، ١٨٩
- فَاغْتَمَمْتُ مِنْ ذَلِكَ وَخَرَجْتُ مِنْ عِنْدِهِ، وَقُلْتُ فِي نَفْسِي (حديث عنوان) ٢٧٣  
وَرَجَعْتُ إِلَى دَارِي مُغْتَمًّا وَلَمْ أَخْتَلِفْ إِلَى مَالِكِ بْنِ أَنَسٍ (حديث عنوان) ٢٧٤  
أَشْرَبَ قَلْبِي مِنْ حُبِّ جَعْفَرٍ (حديث عنوان) ٢٨٧  
فَلَمَّا حَضَرْتُ بَابَ دَارِهِ، اسْتَأْذَنْتُ عَلَيْهِ (حديث عنوان) ٢٧٤  
فَجَلَسْتُ، فَأَطْرَقَ مَلِيًّا؛ ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ وَقَالَ «أَبُو مَنْ؟» قُلْتُ «أَبُو عَبْدِ اللَّهِ» (حديث عنوان) ٢٧٥  
مَا مَلَأَ آدَمِيَّ وَعَائًا شَرًّا مِنْ بَطْنِهِ. (حديث عنوان) ١٣٨
- \* \* \*
- أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِخَيْرِ أَعْمَالِكُمْ لَكُمْ، أَرْفَعُهَا فِي دَرَجَاتِكُمْ... (رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) ٢٤٣  
أَحْلَى مِنَ الْعَسَلِ. (حضرت قاسم بن الحسن عليهما السلام) ٣٤  
أَدْرَكَ عِلْمَ الْأَوَّلِ وَالْآخِرِ وَهُوَ بَحْرٌ لَا يُنْزَحُ. (امير المؤمنين عليه السلام) ٢٦٩  
إِذَا قَامَ الْقَائِمُ جَاءَتِ الْمَزَائِلُ وَيَأْتِي الرَّجُلُ إِلَى كَيْسِ أَخِيهِ... (امام باقر عليه السلام) ٢٨\*  
إِرْتَدَّ النَّاسُ بَعْدَ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ إِلَّا ثَلَاثَةَ نَفَرٍ... (امام باقر عليه السلام) ٢٧٨\*  
إِسْتَعَدَّ لِسَفَرِكَ وَحَصَّلَ زَادَكَ قَبْلَ حُلُولِ أَجَلِكَ... (امام مجتبی عليه السلام) ١٤٣  
أَعَجَزَ النَّاسُ مِنْ عَجَزٍ عَنِ اكْتِسَابِ الْإِخْوَانِ... (امير المؤمنين عليه السلام) ٤٦  
إِعْمَلْ لِدُنْيَاكَ بِقَدْرِ مُقَامِكَ فِيهَا؛ وَاعْمَلْ لِآخِرَتِكَ... (رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) ١٤٣  
أَفِّ لِرَجُلٍ لَا يُفْرِغُ نَفْسَهُ فِي كُلِّ جُمُعَةٍ لِأَمْرِ دِينِهِ... (رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) ٦٣

- ٤٦\* أفيضوا في ذكرِ اللهِ فإنه أحسنُ الذِّكرِ. (امير المؤمنين عليه السَّلام)
- ٢٦٨، ٢٦٦ إقرأ و ارق. (امام كاظم عليه السَّلام)
- ١٢٦ اللهمَّ إِنَّ هَذَا الْمَسْجِدَ قَدَامَنَا عَبْدُكَ و ابنُ عَبْدِكَ و ابنُ أُمَّتِكَ... (امام صادق عليه السَّلام)
- ١٦٠ اللهمَّ إهدِ قَوْمِي فَإِنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ. (رسول الله صَلَّى الله عليه و آله)
- ٢٣٣... أَمَا إِنَّمَا لَا تَصْلُحُ إِلَّا لِنَبِيِّ أَوْ وَصِيِّ نَبِيِّ. (امام صادق عليه السَّلام)
- ١٥٢\* إِنَّ أَخِي مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ عَيْنَهُ الْيُمْنَى عَمِيَاءَ... (رسول الله صَلَّى الله عليه و آله)
- ٥١ إِنَّ الْعَالِمَ بِاللَّهِ و بَدَارِ كِرَامَتِهِ و ثَوَابِهِ و البصيرُ بِفِنَاءِ الدُّنْيَا... (حضرت عيسى عليه السَّلام)
- ٦٩، ٥٨ إِنَّ اللَّهَ سَبَّحَانَهُ جَعَلَ الذِّكْرَ جَلَاءً لِلْقُلُوبِ... (امير المؤمنين عليه السَّلام)
- ١١١ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ و جَلَّ، أَيْنَ الْأَيْنِ؛ فَلَا أَيْنَ لَهُ و جَلَّ أَنْ يَحْوِيَهُ مَكَانٌ... (امير المؤمنين عليه السَّلام)
- ١١٧ إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَمَرَ قَنْبَرَ أَنْ يَضْرِبَ رَجُلًا حَدًّا فَغَلَطَ قَنْبَرٌ... (امام باقر عليه السَّلام)
- ٣١\* إِنَّ دِينَ اللَّهِ لَا يُعْرَفُ بِالرِّجَالِ بَلْ بِآيَةِ الْحَقِّ، و إِعْرَافِ الْحَقِّ تَعْرِفُ أَهْلَهُ. (امير المؤمنين عليه السَّلام)
- ١٥٩ إِنَّ رَبِّي يَرَانِي. (رسول الله صَلَّى الله عليه و آله)
- ٥٦ إِنْ يَكُنِ الْأَمْرُ كَمَا تَقُولُ - و لَيْسَ كَمَا تَقُولُ - نَجُونَا و نَجُوتُ... (امام صادق عليه السَّلام)
- ٥٢ إِنَّمَا اخْتَرْتُ لَكَ ذَلِكَ لِأَمْتِجَتِكَ فِي عَقْلِكَ و ذَكَائِكَ... (حضرت عيسى عليه السَّلام)
- ١٤٢\* إِنَّمَا الدُّنْيَا حَيْفَةٌ و الْمُتَوَاخُونَ عَلَيْهَا أَشْبَاهُ الْكِلَابِ... (رسول الله صَلَّى الله عليه و آله)
- ١١٣ إِنَّمَا صَبِيَّةٌ. (امير المؤمنين عليه السَّلام)
- ١٦٠\* إِنِّي لَمْ أَبْعَثْ لَعْنًا، و لَكِنِّي بُعِثْتُ دَاعِيًا و رَحْمَةً؛ اللَّهُمَّ إهدِ... (رسول الله صَلَّى الله عليه و آله)
- ١٠٢ أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّ رَبِّكُمْ وَاحِدٌ و إِنَّ آبَاءَكُمْ وَاحِدٌ لَا فَضْلَ لِعَرَبِيٍّ... (رسول الله صَلَّى الله عليه و آله)
- ١٢٢، ١٢١ أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّمَا الدُّنْيَا دَارٌ مَجَازٍ و الْآخِرَةُ دَارٌ قَرَارٍ... (امير المؤمنين عليه السَّلام)
- ٢٤٢... الْبَيْتُ الَّذِي يُقْرَأُ فِيهِ الْقُرْآنُ و يُذَكَّرُ اللَّهُ عَزَّ و جَلَّ فِيهِ، تَكْتُمُ بَرَكَتَهُ... (امام صادق عليه السَّلام)
- ٩٨\* تَعَلَّمُوا الْعَرَبِيَّةَ، فَإِنَّهَا كَلَامُ اللَّهِ الَّذِي يَكَلِّمُ بِهِ خَلْقَهُ... (امام صادق عليه السَّلام)
- ٢٤٤ جَاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ فَقَالَ «مَنْ خَيْرُ أَهْلِ الْمَسْجِدِ؟»... (امام صادق عليه السَّلام)
- ١٤٢ الدُّنْيَا حَيْفَةٌ و طَالِبُهَا كِلَابٌ. (رسول الله صَلَّى الله عليه و آله)
- ٥٢ الدُّنْيَا دَارٌ مَمَرٌ لَا دَارٌ مَقَرٌّ. (امير المؤمنين عليه السَّلام)
- ٢٦٥، ٢٢٠، ٢١٩ رَبِّ زِدْنِي فِيكَ تَحِيْرًا. (رسول الله صَلَّى الله عليه و آله)
- ١١١ سَبَّحَانَ مَنْ لَا يَخْلُو مِنْهُ مَكَانٌ و لَا يَكُونُ إِلَى مَكَانٍ أَقْرَبُ مِنْ مَكَانٍ... (حضرت موسى عليه السَّلام)



- سُبْحَانَكَ يَا لَ إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، الْعَوْتَ الْعَوْتَ خَلَّصْنَا مِنَ النَّارِ يَا رَبِّ. (رسول الله صَلَّى الله عليه و آله) ۲۱۸
- عِبَادُ نَاجَاهُمْ فِي فِكْرِهِمْ وَ كَلِمَتِهِمْ فِي ذَاتِ عُقُوبِهِمْ. (امير المؤمنين عليه السلام) ۵۸\*
- ... فَأَسْلِمَ تَسْلَمَ؛ فَإِنْ آيَّتَ فَإِنَّ إِثْمَ الْمَجُوسِ عَلَيْكَ. (رسول الله صَلَّى الله عليه و آله) ۸۴
- ... فَحَاسِبْ نَفْسَكَ لِنَفْسِكَ، فَإِنَّ غَيْرَهَا مِنَ الْأَنْفُسِ لَهَا حَسِيبٌ غَيْرُكَ. (امير المؤمنين عليه السلام) ۵۹\*
- ... فَكَأَنَّمَا قَطَعُوا الدُّنْيَا إِلَى الْآخِرَةِ وَ هُمْ فِيهَا، فَشَاهَدُوا مَا وَرَاءَ ذَلِكَ... (امير المؤمنين عليه السلام) ۵۸\*
- ... فَلَمْ تَشْغَلْهُمْ تِجَارَةٌ وَ لَا بَيْعٌ عَنْهُ... (امير المؤمنين عليه السلام) ۵۸\*، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹
- فَمَنْ عَقَلَ عَنِ اللَّهِ إِعْتَزَلَ أَهْلَ الدُّنْيَا وَ الرَّاعِبِينَ فِيهَا. (امام كاظم عليه السلام) ۲۶۰
- قَرَأَ الْقُرْآنَ ثُمَّ وَقَفَ عِنْدَهُ. (امير المؤمنين عليه السلام) ۲۶۹
- كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَجْعَلُ جِنَايَةَ الْمَعْتُوهِ عَلَى عَاقِلَتِهِ... (امام باقر عليه السلام) ۳۴\*
- ... كَلَامُ أَهْلِ الْجَنَّةِ بِالْعَرَبِيَّةِ... (امير المؤمنين عليه السلام) ۹۸\*
- لَا ضَرَرَ وَ لَا ضِرَارَ. (رسول الله صَلَّى الله عليه و آله) ۱۳۲
- لَا يَسْعُنِي أَرْضِي وَ لَا سَهَائِي وَ لَكِنْ يَسْعُنِي قَلْبُ عَبْدِي الْمُؤْمِنِ (حديث قدسي) ۶۲
- لَا يُقْبَلُ الرَّجُلُ يَدَ الرَّجُلِ؛ فَإِنَّ قُبْلَةَ يَدِهِ كَالصَّلَاةِ لَهُ. (امام رضا عليه السلام) ۲۳۴\*
- لَا يَقْبَلُ رَأْسَ أَحَدٍ وَ لَا يَدَهُ إِلَّا [يَدِ] رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ... (امام صادق عليه السلام) ۲۳۳
- ... لَكِنَّ رَبِّي أَمَرَنِي بِإِعْفَاءِ لِحْيَتِي وَ قَصِّ شَارِبِي. (رسول الله صَلَّى الله عليه و آله) ۸۵
- لِلْمُؤْمِنِ ثَلَاثُ سَاعَاتٍ فَسَاعَةٌ يُنَاجِي فِيهَا رَبَّهُ، وَ سَاعَةٌ يَرْمُ مُعَاشَتَهُ. (امير المؤمنين عليه السلام) ۱۳۴\*
- لَوْ لَا تَمْرِيجٌ فِي قُلُوبِكُمْ وَ تَكْثِيرٌ فِي كَلَامِكُمْ لَرَأَيْتُمْ مَا أَرَى... (رسول الله صَلَّى الله عليه و آله) ۱۷۲
- لِي قَوْمُهَا (امير المؤمنين عليه السلام) ۵۳
- مَا أَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى كِتَابًا وَ لَا وَحِيًّا إِلَّا بِالْعَرَبِيَّةِ... (امام باقر عليه السلام) ۹۷\*
- مَا مِنْ شَيْءٍ إِلَّا وَ لَهُ حَدٌّ يَنْتَهِي إِلَيْهِ إِلَّا الذِّكْرُ... (امام صادق عليه السلام) ۲۴۱
- مَزَّقَ اللَّهُ مُلْكَهُ كَمَا مَزَّقَ كِتَابِي. (رسول الله صَلَّى الله عليه و آله) ۸۴
- مَعَاشِرَ الشَّيْعَةِ! كُونُوا لَنَا زَيْنًا وَ لَا تَكُونُوا عَلَيْنَا [لَنَا] شَيْئًا... (امام صادق عليه السلام) ۲۷۶\*
- مَنْ أَصْبَحَ وَ أَكْبَرُ هَمَّهُ الدُّنْيَا فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ. (رسول الله صَلَّى الله عليه و آله) ۲۵۵\*
- ... مَنْ أُعْطِيَ لِسَانًا ذَاكِرًا فَقَدْ أُعْطِيَ خَيْرَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ. (رسول الله صَلَّى الله عليه و آله) ۲۴۴
- مَنْ إِهْتَمَّ بِرِزْقِ غَدٍ لَمْ يُفْلِحْ أَبَدًا. (امير المؤمنين عليه السلام) ۱۳۴\*
- مَنْ كَانَ فِيْنَا بِأَذَلًا مُهْجَتَهُ، وَ مُوْطِنًا عَلَى لِقَاءِ اللَّهِ نَفْسَهُ، فَلْيَرْحَلْ مَعَنَا... (امام حسين عليه السلام) ۱۶۳\*
- مِنْ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ، إِلَى كَسْرِي عَظِيمِ فَارَسٍ... (رسول الله صَلَّى الله عليه و آله) ۸۴

- ١٤٥ النَّاسُ نِيَامٌ إِذَا مَاتُوا انْتَبَهُوا. (امير المؤمنين عليه السلام)
- ٢٠٠\* ...نَحْنُ وَاللَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى الَّتِي لَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنَ الْعِبَادِ عَمَلًا... (امام صادق عليه السلام)
- ١٤٥ وَاَعْمَلْ لِأَخْرَجِكَ كَأَنَّكَ تَمُوتُ غَدًا وَاَعْمَلْ لِلنَّارِ بِقَدْرِ صَبْرِكَ... (امام مجتبی عليه السلام) ١٤٤، ١٤٥
- ٢٥٩\* وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَرْحَمُ بِعَبِيدِهِ مِنْ... (رسول الله صلى الله عليه وآله)
- ١٧١ وَاللَّهُ لَوْ تَدُومُونَ عَلَى الْحَالِ الَّتِي وَصَفْتُمْ بِهَا... (رسول الله صلى الله عليه وآله)
- ٣٨ وَ أَمَّا عَائِشَةُ فَأَدْرَكَهَا رَأَى النِّسَاءِ وَ لَهَا بَعْدَ ذَلِكَ حُرْمَتُهَا الْأُولَى... (امير المؤمنين عليه السلام)
- ٣٨\* وَ أَمَّا فُلَانَةٌ فَأَدْرَكَهَا رَأَى النِّسَاءِ، وَ ضِغْنٌ غَلَا فِي صَدْرِهَا... (امير المؤمنين عليه السلام)
- ١٤٦ وَ إِنَّ لِرَبِّكُمْ فِي أَيَّامِ ذَهْرِكُمْ نَفْحَاتٍ أَلَا فَتَعَرَّضُوا لَهَا... (رسول الله صلى الله عليه وآله)
- ٩٣، ٩١، ٧٣، ٥٨\* وَ إِنَّ لِلذِّكْرِ لَأَهْلًا أَخَذُوهُ مِنَ الدُّنْيَا بَدَلًا... (امير المؤمنين عليه السلام)
- ١٠٧، ١٣٨، ١٤١
- ٢٦١ وَ رَغِبَ فِي مَا عِنْدَ اللَّهِ. (امام كاظم عليه السلام)
- ٢٤٢ وَ كَانَ أَبِي عَلَيْهِ السَّلَامُ كَثِيرَ الذِّكْرِ... (امام صادق عليه السلام)
- ٢٦٣ وَ كَانَ اللَّهُ أَنَسَهُ فِي الْوَحْشَةِ، وَ صَاحِبَهُ فِي الْوَحْدَةِ، وَ غِنَاهُ فِي الْعَيْلَةِ... (امام كاظم عليه السلام)
- ٦٣ وَ لِأَلْفَيْتُمْ دُنْيَاكُمْ هَذِهِ أَزْهَدَ عِنْدِي مِنْ عَفْطَةِ عَنَزٍ. (امير المؤمنين عليه السلام)
- ٢١١ وَ لَمْ يَزِدْ مِنَ اللَّهِ إِلَّا بُعْدًا. (امام سجّاد عليه السلام)
- ٥٣ وَاللَّهُ لَهَا أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَمْرِكُمْ هَذَا إِلَّا أَنْ أُقِيمَ حَقًّا أَوْ أَدْفَعَ بِاطْلَالٍ. (امير المؤمنين عليه السلام)
- ١٧٨\* يَا أَبَا حِزَّةَ، لَا تَتَأَمَّنَنَّ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ فَإِنِّي أَكْرَهُهَا لَكَ... (امام سجّاد عليه السلام)
- ٢٣١\* يَا بَنِي هَاشِمٍ، يَا بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ! إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ... (رسول الله صلى الله عليه وآله)
- ٣٤ يَا بَنِيَّ! كَيْفَ الْمَوْتُ عِنْدَكَ... (امام حسين عليه السلام)
- ٣٥\* يَا رَبِّ عَجِبْتُ مِمَّنْ يَجِدُكَ ثُمَّ يَرْجِعُ! فَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى "يَا مُوسَى... (حديث قدسى)
- ١٣٤\* يَا عَلِيُّ، لَا تَهْتَمَّ لِرِزْقِ غَدٍ؛ فَإِنَّ كُلَّ غَدٍ يَأْتِي بِرِزْقِهِ (امام حسين عليه السلام)
- ٣٨\* يَا عَلِيُّ، لَتُقَاتِلَنَّ الْفِتْنَةَ الْبَاغِيَّةَ وَ الْفِتْنَةَ النَّاكِئَةَ وَ الْفِتْنَةَ الْمَارِقَةَ. (رسول الله صلى الله عليه وآله)
- ١٩١ يَا نُورًا فَوْقَ كُلِّ نُورٍ. (رسول الله صلى الله عليه وآله)
- ٢٥٨ يَا هِشَامُ، الصَّبْرُ عَلَى الْوَحْدَةِ عِلْمٌ قُوَّةُ الْعَقْلِ... (امام كاظم عليه السلام)
- ٣٧\* يَكُونُ فِي هَذِهِ الْأُمَّةِ كُلِّ مَا كَانَ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ، حَذَوِ النَّعْلَ بِالنَّعْلِ... (رسول الله صلى الله عليه وآله)
- ٩٣ ...يَهْتَفُونَ بِالزَّوْجِرِ عَنِ مَحَارِمِ اللَّهِ فِي أَسْمَاعِ الْغَافِلِينَ. (امير المؤمنين عليه السلام)

## فهرست اشعار

۱۶۱*	ای قمرطلعت و مکی مطلع
۲۸۸*	ای مگس عرصهٔ سیمرخ نه جولانگه توست
۹۷	بسی رنج بردم در این سالسی
۱۵۸	به آهو می کنی غوغا که بگریز
۱۲۵	به قبرستان گذر کردم کم و بیش
۷۵*	به محض التفاتی زنده دارد آفرینش را
۹۷	چنین گفت رستم به اسفندیار
۱۹۴	چون که بی رنگی اسیر رنگ شد
۲۲۱	روز در کسب هنر کوش که می خوردن روز
۱۴۴	صوفی ابن الوقت باشد ای رفیق!
۴۷	فصل گلم، تمام به آه و فغان گذشت
۱۷۰*	قصه‌ای یاد دارم از پدران
۱۷۰	کای مَقْلَموت! من نه مهستی ام
۱۸۵	کس ندانست که منزلگه معشوق کجاست
۱۶۴	لَعِبَتِ هَاهُتُمْ بِالْمُلْكِ فَلَا
۸۰، ۷۹	ما همه شیران ولی شیر علم
۲۲۴	مجلس تمام گشت و به آخر رسید عمر
۲۳۹	من ملک بودم و فردوس برین جایم بود
۲۳۹	منبسط بودیم و یک جوهر همه

۴۲	منزل دل نیست جای صحبت اغیار
۱۹۲	منشین با بدان که صحبت بد
۲۲۳*	هر دم که دل به عشق دهی خوش دمی بود
۱۶۸*	هرکجا دردی، دوا آنجا رود
۲۲۱*	و إن شئت أن تحیا سعیداً فمئت به
۱۴۷	یک چشم زدن غافل از آن شاه مباحسیم

### کلمات مشهوره و ضرب المثلها

۳۴	أحلی من العسل
۷۵	اگر نازی کند از هم فرو ریزند قالبها
۱۴۱	آن [دنیا] را برای اهل دنیا واگذارید
۲۸۹	سالک باید چکش خورش خوب باشد
۲۹۲*	کسی که به استاد رسید، نصف راه را طی کرده است
۳۶	أقتلوا نعتلاً فقد كفر
۱۱۲	لا أبقان الله بعدك يا أبا الحسن
۱۴۱	ما لنا و للدنیا؟! قد عرتنا و شغلتنا و استهوتنا و کیست لنا
۱۴۶	ناگهان بانگی برآمد خواجه مُرد

## فهرست اشخاص

### الف) أسماء أنبياء و أولياء صلوات الله عليهم أجمعين

۱۱۷، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۹، *۱۳۴، ۱۵۷، ۱۵۹،	حضرت رسولُ الله، رسول اكرم، رسول خدا،
۱۶۲، ۱۶۳، ۱۹۴، ۱۹۸، ۲۰۰، ۲۳۲، ۲۴۹،	رسول امّی، رسول، پیغمبر، پیغمبر اكرم،
*۲۵۰، *۲۵۵، ۲۶۹، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۶،	پیغمبر آخرالزمان، پیامبر، پیامبر اسلام، پیامبر
۲۹۳.	اكرم، محمد، النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ:
حضرت امام حسن، الحسن، حسن بن علی،	*۲۹، *۳۷، *۳۸، ۳۹، ۶۳، ۶۵، ۶۶، ۶۷،
مجتبی، علیه السّلام: ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۴۳، ۱۴۴.	۶۹، ۷۴، ۷۷، ۸۴، ۸۵، ۹۰، ۹۶، ۱۰۱، ۱۰۲،
حضرت امام حسین، اباعبدالله الحسين،	*۱۰۹، *۱۲۰، *۱۲۳، ۱۳۱، ۱۳۲، *۱۳۴، ۱۳۵،
اباعبدالله، سيدالشّهدا علیه السّلام: ۳۴، ۳۵، ۶۶،	۱۴۲، ۱۴۶، ۱۵۲ - ۱۶۱، ۱۶۴، ۱۷۱، ۱۷۲،
۱۱۶، ۱۶۳، ۲۸۴ - ۲۸۷.	۱۷۵، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۰۳، ۲۱۹،
حضرت علی بن الحسين علیه السّلام: *۱۷۸.	۲۲۰، ۲۳۰ - ۲۳۴، ۲۳۸، ۲۴۰، ۲۴۳، ۲۴۴،
حضرت امام باقر، أبی جعفر علیه السّلام:	*۲۵۹، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۶،
*۳۴، ۱۱۷، ۱۳۱، ۲۴۲، ۲۷۸.	*۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۸، ۲۸۹.
حضرت امام صادق، الإمام الصادق، جعفر،	حضرت امیرالمؤمنین، امیر مؤمنان، علی،
جعفر بن محمد، أباعبدالله، أبی عبدالله علیه	علی بن ابی طالب، أبالحسن علیه السّلام: ۳۰،
السّلام: ۲۵، ۲۶، ۴۵، ۵۶، ۵۷، ۶۲، *۹۷، *۹۸،	*۳۱، *۳۴، *۳۶، ۳۸، ۳۹، ۴۶، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۸،
۱۰۷، ۱۱۳، ۱۲۹، ۱۵۱، ۱۸۹، *۲۰۰، ۲۰۹،	۶۴، ۶۵، ۶۷، ۷۳، ۷۷، ۸۸، ۹۶، *۹۸، ۱۰۷ -

***	٢١٧، ٢٢١، ٢٢٧، *٢٣١، ٢٣٣، ٢٤١، ٢٤٣،
حضرت آدم عليه السلام: ٢٣٩.	٢٤٤، ٢٥٥، ٢٦٥، ٢٧٠، ٢٧٤، ٢٧٦ - ٢٨٠،
حضرت عيسى، عيسى بن مريم مسيح عليه	٢٨٩، ٢٨٨، ٢٨٧.
السلام: ٤٨ - ٥٢، *١٥٢، *١٥٣، *١٥٤، *٢٠٢،	حضرت امام كاظم، موسى بن جعفر عليهما
٢٠٣.	السلام: ١٥١، ١٦٥، ٢٥٨، ٢٦٠، ٢٦٣.
حضرت موسى، موسى بن عمران عليه السلام:	حضرت امام رضا، الرضا عليه السلام: *٢٣٤.
*٣٥، ٣٧، ١١١، *١٥٢، ١٥٥، ١٥٦، ١٥٩،	حضرت ولي عصر، بقیة الله، امام زمان القائم
١٩٤.	عجل الله فرجه الشريف: *٢٨، ٩٠، ٢٠٠،
حضرت هارون عليه السلام: *٣٧.	٢٠٤، ٢٠٥، ٢٦٤، ٢٦٥، ٢٧٩، ٢٨٠، ٢٨٢،
حضرت يوشع بن نون عليه السلام: ٣٧.	٢٨٣، ٢٨٤، ٢٨٦.
حضرت يعقوب عليه السلام: ٢٦٧، ٢٦٨.	حضرات معصومين، اهل بيت، ائمه، ائمة
حضرت يوسف عليه السلام: ٢٦٧، ٢٦٨.	معصومين، چهارده معصوم عليه السلام: ٥٧، ٦٥،
حضرات انبياء، رسولان، پيغمبران عليهم	٦٦، ٧٤، ٩٥، ٩٦، *١٢٣، ١٦٤، *١٧٨، ١٨٣،
السلام: ٤٠، *١٥٤، ١٦٠، ١٧٥.	١٨٤، ١٩٣، ٢٠٠، ٢٠٢، ٢٠٦، ٢٠٦، ٢٣١، ٢٤٠،
	٢٦٤.

- ب) سائر اشخاص
- أبا حمزة: \* ۱۷۸.
- إبن أبی عمیر: ۲۳۳.
- ابن ابی العوجاء: ۵۷.
- ابن سینا: ۱۷۷، ۱۷۸.
- ابن عباس: ۵۳، ۶۴.
- ابن قدّاح: ۲۴۱.
- ابن کوا: ۲۶۹.
- ابن ملجم: ۶۵، ۲۸۶.
- ابهری (حاج هادی): \* ۱۲۳.
- أبوذرّ الغفاری، اباذر: \* ۲۷۸، ۲۶۹.
- حضرت أبو الفضل العباس علیه السّلام: ۲۸۵.
- ابوایوب انصاری: ۱۶۰.
- ابوبکر، ابی بکر: ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۵۴، \* ۱۵۹.
- ابوحنیفه: ۲۸۸.
- ابوریحان: ۱۰۰.
- ابوعلی سینا: ۱۰۰.
- ابوقحافه: \* ۱۰۹.
- ادیسون: ۱۹۶.
- آیه الله آذری: ۲۱۳.
- اسد آبادی (سیّد جمال الدین): ۹۵.
- اسفندیار: ۹۶.
- اسکندر مقدونی: \* ۸۷.
- افلاطون: ۱۹۳.
- امّ سلمه: \* ۳۶.
- حضرت امّ کلثوم علیها السّلام: ۱۱۳.
- امیر خانی: ۲۲۳.
- انس بن مالک الأصبیحی: \* ۲۵.
- انس بن مالک انصاری: \* ۲۵.
- انصاری همدانی (آیه الله شیخ محمد جواد): \* ۴۸، ۲۱۷، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۹۰.
- باذان: ۸۴، ۸۵.
- بارید: \* ۸۶.
- باغر ترکی: ۸۸.
- بروجردی ([آیه الله سیّد حسین]:) ۱۷۹، ۱۸۰.
- برید بن معاویة: \* ۲۷۸.
- بلعم باعورا: ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۹.
- بیرونی: ۱۰۰.
- تبریزی (حاج سید هادی): ۲۵۰، ۲۵۱.
- تیمورتاش: ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰.
- جبرائیل، جبرئیل امین: ۷۷، ۹۲، ۹۳، ۱۵۹.
- ۱۶۰، ۱۶۳، ۲۳۸.
- جنّاده: ۱۴۳.
- حافظ: ۹۶.
- حبیب بن مظاهر: ۳۴، ۲۸۵.
- حدّاد (حاج سیّد هاشم): ۹۲، ۲۰۱، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۶۸، ۲۸۹، ۲۹۰.
- حذیفه: ۲۶۹.
- حسینی طهرانی (علامه آیه الله سیّد محمد حسین) مرحوم آقا، والد: ۳۰، ۵۷، ۶۷، ۹۲، \* ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۵، \* ۱۴۶، ۱۶۶، \* ۱۹۳، ۲۰۱، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۱۲، ۲۱۵-۲۲۲، ۲۳۰،

شیرین: ۸۶*	۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۷، ۲۴۷، ۲۵۰، ۲۵۴، ۲۵۶، ۲۶۸،
شیطان: ۲۰۵	۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۱*، ۲۸۳، ۲۸۵، ۲۹۰، ۲۹۲، ۲۹۳.
صدر بلاغی: ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵	حسینی طهرانی (سید محمد محسن)، آسید
صفورا: ۳۷	محسن: ۱۴۱، ۲۹۰.
طباطبایی (علامه [سید محمد حسین]): ۱۵۳*	حسینی (سید مرتضی): ۲۲۲.
۱۶۷، ۱۸۵، ۲۵۴، ۲۵۷	حکمت (علی اصغر): ۷۷، ۷۸.
طلحه: ۳۵، ۱۶۰	حلاوی (شیخ علی): ۲۸۲.
عایشه: ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹	خالد بن ولید: ۱۵۹.
عباس [بن عبدالمطلب]: ۱۱۳، ۱۱۴	حضرت خدیجه سلام الله علیها: ۱۹۴.
عبدالله بن حذافه: ۸۳	خسرو پرویز: ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷.
عبدالله بن مسعود: ۲۶۹	خمینی (آیه الله [سید روح الله]): ۶۴.
عبدالملک مروان: ۱۶۳	رستم: ۹۶.
عثمان: ۳۶	رضاشاه: ۷۸، ۷۹.
عزرائیل: ۱۲۳، ۱۷۰	روح القدس: ۲۳۸.
عطار: ۲۴۹	زبیر: ۳۵، ۱۶۰.
علامه طهرانی ← حسینی طهرانی (علامه	زهیر بن قین: ۲۸۴.
آیه الله سید محمد حسین).	زید بن صوحان: ۳۶*.
علی بن مزید: ۲۳۳	السّابری: ۲۳۳.
عماد الکتاب: ۲۲۲، ۲۲۳	دکتر سجادی: ۳۰.
عمار: ۲۶۹	سلمان، سلمان الفارسی: ۲۶۹، ۲۷۸*.
عمر: ۳۶، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۵۴	سلیمان بن مهران اعمش: ۲۷۶، ۲۷۷*.
۱۵۹*	سمرة بن جندب: ۱۳۱.
عنوان بصری، عنوان البصری، أبو عبدالله:	سمره: ۱۳۲.
۲۵، ۴۵، ۷۳، ۱۰۷، ۱۲۹، ۱۵۱، ۱۶۵، ۱۷۶	سنایی، حکیم سنایی: ۱۶۹، ۱۹۱.
۱۸۹، ۲۰۹، ۲۲۱، ۲۲۷، ۲۵۵، ۲۷۰، ۲۷۳	شاه، اعلی حضرت [محمد رضا پهلوی]: ۲۱۵.
۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۸۷، ۲۸۹، ۲۹۴	شبلی بغدادی: ۱۴۲.
حکیم غزنوی: ۲۴۹	شهریراز: ۸۷*.
	شیرویه: ۸۵.



- غیاث‌الدین بن هماد الدین حسینی، خواندمیر: ۸۶\*  
 فارابی: ۱۹۳، ۱۰۰.  
 فرعون: ۱۹۴.  
 فروغی (محمد علی): ۷۷، ۷۸.  
 فضل برمکی: ۱۵۲.  
 حضرت قاسم علیه السلام: ۳۴.  
 القاضی عیاض: ۱۶۰\*.  
 قاضی (آیة الله سید علی): ۵۷، ۹۰، ۱۴۱، ۱۸۵، ۲۵۰، ۲۹۰، ۲۹۲\*.  
 قنبر: ۱۱۷.  
 قوجانی (آیة الله شیخ عباس): ۵۷.  
 قیصر: ۸۶\*.  
 کرمانشاهی (حاج عبدالرزاق): ۱۶۶.  
 کریستنسن: ۸۷\*.  
 کسری: ۸۴.  
 کلیم کاشی: ۴۷.  
 کمال‌الملک: ۲۲۰.  
 کمپانی اصفهانی (محمد حسین): ۱۶۵، ۱۶۶.  
 مالک بن انس: ۲۵، ۴۵، ۱۸۹، ۲۰۹، ۲۸۸، ۲۷۴، ۲۸۷.  
 مائو: ۳۲.  
 متوکل، خلیفه عباسی: ۸۸، ۸۹، ۱۶۳.  
 مجلسی (محمد باقر): ۲۴۹.  
 مجلسی (ملاً محمد تقی): ۲۴۹.  
 سر تیپ مختاری: ۷۹.  
 حضرت مریم سلام الله علیها: ۲۰۲\*.  
 مسلم بن عوسجه: ۳۴، ۲۸۵.  
 مشیر الدوله: ۸۷\*.  
 مطهری (آیة الله مرتضی): ۱۸۰، ۲۹۳.  
 معاویة بن عمّار: ۲۰۰\*.  
 معاویه: ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۶۲، ۱۶۳، ۲۸۶.  
 المقداد بن الأسود: ۲۷۸\*.  
 منصور دوانیقی: ۱۶۳.  
 مولانا حکیم رومی: ۲۴۹.  
 مولانا: ۲۷، ۲۸، ۹۶، ۹۹.  
 میثم: ۲۵۵\*.  
 میرجهانی: ۲۸۰، ۲۸۱\*.  
 میرخانن (سید حسن): ۲۲۲.  
 میرخانن (سید حسین): ۲۲۲، ۲۲۳.  
 میرعماد: ۲۲۲.  
 میکائیل: ۱۶۳، ۲۳۸.  
 هارون [الرشید]: ۱۵۲.  
 هشام بن حکم: ۲۵۸.  
 همدانی (آخوند ملاً حسین قلی): ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۴.  
 هیتلر: ۳۲.  
 یزید: ۱۱۶، ۱۶۳، ۱۶۴، ۲۸۵.



## فهرست كتب

- قرآن: ٤٦، ٨٩، ١٥٥، ٢٦٦، ٢٦٨، ٢٦٩.
- نهج البلاغه: ٣٨، ٤٦، ٥٢، ٥٤، ٥٨، ٦٣، ٧٣، ٧٤، ٩٣، ٩٤، ١٠٧، ١٢١، ١٣٠، ١٣٤، ١٥٨.
- \*\*\*
- اثبات الوصية: ٣٧.
- احتجاج، احتجاج طبرسي: ٣٨، ٥٦، ١٠٩، ١١٠.
- الاختصاص: ٢٨، ٢٧٨.
- اربعين در فرهنگ شيعه: ٢١٧.
- ارشاد (شيخ مفيد)، الإرشاد: ٥٤، ١٠٩، ١١٢، ١١٥، ١٥٢، ١٥٤، ١٥٧، ٢٠٠، ٢٨٤، ٢٨٥، ٢٨٦.
- ارشاد القلوب: ٣١، ٧٤، ٩٠، ١٦٢.
- اسد الغابة: ١٥٤.
- اسرار ملكوت: ٩٣، ٢٢١، ٢٨٩.
- اصول كافي: ٢٤١، ٢٥٨.
- إعلام الوري: ١٦٠.
- افق وحي: ١٥٦، ١٩٧.
- الله شناسي: ٤٢، ٨٨، ١٨٩، ١٩٠، ٢٠٩، ٢١٠، ٢٢٩، ٢٥٤، ٢٥٧، ٢٧٠.
- الأمالي: ٣١، ١١٢، ١٥٨، ٢٦٩، ٢٧٦، ٢٨٧.
- امام شناسي: ٣٧، ٣٨، ٥٦، ١٠٣، ١٠٩، ١١٢، ١١٤، ١٥٧، ١٦١، ٢٠٣، ٢٦٩، ٢٧٦، ٢٨٨.
- إمتاع الأسماع: ٦٧.
- انساب الأشراف: ١٥٤.
- انوار الملكوت: ١٨٣.
- ايران باستاني: ٨٧.
- آيين رستگاري: ١٥٧، ١٦٧، ١٧٢، ٢١٧، ٢٣٢، ٢٥١، ٢٥٢، ٢٥٤، ٢٥٧.
- بحار الأنوار: ٢٥، ٤٥، ٥٢، ٨٤، ٨٥، ١٣٤، ١٣٨، ١٥٦، ٢٥٠، ٢٦٩، ٢٧٥.
- بحر المعارف: ٣٥.
- البرهان في تفسير القرآن: ٢٦٤.
- بصائر الدرجات: ١٧٨.
- پس از سقوط: ٨٣.
- التاج: ٨٧.

- تاریخ بغداد: ۲۸۸.
- تاریخ ساسانیان: ۸۷.
- تاریخ طبری: ۳۶.
- تاریخ یعقوبی: ۳۶.
- تحف العقول: ۲۳۴.
- تذکره الاولیاء: ۲۷۹.
- تفسیر العیاشی: ۳۸.
- تفسیر القمی: ۱۰۸.
- تفسیر بیان السَّعاده: ۱۵۲.
- تفسیر روح البیان: ۱۴۳.
- تفسیر روض الجنان: ۲۶۹.
- تفسیر فرات الکوفی: ۱۹۴.
- تفسیر قمی: ۳۷.
- تورات: ۱۱۰.
- جامع السَّعادات: ۱۶۴.
- الجمال: ۳۶.
- الجواهر النضید: ۲۹، ۲۰۴.
- حدیقه الحقیقه: ۱۷۰.
- حیات جاوید: ۱۴۶، ۲۵۱.
- الخرائج و الجرائح: ۱۱۲، ۱۵۸.
- الخصال: ۹۸، ۱۱۲.
- دوبیتی های باباطاهر: ۱۲۵.
- دیوان ابن فارض: ۲۲۱.
- دیوان اشعار ناصر خسرو: ۱۵۸.
- دیوان بیدل شیرازی: ۷۵.
- دیوان حافظ: ۴۲، ۱۰۰، ۱۸۵، ۲۲۱، ۲۲۳، ۲۳۹، ۲۸۷.
- دیوان حکیم سنایی غزنوی: ۱۹۲.
- دیوان کامل کلیم کاشانی: ۴۸.
- رسالة سیروس لولک منسوب به بحر العلوم: ۲۵۴، ۲۵۷، ۲۹۲.
- رسالة لب اللباب: ۱۴۶، ۱۷۲، ۲۵۴، ۲۵۷.
- روح مجرد: ۲۵، ۴۵، ۲۱۸، ۲۳۷، ۲۸۶، ۲۸۹، ۲۹۰.
- روضه الواعظین: ۱۶۴، ۲۵۰، ۲۵۹، ۲۶۹.
- سالک آگاه: ۹۹، ۱۵۹، ۱۶۶.
- سرالفتوح ناظر بر پرواز روح: ۲۸۰.
- سفینه البحار: ۱۶۰.
- شاهنامه فردوسی، ۹۷.
- شاهنامه: ۹۶.
- شرح الاسماء الحسنی: ۲۱۹، ۲۶۵.
- شرح نهج البلاغه: ۹۴، ۱۵۹.
- الصراط المستقیم: ۱۱۴.
- صفات الشیعه: ۲۳۱.
- صلاة الجمعة: ۲۴۸، ۲۴۹.
- العروة الوثقی: ۱۲۶.
- علل الشرايع: ۱۵۸، ۹۷.
- عوالی الثالی: ۶۲.
- عیون أخبار الرضا علیه السلام: ۹۸.
- عیون الأثر: ۱۶۰.
- غررالحکم و دررالکلم: ۴۶، ۱۳۴، ۱۴۲.
- فتوحات مکبیه: ۲۱۹، ۲۶۵.
- فراموش خانه و فراماسونری در ایران: ۹۵.
- فصوص الحکم: ۲۱۹، ۲۶۵.

- الكافي: ۶۳، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۷، ۱۵۷، ۱۷۱، ۲۰۰، ۲۱۱، ۲۳۱، ۲۳۳، ۲۴۱، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۶۶.
- المغازى: ۱۵۹.
- مفاتيح: ۱۸۴.
- من لا يحضره الفقيه: ۳۴، ۳۷، ۱۳۲.
- مناقب آل ابي طالب: ۶۷، ۸۴، ۱۱۲، ۱۱۲، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۲، ۱۶۴، ۱۹۴، ۲۰۱.
- مُهَجَّ الدَّعَوَات: ۲۱۸.
- المهجة البيضاء: ۱۶۴.
- مهر تابان: ۱۵۳، ۱۸۵، ۲۰۲، ۲۵۴، ۲۵۷.
- مهر تابناك: ۱۴۱، ۱۸۳، ۱۸۵، ۲۵۱.
- مهر فروزان: ۲۸۴.
- الميزان في تفسير القرآن: ۹۴، ۱۷۲.
- نفحات الأنس: ۲۷۹.
- نور ملكوت قرآن: ۲۹، ۳۳، ۸۰، ۸۶، ۸۷، ۹۵، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۸۲، ۲۳۶، ۲۵۹.
- الهداية الكبرى: ۳۴.
- وظيفة فرد مسلمان در احيای حكومت اسلام: ۲۸۳.
- وقعة الجمل: ۳۶.
- وقعة صفين: ۱۵۸، ۲۰۰.
- وقعة الطف: ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۷.
- وقعة صفين: ۲۸۶.
- ولايت فقيه در حكومت اسلام: ۱۰۳، ۲۱۷، ۲۳۱.
- الکامل: ۸۹.
- كتاب العين: ۱۷۱.
- كشف الغمة: ۱۶۳.
- كفاية الأثر: ۱۴۳.
- گلستان سعدی: ۲۲۴.
- لسان العرب: ۵۶، ۷۴، ۲۴۲.
- لمعات الحسين عليه السلام: ۱۶۳.
- لوامع صاحبقرانی: ۲۴۹.
- مثنوی معنوی، مثنوی: ۱۴۴، ۱۶۸، ۱۹۴، ۲۳۹، ۷۹، ۹۶، ۹۹.
- مجمع البحرين: ۲۶.
- مجموعه ورام: ۲۵۵.
- مدينة المعاجز: ۳۴.
- مرآة العقول: ۱۴۵.
- مرصاد العباد: ۲۱۹، ۲۶۵.
- مروج الذهب: ۸۸، ۸۹.
- مستدرک الوسائل: ۱۱۴.
- مسجد قائم: ۲۲۲.
- المصباح: ۱۹۱، ۲۱۸.
- مصباح الشريعة: ۱۴۲، ۲۳۸.
- مطلع انوار: ۲۸، ۴۸، ۵۸، ۹۱، ۹۵، ۹۶، ۲۰۱، ۲۴۹، ۲۵۶، ۲۵۸، ۲۶۸، ۲۸۳، ۲۹۲، ۲۹۳.
- معادشناسی: ۳۱، ۵۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۵۷، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۳۱، ۲۵۵.



## فهرست اماکن، قبایل و فرق

- قوم موسی: ۳۷.	اسلام، دین اسلام: *۸۴، ۱۰۰ - ۱۰۳، ۱۱۰، ۱۱۲
بنی عبدالمطلب: *۲۳۰، ۲۳۱.	۱۳۰، ۱۳۳، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۵۳، ۱۵۴
بنی هاشم: *۲۳۰، ۲۳۱.	۱۸۱، ۱۹۴، ۱۹۵، ۲۳۰.
ترکیه: ۸۷.	- آمت رسول الله: ۳۷، ۱۰۹.
جزیره العرب: ۱۹۴.	- ایرانی های مسلمان و شیعه: ۱۰۰.
حجاز: ۸۵.	- خلفای اسلام: *۱۵۹.
حله: ۲۸۱، ۲۸۲.	- قانون اسلام: ۱۳۲.
خزرج: *۲۵.	- مسلمان خارجی: ۱۰۲.
خلیج فارس: ۱۰۰، ۱۰۱.	- مسلمان، مسلمانان، مسلمین: ۸۵، *۹۹، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۱۸، ۱۲۳، ۱۳۴، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۹۴، ۱۹۵.
دراویش: ۱۶۵، ۲۰۳.	- مکتب اسلام: ۱۳۶.
دربار خسرو پرویز: ۸۳.	- ملت اسلام: ۱۰۳.
دین و آیین حضرت مسیح: *۱۵۳.	- مملکت اسلام: *۱۳۲، ۱۳۴.
ربذه: ۵۳.	آفریقا: ۸۶، ۲۱۵.
روم: ۸۷.	امریکا: ۱۹۸، ۲۱۵.
سامرا: ۸۸.	ایران: ۶۷، ۷۸، ۷۹، ۸۳، ۸۷، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۰۳
سور: ۱۳۳.	۱۲۴، ۲۱۴، ۲۷۸.
سوریه: ۱۰۰.	بجنورد: ۷۷.
- فرودگاه سوریه: ۱۰۰.	بصره: ۵۳.
شام: ۸۷.	بنی اسرائیل: *۳۷.

- شیعه، الشیعة، شیعیان: ۳۰، ۸۸، ۱۲۳، ۱۳۳، ۱۹۸، ۲۷۶\*، ۲۷۷\*، ۲۷۹، ۳۰، ۳۱.
- صوفیه، صوفی‌ها: ۱۶۵.
- طهران: ۲۸۰، ۲۱۷، ۱۸۰.
- دارالکتابه سیّد حسن: ۲۲۲.
- مسجد سپهسالار سرچشمه: ۲۲۲.
- مسجد قائم: ۲۱۳، ۲۸۰، ۲۸۳.
- کتابخانه ملی: ۲۲۰.
- خیابان سعدی: ۲۲۲.
- فرانسه: ۷۹.
- فلسطین: ۸۷.
- قبر حضرت موسی علیه السلام: ۳۷\*.
- قریش: ۱۰۹\*.
- قم: ۱۷۹، ۱۸۰.
- منزل آقای بروجردی: ۱۸۰.
- حرم حضرت معصومه: ۲۴۳.
- حجره آیه الله مطهری: ۱۸۰.
- کاظمین: ۹۲، ۲۸۲، ۲۹۰.
- کراچی: ۱۴۰.
- کربلا: ۲۶۸، ۵۷.
- ضریح مطهر: ۵۷.
- کرمانشاه: ۱۶۶.
- لبنان: ۱۳۳.
- فروودگاه لبنان: ۱۰۰.
- مازندران: ۹۷.
- مجاهدین صدر اسلام: ۳۵.
- مجوس: ۸۴\*.
- مدینه: ۳۶\*، ۸۴، ۱۵۸، ۱۵۹.
- مسجد مدینه، مسجد النبی، مسجد الرسول، مسجد پیغمبر: ۲۵\*، ۱۵۴، ۲۷۰، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۷.
- مسجد ردّ الشمس: ۲۰۰.
- الروضة: ۲۷۳.
- مسجد کوفه: ۲۵۰.
- مشهد: ۹۱، ۱۴۰، ۲۸۴.
- حرم: ۲۳۶.
- ضریح امام رضا علیه السلام: ۲۳۷.
- دور ضریح حضرت علی بن موسی الرضا: ۲۳۶.
- مصر: ۸۷.
- مکه: ۱۵۴، ۱۵۸، ۱۵۹.
- غار حرا: ۶۹.
- مسجد الحرام: ۲۳۱.
- چاه زمزم: ۱۱۳.
- کعبه: ۲۰۱، ۲۳۶، ۱۵۷.
- کوه صفا: ۲۳۰، ۲۳۱.
- نجف اشرف: ۵۷، ۱۶۶.
- منزل مرحوم قاضی: ۵۷.
- حرم امیرالمؤمنین، ایوان حرم: ۱۶۵، ۲۹۳.
- سور نجف: ۵۷.
- جدیده: ۵۷.
- نصاری: ۳۰.
- نهروان: ۸۷.
- همدان: ۲۱۷.
- وهایبی‌ها: ۵۷، ۵۸.
- یمن: ۸۴، ۸۵، ۸۸.
- یهودی، یهودی‌ها: ۳۶\*، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۹۸.
- علمای یهود، عالم یهودی: ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱.



## فهرست منابع و مصادر

القرآن الكريم: المدينة المنورة (خط عثمان طه).

نهج البلاغة: حضرت امير المؤمنين عليه السلام، محقق: صبحي صالح.

نهج البلاغة: حضرت امير المؤمنين عليه السلام، محقق: محمد عبده، ٤ ج.

\*\*\*

اثبات الوصية لإمام علي بن أبي طالب: مسعودي، علي بن حسين، انتشارات انصاريان، چاپ سوم، ١٤٢٦ هـ. ق، قم - ايران.

الإحتجاج على أهل اللجاج: طبرسي، احمد بن علي، محقق: محمد باقر خراسان، ٢ ج، انتشارات نشر مرتضى، چاپ اول، ١٤٠٣ هـ. ق، مشهد مقدس - ايران.

الإختصاص: مفيد، محمد بن محمد (شيخ مفيد)، محققين: علي اكبر غفاري، محمود محرمي زرندي، انتشارات المؤتمر العالمي لألفية الشيخ المفيد، چاپ اول، ١٤١٣ هـ. ق، قم - ايران.

اربعين در فرهنگ شيعه: آية الله حسيني طهراني، سيد محمد محسن، انتشارات مكتب وحى، چاپ دوم، ١٤٢٧ هـ. ق، قم - ايران.

إرشاد القلوب إلى الصواب: ديلمى، حسن بن محمد، ٢ ج، انتشارات الشريف الرضى، چاپ اول، ١٤١٢ هـ. ق، قم - ايران.

الإرشاد فى معرفة حجج الله على العباد: مفيد، محمد بن محمد (شيخ مفيد)، تحقيق: مؤسسة آل البيت عليهم السلام، ٢ ج، انتشارات كنز شيعه مفيد، چاپ اول، ١٤١٣ هـ. ق، قم - ايران.

أسد الغابة فى معرفة الصحابة: الجزرى، عز الدين بن الأثير، انتشارات دار الفكر، ١٤٠٩ هـ. ق، بيروت - لبنان.

- اسرار ملکوت: آیه‌الله حسینی طهرانی، سید محمدمحسن، ۳ ج، انتشارات مکتب وحی، چاپ اول، ۱۴۲۵ هـ. ق، قم - ایران.
- إعلام الوری بأعلام الهدی (ط - القديمة): طبرسی، فضل‌بن‌حسن، انتشارات اسلامیه، چاپ سوم، ۱۳۹۰ هـ. ق، طهران - ایران.
- الله‌شناسی: علامه آیه‌الله حسینی طهرانی، سید محمدحسین، ۳ ج، انتشارات علامه طباطبائی، چاپ سوم، ۱۴۲۳ هـ. ق، مشهد مقدس - ایران.
- الأمالی: ابن‌بابویه، محمدبن‌علی (شیخ صدوق)، انتشارات اعلمی، چاپ پنجم، ۱۴۰۰ هـ. ق، بیروت - لبنان.
- الأمالی: شیخ طوسی، محمدبن‌الحسن، انتشارات دارالتقافه، چاپ اول، ۱۴۱۴ هـ. ق، قم - ایران.
- الأمالی: شیخ مفید، محمدبن‌محمد، محققین: حسین استادولی، علی‌اکبر غفاری، انتشارات کنگره شیخ مفید، چاپ اول، ۱۴۱۳ هـ. ق، قم - ایران.
- امام‌شناسی: علامه آیه‌الله حسینی طهرانی، سید محمدحسین، ۱۸ ج، انتشارات علامه طباطبائی، چاپ پنجم، ۱۴۲۸ هـ. ق، مشهد مقدس - ایران.
- إمتاع الأسماع: المقریزی، تقی‌الدین احمدبن‌علی، محقق: محمد عبدالحمید النّمیسی، ۱۵ ج، انتشارات دارالکتب العلمیه، چاپ اول، ۱۴۲۰ هـ. ق، بیروت - ایران.
- أنساب الأشراف: البلاذری، احمدبن‌یحیی بن‌جابر، محققین: سهیل زکار، ریاض زرکلی، ۱۳ ج، انتشارات دارالفکر، چاپ اول، ۱۴۰۹ هـ. ق، بیروت - لبنان.
- انوار الملکوت: علامه آیه‌الله حسینی طهرانی، سید محمدحسین، ۲ ج، انتشارات مکتب وحی، چاپ اول، ۱۴۲۹ هـ. ق، قم - ایران.
- آیین رستگاری: علامه آیه‌الله حسینی طهرانی، سید محمد حسین، مقدمه و تصحیح: سید محمدمحسن حسینی طهرانی، انتشارات مکتب وحی، چاپ سوم، ۱۴۳۴ هـ. ق، طهران - ایران.
- بحار الأنوار: علامه مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی، تحقیق: جمعی از محققان، ۱۱۱ ج، انتشارات دار إحياء التراث العربی، چاپ دوم، ۱۴۰۳ هـ. ق، بیروت - لبنان.
- بحرالمعارف: همدانی، ملا عبدالصمد، محقق: حسین استادولی، ۳ ج، انتشارات حکمت، چاپ اول، ۱۳۸۷ هـ. ش، طهران - ایران.
- البرهان فی تفسیر القرآن: بحرانی، سید هاشم‌بن‌سلیمان، تحقیق: مؤسسة البعثة، ۵ ج، انتشارات مؤسسة بعثه، چاپ اول، ۱۳۷۴ هـ. ش، قم - ایران.

- بصائر الدَّرَجَاتِ فِي فُضَائِلِ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ**: صفّار، محمد بن حسن، محقق: محسن كوجه باغی، انتشارات مكتبة آية الله المرعشي النجفي، چاپ دوم، ۱۴۰۴ هـ. ق، قم - ایران. پس از سقوط (سرگذشت خاندان پهلوی در دوران آوارگی): مسعود انصاری، احمد علی، انتشارات مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، چاپ هفتم، ۱۳۸۴ هـ. ش، طهران - ایران.
- تاریخ الطّبري**: الطّبري، ابوجعفر محمد بن جریر، محقق: محمد ابوالفضل ابراهیم، ۱۱ ج، انتشارات دارالتراث، چاپ دوم، ۱۳۸۷ هـ. ق، بیروت - لبنان.
- تاریخ الیعقوبی**: الیعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، ۲ ج، انتشارات دار صادر، بیروت - لبنان.
- تاریخ بغداد**: الخطیب البغدادي، احمد بن علی، محقق: مصطفی عبدالقادر عطا، ۱۳ ج، انتشارات دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۷ هـ. ق، بیروت - لبنان.
- تحف العقول**: ابن شعبه حرّانی، حسن بن علی، محقق: علی اکبر غفاری، انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ دوم، ۱۴۰۴ هـ. ق، قم - ایران.
- تصنیف غرر الحکم و درر الکلم**: تمیمی آمدی، عبدالواحد بن محمد، محقق: مصطفی درایتی، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ اول، ۱۳۶۶ هـ. ش، قم - ایران.
- تفسیر العیاشی**: عیاشی، محمد بن مسعود، محقق: هاشم رسولی محلاتی، ۲ ج، انتشارات المطبعة العلمیة، چاپ اول، ۱۳۸۰ هـ. ق، طهران - ایران.
- تفسیر القمی**: قمی، علی بن ابراهیم، محقق: طیب موسوی جزایری، ۲ ج، انتشارات دارالکتاب، چاپ سوم، ۱۴۰۴ هـ. ق، قم - ایران.
- تفسیر المیزان**: علامه آیه الله طباطبایی، سید محمد حسین، ۲۰ ج، انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم - ایران.
- تفسیر بیان السّعادة فی مقامات العبادة**: گنابادی، سلطان محمد، ۴ ج، انتشارات مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، چاپ دوم، ۱۴۰۸ هـ. ق، بیروت - لبنان.
- تفسیر روح البیان**: حقّی بروسوی، اسماعیل، ۱۰ ج، انتشارات دارالفکر، بیروت - لبنان.
- تفسیر فرات الکوفی**: کوفی، فرات بن ابراهیم، محقق: محمد کاظم، انتشارات وزارت ارشاد اسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۰ هـ. ق، طهران - ایران.
- جامع السّاعات**: نراقی، محمد مهدی، محقق: سید محمد کلانتر، ۳ ج، انتشارات مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، چاپ چهارم، بیروت - لبنان.
- الجواهر النّضید**: علامه حلی، جمال الدین حسن بن یوسف، محقق: محسن بیدارفر، انتشارات بیدار، چاپ سوم، ۱۴۲۷ هـ. ق، قم - ایران.

- حدیقه الحقیقه و شریعة الطریقه: سنایی، ابوالمجدبن آدم، محقق: مدرّس رضوی، انتشارات دانشگاه طهران، چاپ ششم، ۱۳۸۳ ه. ش، طهران - ایران.
- حیات جاوید: آیه الله حسینی طهرانی، سید محمد محسن، انتشارات مکتب وحی، چاپ دوم، ۱۴۳۳ ه. ق، طهران - ایران.
- الخرائج و الجرائح: قطب الدین راوندی، سعید بن هبة الله، تحقیق: مؤسسه الإمام المهدي علیه السلام، ۳ ج، انتشارات مؤسسه الإمام المهدي علیه السلام، چاپ اول، ۱۴۰۹ ه. ق، قم - ایران.
- الخصال: ابن بابویه، محمد بن علی (شیخ صدوق)، محقق: علی اکبر غفاری، ۲ ج، انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ اول، ۱۳۶۲ ه. ش، قم - ایران.
- دویتی های باباطاهر: باباطاهر.
- دیوان ابن فارض: ابن فارض، مرشد الحموی ابو حفص، عمر بن علی بن مرشد بن علی، محقق: مهدی محمد ناصر الدین، انتشارات دارالکتب العلمیه، چاپ اول، ۱۴۱۰ ه. ق، بیروت - لبنان.
- دیوان اشعار ناصر خسرو: قبادیانی بلخی، ابومعین ناصر بن خسرو.
- دیوان بیدل شیرازی: بیدل شیرازی، میرزا محمد رحیم.
- دیوان حافظ: حافظ شیرازی، شمس الدین محمد، محقق: حسین پژمان، انتشارات چاپخانه مروی، چاپ سوم، ۱۳۶۶ ه. ش، طهران - ایران.
- دیوان حکیم سنایی غزنوی: سنایی، ابوالمجدبن آدم، محقق: پرویز بابایی، انتشارات نشر آزاد مهر، چاپ اول، ۱۳۸۱ ه. ش، طهران - ایران.
- دیوان کامل کلیم کاشانی: کلیم کاشانی، ابوطالب، محقق: مهدی افشار، انتشارات زرین، چاپ اول، ۱۳۶۲ ه. ش، تهران - ایران.
- رسالة سیروس لوك منسوب به بحر العلوم: علامه آیه الله حسینی طهرانی، سید محمد حسین، انتشارات نور ملکوت قرآن، چاپ هشتم، ۱۴۲۸ ه. ق، مشهد مقدس - ایران.
- رسالة لبّ اللباب در سیروس لوك اولی الألباب: علامه آیه الله حسینی طهرانی، سید محمد حسین، انتشارات علامه طباطبایی، چاپ سیزدهم، ۱۴۲۶ ه. ق، مشهد مقدس - ایران.
- روح مجرد: علامه آیه الله حسینی طهرانی، سید محمد حسین، انتشارات علامه طباطبایی، چاپ هشتم، ۱۴۲۵ ه. ق، مشهد مقدس - ایران.
- روضه الواعظین و بصیرة المتعظین (ط - القديمة): فتال نیشابوری، محمد بن احمد، ۲ ج، انتشارات رضی، چاپ اول، ۱۳۷۵ ه. ش، قم - ایران.

- سالک آگاه: علامه آیه الله حسینی طهرانی، سید محمدحسین، مقدمه و تعلیقه: سید محمدمحسن حسینی طهرانی، انتشارات مکتب وحی، چاپ اول، ۱۴۳۶ ه. ق، طهران - ایران.
- سرالفتوح ناظر بر پرواز روح: علامه آیه الله حسینی طهرانی، سید محمدحسین، انتشارات مکتب وحی، چاپ اول، ۱۴۳۳ ه. ق، طهران - ایران.
- شرح الأسماء الحسنی: سبزواری، حاج ملا هادی، محقق: نجفقلی حبیبی، انتشارات دانشگاه طهران، چاپ اول، ۱۳۷۲ ه. ش، طهران - ایران.
- شرح نهج البلاغة: ابن ابی الحدید، عبدالحمیدبن هبة الله، محقق: محمد ابوالفضل ابراهیم، ۱۰ ج، انتشارات مکتبه آیه الله المرعشی النجفی، چاپ اول، ۱۴۰۴ ه. ق، قم - ایران.
- الصرط المستقیم الی مستحق التقدیم: عاملی نباطی، علی بن محمد، محقق: میخائیل رمضان، ۳ ج، انتشارات مکتبه الحیدریه، چاپ اول، ۱۳۸۴ ه. ق، نجف اشرف - عراق.
- صفات الشیعة: ابن بابویه، محمدبن علی (شیخ صدوق)، انتشارات اعلمی، چاپ اول، ۱۳۶۲ ه. ش، طهران - ایران.
- العروة الوثقی فیما تعم به البلوی (المحشی): طباطبایی یزدی، سید محمدکاظم، محقق: احمد محسنی سبزواری، ۵ ج، انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ اول، ۱۴۱۹ ه. ق، قم - ایران.
- علل الشرایع: ابن بابویه، محمدبن علی (شیخ صدوق)، ۲ ج، انتشارات کتاب فروشی داوری، چاپ اول، ۱۳۸۵ ه. ش، قم - ایران.
- عوالی اللالی العزیزیه فی الأحادیث الدینیة: ابن ابی جمهور، محمدبن زین الدین، محقق: مجتبی عراقی، ۴ ج، انتشارات دار سیدالشهداء للنشر، چاپ اول، ۱۴۰۵ ه. ق، قم - ایران.
- عیون اخبار الرضا علیه السلام: ابن بابویه، محمدبن علی (شیخ صدوق)، محقق: مهدی لاجوردی، ۲ ج، انتشارات نشر جهان، چاپ اول، ۱۳۷۸ ه. ق، طهران - ایران.
- عیون الأثر فی فنون المغازی و الشمائل و السیر: ابن سیدالناس، ابوالفتح محمد، محقق: ابراهیم محمد رمضان، ۲ ج، انتشارات دارالقلم، چاپ اول، ۱۴۱۴ ه. ق، بیروت - لبنان.
- الفتوحات المکیة: ابن عربی، محیی الدین، ۴ ج، انتشارات دارالصادر، چاپ اول، بیروت - لبنان.
- فراموش خانه و فراماسونری در ایران: راثین، اسماعیل، ۳ ج، انتشارات امیرکبیر، چاپ سوم، ۱۳۵۷ ه. ش، طهران - ایران.
- فصوص الحکم: ابن عربی، محیی الدین، محقق: ابوالعلاء عقیفی، ۲ ج، انتشارات الزهراء، چاپ دوم، ۱۳۷۰ ه. ش، طهران - ایران.

- الكافى: كلينى، محمد بن يعقوب، محققين: على اكبر غفارى، محمد آخوندى، ۸ ج، انتشارات دارالكتب الإسلامية، چاپ چهارم، ۱۴۰۷ هـ. ق، طهران - ايران.
- الكامل فى التاريخ: ابن اثير، على بن ابى الكرم، ۱۲ ج، انتشارات دار صادر - دار بيروت، ۱۳۸۵ هـ. ق، بيروت - لبنان.
- كتاب العين: فراهيدى، خليل بن احمد، ۹ ج، انتشارات نشر هجرت، چاپ دوم، ۱۴۰۹ هـ. ق، قم - ايران.
- كشف الغمّة فى معرفة الأئمّة (ط - القديمة): اربلى، على بن عيسى، محقق: هاشم رسولى محلاتى، ۲ ج، انتشارات بنى هاشمى، چاپ اول، ۱۳۸۱ هـ. ق، تبريز - ايران.
- كفاية الأثر فى النص على الأئمّة الإثنى عشر: خزاز رازى، على بن محمد، محقق: عبداللطيف حسيني كوه كمرى، انتشارات بيدار، ۱۴۰۱ هـ. ق، قم - ايران.
- گلستان سعدى: سعدى شيرازى، مشرف الدين مصلح بن عبدالله.
- لسان العرب: ابن منظور، محمد بن مكرم، محقق: جمال الدين ميردامادى، ۱۵ ج، انتشارات دارصادر - دارالفكر، چاپ سوم، ۱۴۱۴ هـ. ق، بيروت - لبنان.
- لسان العرب: ابن منظور، الإفريقي المصرى، ۱۵ ج، انتشارات نشر ادب الحوزه، ۱۴۰۵ هـ. ق، قم - ايران.
- لمعات الحسين عليه السلام: علامه آية الله حسينى طهرانى، سيد محمد حسين، انتشارات علامه طباطبايى، چاپ هشتم، ۱۴۲۸ هـ. ق، مشهد مقدس - ايران.
- مثنوى معنوى: مولانا بلخي رومى، جلال الدين محمد، محقق: سيد حسن ميرخانى، ۶ ج، ۱۳۷۱ هـ. ق، مشهد مقدس - ايران.
- مجمع البحرين: طريحي، فخر الدين بن محمد، محقق: احمد حسينى اشكورى، ۶ ج، انتشارات مرتضوى، چاپ سوم، ۱۳۷۵ هـ. ش، طهران - ايران.
- المحجّة البيضاء: فيض كاشانى، ملا محسن، محقق: على اكبر غفارى، ۸ ج، انتشارات جامعه مدرسين حوزه علميه قم، چاپ چهارم، ۱۴۱۷ هـ. ق، قم - ايران.
- مدينة المعاجز الأئمّة الإثنى عشر: بحراني، سيد هاشم بن سليمان، ۸ ج، انتشارات مؤسسة المعارف الإسلامية، چاپ اول، ۱۴۱۳ هـ. ق، قم - ايران.
- مرآة العقول فى شرح أخبار آل الرسول: علامه مجلسى، محمد باقر، محقق: هاشم رسولى محلاتى، ۲۶ ج، انتشارات دارالكتب الإسلامية، چاپ دوم، ۱۴۰۴ هـ. ق، طهران - ايران.

- مرصاد العباد: رازی دایه، نجم‌الدین، محقق: محمدامین ریاحی، انتشارات شرکت انتشارات علمی فرهنگی، چاپ هشتم، ۱۳۷۹ ه. ش، طهران - ایران.
- مروج الذهب و معادن الجوهر: المسعودی، علی‌بن‌الحسین، ۴ ج، انتشارات دارالهجرة، چاپ دوم، ۱۴۰۴ ه. ق، قم - ایران.
- مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل: نوری، حسین‌بن‌محمدتقی، تحقیق: مؤسسه آل‌البيت عليهم السلام، ۲۸ ج، انتشارات مؤسسه آل‌البيت عليهم السلام، چاپ اول، ۱۴۰۸ ه. ق، قم - ایران.
- المصباح (جنة الأمان الواقية): عاملی کفعمی، ابراهیم‌بن‌علی، انتشارات دارالرضی (زاهدی) چاپ دوم، ۱۴۰۵ ه. ق، قم - ایران.
- مصباح الشريعة: امام صادق عليه السلام، انتشارات أعلمی، چاپ اول، ۱۴۰۰ ه. ق، بیروت - لبنان.
- مصباح الشريعة: امام صادق عليه السلام، ترجمه و شرح: عبدالرزاق گیلانی، تصحیح: آفاجمال خوانساری، انتشارات پیام حق، چاپ اول، ۱۳۷۷ ه. ش، طهران - ایران.
- مطلع انوار: علامه آية الله حسینی طهرانی، سید محمدحسین، مقدمه و تعلیقه: سید محمدمحسن حسینی طهرانی، ۱۴ ج، انتشارات مکتب وحی، چاپ اول، ۱۴۳۱ ه. ق، طهران - ایران.
- معادشناسی: علامه آية الله حسینی طهرانی، سید محمدحسین، ۱۰ ج، انتشارات نور ملکوت قرآن، چاپ یازدهم، ۱۴۲۷ ه. ق، مشهد مقدس - ایران.
- المغازی: الواقدی، محمدبن‌عمر، محقق: مارسدن جونس، ۳ ج، انتشارات مؤسسه الأعلمی، چاپ سوم، ۱۴۰۹ ه. ق، بیروت - لبنان.
- من لا يحضره الفقيه: ابن‌بابویه، محمدبن‌علی (شیخ صدوق)، محقق: علی‌اکبر غفاری، ۴ ج، انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ دوم، ۱۴۱۳ ه. ق، قم - ایران.
- مناقب آل ابی طالب عليهم السلام: ابن‌شهر آشوب مازندرانی، محمدبن‌علی، ۴ ج، انتشارات علامه، چاپ اول، ۱۳۷۹ ه. ق، قم - ایران.
- مهج الدعوات و منهج العبادات: ابن‌طاووس، سید علی‌بن‌موسی، محقق: ابوطالب کرمانی محمدحسن محرر، انتشارات دارالذخائر، چاپ اول، ۱۴۱۱ ه. ق، قم - ایران.
- مهر تابان: علامه آية الله حسینی طهرانی، سید محمدحسین، انتشارات علامه طباطبایی، چاپ پنجم، ۱۴۲۳ ه. ق، مشهد مقدس - ایران.
- مهر تابناک: علامه آية الله حسینی طهرانی، سید محمد حسین، مقدمه و تعلیقات: سید محمدمحسن حسینی طهرانی، انتشارات مکتب وحی، چاپ اول، ۱۴۳۴ ه. ق، طهران - ایران.

- مهر فروزان: آیه‌الله حسینی طهرانی، سید محمدمحسن، انتشارات مکتب وحی، چاپ اول، ۱۴۳۴ هـ. ق، طهران - ایران.
- نور ملکوت قرآن: علامه آیه‌الله حسینی طهرانی، سید محمدحسین، ۴ ج، انتشارات علامه طباطبایی، چاپ سوم، ۱۴۲۷ هـ. ق، مشهد مقدس - ایران.
- الهدایة الکبری: خصیبی، حسین بن حمدان، انتشارات البلاغ، ۱۴۱۹ هـ. ق، بیروت - لبنان.
- وظیفه فرد مسلمان در احیای حکومت اسلام: علامه آیه‌الله حسینی طهرانی، سید محمدحسین، مشهد مقدس - ایران.
- وقعة الطّف: ابومحنف کوفی، لوط بن یحیی، محقق: محمدهادی یوسفی غروی، انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ سوم، ۱۴۱۷ هـ. ق، قم - ایران.
- وقعة صفین: نصر بن مزاحم، محقق: عبدالسلام محمد هارون، انتشارات مکتبه آیه الله المرعشی النجفی، چاپ دوم، ۱۴۰۴ هـ. ق، قم - ایران.
- ولایت فقیه در حکومت اسلام: علامه آیه‌الله حسینی طهرانی، سید محمدحسین، ۴ ج، انتشارات علامه طباطبایی، چاپ سوم، ۱۴۲۸ هـ. ق، مشهد مقدس - ایران.



آثار منتشره



# باسم الرحمن الرحيم

## دوره علوم و مبانی اسلام تشیع

- آثار منتشره حضرت آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی - دامت برکاته - که تا کنون به زیور طبع آراسته گردیده، به شرح ذیل است:
- رساله طهارت انسان: بررسی فنی و فقهی طهارت ذاتی مطلق انسان
  - اربعین در فرهنگ شیعه
  - اسرار ملکوت: شرح حدیث عنوان بصری از حضرت امام صادق علیه السلام
  - حریم قدس: مقاله‌ای در سیر و سلوک إلى الله
  - اجماع از منظر نقد و نظر: رساله اصولیه در عدم حجیت اجماع مطلقاً
  - تعلیقه بر «رسالة فی وجوب صلاة الجمعة عیناً و تعیناً» از حضرت علامه آیه الله العظمی حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی، قدس الله سره
  - مقدمه و ترجمه «أنوار الملکوت»: نور ملکوت روزه، نماز، مسجد، قرآن و دعا از حضرت علامه آیه الله العظمی حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی، قدس الله سره
  - افق وحی: نقد نظریه دکتر عبد الکریم سروش درباره وحی
  - مقدمه و تعلیقات بر مطلع انوار (دوره مهذب و محقق مکتوبات خطی، مراسلات و مواعظ): از حضرت علامه آیه الله العظمی حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی، قدس الله نفسه الزکیه
  - مقدمه و تصحیح تفسیر آیه نور «اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ» از حضرت علامه آیه الله العظمی حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی، قدس الله سره
  - مقدمه و تصحیح آئین رستگاری از حضرت علامه آیه الله العظمی حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی، قدس الله نفسه الزکیه
  - حیات جاوید: شرحی بر وصیت‌نامه امیرالمؤمنین به امام حسن مجتبی علیهما السلام در حاضرین
  - گلشن اسرار: شرحی بر الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة
  - مهر فروزان: نمایی اجمالی از شخصیت علمی و اخلاقی حضرت علامه آیه الله العظمی حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی، قدس الله نفسه الزکیه

- مقدمه و تزییلاتی بر **سرّ الفتح ناظر بر پرواز روح** از حضرت علامه آیه الله العظمی حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی، قدس الله نفسه الزکیه
- **عنوان بصری**
- **مهر تابناک**
- ترجمه و تعلیقات بر «**اجتهاد و تقلید**» از حضرت علامه آیه الله العظمی حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی، قدس الله سره
- **نوروز در جاهلیت و اسلام** تحقیقی پیرامون نوروز و آداب آن در قبل و بعد از اسلام
- **سالک آگاه: بیاناتی پیرامون پیرامون علم و علماء**
- **نفحات انس: انسان کامل در فرهنگ شیعه**
- مقدمه و تعلیقات بر «**شرح فقراتی از دعای افتتاح**» از حضرت علامه آیه الله العظمی حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی، قدس الله سره
- **فقاہت در تشیع: نگرشی در مبانی اجتهاد و شرایط افتاء**

۱ - تفسیر (قرآن - حدیث)

**انوار الملکوت:** این کتاب در ادامه سلسله مباحث «انوار الملکوت» می باشد که توسط مرحوم علامه طهرانی - رضوان الله علیه - طی سخنرانی هایی در ماه مبارک رمضان ۱۳۹۰ هجری قمری در مسجد قائم طهران، ایراد شده و چکیده آن را در جنگ های خود ثبت نموده بودند. این دست نوشته ها بعد از رحلت ایشان، در دو جلد تنظیم، تحقیق، ترجمه و منتشر گردیده است.

**تفسیر آیه نور:** این کتاب حاصل بیانات گهربار حضرت علامه طهرانی - رضوان الله علیه - پیرامون تفسیر عرفانی، اخلاقی آیه مبارکه نور ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ﴾ در مسجد قائم طهران می باشد، که صوت آن پس از ویرایش و تصحیح به همراه مقدمه ای نفیس از فرزند بزرگوارشان حضرت آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی - حفظه الله - به زیور طبع آراسته گردیده است.

**شرح فقراتی از دعای افتتاح:** کتاب حاضر، حاصل ده جلسه برجای مانده از فرمایشات حضرت علامه آیه الله العظمی حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی - قدس الله سره - در شرح دعای شریف افتتاح است، که در شب های ماه مبارک رمضان در جمع رفقا و شاگردان سلوکی خویش، به شرح و تبیین اسرار و نکات عرفانی و توحیدی این دعای عالیة المضامین پرداخته بودند.

**حیات جاوید:** این کتاب شریف شرح و تفسیری است شیوا و رسا بر وصیت نامه معجز بیان حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب به فرزندشان امام حسن مجتبی علیهما السلام

که در بازگشت از جنگ صفین در منطقه‌ای به نام حاضرین بیان فرمودند.

**عنوان بصری جلد دوم:** کتاب حاضر.

## ۲- ادعیه و اخلاق

**آیین رستگاری:** این کتاب حاصل بیانات ارزشمند حضرت علامه آیه الله العظمی حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی - رضوان الله علیه - پیرامون ارکان، آداب و امور لازمه سیر و سلوک الی الله است که برای یکی از اصدقای ایمانی خویش بیان فرموده‌اند، که صوت پیاده شده آن، به همراه مقدمه و تصحیحات فرزند بزرگوارشان حضرت آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی - دامت برکاته - به زیور طبع آراسته گردیده است.

**سالک آگاه:** این کتاب مشتمل بر متن سخنرانی‌های حضرت علامه آیه الله حاج سید محمدحسین حسینی طهرانی - قدس الله نفسه الزکیه - می باشد که در مناسبت‌های مختلف پیرامون علم و علما ایراد فرموده‌اند که به همراه مقدمه و تعلیقات و اضافات حضرت آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی - مد ظله العالی - به زیور طبع آراسته گردیده است.

## ۳- فلسفه و عرفان

**اسرار ملکوت:** این اثر شرحی است بر حدیث امام جعفر صادق علیه السلام به روایت «عنوان بصری» که عمل به مضامین آن از دیرباز مد نظر علمای بزرگ عرفان و اخلاق بوده است که تاکنون سه مجلد از آن به انتشار رسیده است. این مجموعه بهترین مبین و معرف افکار و مبانی سلوکی مرحوم علامه طهرانی - رضوان الله علیه - می باشد. این اثر به زبان عربی نیز ترجمه و منتشر شده است.

**حریم قدس:** مقاله‌ای است که توسط حضرت آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی - دامت برکاته - به عنوان مقدمه‌ای بر ترجمه فرانسوی کتاب شریف «لب اللباب در سیر و سلوک اولی الألباب» تألیف حضرت علامه طهرانی - قدس الله سره - نگارش یافته است. این اثر به زبان عربی نیز ترجمه و منتشر شده است.

**سر الفتوح ناظر بر پرواز روح:** این کتاب مقاله‌ای است ناظر بر کتاب پرواز روح که از خامه علامه آیه الله العظمی حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی - رضوان الله علیه - تراوش یافته و به تبیین انظار و آرای متعالی مکتب عرفان و توحید در نهایت سیر تکاملی بشر پرداخته است. لیکن از آنجا که این مقاله تا زمان ارتحال حضرت علامه، به چاپ نرسیده بود و بسیاری از مباحث آن نیازمند بسط و گسترش و تبیین و توضیح بیشتر بود؛ لذا حضرت آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی - حفظه الله - این مقاله را مقرون به مقدمه و تعلیقاتی بس نفیس نموده‌اند.

**گلشن اسرار:** این کتاب شرحی بر حکمت متعالیه صدر المتألهین شیرازی است که

توسط مؤلف محترم در دروس خارج فلسفه بیان شده است.

#### ۴- کلام، فقه و اصول

**رساله طهارت انسان:** این رساله خلاصه مباحثی پیرامون بررسی فنی و فقهی طهارت ذاتی مطلق انسان است که مؤلف محترم در درس خارج فقه ایراد و سپس با قلمی شیوا تحریر نموده‌اند. این اثر به زبان عربی نیز ترجمه و منتشر شده است.

**اجماع:** این اثر نگرشی است بنیادین و متقن به مسأله اجماع، یکی از ادله اربعه فقاہت و اجتهاد که بدون داشتن اصل و ریشه‌ای الهی، در فقه شیعی راه یافته و به معارضه با ادله متقنه الهیه پرداخته است.

**صلاة الجمعة:** این رساله فقهی که به زبان عربی تألیف گردیده است، تقریرات درس خارج فقه حضرت آیه الله الحجة سید محمود شاهرودی می‌باشد که توسط حضرت علامه آیه الله العظمی حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی - رضوان الله علیهما - نگارش یافته و به ضمیمه تعلیقات معلق محترم به زیور طبع آراسته گردیده است.

**افق وحی:** این کتاب نقد نظریات و پاسخ به شبهات دکتر عبدالکریم سروش پیرامون وحی و رسالت می‌باشد. از آنجا که پاسخ برخی از بزرگان و فضلاء به این شبهات، خود دارای نقاطی شبهه‌برانگیز و حتی خارج از حیطه مورد بحث بوده و باعث تقریر و تثبیت نظریات صاحب مقاله می‌شد، مؤلف محترم تأملی هم در این پاسخ‌ها نموده‌اند.

**اجتهاد و تقلید:** این کتاب حاوی تقریر بحث‌ها و درس‌های مرحوم آیه الله العظمی شیخ حسین حلی در حوزه علمیه نجف به تحریر حضرت آیه الله العظمی علامه حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی - رضوان الله علیهما - می‌باشد. صدور چنین مطالبی از شخصی مثل مرحوم حلی در آن حوزه و با آن فضای محدود در عرصه‌های تحقیق متحیر کننده است. معلق محترم با ترجمه، توضیح و تعلیقاتی بر اتقان این اثر افزوده‌اند.

این کتاب با عنوان *الدر النضید فی الاجتهاد و التقلید* نیز به عربی منتشر شده است.

**فقاہت در تشیع:** اساس و بنیان این کتاب عبارت است از خاتمه ای که مولف محترم بر کتاب اجتهاد و تقلید والد مکریشان نگاشته‌اند، که بنا بر اهمیت موضوع به صورت کتابی مستقل با مقدمه ای مفصل در باب شرایط مرجعیّت و افتاء و وظایف مراجع تقلید تدوین گردیده است. کتاب حاوی دیدگاه اهل معرفت در این باب است.

**نوروز در جاهلیت و اسلام:** این اثر تحقیقی است پیرامون نوروز و آداب آن در قبل و بعد از اسلام که مؤلف محترم از منظر عقل و شرع و بر اساس مبانی و مطالب والد بزرگوارشان، به

تحلیلی شیوا و جامع دربارهٔ نوروز و بدعت‌های وارده در دین مقدّس اسلام پرداخته‌اند.

#### ۵- تاریخی، اجتماعی

**أربعین در فرهنگ شیعه:** در این رساله عنوان «أربعین» در فرهنگ شیعه از جوانب مختلف مورد بررسی قرار گرفته و به اثبات رسیده که این عنوان از مختصات حضرت سیدالشهداء علیه السّلام است. این اثر به زبان عربی نیز ترجمه و منتشر شده است.

#### ۶- یادنامه و تذکره، رجال

**مهر فروزان:** این کتاب، نمایی اجمالی از شخصیت علمی و عرفانی و اخلاقی عارف بالله حضرت علامه آیه الله العظمی حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی - قدّس الله نفسه الزّکیه - می‌باشد، که توسط مؤلف محترم به رشته تحریر درآمده است.

این کتاب با عنوان الشمس المنيرة به عربی نیز ترجمه شده است.

**مهر تابناک:** مرحوم علامه آیه الله العظمی حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی - قدّس الله سرّه - و فرزند بزرگوارشان آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی - حفظه الله - به مناسبت‌های مختلف از شمّه‌ای از احوالات و تاریخ حیات پر برکت حضرت علامه آیه الله العظمی حاج سید علی قاضی طباطبایی - قدّس الله نفسه الزّکیه - برای بیان مطالب راقی و متعالی مکتب عرفان بهره برده‌اند، که مناسب دیده شد این مطالب ارزنده در مجموعه‌ای جمع‌آوری و در اختیار مشتاقان معرفت و رهجویان مسیر حقیقت قرار گیرد.

**نفحات انس:** در این نوشتار، بیانات حضرت آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی - حفظه الله - که به بهانه تبیین شخصیت عارف کامل حضرت حاج سید هاشم حدّاد - قدّس الله نفسه الزّکیه - ایراد شده است، به طرح دقیق آموزه‌های اصیل عرفانی به خصوص بحث انسان کامل و حجیت سیره و فعل ولی مطلق الهی و ملازمت روحی و معیت او با ائمه اطهار علیهم السّلام می‌پردازد.

#### ۷- دوره محقق و مهذب مکتوبات خطی، مراسلات و مواعظ

**مطلع انوار:** این موسوعه گرانسنگ حاصل دست‌نوشته‌ها و ثمرهٔ عمر شریف حضرت علامه آیه الله العظمی حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی - قدّس الله نفسه الزّکیه - می‌باشد که تحت عنوان مکتوبات و مراسلات و مواعظ جمع‌آوری نموده بودند، که پس از رحلت ایشان به صورت محقق، مهذب و مبوب در چهارده مجلد به همراه مقدمه، تصحیح و تعلیقه‌های نفیس فرزند ایشان حضرت آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی - حفظه الله - آمادهٔ طبع و نشر گردیده است.

أهمّ مباحث مجلدات آن به شرح ذیل است:

- جلد اول: مراسلات، ملاقات‌ها و احوالات شخصی مؤلف محترم به قلم خود؛ قصص و حکایات اخلاقی و عرفانی، تاریخی و اجتماعی.
- جلد دوم: مختصری است از ترجمه و تذکره اساتید اخلاق و عرفان مؤلف محترم.
- جلد سوم: ترجمه و تذکره عده‌ای از بزرگان و علماء و شخصیت‌های تأثیرگذار.
- جلد چهارم: عبادات و ادعیه و اخلاق.
- جلد پنجم: اباحت فلسفی و عرفانی؛ هیئت و نجوم و علوم غریبه؛ ادبی و بلاغی.
- جلد ششم: اجازه‌نامه‌های روایی و اجتهادی مؤلف؛ مباحث تفسیری و روایی.
- جلد هفتم: اباحت فقهی (فقه خاصه، عامه و مقارن) و مباحث اصولی.
- جلد هشتم: اباحت کلامی (مبدأ، معاد، مساوی).
- جلد نهم: اباحت کلامی (پیرامون اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام).
- جلد دهم: یادداشت‌ها و برگزیده‌هایی از کتب تاریخی و اجتماعی.
- جلد یازدهم: اباحت رجالی؛ متفرقات (پزشکی، لطائف و ...).
- جلد دوازدهم و سیزدهم: خلاصه مواعظ مؤلف در ماه مبارک رمضان سنه ۱۳۶۹ و ۱۳۷۰ قمری.
- جلد چهاردهم: فهرس عامه این موسوعه (آیات و روایات، اشعار و اعلام و ...).

### نرم افزار

**آوای ملکوت:** این مجموعه صوتی (در چهار DVD) سخنرانی‌های حضرت علامه آیه الله العظمی حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی - قدس الله نفسه الزکیه - و حضرت آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی - مد ظله العالی - را شامل می‌شود.

**کیمیای سعادت:** این مجموعه شامل آثار علمی و معرفتی حضرت علامه آیه الله العظمی حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی و اکثر تألیفات استاد علمی و مربی سلوکی ایشان، حضرت علامه سید محمد حسین طباطبایی - رضوان الله علیهما - و مجموعه تألیفات و بیانات حضرت آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی - مد ظله العالی - در شرح حدیث عنوان بصری و دعای ابو حمزه و سایر معارف اسلامی می‌باشد.

### کتب در دست تألیف

● سیمای عاشورا

● سیره صالحان

● ارتداد در اسلام